این کتاب بسیار نفیس طبقات تیموری جلد دوم تاریخ است

که جلد اول آن بمحمل بعضی‌ها دانسته بود در مواضع عدیده از

من جمله ص ۳ از نسخه اشاره بان شده است

مؤلف محمد رازی صاحب مشغول عشق است که در عهد ... شده

این کتاب در ۱۰۷۹ تألیف و این نسخه در ۱۰۹۱ تحریر شده

شامل وقایع دوره عهد تیموریان و حالات سلاطین گورکان

و شرح حالات ادبا و علما آنها و مطالب مفید دیگر

نسخه منحصر بود فعلاً بسیار با ارزش و نفیس است

البرنامج

۳۴

سید موسوی

۴۰/۷/۲۶

اهواز

محمد الموسوی الجزائری

بسم الله الرحمن الرحیم

اساس سپاس را چه یارا که در حریم کبریای الهی قامت
تواند افراشت و ثنای بیقیاس را چه دست رس که در تنگنا
جبروت شاهنشاهی قدم جرأت تواند گذاشت
سبحان من تقدس عن فهم ذی الجلال لال از
نطق و زبان قال عشق نعت محمدی که پیوسته بر
ناخن بر دل میزند و شوق ستایش مصطفوی که همواره در
زمین سینه خار خار وار د بیان خامه را چه مجال که در
قال تواند گنجانید و گلدسته توصیف اصحاب خلافت
و اولاد امجاد که فرق پیرای لسان و نازک آرای زبان
قلم را چه قدرت که کمر همت در بند و بست آن چنانکه
بانجام تواند رسانید احوال احمد علیهم و علی ...

اما بعد این مجلد نا منتسب از مجمل مفصل که نیازمند درگاه باری
محمد براری ... ابن محمد جمشید ابن جباری خان ابن مجنون خان
ناقابل مولف ساخته از تطویل بتقلیل پرداخته و چون این مجلد ...
و مختصر است از احوال طبقه گورکان مسمی بطبقات تیموری گشته
و سبب انقسام و اشتمال مجمل مفصل بدو جلد تخفیف مشقت کتاب
در کتابت و رغبت ناظرون با یجاز و قلت است فصل ... امیر
تیمور گورکان صاحب قران و غیره طبقه اول که در ایران
و توران و دیگر اقالیم سلطنت کردند امیر تیمور ... شانزده نفر
که در هندوستان بوا سطه علم اقتدار بر افراشتند
و غیره زاد الله تعالی اسباطهما صاحب قران
گورکان صاحب قران چون طغاجار نوئیان برادر
قراجار نوئیان بدختر داماد چنگیز خان بود و امیر تیمور بخواهر
داماد امیر حسین لهذا لفظ گورکان بدو اطلاق یافت و این
سلسله بگورکانیه منسوب ... گورکان و داماد است در محاوره
ترکان امیر تیمور بن ترغای بهادر که در سنه احدی و ستین و سبعمایه
بعالم ... امید و در خدا طلبی و حق شناسی از کودکی بجو پدر
بزرگوار جنس عیار کامل داشت بن امیر برکل که از صحبت

خانان گوشه گزید و این پدران بعم زاده ها واگذاشته اندر
شهر کش ورکم داوری و لها ورضا جوئی ایزد تعالی درزدین
الشکر بهادر بن ایجل نویان بن قراچار نویان که حسب الحکم
چنگیز خان امیر الامرای جغتای خان پسر کش بود تا خبر برد و ساد
وحاجای چنگیز خان لتثبت و تاریخ سنه اثنی و خمسین
و ستمایه دو لعب جایات سپرو را و نخستین کسی است از
سلسله علیه الشان که اسلام آورد بن سوغوچجن بن ارومجی
برلاس که اول خلعت خطاب برلاسی پوشید و اول
برلاس بدو نسبت گرفت و معنی برلاس شجاع با نسب ا
و او بروش و سازید رعالیمقدار خویش امیر سلطنت در کش
نهاد بن قاجولی بهادر جد هشتم صاحب قران وان هر دو
توامان بودند قاجولی بهادر شبی بخواب دید که از جیب
قبل خان ستاره درخشان بیرون آمده باوج فلک شتافته
فرو رفت و همچنین پی در پی سه مرتبه دست داد و نوبت چهارم
ستاره منور از گریبان او سر زد که نور آن در آفاق انتشار یافت
و فروغ شعاع او بچند ستاره دیگر رسید که هر کدام از آن
ناحیتی را بها بخشید و خود اگرچه ناپدید گشت اما اطراف جهان

از سنای آن بهره بود چون چشم بگشود در اندیشه تعبیر افتاد
باز خوابش در ربود چه می بیند که از گریبان او هفت ستاره تابان
بر آمده پنهان شدند و نوبت هشتم ستاره بزرگ طلوع نمود
و تمام جهان را روشن ساخت و چند ستاره دیگر از و ظاهر گردیدند
که هر یک گوشه از عالم را نورانی گردانید و چون آن ستاره بزرگ
غروب کرد ضیای آن همچنان در گیتی بماند و ستارهای دیگر نیز می
تافتند بامداد آن خواب خود به پدر خویش تومنه خان گفت
تومنه خان تعبیر فرمود که از قبل خان سه شاهزاده بر تخت خانی
نشینند و بعد از آن فرمان روایی ظهور کند که اکثری از ملک
در تصرف او در آید و او را اولاد فراوان بود که هیچ احدی از آن
بی نصیب از حکومت نباشد و از پیدا کار قاجولی را هفت اولاد
کرامت فرماید که هر هفت خداوند افسر و تاج گردند و نوبت
هشتم پسری دهد که جهانگیری نماید و او را فرزندان شوند
که فرزندان فرزندان او بامارت سر برسند وقتی که تومنه خان از
تعبیر خواب فراغ جست زبان راند که برادران باهم عهد و پیمان
بر بندند که سریر خانی بوجود قبل خان زینت گیرد و قاجولی سپه
سالار و مدار الملک باشد و قرار یافت که اولاد هر یک این عهد

[illegible]

منظور داشتند و عهدنامه بخط ایغوری نگاشتند و مهر دو برادر
بر آن خط مهر خود نهادند و بال تمغای تومنه خان رسانیدند و چاولی
که تومنه خان رخت هستی بر بست و قبل خان بر اورنگ شاهی
برآمد قاجولی بهادر راه بجان سپرده بیکجهتی و یکرویی در انتظام
مهام سلطنت پرداخت و در تیمورنامه که بترجمه ترکی منظوم است
که عهدنامه مذکور بر لوح فولاد کندند و تومنه خان که نسبت امیر
تیمور گورکان بدانجا واحد میشود بن بای سنغر خان بن قایدو خان
بن مینین خان که بالادرث سریر آرای جهانبانی گشت بن
بوقا خان که جد هشتم چنگیز خان و قراچار نویان بود بن
بوزنجر خان بن النقوا بنت جوبنه بن بلدوز خان بن منگلی
خواجه بن تیموز تاش بن قیان بن ایلخان هنگامی که تور بن
فریدون بر ترکستان و ما وراء النهر چیره گردید و لشکریان بسیاری از ترکان را
از هم گذرانید از مردم ایلخان جز دو پسر او قیان و تکوز با دو چهار
خویش که خود را در میان کشتگان پنهان ساخته بودند هیچکس
جان بسلامت نبرد و چون شب در آمد هر چهار کس خود را بکوه
کشیدند و از کریوهای جبال گذشته مرغزار و چشمه سار خوش
گوار و میوهای بسیار دیدند و در انجا طرح اقامت انداختند

ترکان چنین جا را ارگنه قون گویند و وقوع هذه الوقائع بعد از انقراض
هزار سال از اغوز خان بود و از ایشان اولاد و قبایل بسیار رسید
فرزندان قیان را قیات خواندند و قریب دو هزار سال که احوال
آن دو هزار سال جایی بنظر در نیامده و در کل زمین مذکور بودند تا آنکه
در زمان و مکان مذکور رسم نوشتن نباشد وقتی که زمین ارگنه
قون بر قبایل مسطور تنگی پذیرفت اراده برآمدن نمودند سر راه ایشان
از کوه معدن آهن گذار برده که بدر بهم رسانیدند و اولاد او تکوز را
دولکن نامیدند و ملک موروثی را بزور شمشیر از دست تاتار و دیگران
برآوردند و در مدت دو هزار سال که احوال آن جایی مثبت نیست
بعضی بقیاس هیئت جهار تن ما هیئت و بجنفر یا هیئت و هشت فرد
سرانید پوشیده نماند که زمین مغل مشرق رویه دور از معموری است
و در آن هفت هشت ماهه راه شرقیش تا سر حد خطا و غربی آن تا زمین
ایغور و شمالی او پیوسته به یغو و سلکای و جنوبی متصل است به تبت
گوشت حیوانات میخوردند و پوست جهار پایان میپوشیدند و دیبا
تنگر خان که بیش از پنجصد و ده یا صد و دو سال در مغلستان حکومت
داشت بن منگلی خان بن یلدوز خان بن ای خان که بموجب وصیت
پدر بزرگوار پادشاه جهت تنکت بن کین خان بن اغوز خان که ترکان را

القاب تعین فرمود چنانچه در مجلد اولی سمت تحریر افتاده و اولاد
او بیست و چهار شعبه گشتند بقولی ترکمانان از آن نسل اند چه در قدیم
لفظ ترکمان نبود در زمانی که فرزندان ایشان با ایران زمین در آمدند و
و توالد و تناسل پدید آمد رفته رفته تاجیک صورت شدند و تاجیکان
ترکمان خواندند یعنی ترک مانند و جمعی قوم علیحده شمارند و ترکمان خویش
خود میدانند الحاصل اغوز خان چون تمام عالم مسخر ساخت فرزندان را
نوازش و نصیحتها کرده برانغار و مسند نشینی به پسر بزرگ و اولاد او
و جونغار و وکالت به فرزند خورد و اسباط آن داد لهذا ایشان بدست
راست تعلق دارد و ایشان بدست چپ چنانچه در مجلد اول ایراد یافت
بن قراخان بن مغل خان بن ترک خان بن کیوک خان بن دیب
باقوی بن النجه خان بن ترک بن یافث بن نوح علیه السلام القصه
امیر تیمور گورکان صاحب قران پادشاه بحر و کان شب سه شنبه روز
تلفاء هشت و بیستم شهر شعبان المعظم سنه ست و ثلثین و سبعمایه بطالع
جدی در ظاهر شهر کش که مشهور است بشهر سبز از بلاد ایران
از عفیفه زمان تکینه خاتون بوجود آمد این همان کوکب اقبال است
که نور بخشتم در خواب قاچولی بهادر طلوع نموده بود بدر والاقدر
آنحضرت را روز عقیقه بخدمت قدوة عارفان با کمال شیخ شمس الدین .
فی جهتر

امیر کلال بردند آن نایب ذو الجلال در تلاوت قرآن میخواندند وَأَمِنتُم مَّن
فِي السَّمَاءِ أَن يَخْسِفَ بِكُمُ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ گفت که ما پسر را تیمور نام
نهادیم بمناسبت لفظ تمور الحاصل در هفت سالگی امیر ترغای عالی
گوهر را امیر کلال به معلم سپرد از آنجا که الله تعالی او را از جمله اولیای
دوران برگزیده بود هم از صغر سن آثار رشد و بدایت در وجودش هویدا
هرگاه بمکتب خانه می نشست بخاطرش میگذشت که بر سر اطفال +
مشغول میگشت و از طفلان دو فوج مغلوب و غالب می آراست و از آن جنگ
می انداخت و فوج مغلوب را مدد فرستاد و در یازده سالگی بسواری
اسب و بر او دوخت و زمانی که هفده ساله شد پدر اختیار خانه بدست
اقتدار آنجناب داد و او گوسفند از گله و هم رمه سپرد را طویله علیحده کرد
و بر هر ده غلام غلامی امیر گردانید به ده باشی نامید و سردار ده ده باشی را
یوزباشی ساخت و در هژده سالگی به الجای ترکان آغا همشیره
امیر قزغن پادشاه ماوراء النهر پیوند بپذیرفت و در بیست سالگی بر تیر
اندازی و قبق و از قسم اشتغال ورزید و در آمد و بر آمد جنگ و جدل
می آموخت بیست و یکساله بود که ارادت بقطب الاقطاب شیخ
زین الدین تایبادی آورد و آنجناب کمربندی و کلاه پوشید و خودی
و نگینی از عقیق که بر آن نقش بود راستی رستی عنایت فرمود امیر کون

+ وصبیان خلیفه باشد و هکذا
از مکتب بر محرات ... سیار

نام خود دران کند و در نوبت و پنج سالگی بدر و الاقدار آن موید ابدا سریر
زنجا بعالم جاودانی شتافت و ازو چهار پسر و دو دختر ماندند امیر تیمور و عالم
شیخ و سیورغتمش و جوکی بیک و قتلق ترکان اغا و شیرین بیکی اغا چون
سن شریفش بسی و شش سال شمسی رسید تاریخ روز چهارشنبه
دوازدهم رمضان المبارک سنه احدی و سبعین و سبعمایه هجری
در خطه بلخ افسر دولت بر سر نهاد و چهار وزیر نکو خصال بر دولت
خود گماشت از انجمله یکی محمود شهاب خراسانی و ثانی ناصر الدین محمود بود
و با ایشان قدغن رفت که بجز حرف عدالت بمن نگویند و بدی را بمن نگی
بپوشید و تفحص احوال مردم کنند و طمع در مال کسی ننمایند و راستی
شعار خود سازند و در مدت سی و شش سال از سر حد چین تا اقصای
مصر و شام و از غزنی هند و تا انتهای فرنگ که از انجمله ولایت ماوراء النهر
و خوارزم و کابلستان و هندوستان باشد متصرف گشت و لشکرهای
آسمانی و الهام ربانی که پیش از جلوس صاحب قران را از عالم
غیب امداد بسیارست و تفصیل آن در تیمور نامه ترکی که امیر احوال خویش
از هفت سالگی تا هفتاد سالگی خود نوشته مثبت است منهم بر بعضی اکتفا
میرود و از جمله بشارتها که بدان مستبشر شده و مژده او در هنگامی که امیر
والد تیمور کوار البتان اسند عاد بسر خلف تیمور و از منجم شنید که ملکیت

اگر دو سال دیگر کار بکام حنین در می یابیم که در شعبان سنه ست و ثلثین و سبعمایه
فرزندی در عرصه توران بظهور آید و عالم گیری نماید و آن وجود صاحب قران باجود
بود که دران تاریخ جلوه گر گردیده پدر ورشش تعبیر بد و آگاهی بخشید
و امیر بدان فال گرفت و بعد ازانکه روزی صاحب قران در اوایل حال
بخدمت قطب زمان امیر کلال شتافت و در صف نعال نشست آن
صاحب کمال بر زبان راند که این پسر اگرچه بجثه و ترکیب حقیرست اما بمعنی
بزرگست آنگاه در دیگ طلبیده هفت نان با حلوا تکلیف کرد و گفت
از هر نان یک لقمه بخور تا هفت اقلیم ربع مسکون مسخر تو شود ثانیا امیر را که
امیر بجا نشستی فکر سر فرو داشت آوازی شنید که شاد باش ای تیمور
که حق تعالی ترا فیروزی و نصرت داد صاحب قران جیب و دامن گرفته به
مجلس راندند و دانست که هاتف است شکر ایزدی بتقدیم رسانید چون
بسن بیست سالگی رسید روزی بخدمت قطب و ولای شیخ
زین الدین تایبادی رفت آنحضرت بتلاوت قرآن مشغول بود و
میخواند الم غُلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ
غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ فِي بِضْعِ سِنِينَ آنحضرت بعد از اتمام تلاوت گفت که
رومی مغلوب خواهد گشت ازانجا که در تو سطوت سلطنت مشاهده
می نمایم مشاهد که بر دست مفتوح گردد و اولی کلمه ارض ضاد است

وصفا داشت تصد عدد دارد بجمل که در سنه هشتصد امر مذکور بوقوع
آید از انجمله را بجه طالع او بود که منجمان در عنفوان شباب در خدمت
آن کامیاب کذرانیده اند اکه جون جدی در طالع است زحل صاحب
طالع در خانه دوم که خانه مال است دلالت میکند بر بقای کمال دولت
و استمرار اقبال سلطنت وقتی که زحل بخانه تشرف خود برسد بر بار
سلاطین دست یابی و هر کس که با تو در افتد بر افتد و آفتاب در برج
حمل که خانه چهارم و خانه شرف آفتاب و خانه مقام است در جاه
و مقام و ملک خود بر اورنگ سلطنت جلوس فرمائی و مشتری
در خانه پنجم است از کثرت اولاد و بلند مرتبه کردی و بحشمت بسیار
و بمدارج عالی برسی و فرزندان تو سالهای بسیار نامداری و شهریاری
بر صفحه روزگار نمایند جون مشتری مربی اصحاب دین است و هو بر شریعت
مستقیم باشند مکر بتبرک آن سررشته دولت از دست ندهند
العصر صاحب قران در تقویت شرع متین و دین مبین و تعظیم
سادات و علما و در ارادت ایشان دقیقه فرو نمیکذاشت و در اموال اوقاف
تداخل نمی نمود و در مجلس او بیشتر مباحثه علم عقلی و نقلی میشد او را
اکثر سخنان طب و نجوم و فقه و حدیث و تفسیر مستحضر بود و در علم
حدیث تمام صحیح بخاری از علامه الدهر شمس الدین باخرزی خوانده

شیخ برای او اجازت نوشت صاحب قران حفظ کلام الله داشت
و در جمیع بلاد فرمان بمنع بیت اللطف و نهی مظطلبه داد و در حضور او بحثو
و لاطایل نمی پرداختند معاذ الله اکر کسی در ان محفل خنده بر لب می آورد
و در خلوت کاه انس با بندکان جنان بنده نوازی مینمود که تفاوت
از مالک تا مملوک نبود و جبین نخوت و جبابداری بر جبین هیچ کس نمی نشست
و بر هر مطلب که همت میکماشت نصرت از غیب می یافت و بهر کاری
که دل می بست متوجه بساعت و غیر ساعت نمیکشت و توکل بر خدا میکرد
و اتفاقاً موافق تقویم آن امر در ساعت سعد صورت ظهور میکرفت
و از ابتدای خروج هرکز شکست نخورد و هر روز آستانه علیه ده هزار کس بدرکاه
او با لباسهای فاخر بجالب دیار خویش حاضر می آمدند و فرق آن
جنانچه رسم ملوکست هیچ نبود رعیت و سپاه معمور سکنه و محترفه
مصر و رمیکرد راندند و از نقود و جواهر و غیره اجناس از بلاد معنوی بدست
هر که می افتاد باز خود دست نمیرفت و لباعمارات و مساجد و مدارس
و رباط بنا می نهاد از انجمله مسجد جامع سمرقند است که در ربع مسکون قرینه آن
کس ندیده و در قلع سوارق و محافظت شوارع زیاده از حد میکوشید
و در رعایت احفاد سعی بلیغ بتقدیم میرسانید و در تزاید آن مبتهج میکردید
جنانچه در حین حیات او بصد رسیده بودند و بسر زمین که علم بر می افراخت

اول از آب و هوای آنجا می پرسید و اجرای معالجه از سر کار محتاج
الیه می پرسید و همه ضروریات سفر همراه می بردند که یراق و دو صد گوسفند
کلان در رکاب مهیا می بود که عند العبور در یک روز بهم می پیوستند
و در وقت اشربه و اغذیه تکلف باندازه می نمود و از اطراف مردم
را مانع می شد و در محل اوقات زمانی درس علم و بحث تنزیل کیا سند
نفس الفساد را کاهی زمانی نرد و شطرنج و حکایات که باشد شخص
دفع ملالی خداست آنکه ذات بی مثلش نکرده هرگز از خالی بگذارد
و بازی شطرنج نیل تمام داشت و خود نیکو بیدانست و اوستادان
ماهر در فن شطرنج از هر جا طلبیده مصاحب ساخته بود روزی در سمرقند
تعریف بازی خواجه علی تبریزی بخدمت عالی صاحب قران کردند حکم
معلی ایراد یافت که او را حاضر سازند چون بدوازده شبانه روز از
تبریز بسمرقند آوردند شش اسب افراشته یهودی که از همه دران مجلس حاضر
بار بود زینت صدور پذیرفت که همین ساعت با خواجه علی شطرنج
بروازد خواجه علی معروض کرد که بواسطه بی خوابی و رنج سفر طاقت
نمانده تا زمانی فرصت دهند که یهودی به یکی بازد و من به نیم الکاه
مامور قیام ورزم حسب الحکم یهودی به یکی باخت بعد از ملاحظه خواجه
علی گفت امروز یهودی فرا میبرد و فردا اسب قایم میکنم پس همه وقت

عالب

غالب خواهم آمد و همچنان بظهور انجامید گویند نوبتی خواجه علی را
سر دیوان با دستور اعظم گفت گو دست داد و سخن باطناب کشید
سخن
و خواجه علی دوات بر سر دستور زد و او الغیاث گویان بدرگاه
عالم پناه شتافت صاحب قران بفکر فرو رفته بر زبان راند که
ما همچو او بسیار بدست می آریم و مثل خواجه علی نمی توانیم بهم رسانید
القصه صاحب قران هر ملکی را که میگشود اول استفسار شطرنج
باز میفرمود وقایع حالات و بدایع انتقالات آنحضرت از ایام
طفولیت تا هنگام رحلت مقدور و قدرت بشر نیست که تواند نوشت
اما اندکی از بیش برای ضبط کلام ایرادی باید بدانکه از زمان آدم تا الی
یومنا هذا مثل امیر تیمور جهانداری بر اورنگ جهانبانی نه نشسته و در ترتیب
جنگ و لشکرکشی و بانتظام امور جهانداری حق تعالی او را چنان مستعد
آفریده بود که اسکندر و دارا از کمترین شاگردش میتوان گفت و
کدام دلیل ازین بهتر باشد که بیک تن تنها با قلیل سپاه خروج نماید چنین
چندین ملک بساز چون صاحب قران به اولجای ترکان آغا همشیره امیر
قزغن خواهر امیر حسین پیوند گرفته بود چنانچه در اوراق سابق نگاشته
کلک وقایع نگار گردید لهذا با امیر حسین به یکدلی میگذرانید و اتفاقاً
بسبب ازدواج ازوده شده تغلق تیمور داماد امیر قزغن همشیره چنگز خان بود

دشت قبچاق بوست تغلق تیمور که جویای قاعده بار ما وراء النهر اتفاق
می نمود و دو امیر تیمور از قور عظیم دانسته بقصد امیر حسین که بالاش
ولایت ما وراء النهر در تصرف داشت علم افراخت و امیر حسین در جنگ با
از و جنگ کرده آیة الفرار خواند تغلق تیمور پسر خود الیاس خواجه
اوغلان را بحکومت ما وراء النهر گذاشته و امیر تیمور را امیر الامرا نموده
متوجه دشت گشت چون کومکیان الیاس خواجه دست تعدی
و ظلم دراز ساختند امیر از تظلم و شنیان آگاهی به تغلق تیمور خان
بخشید و خان مکر امیر را اختیار الملک گردانید امرای دشت بد
برده بتوسنجات دور از کار سخن بجای رسانیدند که تغلق تیمور یرلیغ
بکشتن صاحب قران و نشا قضارا فرمان مذکور بدست امیر افتاد
و آن موید ابد از انجا بجانب امیر حسین شتافت و در بیابان خوارزم
یکدیگر را دریافتند و آن بیابان تکل بهادر نام مرد حاکم خیوق من مضافات
خوارزم که صاحب قران با تو از ایام تمادی رو محبت می یافت و نعمت
بسر زمین مذکور نظر عهد او گماشته رفته بود تکل بهادر از بدکرده با جگر
الیاس خواجه اوغلان بقصد صاحب قران با هزار سوار رسید با
امیر تیمور و امیر حسین شصت جوان بودند صاحب قران کار آن پنج
فوج آراسته یکی بسرداری امیر طغی بوغا برلاس دوم همراهی امیر

امیر سیف الدین و سیوم پسر کردکی بلجی بهادر چهارم بر شتبیت اکبر حسین
و فوج پنجم بذات اشرف رونق پذیرفت امیر طغی بوغا و امیر سیف الدین
و بلجی بهادر بعد از تلاقی فریقین بمخالفان درآویختند و بجدی دست
و پا جنبانیدند که پس تکل بهادر برعم گردید و بقصد آدم اودریدن
در آمد و در حمله دیگر اسپان هر سه بهمین کشته شدند و امیر ازسان
خاصه سه اسب بدلیشان عنایت فرمود هنگامی که امیر حسین بروج
تکل بهادر تاخت و صاحب قران کار بر امیر حسین تنگ گشت
بوجود گرامی دل عهد دلیت و امیر حسین را نجات داد تا وقت کارزار
با تکل بهادر صد و پنجاه و با امیر دوازده کس ماندند تکل بهادر در جواد سنت
که امیر تیمور را امیر حسین را دستگیر سازد امیر صاحب قران بنفس
نفیس چون پلنگ بر آنها نمود چون اسپ خود بشوهر امیر حسین بزخم تیر در میدان
افتاد و تکش داغا خاتون اسپ خود بشوهر کشید و صاحب قران
ولن داغا را ردیف حرم محترم خویش او لطای ترکان اغاسوار
ساخت و باتفاق امیر حسین خنان و خندان تیر انداخت که همه
بغنیم خورد و ترکش ها خالی گشت دسوای پنجاه مرد از یاران تکل
بهادر و هفت نفر از اصحاب امیر تیمور بر خاک ممات غلطیدند و بزرگ
به غارتنام امیر تیمور و امیر حسین راه جول که در آن سرحد بود پیش گرفتند

ردیف
فی عقب سوار کردن

امیر در تاریکی جنگ در گریز میکرد تا بجول بوسف جلکه هفت سوار
و سه پیاده خراسانی همراه او بودند شب آن سه نوکر خراسانی
سه اسپ گرفته بجانبی بدر رفتند او لجای ترکان اغا گفت که اینهمه بی
فلاکت ما همین است که پیاده باید شتافت اتفاقا شبانی را دیدند
واز حقیقت گذر و راه وادی پرسیدند شبان بر زبان راند که
این جاده بجورت ترکمانان میرود امیر از انجا پیاده قدم بر داشت
دران وادی جندی از ترکمانان امیر را دیده دانسته ترکمانان آوردند
با صاحبقران که بیش از سه چهار کس و هفت تیر نبود هزاران
استاد سید حاجی محمد آشنائی قدیم امیر بود امیر را شناخت و بعضی
اسپ و یراق پیشکش گذرانید و امیر در برابر یک قطعه لعل از بازو
خود کشاده بدو بخشید و کوس رحیل بسمت صحرای محمودی نواخت
چون علی بیک پسر ارغون شاه جانی قربانی میر الوس ترکمانان
خبردار گردید که جمعی از جانی در صحرا آواره گشته اند بگمان او که
که تیر کمانان تاخت میکنند فوجی از ترکمانان بردند و علی بیک
بی آنکه آورده ها را ببیند یا تحقیق نماید در کاوخانه که پر از کیک و شپش
بود حبس فرمود امیر گیتیستان پنجاه و سه روز با حرم خود اولجای
ترکان آغا دران حبس بماند و تنگ آمده بجرم خولنس سرآید که اگر

الله تعالی

الله تعالی مرا بسلطنت خواهد رسانید چنانچه بشارتها یافته ایم
هیچکس سر موئی ما را نتواند آزرد و اگر قضیه بر عکس است مردن ما
از زیستن اولاست آنگاه نگهبانان را بملامت زد چون خوانده
و غافل شمشیر یکی از آنها کشیده از زندان قصد خانه علی بیک
نمود غوغای عظیم برخاست و دران شورش علی بیک خبر از خانه
برآمد و امیر صاحبقران را مرتبه شناخت و سر خجالت در پیش
برافکند و معذرت میخواست چنین نوشته محمد بیک برادر علی بیک
بعلی بیک میرسد که شنیده میشود که امیر تیمور در بند است چون
واقع شده باید که اعزاز کنی و عذر تقصیر بعرض داری و جروی بده
که ارسال داشته ام بنظر اشرف در آری علی بیک مردی
لئیم طبع قطع نظر از اطلس و امینی که با بستی از جمله ارمغان برادر بجز
شتر کوری و اسپی لاغری ضیافت نکرد القصه صاحبقران
با خدا عهد بست که هیچکس را بیش از سه روز حق و ناحق در بند
و زندان نگاه ندارد و از انجا با دوازده سوار همت بخوارزم گماشت و فقط
که دو صد سوار و پیاده برو فراهم آمد امیر حسین طبل جوز ده بکرمیر
شتافت و صاحبقران در راه خوارزم اسپی چند بدست آورده
پیادهای خود را سوار ساخت و براه جول بجانب سمرقند عزم او اختیار

بی تمام وقت

واز سمرقند بشهر کش واز شهر کش باز با امیر حسین در کربو دست
و باتفاق او عازم سیستان گردید و ایلسیستان را دشمنی بود
با امیر تیمور و امیر حسین گفت که اگر دفع دشمن ما مینمایید مبلغی خدمت نمائیم
دران حالت صاحب قران هزار نفر بهمراه داشت بود الحاح وایلسیستان
در معرض قبول مقبول افتاد و دشمن او را شکست و ایلسیستان از پروی
بعهد وفا ننموده و هم بخاطر گذرانید که بعد الکبر ملک سیستان از و انتزاع
نماید بدشمن معهود خود سلسله صلح جنبانید بمحاربه امیر دل نهاد جنگ
عظیم در گرفت و بدان موید ابد دو زخم تیر یکی بر بازو و ثانی بر پا
رسید و اعدای دولت ابد القرار خواندند در خلال این احوال حضرت خاقانی
شنید که فیلکتی بر حسب الیاس خواجه اوغلان بکنار آب جیحون بر آید
بمبارزت کوس نصرت نواخت و او را از میدان راند و باتفاق
امیر حسین به بدخشان شتافت و از بدخشان با رهنگ رفت و در نواحی
شهر کش با الیاس خواجه اوغلان که قاعدا و نوکران قدیم صاحب قران
قتلغ سلدز و کیخسرو بود و نظر نیز و انداخت کتیبستان شش هزار
سوار داشت و غنیم بیست هزار نفر بود و امیر با دو هزار سوار روانه شد
و پانصد کس از جمله دو هزار هر و بر سر پل گذاشت و با هزار و پانصد سوار
از آب گذشت و بر بالای بلندی برآمد و جابجای آتش برافروخت

وخصم از

وخصم از دور آتش بیکران گمان که جمعیت بسیار است ترسیده منهزم گشت
و امیر تیمور گفت هرگاه اعدا از کمیت لشکر ما واقف گردند عنان باز نکشند
باید که گرم و گیرا بایشان درآییم و فرصت غنیمت دانیم پس گفت که هر کسی
دو چوب با شاخ و برگ بر پهلوی اسب خود بندد تا گرد و غبار بلند
پذیرد و مخالفان از دیدن گرد و غبار گمان از فوج کلان میبدار راه گریز
شتافتند و صاحب قران تعقب کرده در حدود شهر کش بایشان پیوست
و فوج را بدو بخش کرد اندو دست راست با امیر حسین سپرد و دست چپ
بنفس نفیس آراست و از لشکر فوج را ترنه قطار ایستاده نمود
غنیم بیخ قول بسته در آمد بیک گذک که هراول لشکر مخالفان بود
با بهادران صاحب قران در آویخت چون صاحب قران فوج
خویش مضطرب یافت علم گشاده و کرنا دمیده بذات اشرف
حمله آورد و مردانگیها بتقدیم رسانید که آیه مبارزان دیگر بجرأت و جو
بهادر نامدار از بلا دمان صاحب قران علم الیاس خواجه اوغلان
سرنگون ساخته و الیاس خواجه از معاینه حالت علم و توقف جاکران
مصرع هزیمت ز میدان غنیمت شمرد تا زمانی که اما ایلماورالنهر
و ترکستان از اهل ستان از استیلای عساکر مغل ایمن گردید و مدتی یک
بلبنت کرم خویش و قبیله سرکشی آغاز نهاد چون صاحب قران

کمر

+ در قلعه کلنک [illegible]
[illegible]
در زبان ترکی کلنک

یوجا

اکثری را از ایشان به بیم و امید متفق بخود نمود امیر حسین را عرق حمیت حرکت
آمد و با بعضی از آن گروه که از اطاعت صاحب قران سر باز زده بودند
گفت که تیمور میخواهد که کلانتر شود حال آنکه او نوره نیست و کلانتری کسی را
میرسد که از نسل جغتای خان باشد پس کابل شاه بن رجبی را که از
نبایر چنگز خان بود از گوشهٔ درویشی برآورده در سمرقند بخانی
برداشت و صاحب قران لشکر کشی و امیر حسین لباس اسرای
رفت و در بهار شهرت پذیرفت که باز لشکر جته عزم کین خواهی وارد
لشکری اراده مغل امیر حسین و امرایان کابل شاه اول کمر بگریز
بستند و آخر قرار گرفت که امیر تیمور را طلبیده بکلانتری باید کرد تا
که از جانب مغل خاطرها جمع کرده و بغیر از تیمور کسی بان لشکر نمیتواند
پرداخت لهذا با میر نوشتند از انجهای اتفاقی امرا الملک بهادر
آتالیق کابل شاه بیچاره کابلشاه را ناحق کشته نزد صاحب قران
و مبارک باد کلانتری معروض کردانیدند امیر از کشتن کابلشاه بیگناه
واقف گشته بخبر که سخت رنجید و او را بوارثان کابل شاه سپرد در خلال
این احوال لشکر مغل زیاده از حشرات ارض در سواد شهر سمرقند
بهجوم خواست و امیر تیمور و امیر حسین افواج آراسته در بیرون
سمرقند قیام ورزیده و بهادران طرفین باهم در آویختند امیر شمس الدین

سردار فوج مخالفان با گروه انبوه بر امیر حسین تاخت امیر حسین را تنبیه
نیکی روی داد صاحب قران از عالم نقش [illegible] بر رانه جنبید و او را
زده تا بقول الیاس خواجه دوانید و غول الیاس خواجه را از جا در ربود
امیر حسین کس فرستاد که حریف را برداشته ام به یک حمله تو مطلق فیروز
و امیر حسین از شتر دیا قبول نمود و لاچار صاحب قران جلو کشید
و غنیم را نیز از قطره و تردد مجال حرکت نمانده بود در آن صحرا فرود آمد و صاحب
قران آنشب بالای زین اسبان گذرانید تا بامدادان [illegible] و ابر سیه
در خروش آمدند [illegible] و دریای آتش بجوش آمدند [illegible] مخالفان بلده
گردند باد و باران و صاعقه پیدا شد چندانکه تیر و کمان و خنجر و شمشیر از
کار رفت و از نمد تا موزه همچنان زور آب گردید که هیبت و حرکت
بدان دشوار گشت مع هذا بهادران نصرت آئین لشکر مغل را تعاقب
ساختند و در عین تلاش بیده چی بدست افتاد و بقتل رسید از
او باد و باران استاد و حاجی از و امیر شمس الدین مذکور باز کوس
محاربه نواخت و جوانان صاحب قران دو هزار سوار باد در بجیده تا شام
نبرد انگیختند و دو هزار سوار صاحب قران سوار خرت گرید هنگام
پرده ظلمانی شب در میان انداخت صاحب قران عنان عزیمت بشهر کش
آری دو لشکر که دو سردار باشند اگر جانبی چشم زخم رسد عجب نیست و امیر

غایب و [illegible] بجانب سالی سرای شتافت و از انجا با ایل و الوس خویش
از آب خجند گذشت و صاحب قران را نیز بسوی خجند خواندن
موید ابد در جواب نوشت که ما ملک ماوراء النهر را بکلی بمغل نخواهیم
واگذاشت بار دیگر لشکر جمع میکنیم و پیش می آییم ناخواسته لشکری
نما یحیت الکاه بگرد آورده عساکر دل نهاد و با هفت هزار سوار همت
بدفع مغل گماشت در راه خبر یافت که چون سپاه جته در نواحی سمرقند
ظلم و تعدی در دیار ترکستان و ما وراء النهر بدرجه علیا رسانید غضب الهی
برایشان صورت صدور گرفت و اکثری بمرض و بارخت همتی بر بستند
و تمامی اسپان ایشان بمردند و پیاده و سوار از غلبه اضطرار راه فرار
سپردند آن مظفر لوا منصور با آن سر کار بضبط احوال سمرقند فرستاده
در منزل مذکور امیر حسین از سالی سرای آمد صاحب قران را دید و صاحب
قران قرار [illegible] قشلاق در قرشی داده امیر حسین را رخصت نمود و در بهار سنه
ست و ستین و سبعمایه که سمرقند را [illegible] قدوم نصرت لزوم رب
و زینت بخشید امیر حسین نیز داخل سمرقند شد و چشم طمع بمال
محال مسطور دوخته از بلای [illegible] امیر تیمور را آزار ها داده و در باب حساب
کشید امیر کیقباد با بر صله رحم کس نزد امیر حسین فرستاد گرد
که اگر حصه برادری از زر سمرقند میخواهی تو هم بسا نم [illegible]

خجند النقد

خجند النقد به طرف جمعیت رفته بود در برابر آن دستوانه و کوهنواره او
لجای ترکان آغا خواهر امیر حسین و جروی طلا و نقره و اسپان
خاصه ارسال داشته امیر حسین با وجود که زیور خواهر را شناخت
بتغافل تمام بستد و اسپان را بر گردانیده بمعاوضه زر نقد خواست و امیر
بسالی سرای شتافت و بد سلوکیها در پیش نموده امرای خود را یکی از حضور
آزرده ساخت و خواست که امیر تیمور را دستگیر سازد لهذا امیر
بآن مؤید ابد نگاشت که فی ما بین آزردگیهای بی سبب برای چه باشد
و اگر شکر آبیها در میان آمده هر آینه از ارباب عرض القصور نمایند
و من بعد حرفهای هر کس بگوش راه ندهند و اگر از جانب من چیزی
در دل دارند مجدداً عهد بدل بستم نه بزبان که در اتفاق امیر صاحب
قران بجان متفق باشم صاحب قران آن نامه را خوانده بجوابی
انگاشته بجواب نپرداخت چون امیر حسین دید که تیمور از او بسیار
بدرام [illegible] افتاد حیله دیگر انگیخت و مصحف بدست خزانه دار فرستاد
و گفت مصحف مجید را گرفتار بگذار اگر من حرف مخالفت تو در خاطر دارم
و از برای وثوق اتفاق میخواهم که یکدیگر را در دره چکچک که آب و هوای
خوشی دارد به تجدید عهد و پیمان در میان آریم و باز ولایت ماوراء النهر
قسمت برادری نماییم و دو فوج بر دو طرف در دره روانه نمود [illegible]

کردانید این خبر که بامیر تیمور رسید او نیز بهادران را بیرون فرستاد که
رفته در عقب ایشان بوز غنجیان نوکر الجاتل امیر حسین بصاحب قران پیغام
داد که شما هم لشکر گذاشته با صد سوار بیائید که ما هم با صد سوار در دره معهود
می آئیم صاحب قران از حدوث این کارها خبر داشت با سیصد سوار در آن
دره آمد و امیر حسین با هزار داخل دره شد وقتی که مجلس معین شد
افواج امیر حسین مثل سیل آشکارا گشت و بوز غنجیان صاحب قران
نیز از پیش و پس ظاهر گردیدند و در حمله اول امیر حسین را از دره
برآوردند و صاحب قران مظفر و منصور در جلگای قرشی رحل اقامت
انداخت چون الجای ترکان آغا خواهر امیر حسین که زوجه صاحب
قران بود از عالم رحلت بربست و یکبارگی علاقه خویشی و رشته
مناسبت بگسیخت و سلسله عداوت امیر حسین استحکام پذیرفت
و امیر تیمور جمعیت لشکر بهم رسانیده بجانب سمرقند آورد و جمعی از
مردم امیر حسین از سمرقند برآمده بجنگ قیام ورزیدند امیر تیمور ایشان را
شکست داده و مرتبه دویم دو هزار کس امیر تاخته راه گریز سپردند و چند
روز امیر تیمور در سمرقند آسایش گزید چون خبر رسید که امیر حسین
با لشکر عظیم بسمرقند می آید از سمرقند ببولاجون شتافت و امیر کیخسرو را دریافت
دختر او را بحبالهٔ امیرزاده جهانگیر میرزا گرفت همراه امیر حسین ده هزار کس

یشتی

بیست و پنج هزار مرد بودند و با امیر تیمور و امیر کیخسرو دو هزار نفر امیر حسین
ده هزار کس فرستاد که از آب خجند گذشته سر راه بر امیر تیمور بگیرند
امیر بابا لصدر رجال آن ده هزار سوار را از پیش انداخته در تاشکند و فرقان
گذرانیدند و امیر حسین در سمرقند نشسته سادات خجند و تاشکند را
وسیله انگیخته گردانید امیر تیمور صلح کرده قبول کرده با سیصد جوان
بسمرقند دل نهاد و هفت قشون از لشکر امیر حسین قصد آنحضرت
نمودند و باندک تردد انهزام یافته کار آئینه الفرار خواندند مدتی امیر حسین
از سبب بد سلوکی که نسبت با امیر تیمور میکردند که نقد پادشاهی در دست امیر حسین
مانند گوهر نیست در دست نابینا و این امر بغیر از توفیق میسر نمیشود
جامه پادشاهی الله تبارک و تعالی بر قد تو دوخته است صاحب قران
به ترغیب ایشان در سنه احدی و سبعین و سبعمایه سیورغتمش خان
بن دانشمندچه را که از احفاد چنگیز خان بود بخانی برداشت و با استقبال
امیر حسین علم همت را افراخت و امیر حسین در بلخ متحصن
گشت در آن روز علم شیخ بهادر فرزند صاحب قران در سن
شانزده سالگی داد مردانگی داد و در قلعه الکتر مردم بدفع امیر حسین
فرصت می جستند وقتی که امیر حسین را در حصار عاجز دیدند خواستند
که مقید سازند امیر حسین بیچاره هر چند فریاد برکشید یا مردم اثر

با استقبال
متحصن

به خجند لاعلاج گریخته بالای مسجد کهنه پنهان گردید اتفاقاً شخصی
بالای بحث نشست بپای منار ببرد و چه بیند که امیر حسین از روی
اضطراب پایین آمده در سوراخ عمارات خزیده و دامن قبای او بیرون
مانده او بجماعه که امیر حسین را می کاوفتند گفت که امیر حسین در
فلان منار است و انها دویده و دامان او را شناخته برآورده و
دست بسته بحضرت امیر تیمور بردند امیر حسین از دیدن امیر تیمور
زار بگریست و امیر تیمور نیز آب دیده شد امرا از مشاهده حال
دانستند که امیر تیمور در مقام تغافل است امیر حسین را با دو پسرش
کشتند و امیر تیمور بفتح و فیروزی بساعت مختار منجمان خلیلچه در
اولی سمت تخجر بدر رفت بر سریر سلطنت و اورنگ کامرانی بنیاد
جلوس فرموده در سنه اربع و سبعین و سبعمایه ایلچی بجهت خراج
نزد امیر حسین صوفی والی خوارزم فرستاد و او در ادای آن تهاون
ورزید گیتی‌ستان کوس نصرت بصوب خوارزم نواخت از طنطنه تموز
امیر حسین صوفی بحصار در آمده بداعیه آنکه صاحب قران را دستگیر
نماید صاحب قران سر گذر آب ایشان ایستاده چندان بهادری را
بتقدیم رسانید که لشکری رسیدند و نبردی در پیوست که در داستان
رستم و دستان نمونه از آن باشد بالاخر امیر حسین صوفی شکسته بخوارزم

شتافت و از غصه بمرد و الجناب در سنه سبع و سبعین و سبعمایه بقصد
مغلستان علم افراخت و جهانگیر میرزا را بمنقلا تعیین ساخت
و قمرالدین سردار مغلستان از آوازه عساکر منصوره فرار نموده درین
یورش دلشاد خاتون دختر قمرالدین را جهانگیر میرزا با دیگر غنیمت بحضرت
صاحب قران گذرانید و الحضرت با وی عقد بست و قمرالدین بجنگ امیرزاده
عمر شیخ میرزا که در دار کند بود متوجه گشت امیرزاده تاب مقاومت
در خود ندیده بجبال پناه جست از انهای سوانح میرزا صاحب قران
از قضیه شاهزاده اندیشیده با چهار صد سوار دهشت نمود و میرزا که بخت
و بر قمرالدین که چهار هزار سوار داشت ظفر یافت گویند در آن نبرد قمرالدین
تیری از شصت خویش رها کرد که بگذشت و در سنگ نشست هم درین سال
امیرزاده جهانگیر میرزا دعوت ارجعی را لبیک گفت و در سنه تسع و سبعین
و سبعمایه شاهرخ میرزا قدم بعالم وجود نهاد و در سال احدی و سبعین
و سبعمایه تعریف ملا سعد الدین تفتازانی در محفل صاحب قران در میان
آمد و صاحب قران باشتیاق ما لا کلام و باحترام تمام مکتوبی نوشته
ملا را بحضور خواند هم درین سال بتاریخ شب دوشنبه سوم ماه ربیع الاول
خواجه محمد بن محمد بخاری مشهور بخواجه بهاء الدین نقشبند بسرای آخرت
قدس سره العزیز و در سنه اثنی و ثمانین و سبعمایه صاحب قران

متوجه خراسان روانه گردید و شاهزاده امیرانشاه را با پنجاه
قشون بمنقلای رایت گردانید و حصار هرات را جبراً و قهراً بگشود همدرین
سال رایات ظفر لقا بطرف سیستان بلندی پذیرفت و اهل سیستان
بپشت گرمی قلعه سه چهار روز جنگی انداختند که قابل تحریر نیست و دران
معرکه تیری بر ران صاحب قران خورد و ملک سیستان در بند افتاد و صاحب
قران از انجا بکیچ و مکران و قندهار و تخت سلیمان بمازندران [?] سلطانیه
و از سلطانیه بسارنیه [?] و امل نهضت فرمود و سکه و خطبه را دران دیار
بنام خود رواج داده بتبریز و از تبریز بگرجستان وارد [illegible] مردم
بسیار بقتل رسانیده و بعد ازان شیروانات را بتصرف در آورده
همدرین سال توقتمش خان حاکم دشت قبچاق با امیرزاده امیرانشاه
معرکه تیز بازار ساخت و در اندک زد و شاهزاده او را از پیش راند
و صاحب قران قلعه اخلاط را در محاصره گرفت و بعد از هفت و هفت
روز لوای نصرت برافراخته حکم بتخریب انقلعه نمود هرچند خواستند
که یک سنگ از ان جدا سازند نتوانستند و ان بنای شداد بود
و کیفیتان مصر جامع از تقبیل آستان مشرف اندوخته امان طلبیدند
صاحب قران محصلان گماشت که باهل شهر آزار رسانند یکایک
مردم از رجیف طبل و دهل کوفته بخیک سر کشیدند الا بر اکثر بیرون

بودند و بعضی که اندرون قیام داشتند منع انها باختلاف فایده
نبخشید صاحب قران خود بدروازه توقچی رفته حکم بقتل عام نمود و گفت
که هفتاد هزار کله بارند و چهل و هفت منار از سر اساس نهند که در هر کدام
هزار و پانصد سر باشد و ان بوید ابد ازون سرزمین بسمت شیراز
لشکر کشید همدرین سنه خبر رسید که توقتمش خان نوبت ثانی
آتش فتنه برافروخت و شاهزاده عمر شیخ میرزا پس از محاربه
شدید راه فرار سپرد و بمجرد اصغا صاحب قران بعزیمت
سمرقند پای همت برکاب سعادت گذاشت توقتمش خان
از طنطنه افواج قاهره فلاح خویش در فرار دانست صاحب قرانرا در دل
اقدس گذرانید که این فتنه از خوارزمیان حادث میشود بخوارزم
شتافت و بمرتبه خراب ساخت که یک دیوار در انجا نماند و بعد ازان مردم
انجای اولجه گردیدند همدرین سال بار دیگر توقتمش خان با عساکر گران
بسمرقند آمد و باوجود که زمستان بود شاهزاده کیستان [?] با سپاه
قلیل از قشلاق برآمد در ان روز شاهزاده عمر شیخ میرزا باو پیوست
و بر غنیم شبخون زد و توقتمش خان از ان جنگ جان بسلامت برد و مردم
بسیار بکشتن داد و صاحب قران اورا تا بدشت قبچاق دوانیده
بسمرقند برگشت و از سمرقند رایات عالیات بجانب طوس

مرتفع گردانیده و آنجا را قتل عام فرمود گویند قریب ده هزار کس از هم
گذشت چنانچه آثار آبادانی از آن شهر بر افتاد و در سنه ثلث و سبعین
و سبعمایه یورش دشت قبچاق که طول آن سه هزار فرسخ و عرض
هشتصد فرسنگ است در خاطر اشرف پرتو ورود افگند و قرار یافت
که هر کس کمانی و سی تیر با ترکش و قربان همراه گیرد و میان دو کس
یک اسب کوتل باشد و هر ده یکی یک کلند و یک داس و یک اره و یک
و یک تبر و یک تیشه و صد سوزن و یک دو قفس و نیم من ریسمان
و یک چرم درست و یک دیگ برنجی و یراق یکساله با خود بردارد
و هر توپی در یکماه یکمن بار بخورد و همچنین طعام پخته نخورد القصه صاحب
قران بعد از مدت شش ماه در دشت و بیابان پیمائی بجایی وارد گشت
که در آنجا نماز خفتن نمیخواندند زیرا که قبل از غروب شفق طلوع میشد
و برودت هوا و بارندگی برف در بهار برابر چله زمستان بود وقتی که منقلای
هر دو لشکر بهم رسید صاحب قران در موضع قنداجه به نسق توک همت
گماشت و هفت قشون بر پرداخت از جانب غنیم نیز افواج آراسته
پذیرفت گویند تا نظر کار میکرد دریای لشکر محسوس میگشت صاحب
قران گفت که اردو بار نهند و خویشتن بنفس نفیس از اسب فرود آمد
سر برهنه ساخته روی بدرگاه قادر توانا نمود از همه جا بر خصم تاخته

از میدان راند

از میدان راند و همچنین امیر جهانشاه و امیر داده امیران حریف
خود را برداشتند توقتمش خان برغم شیخ میرزا اسپ انداخت
چون شاهزاده زمین نگذاشت عقب تیل صاحبقران شتافت مردمان
بعرض رسانیدند که توقتمش خان از پس پشت میرآید امیر مظفر گفت
که غول بزرگ حرکت کند از جنبیدن کوکبه عالی توقتمش خان تاب مقاومت
نیاورد راه گریز سپرد و غنیمت بیشمار بدست اولیای دولت افتاد
بحدی که پنج یک از غلامان غنایم که جهت صاحب قران گرفته بودند
و صاحبقران آنچه خوشتر و جدا فرموده بیست هزار بود تا به دیگر اجناس چه رسد
و آنحضرت مظفر و منصور کوس معاودت بصوب سمرقند نواخت
و در بهار سنباوه سرآمد که یراق بخشاله سرانجام نمایند و در سال اربع
و ثمانین و سبعمایه رایات عالیات بسمت ایران برافراشت
و کلان والی مازندران در حصار ماماته تحصین جست قلعه ماماته باستحکام
تمام بالای بلندی بر کنار دو جیحون و شیخ علی اندریشه سخت بود در دو
انحصار حصاری دو بیم از شاخهای درخت باهم بافته بودند و در کل ولات
فرا لشکر اسب با سوار فرو میرفت حکم جهانمطاع زینت صدور یافت
که در چند محل بعوض پانصد درع جنگل بریده شوارع پیدا سازند و خیمه
و علم و بلاسها اندازند که لشکر باسانی بگذرد و الغرض بروش مذکور

بیست برابر اسب داده کوچ

بهم وسنک راه هر روز ظاهر میکردید زمانی که بپای قلعه پیوست بهادر
ازو از راه تزویر وخشک و فرستاد انجناب حصن حصین را ور تزود وهمت
روز بجزا و قدرا بکشو دتمور خان از مغتنمات این فتح سوای الفضه کیستان
از انجا روبه بغداد نهاد ودیه دار خواجه شمس الدین حبیب خوار
نقره طلا الات وغیره هفتصد شتر بار نقره می نگارند برسم هدیه
معروض کردانید وانحضرت بکشایش قلعه سفید که بالای کوه رفیع
بطول وعرض چهار فرسخ بالمراد بتجاوز پنج در غایت متانت
در تصرف شاه منصور بود همت کماشت وفرمان بیورش داد
صد هزار جوان دویدو کس بسیار بر بستر فنا غنود وان در روز
حصار مفتوح شد ودر سنه خمس وتسعین وسبعمایه شاه منصور با چهار هزار
سوار از شیراز بیش امده مبارز خواست وبذات خود بر صف صاحب
قران تاخته بهم زد ویک دست حرب شمشیر بر انحضرت رسانید
برکشت وباواز بلند بخواند بیت برانم که شمشیر بازی کنم بشمشیر
باشیر بازی کنم بیت ودر حمله ثانی صف دریده بار شمشیر بخود صاحب قران
انداخت وعید الله فنا یحیی شمشیر بر سر انجناب کشید واز انجا مردم
شاه رخ مرزا دراو بخت شاه رخ مرزا در سنه هفتصد وسالکی
قدم ثابت فشرد واسب شاه منصور در کشش وکوشش از پای در امد وشاهرخ

مرزا سرش از تن جدا کرد وسلسله ال مظفر که از مدت بایکدیکر در
بچیده رحم ورعایت نداشتند وپدر پسر را وپسر پدر را نابینا ساخت
از هم کسیخت ورایات عالیات بجانب بغداد از انقاع بدر تن
وان نوا حیرا از زور بکرفت وبوصل تشریف برده از زیارت اکثر پس
وجرجیس علیهما السلام سعادت اندوخت ودر سنه ست وتسعین
وسبعمایه شاهزاده عمر شیخ مرزا از شیراز احرام حضور لیست ودر
منازل بجای در دم موضع حرماتو که اندک موضع الیست از خدمت شاهزاده
لکاهل در رسیدند شاهزاده از روی قهرمان فربه توجه وفرمود اهل القوم
بجنک بر دواختند ناکاه تیری لشکریان شاهزاده خورد وبدان زخم
شربت شهادت نوشید ودر سنه سبع وتسعین وسبعمایه بار توقتمش خان
علم مخالفت برافراخت وصاحب قران باراده فرو نشاندن اتش
فتنه او سیل مانند روانه کردید زمانی که هر دو لشکر برابر یکدیگر نشستند
مبت وهفت قشون قرار یافت توقتمش خان جمعی بر گزید که پیش شتافته
جنک انداختند وپس از اندک تلاش برکردند وقاعده مردم بادیه
بنوع خویش نبودند که ده مسطور بموجب ان بعمل اورد ند بهادران صاحب قران
وان که بعقب رفته بودند شکسته بصف خود پیوستند ودر غلول
جنک لغا دکه غالبا روز قیامت همچنین باشد غنیم هرچند فلک کشت

کاری نتوانست پیش برد و سلطان محمد قزیل و حبیب دشمن را راند
و امیر حاجی سیف الدین در موکب دولت رایت خوبها استاده و امیر زاده
رستم میرزا خلف عمر شیخ میرزا در صف شیر جوانانه نموده و امیر علیکا
پی از مبارزان توقتمش خان امیر عثمان عباس را بمبارزت طلبید و امیر
عثمان بی توقف اسپ در میدان جهانیده بر حریف غالب آمد از این مشاهده
توقتمش خان آیة الفرار خواند و امیر نور الدین او را بحکم صاحب قران
تا بسر دیار ظلمات دوانیده وقت برگشتن بر [illegible] بادشاه
آن سرزمین تاخت و شهر روس و غیره داخل قلمرو گردانید
و صاحب قران برا کثر آن سرزمین گذشته کفار از القتل رسانیده
و تا ولایت چرکس اثر آبادانی نگذاشت و از آنجا مظفر و منصور خرم
و مسرور روی بشیروانات نهاد چون سلاطین [?] امداد انجامید بعضی
مردم از خام خیالی سر بنافرمانی برداشتند منهم سلطان اسحق همشیره
شاه شجاع از غلط اندیشی قلعه سیرجان را بغلام خود گودرز نام سپرد
و احرام بدرگاه بست و به او گفت که حصار را به بوسه و پیغام
نگاه بدارد و صاحب قران چند یراق و نشاند و آنها در مدت محاصره
سه سال آن حصن حصین را گشودند و گودرز از هم گذشت دیگر سلطان محمد
سربدار پسر ابو سعید طبسی یاغی ورزید و پیر محمد میرزا پسر عمر شیخ میرزا با لشکر

بی تواب

فارس و کرمان و اطراف خراسان بدفع او پرداخت و سلطان محمد
برنج و پاره و زر و دفینهای یزد کوشیده و به حصاریان قوت یکساله
داده درویشان را از شهر بیرون نموده هر گاه که شهر و قلعه مفتوح گردید
هزار کس از گرسنگی مرده بودند عالیات در آیات از شیر دانا
بسمت سمرقند ارتفاع پذیرفت و از آنجا در سنه سبعمائه به یورش
هندوستان و سیاه پوشان کتور علم برافراشت و آن ولایت
بود مملو از کوه و کتل و هوا در غایت خنکی بحدی که در سرطان آسمانی
مردم در زیر برف در می آمدند هنگام شب روی زمین برف می
پوشید بهادران نمدها و پلاسها انداخته یورش میکردند و بجاها
میرسیدند که پیاده و سوار رفتن ممکن نبود جوانان باعتصام طنابها
بپایین می شتافتند و جهته صاحب قران چیزی مرتب ساختند که بطنابها
صد و پنجاه گزی بکار برده فرو میکشیدند و اسپان سواری خاصه آن
را بر سر هم او بختند از الجمله یک اسپ بسلامت آمد و صاحب قران
سه چهار فرسخ پیاده تردد نمود تا آنکه جمیع قلاع و دیار آن بلاد را مسخر گردانید
آورده و در آن مملکت از ابتدای آفرینش گذار یکی از سلاطین و قیاصره
نافتاده و از کشور گوش معاودت بصوب کابل نواخت و نهری
از چهار فرسخی کنده بشهر جاری گردانید و اکنون آن نهر بجوی ماهی

بی خیک زدن

کیران مشهورست و از کابل بکنار آب سند هندوستان همت کماشت
و در سنه احدی و ستمائه به کشتی آب سند را در حول جلالی از جائی که
سلطان جلال الدین کذشته بود ببست که هر کس را جهت و پیر محمد و امرا
بطریق منقلا رخصت ارزانی داشت از سواد اعظم هندوستان
اول تولنبه در حوزه تصرف در امد و پیر محمد سلطان از ملتان بعد از شش ماه
برکشته از تقبیل سده سنیه سعادت اندوخت چون اسبهای
ملازم سلطان پیر محمد بواسطه تغیر آب و هوای هندوستان
مرده بودند اکثر مردم کاو سوار باردوی معلی پیوست و صاحب قران
سی هزار اسب بیک جلو بدلیشان بخشید زهی دولت و عنایت
ارزانیت و از انجا بدیبالپور تاخت در جنک دیبالپور جمعی کثیر از مسلمانان
شربت شهادت چشیده بودند و اهل قلعه مال و عیال خود باتش
سوختند و از دیبالپور مظفر و منصور بفتح اباد و از فتح اباد بجانب
دهلی علم افراخت و در سامانه سپاه لشکر خویش بکرفت طول
ییال افواج انحضرت که جای ایستادن توکرانست شش فرسخ
بوده و عرض سنجی تخمیناً دوازده هزار سوار باشند و بهاتش ده کروه بیا
بعظمت تمام کوچ بکوچ در دو فرسخی دهلی کنار آب جون در عمارت
جهان نما که از اثار سلطان فیروز شاهست نزول اجلال فرمود
بولایت ودرکاه

وحصار لونی

وحصار لونی را بجنک بکشود و از مسلمانان استغفا جستند و مهرا بجهنم
فرستاد و روز دیکر بر بلندی برامده جای جنک معین کرد جنید
ملو اقبال خان والی دهلی که از سپهره تا بهار حکم میر اندار جامینی
با چهار هزار سوار و پنجهزار پیاده و سی و هشت زنجیر فیل قدم در میدان
جلادت کذاشت و دلاوران اندک تلاش راه فرار سپردند و انجانب
قران مظفر و کامران بظاهر شهر دهلی بجانب شرقی حصار جاه نزول
و کفت که اسیران و بندیان را بکشند صد هزار هندی بیدین مقتول
کردید کویند ملای بود که در تمام عمر کنجشکی را نرنجانیده بود دران کینه
پانزده نفر از خصم کذرانید و صاحب قران بنوعی افواج اراسته
که تا چشم روزکار بازسنده هرکز چنین و چندین چشم ندیده ۸
ایام اکرچه فضلا لشکر ابیشنید اما بدین صلابت و مرتبه کسی ندید
غنیم نیز صفها براسته با ده هزار سوار و بیست زنجیر فیل در درکاه
حاضر کشت لشکریان منصور از جنک فیل هراس داشتند صاحب
قران سرامد که کرد لشکر خود خندق زنند و بچوب حصاری بر هم
بافتند و خار خسک اهنی در راه فیلان ریزند هنکامی که تلاقی فریقین اتفاق
افتاد در حمله اول خصم شکست خورد و بهادران تیر و شمشیر بر فیلان
و فیلبانان رسانیدند و پیر محمد سلطان خود شمشیری بفیل انداخت

کیتبستان لسباوات واشراف وتمامی اهالی وجلا امان داده بانواع صحبت
اشتغال ورزید و در خلوت براورلت لشکر بروسیت تاراج ورازکوا بندند
امرا هر چند مبلغ کوشیدند فایده نبخشید لاجار شکسته شهر برای ماتوس
دل بجنگ نهادند و چون از عهده مردم باد شاه بر آمدن نتوانستند اهل
وعیال خویش را میکشید و خانه و مال را می سوختند آورده اند که از لشکر
نامدار یازده هزار سوار در یکشنبه و روز بر لسته فنا شود و وقتی که انجمعه
بعرض اشرف رسید حکم بقتل عام کبرف فتاوی باف و در ایات جلال از
ظاهر و حیله لنوکت و اقبال بجانب شرق ارتفاع کرفت بهادر نهار که روداده
باشاهی نشسته زق بحوزت به فرقدان میرسند و ظرایف بجز نموده بنشهای
لایق یاد و طوطی کوبا که در مجلس سخن پردازی میکردند که مجلس را بارای
ان لطف نمود فرستاده و صاحب قران بدولت اباد که بهتری شهرهای
هندوستانست تشریف برده و از انجا بقلعه میرته که قلعه نامیست و از ا
بکشود و همچنین جنگهای بسیار از کروه کفار نموده چنانچه در روزی دو نوبت
سه نوبت جنگ در می پیوست و آنحضرت شنید که در دره کوه
شمال سنکی واقعست بصورت کلمه کاو که آب از دهن بیرون می آید
بدستور دریا که عبور از ان بگشتی توانست و از ان آب کنک میکویند
و کبیران اعتقاد سخت بان آب دارند و خاکستر مرده سوخته را

ز شور کنید

نام جایی پرگنه قید

بدانجا میرسانند که نجات یابند و زر و نقره و جواهر در دو میریزند و
و سر و ریش سیر اشتبند و عبارتهای عرب زبان هند میخوانند و ثواب
میدانند میل و بدن انجا نمود کافران بمحاربه برداخته راه کریز پیش دیدند
و صاحب قران کیتبستان از انجا بکوه سوالک درآمد و هفت جنگ
دران کوه کرد و هفت قلعه مفتوح ساخت در کوهستان سوالک ایلچیان
کشمیر پیشکش از نظر اشرف گذرانیدند که از انجمله سه هزار اسب بود و چهار
در همان سال مذکور شاهزاده امیرانشاه در شکار قوچی را از زمین کشید
و قوچ چند بون و دست و پا جنبانید که سپ رمیده فرار از زمین انداخت
و قصوری بمغز او راه یافت و خلل در دماغ عالی طاری شد و چون
در سنه ثلث و ثمانمایه قرا یوسف ترکمان بایلدرم بایزید روم پناه
جست امیر کیتبستان بدفع عسکر او پرداخت و بایلدرم بایزید نوشت
که مضمون سواد آن اینست که همه سلاطین آفاق مطیع فرمان ما شدند
ترا باید یا از حد انقیاد بیرون ننهادن و در بلا بروی خود گشادن عقل را
کار فرما و بر حال خویش رحم کن چون نامه بایلدرم بایزید رسانیدند
از سر نخوت در جواب نگاشت که از دیر باز داعیه محاربت تو در دل
داریم چه بهتر باشد آرزو ما از قوه بفعل آید از سخن ناهموار ش
نایره غضب کیتبستان در التهاب آمد و بسطوت تمام همت بقلع

کوهستان شمال

نام جانوری از قسم (?)

نی دارد

شتیتی

وقع ابلدرم بایزید کاشت و قلعهٔ شهر سیواس را که مصطفی چلبی بر
ابلدرم بایزید با چهار هزار سوار در آن در قیام داشت و چلبی زمان اهل
روم شاه زاده نامند جبراً و قهراً در هژده روز مفتوح کردانید و مصطفی
چلبی را امان داد چنانچه بعرض رسانیدند که ایلچی که نزد حاکم مصر رفته بود و آن
مصران بیچاره را کشت صاحب قران مجرد استماع این بعضی ما لا کلام نمود و عزم مصر
و شام نمود لشکری از نوکرش مصر و شام استعفاء خواستند بعضی از نوکران
گفتند که سپاه هنوز از سفر هند و ترکستان نفس درست نکرده بیدلیها
اظهار میسازد و در چنین صورت اختیار قصد روم و شام و چنین امر را خاطر
عقل بعید مینماید صاحب قران بزرگوار راند که فتح و نصرت بتائید الله است
معونت لشکر و سپاه و البته نیت القصه بخت به کنار حلب
دالیست و در حلب بلند ... از تمش قال سخت برخواست و مخالفان
زیاده از حد شمار بر جار باتش فاغلطیدند از انجمله دوازده دروازه
و دروازهٔ حلب بلندی ... مقتولان چندان بر هم افتاده بود
که بار ... مردم بسقف ... چنین فتح در یک روز صورت
اتمام گرفت و از آنجا عزم حماه و حمص نمود و از حماه و حمص به بعلبک و دمشق
شتافت و والیان بقلعه داری کوشیدند گویند قلعه ارک آن از ...
و عرض خندق ... گز دارد حکم شاهزاده صادر شد که در خندق چوب

و سنگ انداز

و سنگ انداختند و مشرف بقلعه شوند و به نقب آب خندق بدر زدند و گنگ
و بخانهای قلعه آتش زدند بهادران از هر جا درآورده کس بسیار را العالم
بالا فرستادند صاحب قران از آنجا رخت بمصر و کنعان کشید و اهل شام
عدد مصریان و کنعانیان آمده پس از جنگ سخت آیة الفرار خواندند
مؤید ابد به زیارت ام صفیه و ام حبیبه حرم محترم رسالت پناه علیه السلام
و بلال حبشی مشرف اندوخت و رایات ظفر نگار بصوب بغداد بر افراخت
و فتح نامه از جانب سلطان احمد برج و باره حصار بغداد که بر کنار
دریاست بفلک میسود بر داخت سپاه با دشاهی بر سطح دریا الجنان
میسر و بیدند که روی آب ... میگشت مدت محاصره چهل روز
انجامید از سبب قحط و گرسنگی مردم شهر از حرب باز ایستادند
از هنگام خلاف حکم بقتل عام رسید و خلایق بسیار از هم
گذشت بحدی که از آدم نشان نمانده و اردوی همایون از بغداد
بکرجستان نهضت نمود و در قراباغ کرجستان سلطان محمد فرزانه سکندر
میرزا بن عمر شیخ میرزا را که در سرحد مغلستان بغی و مخالفت ورزیده
بود مقید در محفل عالی حاضر ساخته و یک قطعه لعل بوزن یکصد و بیست
مثقال هدیه گذرانید حکم اشرف زینت صدور یافت که بند از او
بردارند و در سلک شاهزادها منسلک سازند در خلال این احوال

ایلدرم بایزید از حمایت قرا یوسف ترکمان بحد نهایت حاصل شد بود
رسولی بخدمت صاحب قران روانه کرده خواهان تقصیرات در خواست
صاحب قران گفت که قرا یوسف بدودمان ما بی ادبیها بتقدیم
رسانیده اوبدان تیغ عدو خواهد یا بحضور بفرستد یا از ملک خویش
بیرون کند تا بیگانگی مبدل نگردد ایلدرم بایزید از سر نخوت و تکبر یکی از
احکام مسطور را در گوش غفلت بوش راه نداد صاحب قران
بعزم سرای کردارش کوس ظفر بسمت روم نواختند امرا که از قطر و بزود
منسوب بودند نوبت ثانی بوساطت نوبان درگاه ملتمس شدند
که اهل نجوم رخصت این یورش طلبیدند امیر صاحب قران مولانا شهاب
الدین بن عبد الله لسان را طلبید و از نجوم پرسید چند روز بانده در
برج حمل از عقار شام تا غروب شفق بنظر در می آید و بعد از چند روز وقت
صبح در مشرق بظهور می پیوست مولانا شهاب الدین بر زبان راند که هرگاه
دو زیاده زبانه در برج حمل هویدا گردد دلیل است بر آنکه لشکری از شرق
بر روم استیلا یابد و والی آنجا گرفتار شود صاحب قران از قراباغ بقیصریه
و از قیصریه بانکوریه نزول فرمود قیصر تبر از شهر رسا که تختگاه روم باشد
برآمده در حصار و شهر انکوریه جای در زد و از جانبین بازار جانستانی و
و جانسپاری گرم شد و ضعفا از استیلای بدیر رفتند صاحب قران منصور گردید.

کرچهل قشون

کر چهل قشون همراه امیرزاده در ظل رایت همایون بابستند و هر جا که برای
و هر جا ضرور افتد کومک نمایند صاحب قران سان لشکر خود دید جنح
و شیخ در جنح و شیخ سپاه ایستاده بود والعظمة لله از طرفین آتش
کارزار زبانه کشید شاهزاده ابابکر میرزا کوی سبقت از همگنان ربود
و امیر جهانشاه و قرا عثمان چو دلاوران دشمن را به زخم زدند صاحب قران
گفت پیر محمد میرزا و امیر شاه ملک از قول پیش رفتند و امیر شیخ نور الدین
و امیر برندق میسره غنیم را از فراز کوه براندند و از میمنه شاهزاده امیر سلطان شاه
و امیر جهانشاه و امیر ابراهیم و از میسره امیرزاده شاهرخ میرزا و امیر
زاده خلیل سلطان و باقی امرا باتفاق حمله نمودند در این زمان محمد زمان
میرزا بر انفار مخالفان را از بالای پشته و واندند اجا قیام ورزیدند و قیصر
با جمعی تاخته شاهزاده ها را از فراز بلندی به پایین آورد و بر کوتل مذکور برآمد
افواج خویش را ملاحظه کرد بیشتر را پریشان یافته متحیر ماند باز از سوار و شاه ده
لشکر انبوه با او توصل جست و جنگ عظیم افتاد صاحب قران و امیرزاده
شاهرخ میرزا و امیرزاده امیرانشاه و سلطان حسین میرزا و سلطان
ایلدرم را چون شکاری در میان گرفتند نام بردهگه از وقت طلوع صبح
تا غروب آفتاب پای استقلال افشرده بود آیة الفرار خوانده با دل
ریش روی از رزم تافت و سلطان محمود خان به تعقب شتافت و دستگیر

ساخته بدرگاه جهان پناه فرستاده بحکم اشرف بند از وی برخواست و بر گوشه
عزت بر نشستن مامور گردید صاحب قران گفت که اگر چه از تقدیر الهی
چاره نیست عنانها از اندازه بیرون نهادن همین نتیجه برمیدهد اما اگر قضیه
برعکس بظهور می پیوست بر من و بر لشکر من چها که پیش نمی آمد قیصر سر افکنده
گفت که باداش فعل خود رسیدم و دیدم آنچه دیدم از بزرگی و شان
تو عفو نزدیک است اگر بر من بخشایی من و فرزندان من تا زنده باشیم بجراه
خدمت بسر بریم صاحب قران بنوازش پادشاهانه ایمن گردانید و
بخلعت امتیاز بخشید و خرگاهی جهت او نزدیک دولتخانه عالی زده
ساعت بساعت نزد او رسایل میداشت امیرزاده ابابکر میرزا احتیاط
خلاف برسا که تختگاه روم بود رفته بعد از نهب و غارت شهر را
سوخت و با دختر بزرگ قیصر عقد شرعی بست و قطار قطار خزاین و قطار
و قطار زر این پادشاهان روم با زن و فرزندان قیصر بنظر اشرف در آورد
صاحب قران زن قیصر ستینه نام و دختر لازس فرنگی را با دختر و دیگر
متعلقان لازس نزد قیصر گسیل کرد و دختر لازس که از دین بیگانه در خانه قیصر
بسر برد چون مروت و اخلاق آنحضرت معاینه نمود دین اسلام پذیرفت
و صاحب قران جشن پادشاهانه ترتیب داده قیصر را بدستور سلطنت
روم نواخت و شاهزاده ها امر جهاد شد که فرنگیان به پشت کوه خود

قلاع که دارند مسلمانان از ایشان بستانند تا آن قلعه ها را متصرف شوند و
دست طلب کوتاه نسازند و در خلال این احوال قیصر بمرض ضیق النفس و ارق
شده در گذشت و صاحب قران از روی مکرمت و شفقت موسی
چلبی پسر قیصر را بیرلیغ آل تمغای ریاست روم عنایت فرموده
بار کرجستان در آمد و جبراً و قهراً اکثر قلاع آن سرزمین را مفتوح و قریب
هفصد دیر از بیخ برکند و از کرجستان بملک گرگین و از ملک گرگین
به گیلانات و از گیلانات بقلعه فیروزه کوه شتافته دیگر در لوای
نصرت برافراخت و با شوکت و عظمت تمام مظفر و منصور با شاهزاده
ارجمند بسمرقند برگشت و بخاطر گذرانید که چون اراده سوی ختا و ختن پیش
نهاد همت بلند اولیای دولت ماست مناسب که از تزویج احفاد و اولاد خود
از ذکور و اناث بپردازیم و از امور شرعی که ناگزیر است بکلی حاصل
کنیم در کان گل رحل اقامت افکنده و فرسخ از دو طرف معسکر افتاد و یک
فرسخ در احاطه کریاس خاص داخل گشت و بنا در و ایوانها دوازده ستون
منقش که بیرون سقلات هفت رنگ و اندرون مخمل الوان بود با طنابهای
ابریشم و شوزنهای زر بسر بفلک کشیدند و در یک هفته قرار شان از ان امر
فراغ جسته فرشهای زردوزی انداختند و وسعت آن خیمه بمرتبه ای رسانیدند که
هزار و برای دوازده هزار کس در وی نشستند و برای هر یک مجلس علیحده

بگونان گون خوب ترتیب یافت و حکم اشرف نفاذ پیوست که تا
انجام جشن ابواب تکلیفات بر روی مجلس بسته باشند بهرچه خواهند
شروع نمایند و آن بزم مدت چهل روز قیام داشت و بعد از انجام طوی
با دویست هزار سوار در ماه جمادی الآخر که هنوز آفتاب در جدی بود
از سمرقند برآمد و چند هزار خروار غله و سنا که در راه خطا فروع
سازند تا در وقت برگشتن مدد خورش لشکریان گردد و قدغن شد
که سپاه وغیره هرکس بقدر قدرت مایحتاج بردارد و مردم بر سر یخ
سمرقند و از دریای جیحون گذشت و ربیع یخ میکندند و آب بر می‌آوردند هوا
بطبیعت صاحب قران نساخت و مزاج اشرف از حد اعتدال
انحراف پذیرفت و روز بروز مرض اشتداد میگرفت اطبا هرچند
بمعالجه در تدبیر دو دو دوا زدند فایده نه بخشید آنحضرت توبه النصوح فرمود
گفت که الان مناهی نامی در نکنند و میرزا پیر محمد بن جهانگیر میرزا را قایم
مقام خود کرده اند که سر بر سمرقند را او متصرف شود و بر آن تخت نشینی
افاقی مو آق غالب گردید و میان شام و خفتن در سبع عشر شعبان بعالم
علوی شتافت رضا بقضای الله تعالی بیت شهنشاهی که ما و این زمین بخت
جاودان آمد و واغ شهریاری کرد و تاریخش همان آمد و واغ شهر
یاری تاریخ سنه صاحب قران هفتاد و دو سال زیست از انجمله

فی ...

سی و شش ساله خروج نمود و سی و شش سال بسلطنت گذرانید و سی
و شش نواز اولاد و احفاد آنجناب در زندگی او حیات بودند و بلا
از نوادر زمان میدانند امرای اردو و امیرزاده خلیل سلطان
را به پادشاهی برگزیدند میرزا پیر محمد بن جهانگیر میرزا در غزنین بسر می‌برد
امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک که همراه خواتین از اردو بسمرقند
می‌آمدند از راه مکتوبات سرزنش با امرای اردو نوشتند که وصیت
صاحب قران فی الفور فراموش گردید و رخنه در دولت انداختند
و دست بیعت بآن دادید ولیعهد میرزا پیر محمد بن جهانگیر میرزا است
تا او میرزا بخلافت بدیگری نمیرسد لایق آنست که باحکم پادشاه
مرحوم عمل نمایند چون امرای اردو با خلیل سلطان بسمرقند رسیدند
امیر ارغون شاه بمحافظت قلعه دروازه را نگشود و گفت تا وقتی
که ولیعهد نیاید شما بهمه بدو بیعت نکنید فقیر را معذور دارید بعد از آمدن
ولیعهد و اتفاق شما و هرچه صلاح خواهد بود بظهور خواهد پیوست
امرا از اراده خویش پشیمان گشته عهدنامه نوشتند و بمهر خود [illegible]
خلیل سلطان نیز بحسب ضرورت مهر بر دهان خویش نهاد اما دیگ
سلطنت در کانون دماغ خود می‌پخت چنانچه بیاید صاحب قران
گیتی ستان علیه الرحمة والغفران چهار پسر والاقدر داشت اول

فی بیعت

غیاث الدین جهانگیر میرزا که در ابتدای سلطنت پدر بزرگوار در سمرقند
رخت بسرای آخرت کشید دوم عمر شیخ میرزا که در موضع خرمانو شربت
شهادت چشید سیوم جلال الدین امیرانشاه چهارم شاه رخ میرزا که
در ایام امارت بخاقان سعید مخاطب گردید جلال الدین امیرانشاه
بن صاحبقران که ولادت باسعادت آنحضرت در سنه تسع و ستین
و سبعمایه اتفاق افتاد و صاحبقران حکومت عراقین و آذربایجان
و کردستان و دیاربکر و شام و بصره و واسط باو داده بود چون
از سبب حرکت فوج در شکار اسپ بدماغ جناب عالی طاری گردید
و مزاج همایون از حد اعتدال انحراف پذیرفت ابابکر میرزا خلف
صدقش کار سلطنت از پیش خود گرفت و میرزا در سنه عشر و ثمانمایه در
جنگ قرا یوسف ترکمان شربت شهادت خورد چنانچه تفصیل این
اجمال در اوراق آینده گذارش یابد از امیرانشاه هشت پسر بوجود
آمدند ابابکر میرزا و النکر میرزا و عثمان چلبی میرزا و عمر میرزا و خلیل سلطان میرزا و
محمد میرزا و ایجل میرزا و سیورغتمش میرزا شاهرخ میرزا بن صاحبقران
امیر تیمور کورکان چون خبر فوت والد والاجناب شنید بعد از رسوم
تعزیه و سوگواری بر سریر سلطنت خراسان از سرحد مازندران تا آب آمویه
که از وقت صاحبقران در تصرفش بود نشست و بخاقان سعید مخاطب

گردید و اول خلیل سلطان که در سمرقند راه یافت و به بخارا رفت
و اکثر مردم را با خود ملحق ساخته بخارا را متصرف گشت و سکه و خطبه ماوراء النهر
بنام خویش نمود و خزاین و دفاین فراهم آمده بیست و شش ساله را در اندک
زمانی بمردم اراجیف داد و از آنجا بسمرقند شتافته سکونت کرد و مردم
قدیم را بر بخانید علم را افراخت خلیل سلطان معذرت خواست که
حضرت البته الملک را به بنده مرحمت میکند و از من که الحال دارند که
فرزندم و هم بنده که قبول دارم و مطیع و منقاد فرمان خاقان سعید ادا.
میرزا البسیار پسندید و از آب جیحون الطرف بدو گذاشته کوس مراجعت
بمستقر خلافت بلند آوازه گردانید مختصر بلاد و قلاع را کنود شاهرخ میرزا
بادشاهی بود با داد و دانش رعیت پرور و حرف ظلم و زبردستی در ایام او
کسی بزبان نمیراند گویند در یورش اول آذربایجان سان لشکر دید
دو لیست هزار سوار و چهل هزار اسلحه بند سان در شمار آورده و سی هزار
شتربان در اردوی معلی حاضر بود و قیاس احمال اثقال از این باید کرد
و سه صد پادشاه و شاهزاده قابل تاج و تخت بدرگاه قیام داشتند
فضلا و صلحا و شعرا در آن ایام بسیار بودند خواجه محمد پارسا و ملا شرف
الدین علی یزدی و ملا حسین صوفی خوارزمی و ملا آذری و بابا سودائی
و ملا علی شهاب و امیر شاهی سبزواری و ملا کاتبی ترشیزی و ملا شیخی از آن جمله

علم موسیقی نیز

آنند و چهار هنرمند که مثال ایشان نشان نمیدهند یکی خواجه عبد القادر نوبتی
و آن دوم خواجه یوسف اندکانی خواننده سیوم استاد قوام الدین معمار
چهارم ملا جلیل ثانی خواجه یوسف اندکانی خواننده بود بایسنغر میرزا
ابراهیم صد هزار دینار کپکی فرستاده خواجه را طلبید میرزا بایسنغر از ارسال
آن استعفا جسته نفرست

بیت ما یوسف خود نمیفروشیم تو سیم سیاه خود نگهدار همیشه اهل فضل
و کمال در مجلس اشرف می‌نشستند و بهر رتبه و موضع که میبایست مشایخ خرد
و ائمه را زیارت میرسید و رعایه میفرمود و دایم در روزهای متبرکه
میگرفت و بمجلس از ضعفا و المحروم نمیگذاشت و همه کس بجانب احوال خود
بعرض اقدس میرسانیدند و جواب برفق و مدارا می‌شنیدند هرگز کسی
از خاقان اعراض مشاهده ننمود و سخن لغو نشنود و در زمان الغ
بیگ میرزا خلف صدقش در سنه اثنی و عشرون و ثمانمایه در سمرقند
باهتمام مولانا قاضی زاده رومی و ملا علی قوشچی که میرزا را در فرزندی خوانده
و ملا غیاث الدین جمشید و ملا معین الدین کاشانی رصد بست و در آن عهد در سنه
ست و عشرین و ثمانمایه در هرات طاعون عجیبی افتاد چنانچه در یک روز چهار هزار
فی دیا

علم نجوم نیز

دو هارکی
فی بزم کسی مرکز ده

و بمقصد تابوت در شمار آمده سوای آنکه با الاغ میکشیدند بکوشش های
فن می‌ساختند و خاک میریختند بعد از آن سال یگانه عصر میر سید شریف
جرجانی در سنه هشتاد و شش در شیراز از دعوت ارجعی را لبیک گفت
و بعد از آن جامه فوت کرده مولد ملا استرآباد بود و چند میرزا سلطان محمد
در فارس و عراق خیال مخالف بخاطر راه داده بجانب اصفهان شتافت مجرد
شنیدن خاقان سعید رایات ظفر طراز بسمت عراق بر افراخت
چون بری پیوست سلطان محمد از محاصره شیراز بر خواسته بسپاهان
گریخت و خاقان باصفهان رفته اکثر رؤسا و سادات سپاهان که مستحق بودند
به اسپهان گریخت بود از هم گذرانید بگمان آنکه ایشان شهزاده را بر عصیان
اصفهان کرده باشند اسامی بعضی مقتولان اینست قاضی امین الدین فضل
الله ترکه و شاه علاء الدین محمد و ملا عبد الرحمن و امیر احمد و خواجه محمود صدر
و شاه قوام الدین نقیب و شاه نظام الدین کلستانه و صواحب جویه
دو بار ریسمان خواجه فضل الله ترکه گسیخت داد و فریاد بر آورد که این عقوبت
بر ما ظلم محض است تو خود را بدنام مساز در ایام مذکور بحضرت جناب مرتضی
علی را بخواب می‌بیند که از تخفیف کار دلگیر پیاده میرود که برسید حضرت
غضب آلوده و خشمگین بجای تشریف میبرند ابو الایاب بر زبان راند
که شاهرخ میرزا فرزندان مرا بیگناه کشته بقصاص ایشان میروم القصه شاهرخ

میرزا روز یکشنبه بیست و پنجم ذی حجه سنه خمسین و ثمانمایه روز نوروز

درهمان تاریخ خواب از فتنا بوبه لی برای دیدن قلعه طبرک سوار

شد بر استر تند نشست میرزا را وجع معده بود از جلدی های استر

از پا در رفت از استر بعجیه رونق تخت جمشید و جلو بر گردانید و بخیمه

رسیده جان بجان آفرین سپرد و لفظ شمشیر تاریخ تخت الجناب بجاه و

دو سال زیست و چهل سه یا پنجاه سال در سلطنت بسر برد و هفت

پسر از و در جهان یادگار ماندند اثباتهم فوته فی الصور حکمش بر اکثر بلاد جاری

گشت و ملکی را که صاحب قران بقوت بازو گشاده بود او نگاهداشت

وحکام همه بلاد سر بر خط فرمان برداری الجناب نهاده بودند و در هیچ مصاف

شکست نخورد و همه امیرزاده و شاهزاده در طاعه او در آمدند و باقطاع

خود سرافرازی یافتند و بعضی که بغی ورزیدند گرفته میل کشید و بعضی را

محبوس ساخت گویند از و بهتری درین عصر و زمان بر تخت سلطنت

جلوس ننموده و بغیر از و بعد از صاحبقران کسی را لیاقت اورنگ

نشینی نبود عفی الله ذنوبه و ستر عیوبه پیر محمد میرزا بن جهانگیر میرزا ولیعهد صاحب

قران از غزنین بخراسان نهضت نمود و بر دار الملک سمرقند پسران استیلا یافت

و میرزا رستم در اصفهان و اسکندر میرزا در همدان علم اقتدار برافراشتند

پیر محمد میرزا از امیر مسورت خواست هر کس هر حرفی بر زبان آورد میرزا پیر محمد

گفت که چون صاحب قران والده ما را ملکت آغا بخاقان سعید داده بود

بدین جهت ما او را آقا الغ امیدانم و بد و اطاعت میکنیم الحجر روانه ساخت

و این بیت معروض داشت بیت عهد بند کامیم میشد فرخ زلف

من در ستم اسکندر و هر که هست از مطالعه اش خاقان سعید خرم

گشت و فرستاده را نواخت و مکتوب بضمن ابیر نوشت و الملک

بدلشان گراست فرمود و پیر محمد میرزا در سنه تسع و ثمانمایه بدست

پیر علی تازک و کیل و مدار علیه خود بقتل رسید میرزا الغ بیگ بن خاقان

سعید شاهرخ میرزا هنگامی که خاقان سعید در فتنه بوبه ری بسرای آخرت

شتافت الغ بیگ میرزا و میرزا ابوالقاسم بابر بن میرزا بایسنقر بن خاقان

سعید شاهرخ میرزا و میرزا خلیل پسر میرزا پیر محمد بن جهانگیر میرزا و گوهرشاد بیگم

حرم محترم خاقان سعید در اردو حاضر بودند بانوی بکبر آگوهرشاد بیگم

جهة استرضای خاطر الغ بیگ میرزا عبد اللطیف میرزا سرانید که سریر سلطنت

بالارث بوالد بزرگوار تو میرسد اکنون آن فرزند را واجب است

که بعزت و ناموس اردو را بمستقر سلطنت رساند تا وقتی که میرزا از سمرقند

باید میرزا عبد اللطیف قبول نموده بر تق و فتق مهمات پرداخت و میرزا

ابوالقاسم بابر و میرزا خلیل هر دو از لشکر بر آمده اردو را بغارت

بردند میرزا عبد اللطیف متلون مزاج بود و بعضی از مفسده او را گفتند که ا...

از ارشاد گوهرشاد بیگم دست داد و اولاد بایسنقر میرزا را دوست میداشت
در مقام زینت انهاء حقیقت فی الحال میرزا عبداللطیف آن بانوی یکتا را
در قید فرمود و چون خبر کدورت از خاقان سعید و گرفتن بیگم بدار تخت
رسید میرزا علاء الدوله بن بایسنقر میرزا جماعه کثیر را بایلغار بطریق
منقلای رخصت داد که گوهرشاد بیگم را خلاص سازند و اگر عبداللطیف
میرزا دست بحرب دراز کند از کار او وا پردازند و خود نیز رخت از هراة
بیرون کشید نوکران علاء الدوله میرزا در نشابور با عبداللطیف میرزا
جنگ انداخته محبوسان را رهائی بخشیدند و عبداللطیف میرزا را مقید ساخته بخدمت
میرزا علاء الدوله بجام بادب تمام زمین خدمت حکم بوسید و نسبت با
از ادای لوازم عذر پرسی عبداللطیف را بالحضور طلبیده پرسید که
چرا اینهمه بی‌حرمتی بوالده و جده خویش بجا آوردی و از زمر خاقان سعید نگاه
نداشتی میرزا عبداللطیف بر زبان راند که من بد کردم بد دیدم تو نیکی کن
تا نیکی بینی میرزا علاء الدوله بواسطه حرمت عم میرزا عبداللطیف را در قلعه
اختیار الدین محبوس گردانید زمانی که واقعه وفات خاقان سعید در سمرقند
میرزا الغ بیگ شنید جزع و فزع بسیار کرد و چند روز امر سلطنت مهمل
گذاشت و دل از عالم بر کند چنین فتنه‌ها از اخبار خبر زندان گوهرشاد بیگم
و جنگ میرزا علاء الدوله و بند افتادن عبداللطیف میرزا چنانچه گذشت

بعرض

بعرض الغ بیگ میرزا رسانیدند الغ بیگ میرزا ماتم کده برخواسته
بسمت خراسان علم برافراشت و از نواحی بلخ کس برای نصیحت نزد میرزا
علاء الدوله فرستاد میرزا علاء الدوله که از میرزا ابوالقاسم بابر تازگی
گریخته بود بحرف صلح دست بر سینه نهاد و عهد و پیمان نسبت بعبداللطیف
میرزا بکوشش والده بزرگ و از پوست الغ بیگ میرزا بلخ را بمیرزا
عبداللطیف سپرده بسمرقند معاودت نمود علاء الدوله میرزا به نخوت
رام نمیشود و در مقام ستیز است در فصل بهار از سمرقند برآمد و علاء الدوله
میرزا نیز بقصد محاربه لشکر آراست بعد از کشش و کوشش بسیار
و ترددات عبداللطیف میرزا علاء الدوله میرزا در وادی تیه خذلان
گردید و الغ بیگ میرزا فتح نامه بنام عبدالعزیز میرزا برادر کوچک عبداللطیف میرزا
نگاشت عبداللطیف میرزا از سمعه این بی‌نهایت آزرده شد که میرزا الغ بیگ
قلعه اختیار الدین را گرفته از اموال آنجا بهره بمیرزا عبداللطیف نداده بود
پنهان خون جگر میخورد و عدم مجرای تزود و نامزد نمودن فتح نامه بنام
برادر علاوه آن شد مع هذا القصه های دیگر ارباب تواریخ نوشته اند
القصه الغ بیگ میرزا در بلخ عبداللطیف میرزا را نشانده بمستقر خلافت
برگشت و پس از معدود ایام امیر هند و نوکران میرزا ابوالقاسم
بابر بر عبداللطیف میرزا شبخون زد و عبداللطیف میرزا براه فرار شتافته

به کنار آب جیحون رفت و پدر را آگاهی بخشید میرزا الغ بیگ در جواب گفت
که بلخ متعلق بشماست در انجا باشید چون عبد اللطیف میرزا با پدر در مقام
مخالفت بود و از پدر جدایی میطلبید و پدر نیز از علم نجوم میدانست
که آخر عبد اللطیف میرزا قصد او میکند سینه صاف بدر نساخت و نخواست
که نزدیک باشد در بلخ بعذر ورزید میرزا الغ بیگ بصوب بلخ علم
افراخت و عبد اللطیف میرزا از بلخ بیرون آمده در کنار آب نشست
و پدر را نگذاشت که از آب بگذرد درچنین مقابله خبر رسید که
سلطان ابوسعید بن سلطان محمد بن امیرانشاه از ایل ارغون لشکر
بجد فراهم آورده میرزا عبد العزیز را در سمرقند محصور ساخت
الغ بیگ میرزا بدفع سلطان ابوسعید عنان عزیمت باز گردانید و
و ابوسعید میرزا از صولت الغ بیگ میرزا بساط ناکامی در الوس ازبکان
کشید و میرزا الغ بیگ تا مردم دیگر در سمرقند رحل اقامت افکند روز
عبد اللطیف میرزا فرصت غنیمت شمرده در سواد سمرقند با پدر جنگ انداخت
لوای ظفر برافراشت و الغ بیگ میرزا متوجه سمرقند باید بگشت که بار
در آید میرانشاه توجیس از حرام نمک در ارک بست و الغ بیگ میرزا
با عبد العزیز میرزا رخ بشاهرخیه کرد مردم آنجا نیز خیال غدری بخاطر رسانیده
میرزا فهمیده به اعتقاد پسری نزد همان نابرخوردار تشریف برد و آن

لی حوم سمرقند

بی ازدم

بی ازرم پدر و برادر را از هم گذرانید و چون از دست عباس
نامی میرزا بابا به ممات چشید و عباس کشت تاریخ شد الغ بیگ میرزا
پادشاه ماهر بود عالم و عادل و صاحب جود و در علم ریاضی خیلی یاد و
فضلا متفق اند که از عهد ذوالقرنین تا زمان او فرمان روایی چنین
بحکمت و فضل و کمال نگذشته گویند در رصد بستن قاضی زاده رومی
و ملا جمشید سر کرده رصد بندان مردند میرزا به نفس نفیس و ملا علی
قوشچی تمام جمشید سر کرده و مدت چهل سال رعایت نمود و پنجاه
و هشت سال بحکمت خرامید عدالتش بمرتبه رسانید که از یک جریب
زمین چهار دانگ مال و خرج میگرفتند و قوت حافظه او را بحافظه
پایان سر ولشت از آن جمله هر سندی که مینمود محرران بحق نشنید
اتفاقا نوشته گم گردید میرزا نویسنده را نشاند و بتفصیل نویسانید
بعد از کتابت که آن رقم بهم رسید در مقابله اصلا تفاوت برآمد
ملا عصمت بخاری و ملا بدخشی در زمان او بودند چون از عبد اللطیف میرزا
این امر شنیع بظهور پیوست پس از شش ماه بابا حسین نامی او را
تیر زد و بدار الذلال فرستاد و بابا حسین کشته تاریخ شد
بیت پدرکش پادشاهی را نشاید ؛ اگر شاید بجز شش مه نپاید
وقتی که میرزا الغ بیگ به علاء الدین علی حسین نشناخت در ایران توران

لی علم دانی در علم نجوم کل

بی درکار

هر پایه

در حکومت

طوایف ملوک شد وهرج ومرج در ان دیار بسیار راه یافت
وامیرزاده‌ها که در عهد صاحب قران وخاقان سعید هر جا حکومت
داشتند بطرح خود یک علیحده سر برآوردند وعلم افتخار برافراختند
منهم میرزا عبد الله بن میرزا ابراهیم بن خاقان سعید شاهرخ میرزا در سمرقند
سکه وخطبه بنام خود کرد و میرزا علاء الدوله بن بایسنغر میرزا بن شاهرخ خاقان
سعید میرزا در هرات بر تخت جلوس نموده گنج قارون که
در سالها فراهم شده بود در یک روز بخرج لشکر داد و بیست هزار
تومان دینار کپکی نقد سوای طلا آلات ونقره آلات واقمشه واجناس
بقلم آمد وبا اخوان واقارب محاربات نمود وهزیمتها یافت وعاقبت
خود به ایه قلندری زد وباز در مرو بسلطان ابوسعید جنگ کرد وسلطان
سنجر شربت شهادت چشید و میرزا علاء الدوله میرزا ابراهیم پسرش
ایه العزا خواند و میرزا علاء الدوله باستراباد و میرزا ابراهیم بطوس
افتاده بعد از سرگردانی در سنه ثلث وستین وثمانمائه رخت
بعالم هستی بربست و میرزا علاء الدوله در قصبه مازندران در سنه
خمس وستین وثمانمائه دعوت ارجعی را لبیک گفت و میرزا ابوالقاسم
بن بایسنغر میرزا بن خاقان سعید شاهرخ میرزا در مازندران علم
سلطنت بلند ساخت وبا میرزا سلطان محمد بن بایسنغر میرزا بن

خاقان

خاقان ابوسعید شاهرخ میرزا جنگها نمود وگاهی فتح وگاهی هزیمت
می یافت عاقبت میرزا سلطان محمد بقتل رسید و ابوالقاسم بابر میرزا
اکثر بلاد خراسان وعراق را داخل قلمرو گردانیده در مشهد معلی
روزی در کوه سنگین جمعی وجشنی ترتیب داده بود ناگاه قلندری
خوش لهجه را دیدند که ترجیع بند میخواند بیت ابنه طبطاق کن فیکون
ذره نیست بیش اهل جنون :: یکایک قلندر ناپدید گردید هر چند جستند
پیدا نشد و میرزا ابوالقاسم بابر بمرض فجا درگذشت انا لله وانا الیه
راجعون میرزا سخی بود و در وقتش دل وصفدری بود وطالعمند
ومثل لشکر آراسته وجوانان نوخاسته را بذلها فرمود وجوانی
کرد که تحریر تفصیل آن درین مختصر نمی‌آید ده سال رایت جهانداری بر
افراخت سلطان محمد میرزا بن بایسنغر میرزا بن خاقان سعید شاهرخ
میرزا در ملک عراق بر سریر دولت نشست وعاقبت بدست میرزا ابوالقاسم
بقتل رسید چنانچه گذشت عمرش سی وچهار سال بود ومدت سلطنت
او ده سال بخلال در ایام خاقان سعید وشش سال دیگر باستقلال عراق
اگرچه رواجش چندان گرفت که برد شاه محمود میرزا بن ابوالقاسم
بابر میرزا بن بایسنغر میرزا بن خاقان سعید شاهرخ میرزا بعد از فوت
پدر باتفاق امرا بر سریر سلطنت مازندران قرار گرفت درین عهد

کشش و کوشش و هرج مرج بسیار شد یادگار محمد میرزا بن سلطان محمد
میرزا بن بایسنغر میرزا در نوبتی که جهان شاه بتسخیر خراسان علم را افراخت
یادگار محمد میرزا را همراه برده عزیز و مکرم میشمرد و وقتی که قلعه ارک
خراسان بنام امیر کبیر ابو نصر حسن بیک افتاد او نیز بهمان دستور
با میرزا رعایت و احسان می باخت و بعد از رفع ابو سعید سلطان
حکومت خراسان به یادگار میرزا سپرده و میرزا سلطان حسین
بایقرا بیرون هرات در چهار باغ جنگ انداخت شکست از جانب
یادگار محمد میرزا شد حسن بیک سه هزار سوار دیگر بمدد یادگار محمد میرزا
فرستاد گرفت تا با میرزا یعقوب لشکر تازه همت به بزرد کمانت و هزیمت
خورد بار دوم حسن بیک پسر خود را با لشکر انبوه بمعاونت میرزا تعیین
ساخت و مردم سلطان حسین میرزا بایقرا از بی نهایت اختیار کوچ
کرده کر بخشند و سلطان حسین میرزا بایقرا لاعلاج بهرات شتافت و از هرات
بقلعه نو کوس ارلات رفت و یادگار محمد میرزا در سنه ثلث و سبعین
و ثمانمایه بر سریر دولت جلوس نمود امرای ترکمانیه را نواخت و بخوشی
در عیش بکوشید تا آنکه جاسوسان خبر سلطان حسین میرزا بایقرا رسانیدند
که یادگار محمد میرزا بشرب خمر قیام دارد و لشکر جابجا متفرق ست و رعایا
از تعدی ترکمانان بجان آمده سلطان حسین میرزا بایقرا مجرد با صفا با هزار سوار

صبحی باغ زاغان امده و یادگار محمد میرزا را با دو خادم و خادمه که بر بام
کوشک در خواب بود گرفت و گفت چرا زبون ترکمانان گشتی و بیاده
و ملازمان ایشان نشستی و ننگ و ناموس تیموریه بر باد دادی و
بیگانه را در هرات آوردی و ترکمانان اهل و عیال مسلمانان را
دست کشیدند و مکرر بعرض تو رسید و مجال انها نیز و اختی برادران
بر مملکت موروثی مضایقه میکنیم لشکر بیگانه برای چه در ملک باز داده
یادگار محمد میرزا بر زبان راند که دغا کار مردان مست و پوچ گو
فایده نمی بخشد سلطان حسین میرزا بایقرا فرمود تا بکشتندش بیت شد شهید
صوفی شهید و هم شهید صوفی از سال شمار و نیز روز اخبار یادگار محمد میرزا
در نوزده سالگی پیاله ممات رسانید گویند بغایت خوش منظر و خوش گفتگو
داشت سلطان حسین میرزا بایقرا بن میرزا منصور بایقرا بن بایقرا میرزا
ابن عمر شیخ میرزا بن صاحب قران همان روز که یادگار محمد میرزا را بقتل
رسانیدند بر تخت کامرانی نشست و در خیر بر فقرا و مساکین گشاد
و مقرر گردانید که بجز مال راسته یک دینار از خارج نگیرند در سنه ثلث
و سبعین و ثمانمایه جمعی میرزا سلطان حسین بایقرا را بران داشتند
که مذهب اثنا عشر اختیار کند و میرزا بدان قرار داد و جمعی دیگر هجوم
آوردند آخر رجوع بمشورت ملا جامی قدس سره شد حضرت مولانا

فرمود که تا مدتها برین قاعده بود و پس نخواهد رفت میرزا فتح الغیب
نمود اما از روز پیر سید علی واحد العین بقاعدهٔ اهل شیعه خطبه خواند
و مذهب اهل سنت و جماعت کرد بنوعی که خروش از خلق بر خواست و مردم
در مقام انهدام او در آمدند و او اصلا بدان ملتفت نگشت و انچه مبادی نیت
بر زبان میراند میرزا چون دید که فتنه عظیم بر میخیزد کس فرستاده سید علی را
ممتنع ساخت بیت و اعظام چه خواست کفیت از بلای خدا همین باشند
ابابکر میرزا بن جلال الدین امیر انشاه بن صاحب قران که اتمام سلطنت
بسبب تحریف مزاج پدر که بالا گذشت از پیش گرفته بود بعد صاحب قران
من حیث الاستقلال بر اورنگ سلطنت نشست و سکه خطبه را بنام
خویش رونق بخشید و باصفهان روا آورد و با میرزا پیر محمد و میرزا رستم
اسکندر که پنجاه هزار سوار داشتند محاربه نمود و آن روز تا شب جنگ
قایم ماند و چهار هزار سوار طرفین بقتل رسید و روز دیگر میرزا ابابکر
با هفتصد سوار بر قلب پیر محمد میرزا زده از میان برد و از انجا روانه تبریز
گردید و با قرا یوسف ترکمان جنگ کرده ظفر یافت و سلطانیه و از سلطانیه
به همدان رفت اکثر امرای ایران قرار داده اند که میرزا را از میان بر دارند
بعضی مردم میرزا را از گفت و گوی ایرانیان خبردار گردانیدند میرزا بعضی
امرا را مقید ساخت و بعضی را از هم گذرانید و بعضی از انها گریخته و میرزا

پدر خود امیر انشاه را در نخص نیز بند و بعضی از انجلها انها کرفته بود ملکها الکه
حرکت امرا باشاره ایشان باشد چند قرا یوسف ترکمان مجددا باراده تبریز
پیش در آمده و در سر رود جنگ انداخت و میرزا ابابکر رو انگیخته بقتل
رسانیده بکرمان شتافت و امیر انشاه دران بند بدرجه شهادت
پیوست و سلطان اویس والی الحاق خدمتکاری
سپرد و میرزا ابابکر خواست که سلطان اویس را دفع نماید واقف داد
گشته در پی انهدام میرزا از اراده گی سلطان اویس بجانب سیستان
رخت کشید سلطان محمد میرزا بن امیر انشاه بن صاحب قران و الله
ماجدهٔ الجناب مهر نوش از قوم قیات بود میرزا همواره با برادر
خود خلیل میرزا در سمرقند بسر می برد چون میرزا خلیل بعراق رفت
و میرزا شاهرخ حکومت ماوراء النهر بمیرزا الغ بیگ فرزند دانشمند
خویش مرحمت فرمود میرزا سلطان محمد در صحبت الغ بیگ میرزا
باعزاز و احترام میگذرانید از دو فرزند ماندند سلطان ابو سعید میرزا
و منوچهر میرزا سلطان محمد میرزا در وقت رحلت سفارش ابو سعید میرزا
بر الغ بیگ میرزا بسیار نمود ابو سعید میرزا در سایه عاطفت الغ بیگ میرزا
پرورش می یافت سلطان ابو سعید میرزا بن سلطان محمد میرزا بن امیر انشاه
صاحب قران ولادت سعادت آنحضرت در سنه ثلثین و ثمانمایه بود در

و بیست سالگی در سنه خمس و خمسین و ثمانمایه در هرات او در ملک را
سلطنت کرد و بمدت هژده سال حکومت ماوراء النهر و ترکستان
و بدخشان و غزنین و کابل و قندهار و حدود هندوستان کرد و در اخر
عمر عراق نیز داخل قلمرو کردانید بعمارت جمیع ممالک محروسه سعی موفور
به ستر دوین در رعایا بخشید و جهان را معمور ساخت از جمله افعال رشیده
که از میرزا صادر گشت آنست که رانیدن گوهرشاد بیگم حرم محترم خاقان سعید
شاهرخ میرزا بود و در سنه اثنی و سبعین و ثمانمایه لشکر بدفع اوزن
حسن بیگ اق قویونلو کشید و اوزن حسن هر چند ملایمت و عجز
معروض داشت مقبول نیفتاد و حسن بیگ ناگزیر راه مداخل و مخارج
غله بر لشکر میرزا بست قحط عظیم در اردوی معلا پدید آمد بمرتبه که چهار
شب اسبان خاصه جو نیافتند از محنت قحط لشکری پراکنده شد و حسن بیگ
در میدان بزد لوای ظفر برافراخت و میرزا را دستگیر نمود و بعد از
روز بیادگار محمد میرزا ابن سلطان محمد میرزا ابن بایسنقر میرزا ابن شاهرخ میرزا
سپرد و آن بی حقیقت چنان پادشاه عظیم الشان را به بهانه خون
گوهرشاد بیگم کشت مقتل سلطان ابوسعید تاریخ شد از انجناب
ده پسر ماندند سلطان احمد میرزا سلطان محمد میرزا سلطان محمود میرزا
عمرشیخ میرزا سلطان مراد میرزا سلطان ولد میرزا الغ بیگ میرزا

ابابکر میرزا

ابابکر میرزا سلطان خلیل میرزا شاهرخ میرزا **میرزا عمرشیخ** بن سلطان ابوسعید
بن سلطان محمد میرزا بن امیرانشاه بن صاحب قران که در سمرقند
بتاریخ سنه ست و خمسین و ثمانمایه بوجود امده بود سلطان ابوسعید
اول کابل بدو داد و پس از طوی ولایت اندجان و اخشی و اوزکند
علاوه آن کردانید میرزا بغایت معدلت پیشه و خلیق خوش و شکفته پیشانی
و نیک محاوره و شجاع و سخی بود با فضلا و شعرا توجه بسیار مینمود و گاهی
مصراع و احیانا بیتی هم میگفت گویند نوبتی بر کاروان ختا و اطراف
کوهستان شرقی اندجان برف عظیم بارید و تمام کاروان در زیر ان
برف بماند و غیر از دو کس جان بسلامت نه بردند چون این خبر بسامع
میرزا رسید با وجود احتیاج مال و بی سامانی سرکار اصلا بدان ملتفت
نکردید و ارباب امانت و دیانت تعیین ساخته ان اموال را ضبط
در اورد و با اهل دیانت سپرد تا وارثان اموال از اوطان خویش
فراهم امدند و حقوق هر کدام از روی تحقیق با ایشان واصل کشت میرزا
بعد از پدر عالیقدر در اندجان که پای تخت فرغانه است بر اورنگ
جهانداری نشست فرغانه ولایتست از اقلیم پنجم در ربع معموره عالم
شرقی او کاشغر و غربی سمرقند و جنوبی سرحد کوهستان بدخشان
و شمالی ان شهرها مثل الماليغ و اترار که اکنون ویرانست و اثری از ان نیست

وآب سیحون که آب خجند مشهور است داخل آب فناکت که آب
شاهرخیه زبان زد است ازان میگذرد و آب شاهرخیه بهیچ دریایی
نمی‌پیوندد و ببیابان ترکستان فرو میرود و غایب میشود و وارث
کاسان و خجند و اندجان و اوش و مرغینان و شاهرخیه و سیرام
چند دفع لشکر بسمرقند کشید و مکرر یونس خان را که در یورت جغتای
میگذرانید بسبب نسبتی و قرابتی که داشت مستدعی میشد و هر بار ولایتی
عطا میکرد و بصلاح خویشی یونس خان با میرزا انشاء الله تعالی بجای خود
گذارش یابد در مرتبه آخر تاشکند نیز یونس خان بخشید و میرزا روز دوشنبه
چهارم شهر رمضان در سنه احدی و تسعین و ثمانمائه در اخسی از بام
کبوترخانه افتاده رخت هستی بربست و چنین نقل کنند که روزی میرزا بر بام
کبوترخانه تماشای کبوتران میدید ناگاه عمارت کبوترخانه ازهم پاشیدن
گرفت شخصی از استادهای حضور از شکستن امکان بعرض رساند
میرزا فی الفور کفش یکپای پوشید هنوز پای دیگر در کفش ننهاده بود که
بام ازهم فرو ریخت و میرزا از بلند همتی بعالم علوی عروج نمود و سه پسر
و پنج صبیه گذاشت محمد بابر میرزا از محمد بابر میرزا دو سال کم جهانگیر میرزا
و از جهانگیر میرزا دو سال کم ناصر محمد میرزا و صبیه اول خانزاده بیگم خواهر عینی
حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه بپنج سال ازان حضرت کلان دوم

مهربانو بیگم

مهربانو بیگم خواهر عینی ناصر محمد میرزا سیوم یادگار سلطان بیگم چهارم
رضیه سلطان بیگم پنجم قراگوز بیگم طبقه دوم که در هندوستان
علم اقتدار بر افراشتند ظهیر الدین محمد بابر بادشاه و عجزه زاد الله تعالی
اسباطها ظهیر الدین محمد بابر بن عمر شیخ میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا بن
میرزا بن امیر انشاه بن صاحب قران امیر تیمور گورکان در ششم محرم سنه
ثمان و ثمانین و ثمانمائه از بطن مطهر قتلق نگار خانم بعالم شهود نهاد و
عصمت قباب دختر یونس خان و خواهر بزرگ سلطان محمود و الیجه خان
بود که بدوازده واسطه بچنگیز خان میرسد و احوال یونس خان مجملا در
احوال عمر شیخ میرزا گذشت مولانا حسام قراکولی تاریخ ولادت
آنحضرت گفته چون در شش محرم زاد آن شه مکرم تاریخ مولدش هم
آمد شش محرم هرچند این تاریخ از غرایب اتفاقات است اما غریب تر آنکه
از شش حرف که نزد اهل حساب عدد خیر است فراهم آمده و لفظ شش
حرف و نقش عدد خیر نیز در تاریخ از غیب ظهور میکرد و عجب تر آنکه جاد
عشرات و باب در یکمرتبه وارد و قدوة اولیای کبار ناصر الدین خواجه
عبید الله احرار قدس سره بلسان فیض آثار آنحضرت را ظهیر الدین محمد
مسمی گردانیده‌اند ازانجا که بزبان ترکان لفظ ظهیر الدین باسانی جریان نمی‌پذیرفت
بابر نام آنجناب قرار یافت علامی شیخ ابوالفضل در اکبرنامه ذکر فرموده

وسکاه معتمد خان در اقبال نامهٔ جهانگیری بفردوس مکانی مذکور گردید
آنحضرت در دوازده سالگی روز سه شنبه پنجم شهر رمضان سنه تسع و تسعین
و ثمانمایه در خطهٔ دلگشای اندجان بر سریر سلطنت نشستند و بسبب عزم و دلاوری
و توکل و تحمل حضرت فردوس مکانی در معارک و مهالک معدّ در قدرت
بشر نیست و آن مایه رنج و تردد که آن تخت نشین را در تسخیر ممالک
دست داده کم پادشاهی را دست داده باشد مدت یازده سال در ماوراء النهر
با سلاطین جغتای و اوزبک نبردهای عظیم افتاد و سه نوبت فتح سمرقند
فرمودند فتح اول در سنه ثلث و تسعمایه از بایسنغر میرزا بن سلطان محمود میرزا
فتح دویم از شیبک خان در سنه ست و تسعمایه و فتح سیوم بعد از هم
گذشتن شیبک خان در سنه سبع و تسعمایه چون ارادهٔ الله بود که اقلیم
هندوستان از فر دولت حضرت فردوس مکانی بلند مرتبه گردد و رایات
فتح آیات در حوزهٔ همت عالیه نشستند ناگزیر با معدودی از مخلصان روی توجه
به بدخشان و کابل آوردند و در سرزمین بدخشان تمام مردم خسرو شاه
و اولیای بدخشانات سر اخلاص بر زمین ادب نهادند و خسرو شاه نیز از
بیچارگی بملازمت سراسر سعادت پیوست با وجودی که مصدر انواع جرایم
گشته بود مثل کشتن بایسنغر میرزا و مکحول ساختن سلطان مسعود میرزا
بنی عم آنحضرت و با آنحضرت هم در هنگام قزاقی قسام نامردی بظهور رسانید

حضرت فردوس مکانی از کمال همت راه انتقام نسپرده حکم کردند
که از اموال خود هر قدر که تواند بردارد و بخراسان برود و او با پنج شش
قطار شتر و شتر پر از مرصع آلات و دیگر نفایس رخت خمول بجانب
خراسان کشید و آنحضرت بصوب کابل اعلام نصرت فرجام برافراشتند
در آنوقت محمد مقیم پسر ذالنون بیگ ارغون که کابل را از عبدالرزاق میرزا
بن الغ بیگ میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا عم زادهٔ آنحضرت گرفته بود بتحصن
جست و بعد از چند روز امان خواسته با مال و اسباب بقندهار نزد برادر خود
شاه بیگ شتافت و کابل در اواخر ماه ربیع الاول سنه عشر و تسعمایه مسخر او
لیای دولت در آمد در سنه احدی و عشر و تسعمایه زلزلهٔ عظیم در حدود کابل بظهور
انجامید چنانچه فصیلهای قلعه و اکثر منازل بالای حصار و شهر و خانهای موضع
بیمغان تمام از هم ریخت سی و سه مرتبه در یک روز زمین جنبید و تا یکماه
در روز دو مرتبه در تزلزل می آمد و اساس عمر بسیاری از مردم انهدام یافت و در
میان بیک توت پارچه زمینی که عرض او شصت درع باشد بریده یک تیر
انداز پایان رفت و در آن زمین چشمها پدیدار گردید و از استرغج
تا میدان قریب شش فرسنگ زمین بمقدار قامت فیل پستی و بلندی بدر رفت
در آغاز زلزله از سر کوهها گرد بادها برخاست و در همین سال در هندوستان هم زلزله
عظیم شد چند شیبک خان با لشکران ارادهٔ تسخیر خراسان بخاطر آورده و سلطان

حسین میرزا به فعل بی کمانت و سید افضل پسر سلطان علی خواب بین را
با سمرقند فرستاد و قدوم گرامی آنحضرت بکابل رسید و حضرت فردوس مکانی در محرم
اثنی عشر و تسعمایه بکومک سلطان حسین میرزا آنحضرت عزیمت خراسان
فرمودند و در حدود کهمرد خبر فوت سلطان حسین میرزا رسید آنحضرت بجهة استمالت
و غمخواری فرزندان سلطان حسین میرزا رفتن خراسان را بهتر دانستند و چون
از آنجا مراجعت فرمودند در هزاره جات بوضوح پیوست که محمد حسین و سلطان
سنجر برلاس جمعی از مغلان را که در کابل مانده بودند بخود متفق ساخته خان میرزا
را به بزرگی برگزیده کابل را قبل دارند و در میان عوام می سرایند که پسران سلطان حسین میرزا
نسبت بآنحضرت غدر اندیشیدند و ملا بابای شاعری و امیر محب علی خلیفه
و امیر قاسم کوه بر و احمد یوسف و احمد قاسم حارسان کابل در لوازم
قلعه داری پرداخته اند حضرت فردوس مکانی جهانگیر میرزا را در اردو
گذاشته با معدودی از عقب هندو کوه در عین برف بصعوبت تمام گذشته
سحرگاه بی آنکه کسی آگاه گردد بظاهر بلده کابل کوس شادکامی نواختند و مخالفان
از دبدبهٔ موکب عالی سراسیمه باطراف و جوانب پراکنده گشتند و آنحضرت از
گرد راه پیش شاه بیگم والده کلانتر خویش که باعث شورش و علاقه بندی خان
میرزا بود شتافته بعد از تلاقات بجلی و تمکین عرض کردند که اگر مادر بفرزندی
شفقت خود خاص کند دیگر برا چه گنجایش رنجیدن است و سر در کنار بیگم نهاده

گفتند که کوفت راه دارم و خواب آلوده ام هنوز خواب نبرده بود
که مهر نگار خانم خاله زاده آنحضرت محمد حسین میرزا را مقید از نظر آنحضرت
گذرانید بار دو شاه بیگم را از کمال مروت و فرط فتوت متعرض سیاست نشده
رخصت خراسان انصراف داشتند آنگاه بیگم خان میرزا را طلبیده گفت جان
مادر برادر گناهکار تو حاضر است اشارت جهت آنحضرت میرزا را در کنار
مرحمت کشیده و انواع نوازش فرموده در بودن و رفتن مختار گردانیدند
خان میرزا از غایت شرمندگی رخصت قندهار گرفت و در سنه ثلث عشر
و تسعمایه باز رایات معالی بارادهٔ قندهار ارتفاع یافت و با شاه بیگ
محاربهٔ عظیم انداخته لوای ظفر برافراشتند و خان میرزا زمین بوس
سعادت اندوخت قندهار را بناصر میرزا داد و خود جهانگیر میرزا
همراه برده بکابل تشریف برده خان میرزا را به بدخشان اجازت دادند
و او به کوشش و کوشش بسیار بدخشان را بتصرف در آورد و تا زنده بود
غاشیهٔ عبودیت از دوش نیفکند و در سنه ست عشر و تسعمایه
معروض داشت که شاه بیگ خان والی توران در جنگ شاه اسمعیل
صفوی بقتل رسید اگر حضرت متوجه شوند تسخیر ممالک توران باسانی
میسر میشود آنحضرت بهمت بدان گماشتند و سمرقند بقید تسخیر اولیای
دولت درآمد و پس از هشت ماه در شهور سنه ثمان عشر و تسعمایه عبیدالله

خان در کول ملک جنگ بزرگ افغانان بعد از فتح بتقدیر الهی
بهادران افواج بادشاهی گریختند و بار دیگر باتفاق یار احمد خوزانی
المشهور به نجم ثانی امیر الامرای شاه طهماسب در پای قلعه غجدوان
محارب کردند چنانچه در جلد اول گذشت و آنحضرت بصوب
کابل عنان توجه معطوف ساختند و ازان باز قطع نظر از ماوراء النهر
کرده بکشایش ممالک وسعت آباد هندوستان دل بستند و چهار نوبت
رایات عزیمت بسمت هندوستان برافراختند و هر مرتبه بجهت بعضی
امور و موانع مراجعت نمودند بار اول در شعبان سنه اثنی و عشرین و تسعمایه
چون جمرود از مضرب خیام فلک احتشام رونق آسمانی پذیرفت لنگکاش
گذشتن از آب سند تشویش باقی چغتایان بزرگ نخست و از انجا
و نکش و بنو و عیسی خیل را تاخته از شمر دکی بقوتی و از غزنه بکابل
شتافتند مرتبه دوم در ماه جمادی الاول سنه ثلث و عشرین و تسعمایه اعلام
ظفر طراز بصوب خورد کابل مرتفع شد اما از ناهمواری همراهان اجمال
مقصود از برده تقدیر چهره نگشود و از طرف باجور کابل را از آتش
بخشیدند و در راه بر تخته سنگی تاریخ عبور نقش فرمودند و تا هنوز آن خط
بجاست تا الایوم نشان اولاد حضرت صاحب قران را میرزا میگفتند
ازین تاریخ حکم اشرف بصدور پیوست که آنحضرت را بادشاه بگویند

کار بهم کشیده تا به ظهور انجامید که بتاریخ چهارم شهر ذی القعده سنه
مسطور محمد همایون میرزا بالای ارک کابل قدم بعالم شهود گذاشت
و مرتبت ثالث روز دوشنبه غره شهر محرم سنه خمس و عشرین و تسعمایه رایات
توکل برکات سعادت نهاد وندن در راه زلزله عظیم آمد و امتداد آن
تا نیم ساعت بجوش کشید و سلطان علاء الدین سوادی معارض سلطان
اویس سوادی بشرف زمین بوس سعادت اندوخته مقالید
قلعه بجور هدیه گذرانید و در خاطر آنحضرت تسخیر ولایت سواد و مادیه
یوسف زئی پرتو در دو افکند و طاوس خان برادر خورد شاه منصور
کلانتر خیل یوسف زئی دختر شاه منصور را آورده از راه عجز و انکسار شفاعت
خواست و آنحضرت روز پنجشنبه شانزدهم محرم از آب جیلاب
گذشته در نواحی بهیره بارگاه فلک اشتباه برافراشتند
و عبد الرحیم شقاول را بشتر فرستادند که دلاسا کرده مردم بهیره را نماید
و از ورود دسته ولی اعتدالی ارزال و اجلاف محافظت شهر
کنند و روز دیگر شرقی بهیره کنار آب بهت مضرب خیام گردون
احتشام گردید و چهار صد هزار شاهرخی مال امان از بهیره گرفته به
هندو بیگ مرحمت کردند حکومت آنجا بمشار الیه تفویض یافت
و خوشاب را بشاه حسین بهیره بکومک او گماشتند و ملازم شدند

کتابدار برسالت نزد سلطان ابراهیم لودی رفت و دولت‌خان
که از قبل سلطان ابراهیم لودی حاکم لاهور بود او را اجازت
نداد که پیش سلطان ابراهیم برود و از لاهور باز گردانید چنانچه خبر
تولد فرزند بخت ارجمند رسید و آنحضرت بسبب بازاده گشتن
هندوستان آن نوباوه اقبال را بهندال ساخته از غایت
اشتیاق دیدارش مبتهج و مسرور مراجعت نموده در ربیع الاول
داخل بلده کابل شدند کرهٔ چهارم که در سنه ثلثین و تسعمایه جزم کردن
سپاهی شیر شکاف سوی لاهور رود دیبالپور مفتوح گشت و از انجا عنان
سمند دولت بصوب کابل معطوف داشتند چون بر آیند هر کار
بوقت خود موقوفست لهذا هر مرتبه ممانعت بظهور می‌پیوست تا آنکه
مرتبه پنجم در سنه اثنی و ثلثین و تسعمایه روز جمعه غره شهر صفر که نیر اعظم از
برج قوس می‌تافت بطالعی که ظلمت زدای عالم تواند بود و سرانجام
تمام و برهنمونی اقبال پای سعادت در رکاب بارگی ظفر نهاده همت
جهان کشائی مصروف تسخیر هندوستان فرمودند و میرزا کامران
بخبرداری کابل و قندهار ماند و میرزا محمد همایون با لشکر از سنه
از بدخشان و خواجه کلان بیگ از غزنین بشتافته بسجود گاه پاس
والا فرق افتخار بالا قدرین را فرخشند چند کذار اردوی معلی را.

بسند غره ربیع الاول اتفاق افتاد آنحضرت سان لشکر خود
دیدند دوازده هزار سوار از ترک و تاجیک و سوداگر وغیره بقلم
در آمد و بالای جیلم از آب بهت و نزدیک بهلول پور از
جناب گذشتند در دایره کلانور محمد سلطان میرزا و عادل سلطان
وسایر ملازمان آنحضرت که بجهت حراست لاهور معین بودند بسعادت
زمین بوس شرف اندوختند درمیان اخبار بعضی از شرف رسانیدند
که حمید خان افغان حاکم حصار فیروزه دلیرانه قدم در جاده تجر ملال
گذاشته شد فردوس مکانی آن ناله محمد همایون میرزا را
بجنگ او تعین کردند و امیر خواجه کلان بیگ امیر سلطان محمد
دولدی و امیر ولی خازن و امیر عبد العزیز و امیر محب علی خلیفه
و هندو بیگ و محمد علی جنگ جنگ بخدمت شاهزاده رخصت
امتیاز گرفتند و شاهزاده بلند اقبال اندک توجه لوای فتح برافراشته
موکب عالی رسید و در جلدوی این فیروزی حصار فیروزه با توابع
محال یک کرور دیگر نقد شاهزاده مرحمت شد و در پرگنه سیاوه حیدر علی
ملازم خواجه کلان بیگ که بزبان گیری رفته بود معروض گردانید که
داود خان و حاتم خان با پنج شش هزار سوار از لشکر سلطان
ابراهیم مقرر گردانیده باران حسین محمود سلطان و محمد سلطان میرزا

ومهدي خواجه و عادل سلطان بتمام مردم جورانغار و از برانغار
سلطان جنيد برلاس و شاه مير حسين و قتلق قدم وغيره و از
غول يونس علي و عبد الله كتابدار و احمدي و كته بيك و هند
وديگر دستور را فرستاد كه دست بروي با كرده نمايند بهادران جلادت
آيين نبرد و از مايان محاربه انداخته مظفر و منصور گشتند و جماعه كثير را
مقتول ساختند و بسياري را باسيري آوردند از انجمله حاتم خان
با هفتاد كس دستگير نموده بدرگاه جهان پناه فرستادند و
انها نيز در ركاب بتيغ چشيدند و با شاد علي قلي مير آتش
امر اشرف بصدور پيوست كه بقانون روم گردون بهادرانه
زنجير و چرم گاو مانند ارابه ساز نو و با يكديگر اتصال دهد والحاصل روز پنجشنبه
سلخ ماه جمادي الآخر بظاهر شهر پاني پت نزول رايات دولت
افتاد و حضرت فردوس مكاني اعرابه ها را در پيش جبهه برانغار را
در محلات شهر جا دادند و جورانغار به خندق و درختان استوار
بنفقه سلطان ابراهيم لودي با لشكران در پيش گروهي
با مانت شتافته نشست مذكور بود كه يك لك سوار و هزار فيل همراه
دارد و يكمنفقه لشكر با برابر هم قيام داشتند و دليران عرصه كارزار
از طرفين برآمده رزمهاي مردانه ميكردند و اكثر اوقات بهادران

شكر منصور بر افغانان غالب مي آمدند تا انكه روز جمعه هشتم شهر رجب
سنه مذكور سلطان ابراهيم با لشكر فراوان متوجه حرب بادشاه ظفر
انتباه گرديد و آنحضرت نيز بعنايات و مكرمت الهي پاي توكل در ركاب
اقبال نهاده صفوف بيدنوال را با قچيان و تولقمه و جوانغار
قول و ديگر اسلحه كار آراستند

جنگ حضرت فردوس مكاني بابر بادشاه با سلطان ابراهيم لودي والي دهلي

آنحضرت از فرط تعريف اعدا و هوا خواهان خود شنيده
بتكيه تاييد الهي و بعنايات بخت و دولت با همت در ركاب عالمتاب
مالك دراورده غول را بوجود اشرف زينت دادند و بر دست
راست غول كه زكان او نك غول ناميدند چين تيمور سلطان و سليمان
ميرزا و امير محمدي كوكلتاش و امير شاه منصور برلاس و امير يونس
علي و امير درويش محمد ساربان و امير عبد الله كتابدار رزم آرا
گرديدند و بر دست چپ غول كه زكان سنگ غول مي سرايند
امير خليفه خواجه مير ميران صدر و احمدي پروانچي و امير ترد بيك
برادر قوچ بيك و محب علي خليفه و ميرزا بيك ترخان قرار گرفتند
و برانغار بكوكبه اقبال محمد همايون ميرزا مي بستند كه بذرفت و امير خواجه
كلان و سلطان محمد دولدي و امير هندو بيك و ولي بيك خازن

و میر قاسم سیستانی بسعادت همراهی شاهزاده عالیمقدار ممتاز
گشتند و در جوانغار محمد سلطان میرزا و سید مهدی خواجه
سلطان و سلطان جنید برلاس و خواجه شاه میر حسین و امیر قتلق
قدم و امیر جان بیگ و امیر محمدی کوکلتاش و دیگر بهادران سرافراز
باشند و در هراول خسرو کوکلتاش و محمد علی جنگ جنگ پای ثبات
افشردند و امیر عبد العزیز را طرح فرمودند و در افواج برانغار ولی
قزل و ملک قاسم قشقه با مغلان بر تولقمه مقرر شدند و در افواج جوانغار
قراقوزی و مجنون بیگ قاقشال و ابو محمد نیزه باز و شیخ علی و شیخ جمال
و تنگری قلی به تولقمه صف بستند بیت دلیران ستادند با کرده
سخت ** ستادن در آموخت زیشان درخت ** سلطان ابراهیم
نیز میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته بیارز جولت و از جانبین کشش
و کوشش عظیم پدید آمد و تا بدانکه غنچه نسیم فتح و فیروزی بر پرچم اعلام
اقبال وزید و افغانان شکست فاحش خوردند و سلطان ابراهیم
ناوابسته در گوشه میدان بقتل رسید و جمعی کثیر از افاغنه راه
فنا پیمودند گویند بر گرد و پیش سلطان ابراهیم قریب پنج هزار سوار کشته
افتاده بود بالجمله از طلوع آفتاب تا نصف النهار آتش قتال در عرصه
نبرد زبانه میزد و از هوا خون میریخت و پیوند حیات میگسیخت بیت

دو دو رمای خون شد همه دشت و راغ ** جهان چون شب و تیغ
همچون چراغ ** ز غرّیدن کوس با کرنای ** همی آسمان اندر آمد ز جای
گرفتند شمشیر هندی بچنگ ** فرو ریخت آتش ز پولاد و سنگ ** بی
تکلف این کارنامه شجاعت که از مشهوران لشکر منصور بظهور انجامید
از حیطه عقل و از توانایی بشریت دور است فی الواقع ده دواز
ده هزار سوار از کابل بدینجا آمده با یک لک سوار تازه زور و شصت
و هزار فیل جنگ اندوخته غالب آید بجز عون و عنایت ایزدی هیچ
او متصور نمیشود القصه بعد از فتح حکم انور زینت صدور پذیرفت
که در رکاب محمد همایون میرزا و امیر خواجه کلان بیگ و امیر محمد
کوکلتاش و امیر یونس علی و امیر شاه منصور برلاس و امیر عبد الله
کتابدار و امیر ولی خازن یلغار خود را باگره که پای تخت سلطان ابراهیم
است رسانیده شهر را از تظلم و تعدی مردم بیداد محفوظ دارند و سید مهدی
خواجه و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان میرزا و امیر جنید برلاس و امیر قتلق
قدم را به دهلی تعین فرمودند که دست تطاول بی اعتدالان را
از دامن سکنه آنجا کوتاه سازند و از دهم شهر رجب سال مسطور
ظاهر شهر دهلی بفروغ کوکبه دولت نورانی گردید و سادات
و دانایان آنجا در موکب همایون ممتاز ساخته باگره متوجه گشتند و در بیت

و بحکم شهر رجب المرجب اگره بسیار بجهت امتحان منظر [illegible]
و اکابر و اعاظم سایر ممالک هندوستان در جاها [illegible] ابتدای
آستان بوسی پیوسته از نوازشهای پادشاهی بلکه خاطر حاصل نمودند
علی الخصوص منتسبان سلطان ابراهیم مقتول که از مال و جان خائف و ترسان
بودند امان یافتند و بوالده سلطان ابراهیم و با اولاد و اتباع او هفت لکه
تنکه در وجه معیشت عنایت شد و اموال و اسباب ایشان در حساب
نیامد در غنیمت بعد فتح الکبیر بوزن هشت مثقال که جوهریان در تعیین
قیمت او بعجز اعتراف ورزیدند بدست محمد همایون میرزا افتاد و
گویند ان الماس سلطان علاء الدین از راجه بکرماجیت راجه گوالیار
رسیده بود و محمد همایون میرزا از پیشکش گذرانید و آنحضرت
باز بفرزند ارجمند مرحمت کرده و دریای خزاین فراهم آورده
چندین سلاطین والاشکوه در اگره بکلید همت گشودند و شاهزاده
و امرا را بانعام زر نقدی سرافرازی بخشیدند و بازو یاد مواجب و
و تزاید علوفه سربلند گردانیدند و همه اهل اردو حتی از زر و بازاری
بی نصیب نماند و مرزبانان عالیقدر و مخدرات سرادق عصمت
و امرا و سایر ملازمان درگاه را که در ممالک کابل و بدخشان و غیره
طریق دعاگویی و پرستاری می سپردند علی تفاوت مراتبهم از

نقد و جنس

نقد و جنس مبلغ نذر و ارسالات و هدایا بمنتها پیر قدسیه و فرزندان مستمر کو
فرستاده بود و حکم اعلی بصدور پیوست که سایر متوطنان کابل و بدخشان
و عراق و خراسان و سمرقند و کاشغر و دیگر جاها از مرد و زن
و خورد و کلان سر نفر و اسامی یکشاهی خرج رسانید اگرچه فتح عظیم دست
داد اما امرای هندوستان بنابر عدم جنسیت [illegible] بر خواستند
و هر کدام بجای خود دم استقلال میزد و قلعه بیانه بنظام خان و سنبهل
قاسم خان و میوات حسن خان میواتی و [illegible] محمد زیتون و گوالیار
تتار خان سارنگخانی و رابری حسین خان لوحانی و کالپی عالم خان
و اتاوه قطب خان و مهاون مرغوب نام غلام سلطان ابراهیم
داشت و علی هذا القیاس قنوج و اکثر بلاد که آنطرف دریای
گنگ واقع اند در تصرف نصیر خان لوحانی و معروف فرملی بود
که راه اطاعت سلطان ابراهیم نیز چنانچه باید نمی پیمودند و رعایا
از فرط شکوه ترکان مهیب بخاطر جمع روی اطاعت بدرگاه خلایق
پناه نمی نهادند لهذا غیر از دار الملک دهلی و اگره که پای تخت هندوستان
ست در قلمرو اولیای دولت نبود القصه چون قضیه سلطان ابراهیم
بظهور انجامید افغانان بهار خان [illegible] و دریاخان را به پادشاهی برگزیدند
و بسلطان محمد مخاطب ساخته قدم جلادت در پیش گذاشتند

در نواحی دار الخلافت غبار فتنه بلندی پذیرفت و آوازه رسید و غلغله
مسند و دو کردید و گرانی در اردوی معلی پدید آمد چه هندا آب و هوای
هندوستان در اکثر امرای بادشاهی تصرف کرده اکثر بیمار
و بعضی مسافر عالم بقا گشتند و اهل معسکر از بیم خان و خوف مرگ
از روی بدلیها جوق جوق از لشکر ظفر اثر بیرفتند تا آنکه از مقربان
مثل احمد پروانچی و ولی خازن و از اعظم امرا خواجه کلان بیگ
بنشر سعی در رخصت نمودند و سوغات و حضرت فردوس مکانی
بی چون و چرا گشاده پیشانی رخصت فرمودند و سوغات بجهة
شاه زادها و دیگر خاصان تحویل عنایت شد هر گاه تا بدان سحاب
شامل حال شخصی باشد او باینها محتاج نیست در اندک وقت
بنشتر سرکشان ممالک هندوستان مثل فیروز خان شیخ بایزید
فرملی و محمود خان لوحانی و قاضی جیا امرای کبار سلطان ابراهیم
از کورنش سربلندی اندوختند و فیروز خان یک کرور تنکه
و کسری از صوبه جونپور و شیخ بایزید یک لک تنکه از ولایت اوده
و محمود خان لوحانی نود لک تنکه از پرگنه غازیپور و قاضی جیا بیست لک
تنکه از سرکار جونپور تنخواه یافت و بعنایت الهی در معدود ایام
امنیت تمام حاصل آمد و ولایت سنبل را در وجه تیول محمد همایون میرزا

ممتاز ساخته امیر هندو بیگ را بوکالت آن محل سرسید خلاف
سربلندی بخشیدند و هندو بیگ از بن افغان بجنگ صف
انجال را جبراً و قهراً بدست آورده و حضرت فردوس مکانی
بعد از انقراض برسالت محمد همایون میرزا الجهته ضبط ممالک
شرقی اجازت دادند و شاهزاده تا جونپور از خس و خاشاک
سر آن تیره روبان آن سرزمین را پاک و روفت چنانچه
جز طغیانزدا تا سانکا که از زمینداران نامور هندوستان است
و با نود هزار لشکر و فرزندی ملک از دیگران امتیاز داده و سابرادای
هند را نوی اطاعت و در پیش امیر خم میکنند منهار اخبار بنوا برتابند
بنا علیه فرمان طلب بسم شاهزاده والاشکوه محمد همایون میرزا
شرف صدور پذیرفت که آن فرزند ارجمند هر کرا مناسب داند
در جونپور گذاشته استعجالاً دیده ما را نور افزا سازد و از غرایب وقایع
آنکه بود نام مادر سلطان ابراهیم با وجود شمول انواع عواطف
بادشاهی قصد آنحضرت کرد و باتفاق باورچی سلطان ابراهیم
که در مطبخ معموره در سلک باورچیان منسلک شده بود زهر در طعام
انداخت اگرچه بقدر لایل و اختلال بطبیعت عالی عاید گردید اما
بخیر گذشت و آن بد اندیش بسزای خویش رسید و بواد الصعوبه

از معتمدان لطایل فرستاده‌اند و او در وقت عبور از آب سند خود را در
دریا زده کشتیه بحر فنا انداخت مقارن این حال شاهزاده محمد همایون میرزا
میرشاه حسین و امیر سلطان جنید برلاس را در جونپور و شیخ بایزید را
با وده گماشته در چهار باغ اگره که موسوم بهشت بهشت دولت
ملازمت پدر بزرگوار دریافت مصاف حضرت فردوس مکانی
با رانا سانکا چون رانا سانکا با لشکر عظیم مغرور شجاعت خود گشته بعزم
حصول برانداخت حضرت فردوس مکانی نیز به تکیه عنایت ازلی
متوجه دفع آن مغرور گشتند و در منزل سواد شهر مقصد بیان اخبار
معروض داشتند که رانا سانکا حوالی بیانه را تاخت و جمعی را
از قلعه قدم جلادت بیرون نهاده بودند تاب مقاومت
نا ورده در قلعه رفتند و سنکر خان جنوهه بدرجه شهادت پیوست
و امیر کته بیک زخم خورد حضرت فردوس مکانی از سواد شهر
کوچ نموده در مندهاکر از اگره پنج کروه جا در زده فرمودند که درین
نزدیکی آبی که بلشکر ظفر اثر کفایت کند غیر از موضع سیکری که
الحضرت بعد از فتح موسوم به شکری و حضرت جلال الدین محمد اکبر
بادشاه بفتحپور مسمی کردانیده‌اند جایی دیگر نشان نمیدهند که موکب را
آن آب باید گرفت چون کول موضع سیکری از مضرب خیام

فلک احتشام

فلک احتشام زینت استماع پذیرفت بیک میرک ملازم همایون میرزا
با چندی از نوکران خود بزبان گیری رخصت داده‌اند و آنها آمده بعرض
اشرف رسانیدند که غنیم در پرگنه بسادر بمسافت هژده کروه راه
دایره ادبار دارد و هر روز میان قراولان چپقلشها میشود و شیرنهادان
منصور بر مقهوران غالب می آیند القصه روز سه شنبه سیزدهم
جمادی الثانی سنه ثلث و ثلثین و تسعمایه در نواحی موضع خانوه که از سیانه
دو کروهی است رانا سانکا با افواج آراسته رزم طلب گردید در واقعات
بابری مسطور است که در آن هنگام بضابطه اهل هند ولایتی یک لک
صد سوار و یک کرور ده هزار اعتبار میکردند ولایتی که رانا یابده
کرور رسیده بود که جای یک لک سوار باشد و بسیاری از راجهای
و زمینداران که گاهی باو راه موافقت نمی‌پیمودند بر اثر شرم هندوستانی
دل بیرون بسته بنام برده متفق شدند از انجمله سلهدی حاکم رایسین
و سارنکپور وغیره با سی هزار سوار و راول اودی سنگه باکری باد
با دوازده هزار سوار و زیبا باده با هفت هزار سوار و ستر دی
کچی حاکم چلیر با شش هزار سوار و حسن خان میواتی با دوازده
هزار سوار و دیر سنگه دیو چوهان با چهار هزار سوار و محمود خان ولد سکندر لودی
افغان که بی ولایت و ملک با مید سلطنت موهوم با خود ده هزار سوار

و بهار امل امیر ... چهار هزار سوار ... حیرت ما چهار هزار سوار

سرکردان می‌ساخت مجموع مخالفان بدو الکه و یکه‌داران سوار بکنند
در یک الکه چون وجه ننگ بود حضرت فردوس مکانی نیز هم بترتیب
افواج منصور پرداخته غول را بوجود اشرف زینت بخشیدند
و دست راست غول چین تیمور سلطان و سلیمان میرزا و خواجه دوست
خاوند و یونس علی و شاه منصور برلاس و درویش محمد ساربان
و عبدالله کتابدار و دست چپ ایشیک آقاسی و جمعی دیگر را گماشتند
و برانغار غول علاء الدین بن سلطان بهلول لودی و شیخ
زین خوافی و امیر محب علی ولد نظام علی خلیفه و تردی بیگ برادر
قوج بیگ و شیر افکن ولد قوج بیگ و آرایش خان و خواجه حسین
و غیره قرار گرفتند و جرانغار بموکب اقبال محمد همایون میرزا رونق
پذیرفت و قاسم حسین سلطان و احمد یوسف اوغلاقچی و هندو بیگ
قوچین و خسرو کوکلتاش و قوام بیگ اردو شاه و ولی خازن و قراقوزی
و پیر علی سیستانی و خواجه پهلوان بدخشی و عبدالله بدخشی و عبد الشکور
و بعضه از بهادران بخدمت آن نونهال دولت تعین گشتند
و بر یسیار الحضرت میر همه و محمدی کوکلتاش و خواجگی اسد جاندار
ایستادند و در برانغار لشکر ظفر نگار امرای هندوستان مثل
خانخانان و دلاور خان و ملک داد کرانی و شیخ گهورن زرم طلب.

گردیدند و در برابر اول سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و عادل
سلطان بن مهدی سلطان و عبد العزیز میر آخور و محمد علی جنگ جنگ و قتلق
قدم قراول و شاه حسین بارینکی و جان بیگ کته و از امرای هندوستان
جلال خان و کمال خان اولاد سلطان علاء الدین و علی خان و شیخ زاده فرملی
و نظام خان بیانه و چندی از غازیان هژبر صولت پای همت افشردند
و در تولغمه برانغار تردی بیگ یکه و ملک قاسم برادر بابا قشقه و مغول
بیگ قشقال و گروهی از مغولان قدم جلادت قایم نمودند و در تولقمه
جوانغار مومن اتکه و رستم ترکمان با خاصان پادشاهی مقرر شدند
در پیش قانون غزوات روم بر روی صفوف اعرابها را
بزنجیر اتصال دادند و بان حضرت نظام الدین علی خلیفه را سرفراز
ساختند و خواجه سلطان محمد بخشی فوجها را بجای معین منتصب گردانیده
برابر رسانیدن احکام پادشاهی و حضور اقدس قیام ورزند و تواجیان
و یساولان را بطرف فوجها ... از پاس اول روز شنبه حرف
زد و خورد و چپاندچی و جان گیری در میان آمد بیت و در رو سیاه
اندر آمد چو کوه ... سوار از ترکان و هندی گروه ... ز خورشید تیغ
و ناوک ... تو گفتی که شب در هوا لاله گشت ... و ماده
برآمد ز گرد ... طرف ... چو دریای کین پر لب آورده کف ... نخست

چون الغار مخالف بر برانغار پادشاهی حمله آورد و جنگ بجنبه داد کوکلتاش
و ملک قاسم بابا قشقه افتاد و باشاره آنحضرت چین تیمور سلطان
بکومک آنها رفت و دلیرانه تیغ زد و سپاه غنیم را تا قول ایشان
دوانید و جلدوی این فتح بنام او نام زد گشت و مصطفی رومی از
فوج محمد سلطان میرزا عرابها را پیش رانده بضرب توپ و تفنگ
هنگامه مخالفان را درهم شکست چون کفار از پی هم گروه گروه در تاختند
حضرت ظل سبحانی نیز افواج رزم آزما را متعقب یکدیگر تعین میکردند
نخستین قاسم حسین سلطان و احمد یوسف و قوام بیگ را حکم رسید
نوبت دیگر هندو بیک قوچین را مأمور کردند و دفعه دیگر محمدی کوکلتاش
و خواجگی اسد بعد از آن یونس علی و شاه منصور برلاس و عبدالله
کتابدار و از آن پس دوست ایشک آقا و محمد خلیل اخته
بیگی دستوری یافتند برانغار غنیم کرات و مرات بر جوانغار سپاه
منصور اسپان انداخت و کاری نتوانست پیش برد حضرت
فردوس مکانی فرمودند که مؤمن آتکه و رستم ترکمان از عقب مخالفان
درآیند و ملا محمود و علی آتکه با ملازمان خواجه خلیل بمدد آنها رود و محمد
سلطان میرزا و عادل سلطان میرزا و عبدالعزیز میراخور و قتلق قدم
قراول و محمد علی جنگ جنگ و شاه حسین باریکی دلیرانه درآمده و دفعه

از این

از این نیز و فزونی مدد انگیختند و خواجه حسین با جماعه دیوانیان
بکومک آنها مقرر گشت وقتی که صحبت بدر و لستان به
امتداد انجامید به بندهای خاص فرمان شد که از عقب عرابه برآیند
و آتش قتال گرم تر افروزند و باستاد علی قلی امر انور الصدور شد
که عرابها را پیش برد و خود با اعتصام حبل متین توکل چون تو یزید دولت لایزال
تیغ بر نیام ساختند لشکر را دیگر طاقت نماند و بار بار بسر برده بعزیمه اشتغال
گرفت که بیان آن از زبان قلم بیرون نیاید از آن نیز بجای که بهادران سپاه
و کاربان نمودند و کار ملجأ رود و خنجر افتد چگونه ابراز آن توان نمود در آخر
روز نسیم تائیدات الهی بر اعلام پادشاهی وزیدن گرفت و غبار سیمای
فارسیان اسلام در چشم محاربان کفار افتاد و درانها از اختیار
فرار غنیمت دانستند و حسن خان میواتی و داول دوی سنگه و مانکچند
چوهان و رای چندربهان و دلپت رای کنگو و کرمسنگ و دیگر
و لسباری از اعیان لشکر غنیم بدار البوار شتافتند و حساب پایه
کشتگان از احاطه حساب بیرون است و جمعی را که تمادی غنیمت آنحضرت
تا یک گروه تعقب رفته باردوی غنیم برگشتند و محمدی کوکلتاش و عبدالعزیز
میراخور و علی خان را با جمعی از افراد رخصت دادند که گرم و گیرا شتافته باید
که رانا سنگا سرپنجه تقدیر کرده دوراندک ظرف مسافت بر ده طلایه و دنبال افکنند

و رانا بعد از خلاص رخت هستی از ورطهٔ هلاک بیرون کشید و حضرت
فردوس مکانی منصور و مظفر با کوکبهٔ مراجعت بصوب دار الخلافه توجه نمودند
شیخ زین الدین صدر تاریخ این فتحنامه را فتح اسلام پادشاه یافت و آنحضرت از
دار الخلافه عنان عزیمت بجانب میوات معطوف داشته آندیار را داخل قلمرو گردانید
رخصت محمد همایون حضرت محمد همایون پادشاه [illegible] چون ملک میوات بوجود یکی از شاهزادهای
عظام زینت پذیرفت و ضبط آن مملکت خاطر خواه صورت گرفت لهذا از
جانب آنحضرت محمد همایون میرزا را بکابل و بدخشان رخصت فرمودند و در سنه
اربع و ثلثین و تسعمایه رایات جهان کشا بسمت کول جلالی و سنبل
بلند گردید در کوهستان سنبل متواتر خبر رسید که میدنی رای آمر چندیری
جمعیت فراهم می آرد و رانای مقهور که داوری لشکر می نماید فردوس
مکانی از شکار آن سرزمین میدنی رای را لاحق و به انتقام متوجه
چندیری شدند و از حدود کالپی شش هفت هزار سوار همراه چین تیمور سلطان
بطریق منقلا فرستادند و هفتم جمادی الاول سال مذکور فتح چندیری چون
اقبال کشای آورد آئینهٔ مقصود چهره نمود چند منهیان اخبار بعرض رسانیدند
که رانا باجل طبیعی در گذشت گویند اتفاق تمام علایم آنحضرت را قلعهٔ ارجج محاصره
کرده بود در ایام محاصره شبی یکی از بزرگان را در خواب دید که بصورت مهیب
او را ترسانید و از آن وحشت لرزه بر اندام او فتاد و تپش در گرفت و قالب

تهی ساخت و آنحضرت مظفر و منصور اعلام معاودت بسمت دار الخلافه
بر افراختند و در منازل بیجای عسکری میرزا از کابل شتافته بشرف ملازمت فایز
گشت و عریضهٔ محمد همایون میرزا آمده که قریب چهل هزار سوار فراهم آورده
باتفاق سلطان اویس پدر خسرو میرزا سلیمان عزیمت بسمرقند داریم فرمان
باسم همایون میرزا رفت که کار هندوستان قریب الاختتام است [illegible]
سعادتمند تعجیل نکند صلح گونه نماید منتظر قدوم نصرت لزوم ما باشند و در خلال
این احوال بین و بایزید و معروف فرملی و جماعهٔ افغانان در صوبهٔ قنوج و سرکار
سرواره شورش بر افراختند آنحضرت بصلاح دولتخواهان میرزا عسکری را
بخدمت مذکور امتیاز بخشیده امرای آن نواحی را ناخود بکومک میرزا
گردانیدند و میرزا باندک تلاش مخالفان را از پا در انداخت علامی شیخ ابو الفضل
در اکبرنامه و خواجه دستگاه معتمد خان در اقبالنامهٔ جهانگیری می نویسد
که آنحضرت بجهة فرو نشانیدن التهاب فتنهٔ بین و بایزید و معروف فرملی خود
بدولت و نصرت از آگره تشریف برد دار الخلافه فرمودند بقول بعضی
اشرف اقدس رسید که محمود خان پسر اسکندر خان بهار را متصرف
گردید پس هفتم جمادی الاول سال مذکور نهضت موکب عالی بسمت تسخیر
ممالک محروسه واقع شد از ظفر جنبش کوکبهٔ والا افغانان [illegible] بنگاله
بجنود رگچیده ایلچیان را با تحف و هدایا بدرگاه اعلی فرستاده نزدیک که

متصدیان اخبار خبر ویرانی محمود خان بمسامع بادیه‌نشینان جاه و جلال
رسانیدند و حضرت فردوس مکانی نامیه بهوچو رغبان مساعیت
نکشیده و از آنجا حکومت بهار محمد زمان میرزا سپرده بطرف سکندر
بایزید و بین و معروف سیل قتال توجه نموده زبانه آتش فساد ایشانرا
فرونشانیده بسایه چتر گردون سای دار الخلافه را فر زین ساختند
چنانچه گذشت و محمد همایون میرزا در یکسال بتنسیق مهام مملکت بدخشان
و کابل پرداخته از فرط اشتیاق دیدار پدر بزرگوار بدخشان را بمیرزا سلیمان
او بس حواله کرده و دیگر وزیل کابل شتافته از کابل میرزا هندال را بجا
بدخشان فرستاده چون لشکر بطریق یلغار احرام حضور بست غریب آنکه
حضرت گیتی ستانی با والده ماجده میرزا بذکر خیر میرزا مشغول بودند که
بیخبر سر از در دولتخانه برآورده و آنحضرت بی اختیار در آغوش عزت گرفته
مسترحم گشتند صح اینکه می بینم به بیدار لیست یارب بالخواب میرزا حیدر
در تاریخ رشیدی می نگارد که میرزا در سنه مذکور بموجب حکم اشرف
کل کورنش و تسلیم بسر دستار جید العلم حمد الله درین نوبت حضرت
فردوس مکانی با میرزا مصاحبانه سلوک در پیش نهادند و مکرر میگفتند
که محمد همایون مانی التکلف مصاحب خوبی است بالجمله وقتی که محمد همایون میرزا
بهندوستان تشریف آوردند سلطان سعید خان کاشغری با وجود

به بدخشان آمده بر گرد قلعه ظفر که هندال میرزا در آن بود نشست و بعد از
سه ماه بسالار کامی باز چیند در هندوستان چنان شهرت یافت
هم کافنوران بر بدخشان مستولی یافتند بنا بر آن حضرت فردوس مکانی
سلطان سلیمان میرزا را اجازت به بدخشان داده بسلطان ابو سعید نامه
نوشتند که باوجود حقوق مناسبت اراده ایشان بعید می‌نماید اکنون
هندال میرزا را طلبیده میرزا سلیمان را بجای است آنجا سرفراز گردانیده
ایم لایق آنکه میراث بوارث واگذارند و بعد از رخصت سلیمان میرزا
آنحضرت محمد همایون میرزا را سنبل که در جاگیر ایشان بود رخصت فرمودند
شاهزاده کامگار تا به شش ماه در آن گلزمین بسیر و شکار نشاط
میراندوخت ناگاه عارضه تب محرق مزاج علا طاری شد و باشتداد انجامید
ارادراک خبر وحشت اثر کوفت شاهزاده فرمان عالیشان رفت که
الغ زند دلبند را زودتر بدهلی بیابید و از آنجا بکشتی روانه سازند
که در حضور بعلاج آن نور دیده پردازیم زمانیکه شاهزاده عالم بحالت اصلح
~~نگردید و مرض امتداد کشید بکتاب رسیده هر چند اطباء~~
فرزج علاج بحالت اصلح نگردید و مرض امتداد کشید روزی ابو البقاء
صدر بعرض رسانید که تجربه پیوسته که هرگاه کار از تدبیر در میگذرد
بهترین اشیا را تصدق میکنند البته از شفاخانه غیب صحت روی مینماید

آنحضرت گفتند که بهترین چیزها از محمد همایون ما ایم چون والده ای او بسیار ایم
حصار معروض نمودند که بعنایت الهی شاهزاده در ظل تربیت معالی طبع مرید
حضرت حرا اظهار بیدریغ میفرمایند مقصود ازین سخن آنست که بهترین اشیا
دنیا تصدق باید کرد ولایق آنکه همان الماس بی بهاست از بابر نخ ابراهیم
لودی تصدق بدهند آنحضرت بر زبان راندند که سنگ ریزه لا وجه
این گوهر چه قدر قیمت خواهد بود و مالا بشتر بابت مشاهده محنت ادست
آنگاه بخلوت شتافته شغلی که در سلسله قدسیه خواجگان نقشبند رحمهم الله تعالی
علیهم مقررست بجا آورده سه بار گرد فرزند ارجمند دور زده سرانجام
که بر داشتم بر داشتم فی الفور حرارت عجیب عارض بدن فردوس مکانی
گردید محمد همایون میرزا لا بقدری ازان کم یافته خفتی پدید آمد بحسب تقدیر
در اندک فرصت صحت کامل روی داد و بیماری پادشاه اشتداد
پذیرفت چون حضرت فردوس مکانی آثار انتقال و ارتحال از جهان فانی
دریافتند گوش پند نیوش محمد همایون میرزا را از نصایح گران بار ساختند
و بر سریر خلافت نشانده نزدیک پایه تخت صاحب فراش گشتند و آخرین
نصیحت این بود که زینهار بقصد برادران قیام نخواهی ورزید هر چند که مستوجب بی التفاتی
آن شوند لهذا همایون پادشاه تمام عمر از برادران بخاطر از ردورشی مینمود
و به انتقام دل نبست چنانچه بجای خویش گذارش باید انشاء الله تعالی

گویند در آن بیماری میر خلیفه بخاطر گذرانید که مهدی خواجه را که لایق سلطنت
نتوانست بر آورد آخر از اتفاق اعیان دولت جلالی و ارکان سلطنت
بی مقصود برو القصه بتاریخ ششم جمادی الاول سنه سبع و ثلثین
و تسعمایه در چهار باغ آگره که بر لب جون بنیاد نهاده آنحضرت بیست
بروضه رضوان خرامید انا لله و انا الیه راجعون مولانا
شهاب الدین معمائی در تاریخ آنجناب گفته ۹۳۷ همایون بود وارث
ملک وی ۞ آنحضرت با وفور شجاعت و سخاوت و عدالت و فضایل
و کمالات در مهارت فنون موسیقی و در نظم و نثر ترکی و فارسی
عالی پایه بوده دیوان اشعار ترکی و کتاب مثنوی مبین نام در فقه زاده خاطر
مقدس بیست و در عروض رسایل تصنیف فرموده اند منظم کتابی بیست مستعمل رسالهٔ
والدیه خواجه احرار در سلک نظم کشیده اند و واقعات خود را از طلوع
کوکب سلطنت تا آخر عمر به زبان ترکی بی تکلف خوب نوشته اند و آنرا
بحکم جلال الدین محمد اکبر پادشاه میرزا خان خانان خلف الصدق بیرام
خانخانان بفارسی ترجمه کرده و همچنین در زبان فارسی اشعار بلند
دارند منهم بر بعضی اکتفا میرود ۞ درویشانرا اگر نه از خویشانیم لیک
از دل و جان معتقد ایشانیم ۞ دورست بگو شاهی از درویشی
شاهیم ولی بندهٔ درویشانیم ۞ هلاک میکنم فرقت تو دانستم

وگر نه رفتن ازین شهر می توانستم :: تا بزلف سیهش دل ببستم :: از زبان
عالم رستم :: از آن شهریار باوقار چهار پسر و سه صبیه در روزگار
یادگار ماندند اول نصیر الدین محمد همایون پادشاه دویم مرزا کامران
سیم مرزا عسکری چهارم هندال مرزا و گلرنگ بیگم و گلچهره بیگم
و گلبدن بیگم اسامی بعضی اصحاب کمال و ارباب فضل و امرای عظام
که در محفل عزت فردوس مکانی بکسب سعادت می پرداختند
مینمود و تحسین میر ابوالقاسم که در علوم معقول و منقول پایه بلند داشت
دیگر شیخ زین الدین صدر نبیره زین الدین خافی که در علوم عربیه
حدت طبع سرافتخار بر چرخ دوار می سود و آخر بمرتبه امارت رسید
و این لطیفه از نتایج طبع رسا او است غزنوی برسید که سنه
شریف چندی است گفت بیشتر پنج سال چهل بودم و اکنون چهل ام
پس دو سال چهل خواهم شد دیگر شیخ ابوالواجد متخلص بفارغی دیگر ملا
شهاب معمائی که حقیری تخلص می نمود دیگر مولانا یوسف طبیب خراسانی
دیگر دواعی کهنه شاعر بفارسی و ترکی شعر خوب میگفت دیگر مولانا بقائی
که در زمین مخزن اسرار مثنوی بنام آنحضرت نوشته دیگر خواجه نظام
الدین علی خلیفه که در مجربات علوم خصوصا در علم طب گوی سبقت از دیگران
می ربود دیگر درویش محمد ساربان مرید و منظور نظر حضرت خواجه عبید الله

احرار قدس سره که بخوش صحبتی و فضیلت زنگ از دل می زدود و باخر
بمرتبه اعتبار بتصاحب نمود دیگر خواند میر مورخ تاریخ حبیب السیر و خلاصة
الاخبار و دستور الوزرا و غیره دیگر سلطان محمد دولدی و خواجه
کلان بیگ و برادرش چک خواجه مهردار از امرای کبار و از اهل
نشست بزم خاص بوده اند **نصیر الدین محمد همایون پادشاه** بن ظهیر الدین
محمد بابر پادشاه بن شیخ عمر مرزا بن سلطان ابوسعید مرزا بن سلطان محمد مرزا
بن جلال الدین امیرانشاه بن صاحب قران اعظم امیر تیمور گورکان
ولادت باسعادت آنجناب در شب سه شنبه یا سه شنبه چهارم ماه ذی
القعده سنه ثلث و عشر و تسعمایه در ارک بلده کابل از بطن مخدره عصمت
قباب ماهم بیگم اتفاق افتاده ان عفت ایاب از دودمان اعیان
خراسان بود و از نبیره اولاد قدسی نژاد قدوه عارفان ذوی الاحترام
زنده فیل حضرت شیخ احمد جام قدس سره مولانا شهیدی تاریخ ولادت
آنحضرت سلطان همایون خان یافته و شاه فیروز قدر و کلمه خوش باد
نیز تاریخ میشود و این قطعه در تاریخ ولادت آنحضرت بطریق تعمیه
از خواجه کلان سامانیست :: سال مولود همایونش بهشت
زادک الله تعالی قدرا :: برده ام یک الف از تار بخش :: تا کنم منتظم و حسم
بدرا :: بتاریخ پنجم شهر جمادی الاول سنه سبع و ثلثین و تسعمایه بر

بدر در سنه بیست و چهار سالگی در آگره بر تخت جهانبانی نشسته کابل
و قندهار بمیرزا کامران و سنبل بمیرزا عسکری و الور بمیرزا هندال و
و بدخشان بمیرزا سلیمان بدستور سابق بحال فرموده هر کدام از امرا را
در خور لیاقت باضافه منصب و جاگیر جمعیت خاطر بخشیده و لوای
همگنان را باحسان حمید عمود نمودند تا بحدی که مثل محمد زمان میرزا بن بدیع
الزمان میرزا و سلیمان میرزا که بدخشی داماد حضرت فردوس مکانی
بوده دم مخالفت میزدند بتلطف در آمد خیر الملوک تاریخ جلوس
آنحضرت است در همان ایام روزی در سیر دریا کشتی گرفت
برادر محمد جهان جان مکرمت شد یکی از فضلا تاریخ آن جو کشتی راز
گفت چون اسلاف در تواریخ نام باجی و اسم سامی آنحضرت بجنت
آشیانی مذکور کرده اند درین مجمل نیز بهمان رسم ایراد می یابد
آنحضرت اول همت بکشادن قلعه کالنجر گماشتند و قلعه نشین
کالنجر بعد از محاصره یکماه راه اطاعت پیموده دوازده من طلا با دیگر
نفایس پیشکش فرستاد و اردوی معلی از آنجا بصوب قلعه جنار رفت
و قلعه جنار اول جلال خان سارنگ خانی خاصه خیل سلطان ابراهیم لودی
داشت و بعد از قضیه سلطان ابراهیم که جلال خان ابدالی پسر تاج خان
خود برسد فاسعود شیرخان سور لاد ملک زوجه او را که لاد و معرفت

لطافه مشهور بوده بافسون و حیل بزنی خواسته بوسیله آن این قلعه بدست
آورده القصه وقتی که شیرخان از نزول رایات عالیات آگاه گشت
جلال خان پسر خود را در قلعه گذاشته و خود بوساطت ایلچیان
کاردان در عجز و لابه کاری زد و حضرت جنت آشیانی ملتمسات او را
بشرف قبول مقبول گردانیدند و شیرخان عبدالرشید نام پور
خود را با چند کس بخدمت پادشاه رخصت داده خود اسباب کلانی اند و خاص
گرفت و نام برده همیشه در بندگی حضرت جنت آشیانی بالحرب و قتل خدمت
با پسر میرزا زمانی که سایه رایات جهان گشا بر سر تنبیه سلطان بهادر
گجراتی بر سرزمین مالوه افتاد عبدالرشید از موکب والا گریخت و در سنه
تسع و ثلثین و تسعمایه حضرت جنت آشیانی برای فرو نشاندن نایره
بین و بایزید بسمت جونپور علم برافراختند و در آن جنگ بایزید
بسعی بهادران لشکر فیروزی اثر هزیمت گزیده و بین قرار غنیمت نشست
و کشتیانی جونپور را اخذ و بعهده سلطان جنید برلاس سپرده دار الخلافه را
بقدوم میمنت لزوم زینت بخشیدند و در سنه اربعین و تسعمایه
سلطان بهادر گجراتی رسولان را با تحف و هدایا بدرگاه جهان پناه ارسال
نموده براه اخلاص در آمد هم درین سال قریب وصلی کنار دریای
جون حضرت جنت آشیانی شهری مسمی بدین پناه بنا نهادند و

از فضلا تاریخ انتقال پادشاه دین پناه یافته جنبش محمد زمان میرزا
و محمد سلطان میرزا در نواحی بهوجپور بغی ورزیدند بنابر آن حضرت جنت آشیانی
عنان عزیمت بجانب بهوجپور معطوف فرمودند و کار را بر میرزا
با لشکر ایشان برای جنگ ایشان از آب گنگ گذرانیدند محمد زمان
میرزا و محمد سلطان میرزا و ولد میرزا اولجه رسیدند و جنت آشیانی محمد زمان
میرزا را در قلعه بیانه لاور چشم میل کشیدند و محمد زمان میرزا فرمان
لباس ظاهر کرده بدوارنید بر آمده بطرف گجرات پیش سلطان بهادر گجراتی
شتافت و درین مدت اکثر ممالک هندوستان که در زمان فردوس مکانی
در حوزه تصرف در نیامده بود مفتوح گردید آمدن میرزا کامران
کابل به پنجاب چون خبر وحشت اثر رحلت حضرت فردوس مکانی بکابل
رفت کامران میرزا در کابل و قندهار میرزا عسکری را گذاشته باعید
سلطنت موهوم در سال … متوجه هندوستان گشت در آن ایام میر یونس
علی از قبل حضرت فردوس مکانی حاکم لاهور بود میرزا کامران منصوبه
بخاطر آورده به قراچه بیگ نوکر عمده خود اعراض از کری … نموده سخنان
نادرست گفت و قراچه بیگ آزار دوری میرزا گریخته بلاهور شتافت
و یونس علی غافل از منصوبهای حریف مقدم قراچه را گرامی داشت همیشه
با او صحبتها میداشت و قراچه بیگ در عالم شراب خود بهانه فرصت …

یونس علی را گرفت و میرزا را طلبید و میرزا بزودی با هرچه تمامتر بلاهور
داخل شد و میر یونس علی معذرت خواسته مختار گردانید و یونس علی
برخصت میرزا پیش حضرت جنت آشیانی آمد و میرزا کامران تا کنار آب
ستلج که بود یانه مشهور است متصرف گردید و بوسایل ایلچیان کاردان
از روی کمال ماندن احمال که حضرت جنت آشیانی از روی مهربانی
بدستور کابل و قندهار پنجاب نیز بمیرزا کامران عنایت فرمودند
و میرزا در شکرانه غزلی گفته بخدمت آنحضرت فرستاد که مطلع و مقطعش این است
ا حسن تو دمبدم افزون باد طالعت فرخ و همایون باد
کامران تا که چهار است بقا خسرو و مه همایون باد
حضرت جنت آشیانی در جایزه غزل مسطور حصار فیروزه هم بمیرزا دادند
همواره بارسال پیشکشهای لایق خود را مذکور محفل عالی میساخت
و در مداحی … نوشت و عاقبت از بخت برگشتگی پا از دایره اخلاص
بیرون نهاده بسزای اعمال رسید و چنانچه بجای خویش گذارش یابد
چون خاطر اشرف از مهمات ممالک محروسه وا پرداخت در سنه
احدی و اربعین و تسعمایه عزیمت تسخیر دیار بنگاله پیش نهاد همت اعلی
گردید و وقتی که نزدیک کالپی نزول اجلال اتفاق افتاد سپاهیان اخبار
بعرض رسانیدند که سلطان بهادر گجراتی قلعه چیتور را محاصره در آورده

و تاتارخان را با مردم بسیار روانه ممالک محروسه و ابر رخصت گردانیده
حضرت جنت آشیانی از دفع فتنه گجرات اهم دانسته کوس مراجعت
باگره بلند آوازه ساختند بسبب تحریک سلطان بهادر ورود محمد زمان میرزا
شد که سابقاً تحریر یافت حضرت جنت آشیانی بسلطان بهادر نامه
صادر فرمودند که مقتضای عهد و پیمان آنست که محمد زمان میرزا را گرفته
بحضور بفرستند یا از مملکت خویش بیرون کنند تا مراتب یکجهتی
بر عالمیان ظاهر گردد سلطان بهادر نگاشت که اگر بزرگ زاده پناه
بما آورده بقدر رعایتی باید بنیاد اخلاص و محبت را از آن چه نقصان
و اساس عهد و پیمان را چه زیان چنانچه در زمان سلطان سکندر لودی
با وجودیکه در میان ایشان و سلطان مظفر گجراتی کمال یکجهتی بود عالم خان
لودی برادر سلطان سکندر که باخر خود را بسلطان علاء الدین نامید
به تقریبی از دهلی بگجرات آمد و آثار مردمی بدید هیچ غبار بر آئینه دوستی
آن دو بزرگوار ننشست بنحوی که در مجلد اول گذشت حضرت جنت
آشیانی باز در جواب نوشتند که نشان پایداری در راه اخلاص است
که هرچه سبب خلل ارکان صداقت بود بعمل در نیاید و این بیت
هم در آن نامه نگارش پذیرفت بیت درختی دوستی بنشان که کام دل
ببار آرد نهال دشمنی برکن که رنج بیشمار آرد و اگر نه از جانب

معظم بسبب حمایت میرزا یوسف ترکمان و سلطان احمد جلایر بایلدرم
بایزید رومی رفت بر تو نیز خواهد رفت سلطان بهادر در پاسخ آنچه لایق
نبود تحریر نمود و تاتارخان لودی را با جمعیت گروه و زر قدیم گجرات که حاصل
کرد در معمول هندوستان باشند بجانب ممالک محروسه رخصت
داد و گفت که این زر ما را بخرج سپاه تو بکار برد و سلطان علاء الدین
پدر تاتارخان لودی را با فوجی آراسته بسمت کالنجر فرستاد که در آن
ناحیه شورش اندازند و طایفه گجراتیان را همراه برهان الملک ملتانی
روانه کرد که بجلدی ناگور شتافته عزیمت بجانب نمایند بامید آنکه در سپاه
نصرت دستگاه سراسیمگی پدید آید لشکر خود را پراکنده ساخت هرچند
مردم آگاه حزم گفتند که لشکر متفرق گردانیدن و پیمان شکستن
نتیجه بر نمیدهد و فایده نبخشید گفت که جماعت لودیان دعوای پاس
دهلی دارند اینها دانند و کار اینها داند هیچ سخن بما و بعد ما نمیرسد
و خویشتن بمحاصره قلعه چیتور پرداخت که تا هم حصار مفتوح سازد
و هم در وقت حاجت کومک لودیان کند القصه تاتارخان با چهل
هزار سوار از افاغنه و غیره آمد بیانه را گرفت و حضرت جنت آشیانی
از آگره عسکری میرزا و هندال میرزا یادگار میرزا و قاسم حسین سلطان
و میر فخر علی و زاهد بیگ و دوست بیگ را با هژده هزار سوار

بجنگ تاتارخان تعیین فرمودند و گفتند که دفع تاتارخان از بار افواج
کلان بجبال تباه و سیمرانید خرابی و خیار دیگر ست زیاده که افواج
قاهره نزدیک باعدا رسید ترسن
جمعی از آن گروه جدائی میکردند چنانچه عدد تخلف آن در اندک
مدت بسه هزار کشید و تاتارخان را نه یارای جنگ و نه پای گریز ماند
لاعلاج در مندرایل قدم بجهل افشرده چندان که توانست د
و باجنبانیده و باخر پیالهٔ ممات چشید و بنجوی که بخاطر اشرف
پرتو انداخته بود بفتح این فوج آن هر دو فوج خود بخود ویران
گشتند

جنبش موکب همایون بتسخیر گجرات و شکست سلطان بهادر و فتح اندیار

چون سلطان بهادر گجراتی قدم از جادهٔ عهد و پیمان بیرون نهاد و بجنگ
بجهتی و یکتا دلی برای معاملهٔ سهل از هم دریده چندین و چندین جرات
و دلیری نمود از ادای ناملایمی نایرهٔ غضب ظل الهی در التهاب آمد
و عزیمت تسخیر گجرات مصمم ضمیر اقدس گردید بنا بران در اوایل شهر
جمادی الاول سنهٔ احدی و اربعین و تسعمایه در ساعت مسعود رایت
جهان کشا بصوب گجرات از راه مالوه ارتفاع یافت زمانی که
سایهٔ چتر گردون سای بسارنگپور افتاد سلطان بهادر که بمحاصرهٔ
قلعهٔ چیتور داشت از اطمینان خود رای جبت مغرور شد که هم اقالیم

گذاشته رو بروی لشکر پادشاهی شویم صدر خان که بعلم و فضل
آراسته و بهره ور بود و از امرای بزرگ او بود گفت مناسب
نیست که در قلعه را که قریب الاختتام است باخر رسانیم و تا آن وقت بکتوبی
بپادشاه بنویسیم که در آیین اسلام روا نباشد که در حینی که با استیصال
کفار مشغول باشیم شما که پادشاه مسلمانید و دم از خداترسی و رواج
دین میزنید در مقام تزلزل و تذبذب ما در آیید مع هذا اگر پادشاه
محاربهٔ ما باید در آن صورت در ترک عدای کفار و جنگ اهل اسلام مستعد و ملزم
سلطان بهادر سخن او را برگزید و همت بگشودن قلعه گماشت و بحضرت
آشیانی نامه بمضمون مذکور نوشت آنحضرت ملتمس او را بقبول جواب مقرون کرده
مرقوم فرمودند که شما بخاطر جمع متوجه بکار خود باشید و اصلا دغدغه
بخاطر راه ندهید تا که قلعه مفتوح نشود ما بمبارزت شما مبادرت
نمینکنیم در سیوم شهر رمضان که حصار مفتوح گشت سلطان بهادر
بجانب موکب پادشاهی علم برافراخت و حضرت جنت آشیانی نیز
کوس رحیل بلند آوازه ساخته در نواحی مندسور من توابع مالوه بر کنار
کول آبی که در کلانی و پهنای کم از دریا نیست از دو جانب هر دو لشکر
فرود آمدند و همدران روز بحکم بهادر هراول حضرت جنت آشیانی
با سلطان علاء خان و خراسان خان هراول آنحضرت جنت آشیانی را

سلطان بهادر را بجنه از میدان دوانید تاجخان و صدرخان سلطان بهادر
گفتند اگر لشکر ما باز کرد بفتح حضور کرده است هنوز چندان حرب جنگ جنود
پادشاهی ندیده ایم توقف بجنگ باید پرداخت که کار پیش رود درومی خان
داروغه توپخانه عظیم همراه داریم با وجود سلطان بهادر و جمعی دیگر نورد خوش
کردانیدند که ما توپخانه عظیم همراه داریم با وجود چندین آتش بازی خود را
بر شمشیر و خنجر زدن معنی ندارد و بهتر آنکه حصار اعدا بها نموده گرد
خندق کشیده اول سلاح دور دست را کار فرمائیم و افواج غنیم را
پریشان سازیم آنگاه به یراق کوتاه در آئیم را بجا آخر بر همین
کنگاش قرار یافت هفته هنگامه نبرد گرم میشد و شکست بر مخالفان
می افتاد و اتفاقاً روزی از جوانان بزم شراب در کشیدند و در
سرگرمی و سرخوشی هر یکی سخنی از مردانگی میگفت قضا را بر زبان
یکی که بهوش تر بود گذشت تا یکی سخن از ما جز و حال گوییم امروز که غنیم
روبرو است هر کس که میخواهد عرض جوهر خویش نماید ولی آنکه بهوشیاران
لشکر خبر شود قریب دویست توپ سلاح پوشیده بر سراپرده چرایق
رنجیدند و با یکی از امرای گجرات که برابر پس لشکر با چهار هزار سوار
میبکر دید آتش قتال برافروخته هر کدام بتعصب یکدیگر دست و پا
جنبانیدند مخالفان را از پیش راندند القصه حضرت جنت آشیانی را اراده

رسید توپ و تفنگ بمعسکر غنیم بستند که در اردوی ایشان گرانی غله بدرجه
اعلی رسید روز عید رمضان محمد زمان مرزا با پانصد ششصد جوان
از حصار اعدا به بر آمد و از طرف پادشاهی نیز فرقه در مبارزت پا نهادند
دو سه مرتبه یاران محمد زمان مرزا تیر انداخته گریختند و مردم پادشاهی
بحیله بر مجرای توپخانه آوردند و غنیم یکمرتبه توپخانه را سر داد و از روز
بعضی از دلیران ظل الهی شربت شهادت چشیدند حضرت جنت آشیانی
شجاعت برگزیدند که بعد از هفته روز بر اردوی سلطان بهادر خواهیم
تاخت از شنیدن افواه کار بجوانان روز بروز به بیم و هراس
گرائید و باقبال بیزوال شاهنشاهی شب یکشنبه هشتم و یکم شهر شوال
سال مذکور یکمرتبه سلطان ضرب زن و دیگهای کلان را بر از باروت ساخته
درهم شکستند و سلطان بهادر در اغاز شام با میران محمد شاه
فاروقی حاکم خاندیس و پنج شش نفر دیگر از عقب سراپرده بر آمده راه
گریز بجانب مندو سپرد و محمد زمان مرزا بجهت فتنه و فساد بسوی
لاهور شتافت و در انجام کاری نتوانست پیش برد القصه غوغای عظیم
از لشکر غنیم برخواست و حضرت جنت آشیانی مسلح با سی هزار سوار
از سر شام تا دمیدن صبح انتظار جاسوس میکشیدند که چه اظهار سازد
بعد از یک پاس روز منهیان اخبار بعرض رسانیدند که سلطان بهادر بجانب

ضرب زن توپهای کلان

مندو گرفت حضرت جنت آشیانی به لطافتی آن تخت برگشته
توجه فرمودند و سلطان بهادر پناه داخل قلعه مندو گردیده بعام فرستاد
که گجرات و چیتور متعلق بما باشد و مندو داخل شود و بعهده الاضمان حضرت
قرار گیرد و در آخر همان شب بهادران ظفر پیشه قریب بدویست نفر
نردبانها گذاشته و بالای حصار بر آمده دروازه را گشودند و سلطان
بهادر سراسیمه با سه تا کس سبک از قلعه مندو بحصار سونکر در آمده
د اسپان سلطان بهادر البته با اینکه خود بهادر و خواری فرود آمده راه
گجرات گرفت تا بروده هزار و پانصد سوار بسلطان بهادر پیوستند
وقتی که بقلعه چانپانیر رسید خزاین و نفایس آنجا را که توانست بجهت
به بندر دیب کسیل نموده در قلعه مذکور تحصن جست و حضرت جنت آشیانی
با ده هزار سوار بطریق یلغار در پی سلطان بهادر متوجه شده بسر زمین
چانپانیر را بعز قدوم نصرت لزوم زینت بخشیدند سلطان بهادر
از آن حصار نیز بازگرد او بار بطرف کنبایت راند و آنحضرت تا هزار
سوار بر سبیل یلغار سمند اقبال بتعقب سلطان بهادر گرم گردانیدند
و سلطان بهادر از کنبایت به بندر دیب رفت و آخر همان روز
سایه لوای فیروزی بر بلده کنبایت رفعت افتاد چند شام میرزا
برادر شاه طهماسب با لشکر گران بتسخیر قندهار همت گماشت

خواجه کلان بیک تا هشت ماه بحراست قلعه کوشید بمجرد استماع کامران
میرزا از لاهور علم عزیمت افراخته با سام میرزا طرح جنگ انداخت و غالب
گشت و بلاهور آمده و در بهار دیگر شاه طهماسب صفوی بذات اشرف
بکشایش قندهار کوس دولت نواخت و خواجه کلان بیک جمیع
کارخانجات از توشک خانه تا رکابخانه غیر ها آئین نیک مرتب ساخته
کلید های قلعه را پیش شاه ارسال داشت و گفت که سامان قلعه داری
ندارم و نیروی جنگ نیست و دیدن پای مبارک از رسم
نمک خواری مستعد نمی‌نماید لاچار خانه را آراسته و مهمان سپردن
و خود لشکر را کناره کشیدن مناسب دانستم و از راه شتر بلاهور
آمد و شاه طهماسب در قندهار میرزا بداغ خان را گذاشته بمستقر الخلافه
شتافت و کامران میرزا بار دویم بر قندهار تاخته مستولی گردید
القصه زمانی که حضرت جنت آشیانی بار دوم کم نجد و کنبایت
نزول فرمودند ملک احمد و ملک لاد و رکن داود و اعیان آن دیار
سلطان بهادر را ادراک قلت جمعیت آنحضرت باتفاق کولیان و
و بهیلان و کواران آن سر زمین اراده شبخون بخاطر آوردند از قوی
طالعی چیزی به یکی از زده لشکران درگاه گفت که حرف درست
میخواهم که بی‌واسطه بگویم وقتی که مبالغه از حد گذرانید بار یافت

وحقیقت نخوت التماس کرد بر زبان آنحضرت گذشت که این دو لخواه
را از کجا بخاطر میرسد پسر زن سرائید که پسر من در زندان یکی از
ملازمان دولت قیام دارد میخواهم که بجایزه خدمتگاری و دلسوزی
او را از بند خلاص سازم و اگر دروغ گفته باشم مرا با پسر من سیاست
فرمایند جنت آشیانی بمجرد اصغا از روی احتیاط با یک سپاه حضرت
بسته سلاح پوشیده بر سر تلی برآمدند وقت سحرگاه پنج کس از
بهیل و کولی بر سراپرده دولت ریختند و چون دست بتاراج
کشادند دراندک فرصتی صبح اقبال دمید و بهادران ظفر پیکر بحکم
بدنهادان را به شبه تیر بر هم زدند و آن پسر زن بمراد رسید حضرت
جنت آشیانی عنان عزیمت بسمت چاپانیر معطوف گردانیده تا چهار ماه
برگرد آن قلعه نشستند و روزی بطریق سیر برآمده بداخل و مخارج قلعه
می دیدند بجنگلی پوشیده که عبور سوار و پیاده در آن بصعوبت بود
مگر جمعی از غله فروشان که راه بهم رسانیده و در آن اخفاء سلاح به پای قلعه
میبردند و قلعه داران رز در طناب بسته فرو میهشتند و عوض
آن جنس را بجانب خویش میکشیدند قضارا نظر انور بر آن مردم
افتاد و بنیاد زن راندند که ایشان را بیارند و بپرسند اول ایشان
گفتند که ما هیزم کشیم چون او داب هیزم کشی هیچ ندانستند

حکم اشرف بلبتری نفاذ پذیرفت که در ته خلق بکنبرند خلف از
ترس سیاست کیفیت را معروض نمودند و آنحضرت برهنمونی جماعه مذکور
بدانجا رفته چه بینند که شصت هفتاد ذرع بلندی دیوار کوه در نهایت
همواری که بر فراز آن رفتن در کمال دشواری بهمت در ساعت
هفتاد هشتاد میخ آهنی حاضر ساخته بفاصله یک گز چپ و راست
در دیوار فرو کوفتند و بهادران مامور گشتند که بران برایند مامور
بعد از سی و نه نفر آنحضرت بذات مقدس عزم عروج فرمودند
بیرام خان گفت که چندان توقف کنند که مردم از میان راه بالا
روند این بگفت که چندان توقف کنند و خود قدم پیش نهاد حضرت
جنت آشیانی از عقب او همت گماشتند و ایشان در نگار
ظاهری جبل ویکم بودند الغرض سیصد نفر از قلعه
برآوردند و حکم فرستادند که مردم نور جل بحصار بدوند هنگام که
درونیان بجنگ بیرونیان پرداختند ناگاه سیصد جوان از پشت قلعه
آمده بشبه تیر فرو گرفتند حصاریان را و بکر تاب مقاومت نماند و بیم
در جرای و سور راه حریدند واختیار خان قلعه دار که باوجود سرداری
مهمات قلعه نشین که نوکر سلطان بهادر بود امان طلبید و آنحضرت
از سر جرمش درگذشته بغایت حضرو انه امتیاز بخشیدند

و در جمیع مجلسیان حکم نشستن دادند گویند فاخر زاده باوجود سرآمدی
مهمات مراتب علوم عقلیه و نقلیه نیکو مبدا افتست اول هفته ماه صفر
تاریخ فتح مینو و بکرم از دو ولایت گجرات تا آب مهندری داخل
قلمرو پادشاهی شد و از آن طرف و جل هیچ کس نبود و دهانا بار الجدود
و سلطان بهادر نوشتند که محصول ولایت طیار است لیکن بحصول داری
منیت که بوی اولاد ایم سلطان بهادر با هر یکی از ملازمان خویش
ازین مقوله حرف زد اما جواب نشنید مگر از عماد الملک و آن لشکر
قبول کرد که از ولایت هر جا و هر قدری که بهر کس بدهد باز پرس
نباشد و با دولت سوار متوجه احمدآباد گردید ده هزار سوار بر وی گرد آمد
بدو اسپه بیک تنکه گجراتی نوکر گردانیدند و در اندک فرصتی سی هزار کس
بهم رسانید و مجاهد خان حاکم جونه گر با ده هزار سوار نیز باو پیوست و در آن
وقت حضرت جنت آشیانی بلشکر فتح قلعه چانپانیر بزم آرای انبساط
بودند از غرایب اتفاق آنکه بعضی از کم حوصلگی مثل قلندران رو داد و کمان
دار و اسلحه دار و غیره در پاگیر پیاله هم می‌بودند در دماغ کم مایه بخاطر ایشان
میرسد که امیر تیمور صاحب قران با چهل کس خروج نموده بود در اکثر ما
هم خروج بکنیم کار را ابس میتوانیم برد بس گرده جوق را لشکر نمودند چهار صد کس
در شمار آمد و در آن سرخوشیها مرکب ادبار الصوب و کمین راندند و حضرت

کسینا ز هزار کس را بکامیابی اینها اجازت نمودند و مامور آن
در اندک طی مسافت همه را بدست آورده حاضر ساختند و روز
دیگر هر یک بجزای اعمال خویش فایض گشت چنانچه پنهان اخبار خبر
استیلای عماد الملک معروض داشتند و حضرت جنت آشیانی از دیو
بیگ خان زاده را در چانپانیر گذاشته کوس نصرت بسمت احمدآباد نواختند
چون کنار آب مهندری از مضرب خیام فلک احتشام زینت در
پذیرفت عماد الملک و پیرانه در میان قصبه زیاد و محمودآباد با مرزا
عسکری که هراول بود چند منزل پیش پیشرفت جنگ انداخت و شکست
بر مرزا افتاد و یادگار ناصر مرزا و قاسم حسین خان و هندو بیگ
با جمعی کثیر رسیده علم دولت و کوکبه عظمت پادشاهی برافراخته
فریاد برآوردند که پادشاه آمده از اصغای صدای هوش ربای پای
استقلال اعدای دولت برجا نماند و در آن واحد صحیحه رایات پادشاهی
در جنبید و آنحضرت احمدآباد را بفر قدوم میمنت لزوم رونق
بخشیده شهر را بمرزا عسکری سپردند و پتن به یادگار ناصر مرزا و بروج
و ساری و بندر سورت بقاسم حسین خان و کنبایت و برودة به بیگ
آتکه انکه و محمودآباد به جکه بهادر جاگیر داده و از مهمات گجرات
خاطر واپرداخته متوجه بندر دیب شدند و در دندوقه از روی عرایض خانان

دار الخلافه بوضوح پیوست که از سبب بعد مسافت اردوی
کیهان شکوه میرزایان سر فتنه و فساد برافراشته اند و مقصدیان مالوه
نیز عرایض نوشتند که ملوخان و سکندر خان بندهای بادشاهی را در اجین
محاصره داده اند و درویش علی حاکم آنجا زخم بندوق درگذشت رای
جهان آرا اقتضا برین کرد که مالوه را تختگاه سازند که از گجرات و هم
از دار السلطنت جنیر دور کرده اند و اطراف و اکناف ممالک محروسه را
از آشوب فتنه پردازان نجات دهند پس براه برهانپور کوس دولت
بلند آوازه گردانیده بمند و تشریف فرمودند مقصدان سرزمین مالوه
و دار السلطنت آگره اردو به موکب معلی بنات النعش گردیدند
گذاشتن میرزا عسکری گجرات را
میرزا عسکری که در گجرات
ماند در عیش کامرانی بر خویشتن گشود و بعد از سه ماه مخالفان بر احوال فطن
ملک بی پرده سر شورش و فساد برداشتند و تنها نجات از مردم
بادشاهی انتزاع نمودند و عریضه آگاهی بسلطان بهادر نوشتند و سلطان
بهادر با اضطراب تمام احمد آباد آمده در سرکنج نزول کرد و میرزا عسکری
و یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان و هندو بیک و غیره قریب بیست
هزار سوار عقب اساول رو بروی سلطان بهادر خیمه زده دو سه شبانه
روز نشستند و روز چهارم بی جنگ بجانب چاپانیر راهی شدند و سلطان

بهادر پی گرفت و یادگار ناصر میرزا برگشته با سید مبارک که از اول
گجراتیان جنگ انداخت و خون بسیاری بر خاک هلاک ریخته زخمی او را
عسکری پیوستند که میرزا عسکری باب مهندری رسیده پلی مهابا
بدریا افکنده رخت نجات بساحل فرار کشیدند دران گذشتن
خیلی سپاه منصور غریق بحر فنا گردیدند و سلطان بهادر تا آب مهندری
میرزا عسکری را دوانیده برگردید و در ملک موروثی اشتغال ورزید
میرزایان وقتی که بچاپانیر آمدند تردی بیک خان قلعه دار آنجا از قلعه
برآمده میرزایان را دید و بقلعه شتافت که بلوازم ضیافت پردازد
و میرزایان پیغام فرستادند که جزوی مساعدت از خزانه بادشاهی
بما بایست که بسپاه بدهیم و نقص درست بکنیم و بدفع غنیم برخیزیم
تردی بیک خان از قبول این معنی استغنا جست میرزایان بخاطر گذرانیدند
که تردی بیک خان را دستگیر گردانیده تمام خزاین بدست آرند و سلطنت
میرزا عسکری مقرر سازند و اگر سلطان بهادر دست یابد باکره روند
که حالیست تردی بیک خان ازین ادراک اندیشهای تباه میرزایان گشته زود
میرزایان روانه ساخت که بودن شما درانجا مناسب نیست میرزایان
گفتند که با ما وداع بکنی تردی بیک خان در آمدن با خود خوف
و الصلاح بجانب اردوی میرزایان توپها را سر داده میرزایان بجان آمده

بسمت دار الخلافه روانه کشتند بعد از آمدن میرزایان تردی بیک خان
با وجود سرانجام حصارداری از استیلای سلطان بهادر در قلعه توقف نتوانست
ایستاد و در مندو از کورنش اشرف شرف اندوخت و اراده میرزایان
بعرض رسانید حضرت جنت آشیانی بمجرد استماع از راه چنپور بلغار بدار الخلافه
آگره علم توجه افراختند از التفاتات حسنه میرزایان از همان راه باگره برگشتند
در نواحی چنپور بموکب علیا برخوردند و ناچار جبین خجالت بر زمین ندامت
سودند و حضرت جنت آشیانی از کمال بردباری هیچ از اعمال ناشایسته
ایشان بر زبان الهام بیان نراندند بلکه عنایتهای تازه زیاده از اندازه
فرمودند چنانچه سلطان محمد میرزا و الغ بیک میرزا پسرش باز دیگر راه یاغی
سپرده و بنداز کنج خمول برآمده برگنه بلگرام را تاخته رو بقنوج آوردند
پسران خسرو و کوکلتاش که در آنجا بودند زینهار خواستند و هندال
میرزا از آگره بدفع میرزایان همت گماشت و در حدود بلگرام از آب
گذشته جنگ انداخت بکرم ایزدی باد و افتخار بر پرچم اولیای دولت
وزید و گرد و غبار ادبار چون ظل الهی در چشم تیره بختان افتاد و هنگامی
که چتر جهانبانی بر دار الخلافه سایه گسترانید بهوپال نام راجی حاکم چانکاه
قلعه چند و را خالی یافته بعد وفات درشاه و میران محمد شاه فاروقی حاکم
برهانپور متصرف گردید و سلطان بهادر بعد از دو هفته از قلعه چانپانیر ببندر

دیب شتافت چون دولت سلطان بهادر روی در ادبار داشت بیرگار دیگر
میکرد و صورت آن در آیینه مراد بر عکس میدید خاطر در وقت عزیمت
از افواج جهانبانی کسان با تحف و هدایا نزد وزیر فرنگ که امیر الکلابی
بنادر بود فرستاده ترغیب مدد خود نموده و وزیر فرنگ با غرابهای
جنگی از راه دریا به بندر دیب حسب الطلب سلطان آمد و زمانیکه میرزا
عسکری گجرات را گذاشت سلطان بدیب رفت و وزیر بخاطر گذرانید
که اکنون سلطان را احتیاج بکومک نمانده مبادا در باب ما غدری اندیشد
بنابرین بوساطت مردم معتمد معروض سلطان گردانید که مرا کاری در پیش
نیست و نیز من بقدر عارضه دارم اگر رخصت انصراف شود بجانب روم
و عند الضرورت باز بخدمت برسم سلطان بهادر از ساده دلیهای
بیماری او را راست انگاشته برای دلجوئی که بتاریخ سیوم شهر
رمضان سنه ثلث واربعین وتسعمایه بغراب سوار برای عیادت آن
تشریف برد وقتی که بغراب وزیر رفت حقیقت بیمار شنیده از آمدن
پشیمانی ورزید و خواست از وزیر نیک احوال استرابح نماید پس بیماری
اظهار ساخت که چندان توقف فرمایند که بعضی تحفها بنظر درآید سلطان
بهادر سر اینکه از دنبال او رسند و متوجه غراب خود شدند چنانچه فاجی
فرنگیان سر راه سلطان گرفت و سلطان او را شمشیر زده از غراب

ایشان بغراب خود برید فرنکیان دست بکار بر کشته و ند سلطان بهادر
و رومی خان سو نام که قلعه صورت بنا نهاده او دست خود را از آن
و رومی خان را یکی از فرنکیان بنسبت اشنیای سابق خلاص بخشید و سلطان غرق
بحر فنا کردید فرنکیان بهادر کشی تاریخ است بقول سلطان بیراران در وسط
هلاکت بساحل نجات رسید کویند بعد از چندگاه در دکن شخصی گفت که من
سلطان بهادرم و نظام الملک با این گزیده در یافت اما از هجوم عام
اراده کشتن آن بخت اکثر بخاطر راه داد و او همان شب از سراپرده اش
غایب گشت مردم بجزم بداشتند که نظام الملک او را بسرای نیستی فرستاد والله
اعلم بالصواب برغم بعضی چون سلطان بهادر را در فرنکیان بوهنت داشت
که از غراب انجمنه بغراب خود در آید و رجستنها فرنکان غراب خود را از غراب
سلطان فرق کرد سلطان در آب افتاد و غوطه خورده سر بر کشید و فرنکی
از نیزه کار او باخر رسانید چنانچه در احوال سلطان بهادر گذارش
پذیرفت و مورخ الجار الاول مسمی بمجمل مفصل القصه محمد زمان میرزا چند
کبود در ماتم سلطان بهادر در برانداخته نزد مخدومه جهان والده سلطان بهادر بر
شتافت و جزع و فزع بسیار نمود و از خزانه گجرات پاره بدست فرنکیان
و جزوی بتصرف میرزا در آمد و برخی بتاراج رفت و میرزا کامیاب
از فرنکیان دعوی خون سلطان بهادر کرد و کاهی مردم گجرات را تو زبان

مجمل مفصل نام [illegible]

فرستاده تکلیف بادشاهی خود مینمود تا آنکه روزی چند در مسجد
جامع خطبه بنام میرزا خواندند و میرزا مدتی بادشاهی گذرانید و فرصت
از عماد الملک شکست خورده بنجات تمام زمین خدمت حضرت جنت
اشیانی بلب ادب مقبل و ملثوم گردانید بنحوی تفصیل این اجمال در اوراق
آینده بیاید انشا الله تعالی بروایتی محمد زمان میرزا که بجانب لاهور
و وسیله بحیله خلل اندازی شتافته بود و از استماع قصه سلطان بهادر در
بر گشته و لباس تعزیت پوشیده بعزا بر سر جنس مخدومه جهان والده
سلطان دقیقه فرو نگذاشت و در بهادر آمد و والده سلطان حیث
العقد در بهانه کوشیده میرزا را از لباس ماتمی بر آورد و میرزا نیز در سعی
و تفقدات احوال والده سلطان دقیقه فرو نگذاشت و روز کوچ را
از خزانه سلطان هفصد صندوق طلا بدر برد و در آخر روی بادیدگاه
بادشاه خطابخش و جرم پوش نهاد جنبش موکب حضرت جنت اشیانی
[illegible]
در ین هنگام که خاطر اشرف بسرانجام مهام ممالک گجرات تعبیه تمام
داشت و میخواستند که بار دیگر بران سرزمین سایه شرف اندازند و آن
وسعت آباد را بمردم دانا و کاردان حواله فرمودند مستوفی الخلافه [illegible]
فرمانید خبر خروج شیرخان سور و فتنه انگیزی او بحد و سرتق بعرض

والا رسیده حکم علا ابیسا امان یورش بنگاله صادر گردید و از یافت
که دفع شیر خان نموده بآن دیار لشکر کشی نمایند و بنا بر مقصود در کار
فراو در آورند **مجمل احوال شیر خان** شیر خان از طبقه افغانان سور
و نام قدیم آن فرید بود ابن حسن بن ابراهیم سور از خیل و ابراهیم تمشیه
بادرکان اشت میکرد و در موضع سجله از مواضع نارنول بسر میبرد و پسرش
حسن بعذری رشید بهره مساینده از سوداگری روزیت بسپاهیگری روز
مدتی جنس را عمل جد رای سال درباری که در بندگی جلال الدین محمد اکبر پادشاه
پایه اعتبار داشت بصیغه نوکری گذرانید و از زور رای سال پرگنه جوند
من اعمال سهسرام بنصیر خان نوحانی امرای سکندر لودی تشنام یافته ملازم
شد و ببر ابهی و کاردانی از همگنان سر برکشید چون نصیر خان در گذشت
بحکم حضرت دولت خان برادر نصیر خان رفت و سه سال داخل ملازمان
بن افغان امرای سکندر لودی گشت و اعتبار تمام حاصل نمود و فرید
از خود سری والد خویش را رنجانیده و از و جدایی گزیده مدتی با جمال خان
لودی بود و چند گاه در اوده ملازم قاسم حسین اوزبک و بعد از
نوکر سلطان جنید برلاس گردید روزی حضرت فردوس مکانی سلطان
جنید آهسته فرمودند که حیف خان نوکر تو فتنه انگیز و شورش افزا میشنید
این را مقید بکن فرید از ادراک اندازه نگاه چون پادشاه دریافته از آنکه

سلطان

سلطان جنید بر دم خود لب بار دکر گفت جنید حسن پدر فرید رخت
با قصبه بربست و فرید بفوت مال میراث درپه جوند و سهسرام راه
زنی و در دم کسی بنه ساخته باندک زمان بروباه بازی و حیله
گری از سر منکان روزگار قدم بالاتر گذاشت چنانچه سلطان بهادر
گجراتی بدست سوداگران زرها فرستاده بسوی خود خواند و فرید آنرا
از عطیه الهی شمرده دست بافتنه و گراید و در فتنها معذرت گونه
خواست و در نهب و غارت مواضعات و قصبات همت گماشت
و در کمتر زمانی بسیاری از اوباش بدو پیوستند و در خلال این احوال
حاکم بهار که یکی از امرای لوحانی بود بعالم جاودانی خرامید و کیچه
که امارت را انتظام و ... نبود شیر خان بر بهار تاخته مال فراوان
بدست آورده و وقت معاودت با اولغ [illegible] که نامزد جنت
و غالب آمد و از آنجا نارس را تاراج کرد زمانیکه جمعیت و مال بهم
رسید بتینه والکهنو و دیگر قفت و در سورج گده که سر حد بنگاله است
با لشکر بنگالیان جنگ انداخته ظفر یافت و تا دیر بمحاصره نصیب شاه
والی بنگاله در حصار گور پرداخت عجب آنکه شیر خان تعریف
منجم بشنید که نزد راجه او ولسه بست از راجه آن منجم را طلبید
که از انجام کار شیر آگاهی بخشد راجه منجم را رخصت نداد ولیکن منجم

باو نوشت که تا یک سال ترا بر بنگاله دست میدهد و در فلان
تاریخ استیلا باید و دوران او در یکساعت دریای گنگ با یاب خود
قضا را گفتار منجم بفعل آمد تتمه احوال شیرخان بجای خود بعنایت
الهی نگاشته کلک بیان گردد و چون شاهد یورش ممالک شرقیه
در آئینه ضمیر حضرت جنت آشیانی جلوه گر گشت فخر علی ادای خدمت
فردوس مکانی را بحراست دار الملک دهلی شرف امتیاز بخشیدند
و دار الخلافه آگره را بعهده و اهتمام میر محمد بخشی سپرده و کابل
بابری کار ناصر مرزا این علم خویش و قنوج و آن نواحی به نور الدین
محمد میرزا که گلرنگ بیگم همشیره آنحضرت در حباله عقد او بود عصمت
قباب سلیمه سلطان بیگم دختر اوست حواله فرموده با پرده گیان
حرم سرا کشتی سوار رو براه مقصود نهادند از امیرزادها مرزا
عسکری و مرزا هندال و از امرای ابراهیم بیگ چاپوق و جهانگیر
قلی بیگ و خرو بیگ کوکلتاش و بردی بیگ خان و توج بیگ
آتاده و بیرام خان و قاسم حسین اوزبک و بوجکه بهادر و زاهد بیگ
و بیگ میرک و حاجی محمد بابا قشقه و یعقوب بیگ و نهال بیگ و روشن
بیگ و منعک بیگ و مجنون قاقشال و جمعی دیگر در رکاب قیام داشتند
و از راه بحر و بر لشکر ظفر از جوق جوق و فوج فوج میرفتند و روان شدند

قلعه چنار محمد زمان مرزا از گجرات خجل و منفعل بشرف عتبه بوسی
مجمل آنکه قبل از آمدن مرزا حسب الالتماس همشیره عزیزه آنحضرت معصومه
سلطان بیگم کوچ مرزا از روی عاطفت ذاتی رقم عفو بر جرائم
مرزا کشیده بودند و وقتی که مرزا نزدیک آمد آنحضرت جمعی از امرای
معتبر را باستقبال تعیین کردند و زمانی که مسافت یک کروه راه
در میان ماند مرزا عسکری بموجب حکم تسلیم با لبینه و مرزا هندال
بپیشواز فرستادند مرزا عسکری حکم تسلیم با لبینه و مرزا هندال بعبور
تسلیم اوست به سر در یافتند و مرزا را از راه احترام باردوی معلی
در آوردند از ور مرزا دو مرتبه در یک مجلس بخلعت خاصه و کمر شمشیر
و اسب سرفراز گردید و شیرخان از نزول رایات جهان گشا
قطب خان پسر خود را با جمعی در حصار چنار گذاشته به بنگاله شتافت
و الملک بجنگ بگرفت بنگالی که پای قلعه چنار مضرب خیام فلک احتشام
شد بندگان حضرت جنت آشیانی همت بتسخیر قلعه گماشتند و
رومی خان میر آتش که در قلعه گشائی یگانه روزگار بود ترتیب
ساباط بر کشتیها داد و بنحوی نقبها بدیوار حصار فرو برد که با آن
زدن تزلزل در بنیاد قلعه افتاد و قطب خان رخت سلامت
از آن گرداب هلاکت بجانبی را آورد و آن در ذیل خصلت تخرف

اولیای دولت ورود آمد چند نصیب شاه والی بنگاله زخمی روی نیاز
بدرگاه عالم پناه نهاده از جور شیرخان استغاثه نمود و از جمعیت
علاوه بر یورش بنگاله گشت و در بلده پتنه بعرض رسید که ایام برسات
نزدیک است و در بنگاله مسطور بسبب طغیان آب تردد سوار و پیاده
در آن سرزمین دشوار میشود اگر تا انقراض موسم باران یورش
مسطور موقوف کرده شود هر آینه حصول مقصود و کامگاری خواهد بود
والی بنگاله نظر بر اغراض خویش افکنده معروض گردانید که شیرخان
هنوز خود را نشناخته اگر بزودی متوجه دفع او نشوند سررشته مراد
باسانی بدست در آید حضرت جنت آشیانی رای نصیب شاه
پسندیدند زمانی که رایات عالیات در عرصه مونگیر ارتفاع پذیرفت
ارباب اخبار گفتند که جلال خان پسر شیرخان که بعد از پدر خلعت
خطاب سلیم شاهی پوشیده با خواص خان و برمزید و سرمست خان
و هیبت خان نیازی و بهادر بمقدار یازده هزار کس آمده در موضع
گدهی که دروازه بنگاله میدانند و بکطرف کوه عظیم و طرف دیگر دریای
گنگ دارد و فرجه مابین کوه و دریا چند ذراع بیش نیست نشسته
بر خاتین طلبیت حقیقت شیرخان آنکه از استماع توجه موکب معلی
جنگ را بهیچ وجه مصلحت ندیده بجهار کهند رفت به نیت آنکه چون رایات

عالیات به بنگاله در آمد بهادر آنسو شتافته فساد کند و پسر خود را
نصیحت کرد که بجنگ و دلیری نکنی و آهسته آهسته بسر کشینی تا زمانی
که افواج بادشاهی به بنگاله در پیوندد و من بشیرپور رسم آنگاه بلغار
خود را بمن رسانی حضرت جنت آشیانی از بهاکلپور ابراهیم بیگ چابوق
و جهانگیر قلی بیگ و بیرم بیگ و نهال بیگ و درویش بیگ و کوکی
علی بیگ و بچکه بهادر را با پنج شش هزار کس تعین فرمودند وقتی که
ایشان بنواحی آن رسیده بر سر نام برده تاختند امرای بادشاهی
که از سر نخوت و غرور غافل بودند چشم زخم بدیشان عاید گشت
در برگشتنها بیرام بیگ چند مرتبه جو نیها تاخت و چپقلشهای نمایان
بتقدیم رسانید و علی خان مهادن و چند دیگر علی بخشی و چندی دیگر از این
لشکر شربت شهادت چشیدند آنحضرت بجد و الکاهی پای مبارک رکاب
سعادت که گذاشتند جلال خان از اثنای جنبش رایات جهان گشا راه
فرار پیمود و بعنایات الهی در سنه خمس و اربعین و تسعمایه وسعت آباد
بنگاله در قلمرو بادشاهی در آمد و آنحضرت چند ال فرزند را به زحمت
و یورینه که دیول واشت رخصت نمودند و شیرخان که باخلاص
خزینه بنگاله از راه جهار کهند و قلعه رهتاس رفته بود و آن حصن حصین
را بروباه بازی بدست در آورده صورت این واقع بین التفصیل والاجمال

انکه رهتاس قلعه ایست در غایت استحکام و حصاریست دشوار که بر
کوهی که دعوی همسری بفلک دوّار دارد و دور دامنش از پنج کروه زیاده
نشان میدهند اساس پذیرفته و چند موضع روا باد اند و هر جنس غلّه
خصوصاً نیشکر خوب میشود برفعت مذکور بعمق دو ذرع هر جا که بکنند
آب خوشگوار بر می آید و آن یکی از قلاع معتبر هندوستان است و از عظائم
بنیاد هیچ یک از سلاطین روزگار او در روز باز نگشوده چون شیر خان
بنواحی آن رسید راجه آنجا چنتامن نام برهمن پیغام داد که اردو نیمی
در پیش دارم متوجه‌ام که مردمی و مروت اظهار فرمائی و اهل و عیال
همراهان مرا در قلعه جا دهی راجه از ساده لوحیها دست قبول بر سینه
نهاد شیر خان ششصد دولی برگزیده در هر دولی دو جوان مسلح نشانده
کنیزان پیاده همراه کرد و بحیله سازی و رای صائب مردم خود در قلعه
در آورده آن حصار متین را مفتوح گردانیده اهل و عیال و کسبانی
و اموال خود در قلعه گذاشته آمده راه بنگاله را مسدود ساخت بخاطر جمع
حضرت جنت آشیانی از آب و هوای بنگاله پسندیده بعیش و کامرانی
پرداختند و سپاه ملک معمور را غنیمت شمرده در سر انجام پروای
نشدند و میرزا هندال از زحمت و بورمینه در عین موسم باران
باندیشه های بیمعنی سلطنت رخصت نموده بی اذن بار بسمت دار الخلافه آگره

کشید و شیر خان فرصت یافته بنارس را تاخت و میر فضلی حاکم
آنجا کشته روانه چونپور گردید و میرزا بابا بیک پدر شاهم بیک جلایر
که در چونپور بود بپاسبانی شهر کوشیده یوسف بیک پسر ابراهیم بیک
جابوق که از ارادهٔ قوم بنگاله راه می پیموده بود و به پیوسته اطراف جونپور
بتوالی می شتافت جلال خان از استماع بی استعدادی و کم جمعیتی اولیای
دولت با دو سه هزار کس بر سبیل ایلغار همت به نبرد یوسف بیک
گماشت یوسف بیک مردی سپاهی بود نظر بر کمی لشکر و بی سپاهی
غنیم ناانداخته در نواحی چونپور جام شهادت نوشید و روز ثانی
مخالفان چونپور را گرد گرفتند و بابا بیک احوال بمیرزا هندال نوشت مکرر
عریضه به پایه سریر خلافت نگاشت و میر فقیر علی از دهلی بدار الخلافه آگره
آمده میرزا هندال را بنصایح ارجمند از اراده برآورده الطاف آگره زاینده
و خود بقصد کابل رفت لیکن که یادگار ناصر میرزا را بعد میرزا هندال پیوستند
چنانچه خسرو کوکلتاش و حاجی محمد بابا قشقه و زاهد بیک و میرزا نظر و جمعی
دیگر از بنگاله گریخته در قنوج میرزا نور الدین محمد را دیدند میرزا دو بخود
از ورود ایشان بمیرزا هندال آگاهی بخشیده و لاسانامه در خواست
و هندال میرزا بر تبیع استمالت مصحوب محمد غازی توقبائی ارسال داشت
و یادگار ناصر میرزا و میر علی نیز اطلاع داده او قبل از وصول جواب

از پیش میرزا نورالدین محمد به کول جلالی که در جاگیر زاهد بیگ بود رفتند
محمد غازی توقبائی که بکول جلالی میرسید حرام نمکان صریح جواب میدهند
که ما دیگر روی نداریم که پای پادشاه را ببینیم اگر شما جا بجا نوزر کرده اید
خطبه بنام خود بخوانید بالا دست سرّالف باشیم و اگر نه بخدمت میرزا کامران
میرویم که انجا کار روائی در کنار ماست محمد غازی برگشته التماس
امرای بعرض میرزا رسانید هندال میرزا که دایم خیال بالا و فرمان روائی
در دیگ دماغ خویش می پخت این مژده را از مغتنمات روزگار دانسته
نام برده ها را نزد خود طلبید چون توقف باعث وجود بود و آگهی خود وارد
سری میرزا هندال بسمع اعلی حضرت جنت آشیانی رسید شیخ بهول را که از اعیان
مشایخ و مورد الطاف پادشاهی بود از بنگاله رخصت فرمودند تا بتعجیل تمام
بدارالخلافه رفته میرزا را به راست بنماید و در اوارگی افغانان بکمال کوشش
بان ساز و میرزا هندال باستقبال شیخ بر آمده باعزاز تمام دریافت
و شیخ بهول سخنان دولتخواهانه گفته میرزا را بر جاده اعتقاد ثابت
قدم ساخت از وصول شیخ بهول آمدن امرا در پرده تعویق افتاد
میرزا کرت ثانی محمد غازی توقبائی را بجانب امرا فرستاده همه سخنان را
مکرر گردانیده گفتند که ما انگاه بر قول میرزا اعتماد کنیم که شیخ بهول را
صریح بکشند زمانی که محمد غازی پیغام امرا بمیرزا گذارد و میرزا باتفاق نورالدین

میرزا قتل شیخ بهول بیچاره مقرر نمود و میرزا نورالدین محمد شیخ بیگناه را
در ریگستان که نزدیک باغ پادشاهی ست از تیغ گذرانیدند و امرای موجب
قرار آمده میرزا را دیدند و خطبه بنام میرزا خواندند هر چند عصمت مآب
ولدار آغا والده ماجده هندال میرزا زبان بنصیحت گشود نشنیدند
و آن کدبانوی دودمان دربینی از غصه جامه کبود پوشید میرزا را
سر آمد که در وقت پادشاهی جامه سیاه چه معنی دارد بیگم گفت تو خود
سالی و بحرف شیرین فتنه انگیزان از راه راست انحراف ورزیده
کمر بهلاک خویشتن بسته و ماتم تو نشسته ام الحاصل میرزا شیخ زنگشته
علم مخالفت بجانب [illegible] برافراخت [illegible] اراده میرزا یادگار
ناصر میرزا و میر فقیر علی از نوچی کالپی براه گوالیار ایلغار خود را
بدارالملک دهلی رسانیدند و در پاسبانی شهر و قلعه داری اهتمام بجا آورده
صورت واقعه را بمیرزا کامران نوشتند کامران میرزا بتنبیه هندال میرزا
از لاهور به دهلی همت گماشت چون موکب کامران میرزا بحوالی سنبت
رسید هندال میرزا بنیل مقصود بدارالخلافه آگره رفت میر فقیر علی
یادگار ناصر میرزا را در حصار گذاشته از عقبه موکب کامران میرزا
اندوخت بمقدمات [illegible] کامران میرزا را باگره روانه ساخت
از عصمت قباب ولدار بیگم درخواست که هندال میرزا را بدلاسا طلب دارند

بحکم مرزا را از الور طلبیده و فوطه ور کردن انداختند بکاران مرزا
تلافات داده و مرز را بابلی لایق هنداد مرزا را در کنار کشیدند و باتفاق
مرزایان وا را از آب جون گذشت که دفع فتنه شیرخان نماید اما
رهنمون نشد که توفیق اتمام خدمت باید القصه آب و هوای ملک
بنگاله پسند نکرده و عیش کامرانی رو بدرجه علیا نهاده و از فرزندان ارکان
دولت با نظام مملکت کمتر می پرداختند بسبب تغافل فتنه و فساد از هرطرف
سر برزد و را اما مسدود گشت و چیزی که اعتماد را نشاید بار روی عمل
نمی آید و اگر اندکی از بسیار بگوشش یکی از استادهای خوانند بساط
عزت بمجور بیاری عرض نداشت چه قرار گرفته بود که حرف اندیشه
در محفل سرور مذکور نشود بلکه از ارباب سعادت گوش نکنند باعث آنکه فتنه بنگاله
که آتش بخود شر بلندی پذیرفت بعضی از ارکان دولت حقیقت را
بوسیله مذاما معروض گردانیدند آنحضرت بمجرد استماع باوجود هنگام
برسات و طغیان آب و جوش و خروش دریا که عبور سوار و پیاده بران
متعذر بود حکومت اندیار بجهانگیر بیگ با علم و نقاره و اقتاب کبیر عنایت
نموده رایات عالیات بسمت دار الخلافه برافراشتند شیرخان
آوازه معاودت بادشاهی و آمدن مرزایان از دار الخلافه آگره شنود
از جونپور مرکب ادبار برهتاس راند با اراده آنکه اگر موکب عالی بر سر او بیاید

جنگ کناره گزیده از راه جهارکهند باز به بنگاله رود و اگر آنحضرت
بدار الخلافه تشریف برند و قابو نشست و بعد از عقب در آید
و شبخون زند چون موکب والا به ترهن رسید شیرخان از کمال
بی سرانجامی اردوی عالی شبرک کردیده با جمعیت انبوه و استعداد
تمام قدم جرات پیش نهاد و از هر طرف قابو میجست هیچکس را مجال نبود
که از مکر غنیم استادهای حضور لامع الانوار عرض اشرف رسانند
آنحضرت اراده مراجعت بخاطر مبارک آورده هر چند عمدهای دولت
گفتند که در چنین وقت که بارگی از همواری راه در راز نشود و از
برون سمها در گل و لای عاجزاند و از شدت باران پر و تیر
و چله بر کمان نمانده و یکی هم از بندها زین و خوگیر در شب ندارد
و بی سامانی را حدی و بی نهایتی حیثیت با غنیمی که خود را در شب تاختن
مستعد بیکار ساخت مقابله از مصلحت دور می نماید مناسب آنست
که در جایی رحل اقامت اندازند و به انجام لشکر پرداخته دفع
فتنه فرمایند سخن کسی بگوش عالی معقول نیفتاد و دور از کنار
از آب گنگ گذشته و در موضع چهابه از توابع بهوجپور بر کنار
آب سیاه کنباس نام بنشیر خارج رو بر و شدند و پل بستند از آب
کنباس عبور نموده آمدند چون زمان جنگ و مقابله با امتداد انجامید و

ورا دران که هر یکی کشایش اقلیمی را لایق بودند بر قتل خویش بر
برادر و زود بد نظرانه افکنده توفیق بر سازی نیافتند و شیر خان از حیله
سازی گاه کسان معتبر بدرگاه عالم پناه فرستاده در صلح میزد
و گاه جنگ قرار میداد تا آنکه جمعی از پیادها و مردم افغان با آلات قلعه
آتش بازی مجازی حضرت جنت آشیانی که گذشته خود در منزل
عقب نشست و شب چوکی میرزا محمد زمان که دران شب فرزند تعلقان و
درزید تمام شب تاخته وقت صبح سالخ نهم شهر صفر سنه ست
واربعین وتسعمایه از عقب اردوی عالی پیدا گشت و لشکر خود را
سه توپ نمود یک توپ خود و یک توپ جلال خان و یکتوپ خواص خان
خاصه خیل سپاه پادشاهی را مجال زین نهادن بر پشت اسپان و فرصت
جبه پوشیدن نماند حضرت جنت آشیانی چون از نقش مینی دانستند
که سررشته انتظام افواج از دست رفت به بابا بیگ جلایر و تردی بیگ
و قوچ بیگ گفتند که بزودی مهد علیا حاجی بیگم را برآورند و دو وکیل فالکی
و مهر پهلوان بلخی بر سر اپرده عصمت جان نثار کردیدند و از عسرت
وقت مهد علیا بیرون آمدن نتوانستند و بعضی از دولتخواهان جلو
آنحضرت گرفته خواه مخواه بدر کردانیدند هر چند مردم شیر خان رخصت
تعقب آنحضرت طلبیدند شیر خان طریق گستاخی نپذیرفته و خود بر در سراپرده

عزت شتافته ایستاد و جمعی از مردم معتمد را باطراف و دولتخانه بجهت
محافظت گذاشت که دست تطاول لجباکان کوتاه دارند بحکم تقدیر
تا خادمان محل در انجا تشریف داشتند شیر خان خدمت ایشان را باعث
سعادت شمرده همواره راه ادب و عزت مرعی بود و بعد از شکست
دویم که آنحضرت سرزمین گرم و سیر را شرف بخشیدند در کمال ضعف
و بر ده بومنی از آب نیلاب گذرانیدند باری آنحضرت که پیل را شکسته
~~میباید لا علاج اسپ بدریای آنحضرت که بپل میرسیدند پل را شکسته~~
می یابند لا علاج اسپ بدریا میاندازند و قضا را از اسپ جدا شده بود
در نوبت سقای خضر راه اشرف میکرد و بمدد او از گرداب بلا
می آیند و از وی می پرسند که نام تو چیست او بعرض میرساند که نظام
حضرت جنت آشیانی میفرمایند که تو نظام اولیایی و از روی عنایت
وعده میکنند که چون من بسلامت بر تخت سلطنت بنشینم بصله این خدمت
تا نیم روز ترا پادشاهی بدهم الحاصل دران موج خیز میرزا محمد زمان
و مولانا محمد فرغلی و مولانا قاسم علی صدر و مولانا جلال تتوی و بسیاری
از امرا و افاضل غرق شدند آنحضرت با میرزا عسکری و چندی دیگر بدار الخلافه
نزول فرمودند و میرزا کامران بعتبه بوسی شرف اندوخت و هندال
میرزا بوسیده کامران میرزا و والده خود شرمنده و سرافکنده به الور آمده

به پل میرسیدم

بکورنش سرافرازی یافت و آنحضرت از گذشته هیچ بر روی
میرزا نیاوردند و به تنبیه سرای کردار شیرخان همت گماشتند چند آن
سعادت نشان باید وعده کرامی حاضر گشت و قتی که نظر آن بخت
بخش ملک ادبیت و جوانمردی بزنام برده افتاد در لحظه بحکم
الکریم اذا وعده وفا از سر پر سلطنت برخواسته او را تا نیم روز
برادرانک دولت نشاندند بفرمان دهی سربلند گردانیدند و بار ایشان
او از ملک نیم روز بر افراختند و غبار احتیاج از چهره امال آن و خویشان
نشستند و او دری که دران جلوس کرد به نفاذ پذیرفت اما مردکاری
بلند همتیهای آنحضرت را از لیست فطرت نپسندید و برای خاطر او را
بهانه بهم رسانید شیرخان بعد از فتح قصد بنگاله نموده و بر سر حد بهار نشسته
خلاف خان را با جمعی به بنگاله فرستاده و او در اندک فرصت با جهانگیر قلی بیگ
جنگ انداخته غالب گردید و جهانگیر قلی بیگ زمیدار ان پناه برده
شیرخان بعهد و پیمان او را از انجا طلبیده با جمعی کثیر از هم گذرانیده
و از معامله بنگاله خاطر واپرداخته بجو نپور آمد و قطب خان پسر خود را
با او باش فراوان بطالبی و حدود آن اوه رخصت داد با بلاغ خبر به
از جانب حضرت جنت آشیانی یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان
اوزبک که ان سرحد در قبول البیشان موفور بوده و اسکندر سلطان

که از قبل کامران میرزا بعضی محال کابل را خبر میگرفت خلعت امتیاز
پوشیدند جنگ عظیم در پیوست و قطب خان دران میدان از
دست بهادران پادشاهی بباله ممات چشید و میرزا کامران بارادر
بزرگ و لنعمت خویش عدوی اندیشیده بیماری روانه لاهور شدند به بهانه
با وجود که از دولت کامران آنحضرت هشت هزار سوار موجود و از
ناکابل و زمین دا و ر در تصرف داشت هر چند حضرت جنت آشیانی
گفتند که اگر از توفیق همراهی نشود مردم خود همراه ما بکن و در اینکه اگر
مردم پادشاهی را جدا سازد و همراه ببرد میرزا حیدر بن محمد حسین گورکان
مولف تاریخ رشیدی خاله زاده حضرت جنت آشیانی را خواهش
کرد با خود بگیرد میرزا حیدر از ناجوانمردی حرف رخصت نگوید ساخت
آنحضرت بر زبان راندند که اگر تلاش ناموس و درد و نیکی است باید که
همراه شوی که بر سر غنیم میرویم و اگر خویشی در مد نظر است از جانب دو
مساویست و اگر اخلاص نسبت بما بیشتر باید و اگر میرزا کامران
اظهار بیماری مینماید تو طبیب و دارو شناس خویشی و اینکه میرزا لاهور
از آمدنگاه تصور نموده غلط فهمیده چه اگر بعد از یورشی که لطال
بخاطر دارم قضیه برعکس روی دهد کنج سلامت در تمام هندوستان
بمیز توان یافت و نیز حال از دو بیرون نیست اگر فتح ما راست

نمار را چه رو و کدام بر و خواهد بود و بر خلاف قسم ازین زلستن فرود
اولی نیست عرض که میرزا حیدر را از اندیشه خود پشیمان کردید میرزا بنگالیان
سه هزار سوار دیگر کرد که میرزا حیدر از مغل بخدمت حضرت جنت آشیانی
گذرانیدند جنبش رایات جهان آرای حضرت جنت آشیانی بسمت شیرخان
و چشم زخم رسیدن نوبت دوم بموکب عالی و دیگر رویداد که
کرد ازان مراجعت پیش اولیای دولت آمد تا وقتی که بخدمت دار
الخلافه بودند همگی همت در تدارک آن چشم زخم مصروف داشتند
چون یقین حاصل گشت که یاران بازنشستند و برادران برادرانه
و غنیم روز بروز قدم جلادت پیش می نهد و تقویت می پذیرد ولا علاج
نظر بر قلب دولتخواهان و کثرت بداندیشان نه انداخته بعزم رزم
کوس توکل بلند آوازه ساختند و در نواحی قنوج بر لب آب
گنگ بارگاه عالی سر بر افراشت و ازان طرف دریا شیرخان هم
با لشکر گران آمده نشست و مدت یکماه کم بیش مقابله بودند چنید
محمد سلطان میرزا و پسران الغ بیگ میرزا و شاه میرزا داده بر دیگر بخت
برگشتگان که دیده طریق فرار سپردند و لب بیاری از بدنمکان
چو در دیگوشه خذلان کشیدند رای عالم آرای تقاضا برین کرد که از دو سمت
آب نشفته زود تر بجنگ باید پرداخت مبادا که ازین قلیل مردم

که مانده اند دیگران هم خیال فاسد بخاطر راه دهند لهذا از آب گنگ گذشته
برو و معسکر خندق زده و عراده ها و توپخانه را از زنجیر بند نموده جل
قسمت نمودند شیرخان نیز در برابر موکب عالی کردن گرفته خود خندق
کنده استقامت ورزید و هر روز بهادران طرفین از لشکرگاه
برآمده بر یکدیگر می تاختند و این هنگامه گرم بود تا که تحویل سرطان
رسید و باران باریدن گرفت و دران سرزمین که دو تخانه
بر ما بود آب آمد بحدی که از افزونی آب و گل و لای مجال جنبش
و حرکت نماند بنابران مکان مرتفع برگزیدن قرار یافت و روز
عاشوره دهم محرم سنه سبع و اربعین و تسعمایه اردوی معلی ارکان
مختار روانه کرده آینده و خود افواج آراسته بیرون خندق ایستادند
که اگر غنیم جرات نماید بسزای کردار خویش فایض گردد و جبل هفت
قشون قسمت پذیرفت محمد خان رومی و پسران استاد علی
قلی و احمد رومی و حسن خلقات مقدیان توپخانه کرده و نهاولا دیگرها م
با یکی دوم ترتیب دادند و آنحضرت بوجود اشرف در قول و هندال
میرزا در مقدمه و میرزا عسکری در برانغار و سلطان ... یادگار ناصر میرزا
در جرانغار علم همت برافراختند میرزا حیدر در تاریخ رشیدی
مینویسد که من دران جنگ بجانب دست چپ نزدیک آنحضرت

طلب بودم از بنده ناجور نقاره علم بیت ادای توقدار قیام کرده‌اند
و شیرخان نیز پنج توپ ساخته قدم صلابت از خندق و خارایت
خویش بیرون گذاشت و دو فوج بزرگ او کنار خندق قائم شدند
دسته توپ رو بروی لشکر بادشاهی نهادند و جلال خان و سرمست خان
و تمام تیراندازان مقابل میرزا هندال قدم جلادت افشردند و مبارزخان
و بهادرخان و حسین جلوانی و جماعه کرانی رو بروی یادگار ناصر میرزا
و قاسم حسین خان ایستادند و خواص خان و برمزید و جمعی دیگر بمقابل
میرزا عسکری گشتند اول محاربه بهندال میرزا و جلال خان در پیوست و
جنگهای عجیب بظهور انجامید و جلال خان از اسپ افتاد و جوق تفار
بادشاهی غنیم چو ذره ذره روانیده بقولش بر و شیرخان از دور دید با خشم
انبوه هجوم آورده خواص خان و همراهان او بر میرزا عسکری تاختند و حمله
افغانان از او در دم بادشاهی بود که دست بشمشیر بر بند آیة الفرار
خواندند و آنحضرت در مرتبه بوجود اشرف در سیل غنیم در آمدند و زد
و تمای نمایان بتقدیم رسانیدند چنانچه دو نیزه در تلاش بدست مبارک
آنحضرت شکست چون سررشته افواج گسیخته بود تا صمصام و تیغها فایده
نبخشیده و غنیم از هر طرف چیره گردیده و دولتخواهان عنان آنحضرت
بزور از آن وادی منحرف گردانیدند و بیشتری از امرای که با جنگ گریخته

بودند جرای اتصال خویش در بحر با حمیتی زور رفتند و آنحضرت فیل بود
از آب گذشته راه بر آمده میجستند چون از بلندی کناره راه بهم
نمیرسید یکی از سپاهیان دست مبارک گرفته بالا کشید حضرت جنت
آشیانی نام و مولد او پرسیدند گفت نام من شمس الدین محمد و مولد من
غزنینست و از تلازمان میرزا کامرانم چینه مقدم بیگ اقبال اثر امرای
میرزا کامران آنحضرت را شناخته اسپ خود را پیش نمود و بوعده بلطفات
خسروانه اختصاص پذیرفت الحاصل آنحضرت بجانب اگره روانه شدند
و در اثنای راه میرزایان داخل رکاب سعادت گردیدند و در موضع
بهوینی کانون کوردن دست تاراج مردم بادشاهی گشادند
میرزا عسکری و یادگار ناصر میرزا و هندال میرزا حکم شد که بان گروه بی
ادبان تنبیه نمایند میرزا عسکری تغافل ورزید یادگار ناصر میرزا چند
تیر باسپ میرزا عسکری انداخت و گفت که ازین اتفاقهای
شما کار تا به اینجا انجامیده حالا هم از افعال شنیع باز نمی آیید و عبرت
نمیگیرید یادگار ناصر میرزا و هندال میرزا بخدمت مامور شتافتند و کوادان
که قریب سی هزار کس جمع بودند بسیاری را بجهنم فرستاده بدولت
پیوستند چون آنحضرت باگره تشریف آوردند فتنه خفته از هر طرف
برخاست هیچ روز دیگر بمنزل قدوة الاکابر میر رفیع صفوی که بعلم

وعقل گوی از همگنان می ربود تشریف برده صلاح جستند میرزا گفت
که نقش تقدیر بوعده دیگر نشسته است که چندگاه بطرز زمانه باید ساخت
بالاخر قرار یافت که بسمت لاهور کوچ باید کرد اگر میرزا کامران
از کردار خود پشیمان شود و یاری کند و برادری نماید هر آینه آتش فتنه
می توان فرو نشاند پس رایات معلی بجانب لاهور سر برافراخت
و هر دهم همان محرم حضرت دهلی و بیست و دویم ماه مسطور قصبه بنگ
از دایره دولت رونق گرفت در سیم شهر صفر که نزدیک لاهور نزول
اجلال اتفاق افتاد میرزا کامران باستقبال مستقبل برآمد بتقبیل
سعادت پرداخت و شمس الدین محمد غزنوی که بر کنار دریا دست
بدست آنحضرت زده بالا کشیده بود بشرف آستان بوس رسید.
و بعنایات بی غایه ظل الهی سرفراز گردید حضرت جهانبانی تا در لاهور
قیام داشتند با جمیع برادران و امرا کنگاش میفرمودند تا آنکه روزی
سایر میرزایان و بزرگان دولت در محفل معلی تذکره نوشتند و امرا
و اهالی مثل خواجه خاوند محمود برادر خواجه عبد الحق و میر ابو القاسم گوالیاری
خواتیم بران نهادند و باریکی در میدان مصلحت راندند و حضرت
جنت آشیانی نصیحتهای دلپذیر میفرمودند و حکایات با نفاق اسلاف
اشتغال میکنند راندند و در اختتام کلام سرائیدند که ابا در خاطر نداریم

نصیحتهای

که حضرت فردوس مکانی وسعت آباد هندوستان را بجهت
تسخیر کرده اگر از پی اتفاق شما از قبضه تصرف برآید بهر حیف
غیرت را بکار فرماید و جمعیت را از دست ندهید میرزا کامران
گفت که پادشاه و سایر میرزایان روزی چند در کوهستان البرز اند
و من عیال البسائی هر یکی را بکابل رسانیده خود در انجا برسانم
بعد از ان هر چه صلاح در پیش آید میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا گفتند
که جنگ با افغانان بالفعل مستعد نمیشاید لایق آنکه مجدد بهکر رفته آن
ولایت را مفتوح گردانیم و به لشکر گجرات و گجرات را مسخر سازیم آنگاه
هندوستان را باسانی میتوان گرفت میرزا حیدر گفت که بخاطر
من میرسد که حضرت با میرزایان از کوه سرهند تا کوه سانگ مستحکم
ساخته نشینند و من بعون و عنایات الهی کشمیر را در دو ماه میگیرم
پس از تسخیر کشمیر متعلقان را در انجا بفرستند که جای امن است
و اگر از جانب فرزندان خاطر جمع گردد افاغنه را از ملک براوردن
چندان دشوار نیست چون زبان ایشان بدل یکی نبود سخن تمام نشده
مجلس تمام شد و همچنین هر روز انجمنی ترتیب می یافت میرزا کامران
هرگز حرف از عالم یکرنگی نزد همگی اراده اش آنکه اگر همه کس بهر طرف
پراکنده شود خود بکابل بشتابد و بعیش و کامرانی گوشه نشیند بظاهر اظهار

دلسوزیها میکرد و در باطن رشتهٔ مخالفت را میتافت بحدی که قاضی
عبد الله صدر خود را پنهانی نزد شیر خان فرستاد که با او پیمان یکجهتی
بندد که اگر ملک پنجاب بدستور سابق بر من مقرر دارد از دست خدمات
موافق خواهش ایشان بظهور آید شیر خان که بعد از قضیهٔ
قنوج تا دهلی آمده بسبب جمعیت لاهور قدم جرأت پیش نگذاشت
از فرط بی اتفاقی کلهٔ گوشه باسمان سائیده جواب حسب المدعا میرزا
بقاضی گفت و یک لابه کاری را همراه داد تا از حقیقت اتحاد وقوف
حاصل کند و خود نیز از عقب کوس رحیل نواخت قاضی بعد از آنکه
بخدمت میرزا گذارد و میرزا عاقبت اندیش و خانه برهم زن
نوبت دیگر قاضی را بجانب شیر خان گسیل نمود و قاضی شیر خان را
برگذر آب سلطانپور دید و بر عبور آب جرأت بخشید خضر ظفر
ترکمان قراول معروض داشت که غنیم از دریای بیاه سلطان
پور گذشت حضرت جنت آشیانی از ناهمواری برادران و لشکریان
در لاهور هم نتوانستند استقامت ورزید لاچار تا گذر آب چناب
شتافتند القصه آنحضرت را شوق کشایش کشمیر در ضمیر بود
مجمل آنکه خواجه حاجی و ابدال ماکری و زنگی چک و جمعی از امرای
کشمیر از والی کشمیر آزرده بلاهور آمده ترغیب گرفتن کشمیر میرزا

کامران میشود و این امر بواسطهٔ بعضی موانع در پردهٔ تعویق بود
بعضی تا زمانیکه حادثه بظهور انجامید و قرار بدین رفت که فرزندان
و لشکریان را اگر کشمیر بدست آید بدان جا روانه ساخته مطلب دیگر
در پیش گیرند لهذا میرزا حیدر با لشکر گران متوجه تسخیر کشمیر گردید
و میرزا کامران و میرزا عسکری با خواجه عبد الحق و خواجه خاوند محمود
طریق بی حقیقتی بکابل سپردند و میرزا الغ و میرزا محمد سلطان و شاه میرزا
از حدود ملتان خبر تفرقه شنیده بر لب دریای سند بمیرزا
کامران پیوستند هندال میرزا و یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین
سلطان از اراده کشمیر آنحضرت را باز کرده اند بجانب سند روند
و بعد از چند روز میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا هم از ملازمت جهانبانی
جدا گشتند و تا مبیت روز براه دشت متوجه بهکر شدند و خواجگان
غلام شیر خان در دنبال آنحضرت خاک ادبار بر فرق خود میبیخت
درین صعوبتها دست داد روزی آواز نقاره بگوش خورد پیش
از آنها بعرض رسید که در دو سه کروهی هندال میرزا و یادگار ناصر میرزا
در تتّه نا کام میگردند حضرت جنت آشیانی میر ابو البقا را پیش میرزایان
فرستادند که بدلاسا و تسکین بیارد و میر ابو البقا نزد میرزایان رفت و
به پندهای دلپذیر و سخنان توهم ربا بسعادت خدمت آورد حضرت

جنت آشیانی از قراجه بیک ترخان و بیک وطن بجستوی لنگاه که از
زمینداران اعیان آن سرزمین بود تشریف فرمود و فرمان آنحضرت
و خلعت مصحوب بیک محمد لکاول بدو فرستادند که در باب خواهی
انجا رسد باردوی اعلی معمو فوره بجا آرد و بخشو اگرچه توفیق حضور
نیافت اما کشتیها و غله و غیره از مامور بتقدیم رسانید که آنحضرت
از آب گذشته به بهکر علم دولت برافراختند و قبتی که قصبه
لهری که محاذی بهکر بر کنار دریا است رونق از دایره عالیه یافت
سلطان محمود بهکری ملازم میرزا شاه حسین بیک ولایت بهکر را ویران کرده
و قلعه را استحکام بخشیده هم کشتیها را از بر و بو از حصار لیت شاه حسین بیک
ولد شاه بیک ارغون بود چون حضرت فردوس مکانی قندهار
از او گرفتند او بدیار بهکر افتاد و بر ساده ریاست انجا نشست باری
از قصبه مسطور منشور عالی بسلطان محمود صادر گردید که بشرف ملازمت
بشتابد و کلید قلعه به بندهای درگاه سپارد سلطان محمود گفت
که من نوکر شخصی هستم تا او ملازمت نکند آمدن من از امکان ممکن
جواز نیست بعد انجناب آنحضرت میر طاهر و میر سمند را پیش شاه حسین
گسیل نمودند شاه حسین مقدم نام بردها گرامی شمرده پیشکش
لایق با شیخ میرک همراه ایلچیان ارسال داشته معروض گردانید که

ولایت بهکر کم حاصل و سرزمین جاجکان در آبادانی و معموری
امتیاز دارد حضرت عنان نصرت بدان صوب برگردانند و آن
ملک وسیع بدست آرند که سپاه ظفر قرین را فراغت بحصول انجامد
و فقیر در سعد و ایام توجهات خاطر را برطرف ساخته بملازمت
برسد و هرگاه بنده درگاه بشرف حضور مشرف میگردد باندک توجه
عالی ملک گجرات در تصرف اولیای دولت در می آید و در انجا
بغایت الی سرانجام یورش هندوستان بوجه احسن بدست می
افتد آنحضرت هندال میرزا را بان حدود اجازت داده تا پنج
شش ماه در لهری رحل اقامت انداختند که شاید والی تته بهر مبین
باستان بوسی بساید چند حضرت بجهت دیدن هندال میرزا بپاتر
ماز تشریف بردند و در آن محل بساعت مسعود که برابر قران السعدین
تواند بود در سنه ثمان و اربعین و تسعمایه زبدة النساء عصمت قباب
مریم مکانی حمیده بانو بیگم را با آیین بادشاهی در حباله عقد خود در آوردند
و خلال این احوال هندال میرزا بتحریک قراجه خان امرای کامران میرزا
رخصت ادبار بقندهار کشیده و کسی بنش یادگار ناصر میرزا فرستاده بر غیب
آمدن او کرد حضرت جنت آشیانی مجرد اصغای میر ابو البقا را گفتند که بنزد یادگار ناصر میرزا
برود و او را هدایت بکند میر الطاف از رفته میرزا را بتقدیمات مشغول

نکین بخشیده برگشت مردم قلعه بیکر برگشته‌ها تاخته میر بیچاره را
از هم گذرانیدند چون یادگار ناصر میرزا سعادت ملازمت اندوخته
در دل آن حضرت پرتو ورود افکند که وعده‌های آمدن والی
تته همه لطایف الحیل است یادگار ناصر میرزا را به بیکر واگذاشته
خود بجانب تته علم همت برافراختند و قلعه سهوان را در محاصره گرفتند
در ایام محاصره ولایت تته راه غله و رسد بر معسکر عالی بسته از این سبب عسرت
در اردوی معلی بنهایت انجامید و اکثر مردم یکان یکان از روی بی‌تعقلی
طریق فرار گزیدند و بدیدن یکدیگر پای استقلال مردم کلان هم از جا [illegible]
چنانچه میر طاهر و خواجه غیاث الدین خافی و مولانا عبد الباقی بر خر نشسته
باردوی حاکم تته و میر برکه و میرزا حسن و خواجه محب علی الخنجی [illegible] بیکار
شتافتند و بعرض رسید که منعم خان و فضیل بیک و جمعی دیگر نیز میخواهند
که بجانبی بدر روند آنحضرت از روی دوربینی منعم خان را که سرگروه آنها
بود مقید گردانیدند یادگار ناصر میرزا که لدی را یورت خویش نموده مکرر
مردم قلعه بر آمده غافل بر سر میرزا ریختند و ناکام برگردیدند نوبت سیوم
که از آب گذشته در ریگ ایستادند جنگ در پیوست و میرزا قریب
سیصد چهارصد نفر ایشان را بقتل رسانید چون در این باب مقاومت
نماند میرزا شاه بیگ در حیله کاری شده بمیرزا پیغام داد که من پیر شده‌ام

اکرم

و غمخواری ندارم صبیه خود را بتو میدهم و آخر این هم بتو تعلق دارد روزی
چند مهمانم میخواهم که بخوشی بگذرد و انشاء الله تعالی اتفاق میشود و ولایت بکر
هم بدست می‌آید میرزا ساده لوح همه راست پنداشت حضرت جنت
آشیانی از عسرت غله برلیغ بمیرزا نوشتند که بر معسکر حاکم تته که رسد
نمیگذارد دمار بر آورد و از اینجا برخیزاند که فرو گرفته در لشکر والا اردوی
شد میرزا گرچه از روی انحراف ورزیده بود اما بجنب طاهر [illegible] زراور
و از حضور حضرت جنت آشیانی شیخ عبد الغفور میر مال رخصت یافت
که میرزا را بیاید و میرزا را بزودی بیارد و آن با سعادت رفته چندان
سخنان دور از کار بمیرزا گفت که میرزا عذرهای ناموجه بر زبان
راند چون آنحضرت دانستند که زمانه هنوز بر سبیل ناکامی بوده
گرانی غله روز بروز بدرجه عالیست لاعلاج از گرد قلعه برخواسته
باز بجانب بهکر و لدی معاوده فرمودند وقتی که رایات عالیات
بجد و لدی سایه گستر شد یادگار ناصر میرزا که بر باد کرده ولایت
تته بود بقصد اردوی معلی متوجه گشت هاشم بیگ نام که در سلک
نوکران معتمد میرزا قیام داشت جلو میرزا گرفت و بسیار تلخ گفت
درین هنگام بسیاری نمکحرام مثل قاسم حسین سلطان و غیره راه
بحقیقت سپرده یادگار ناصر میرزا را [illegible] نوکران و

وکویشاوندان و برادران طبع مقدس را که دی کرانه بد بداید که
دل از دنیای دون برکنده بخاطر اشرف اوردند که از تنک ودو بکام
طلب کوتاه ساخته کوشه خداطلبی باید کزید از ادراک مکتوبات ضمایر
تاثیر بعضی دولتخواهان بالحاح وزاری نکذاشتند که انحضرت بارادة
برند و معروض کردانیدند که روزی چند در ولایت راجه مالدیو کذرانیدن
ولنفس باسایش کشیدن مصلحت مینماید که او وم از بندکی میبرند
و سرانجام ظاهری و لشکری اماده داده باشد که توفیق خدمت یابد
بس بصلاح خیراندیشان اعلام نصرت فرجام بجانب ولایت
مالدیو ارتفاع پذیرفت و از دوازده کروهی بیکانیر میر سمندر
را که در عقل و فرهنک یکانه بود پیش مالدیو فرستادند که ماند و بود احوال
دریابد میر سمندر حسب الحکم نزد مالدیو شتافته طرز و روش مجلس
ان بعرض رسانید که اکرچه مالدیو حرفهای اخلاص امیز زیرکو میکند
اما از خبائث او معلوم نمودم که اکرچه دلش با زبان موافق نیست
چند سنکهای ناکوری از معتمدان مالدیو بروش تجارت باردوی معلی
امد بصیغه خریداری التماس کران بها جواست بعد از ادراک
عذر و مکر مسنکا حضرت جنت اشیانی کفتند که بنام برده بکوئید که
جواهری را که تو جوا... میکنی خریض شمشیر ابدار با بغیر عنان با

بادشاهان علا کردار به بیع و شرا نمیداد نمیشود و انحضرت هم از روی
دوربینی رای مل سوهی را بطریق جاسوسی بجانب مالدیو کسیل فرمودند
که مافی الضمیر او از ظرف طبیعت اعلام کند و اکر نوشتن نتواند
اشارت بانکار فرماید اشارت راستی و درستی مالدیو انکشت کیرنده
برنج انکشت بکیرد و برعکس ان انکشت خنصر قاصد رای مل در کول
جوکی از پهلودی دو منزل در سه کروهی جودهپور رسیده و انکشت
کوچک کرفت چون ظهور پیوست که مالدیو بیوسیت جمعیت
فراوان بقصد انحضرت رخصت کرد عنان مراجعت بصوب
پهلودی معطوف کشت و منعم خان و تردی بیک خان با جمعی حفیت
یافتند که بیشتر رفته راه ان محدولان بکیرند که مزاحمت عمر و بکیر
نرسد در پهلودی از سپاهیان اخلاص کیش مثل ظفر بیک کوکه
وشیخ علی جلایر و ترسون بیک جلایر و فضیل بیک و غیره که بنکاه
مجموع به بیت نفر میکنند و از طبقه اهل سعادت ملا تاج الدین و ملا حجاج
منجم و بعضی از غلامان و شاکرد پیشه در خدمت اشرف قیام داشتند
زمانی که رایات دولت از پهلودی کذشته بر ساتلمیر سایه افکنده
از مردم مالدیو پیدا شدند تردی بیک خان و منعم خان بطرف دیکر
افتادند انحضرت پیشتر از بروکنان جعفت مسرا... فوج اوز

واو واسپ را بمردم جنگی داده سه فوج ساختند و شیخ علی بیگ
با سه چهار کس بر فوج مخالف در تنگنائی تاخته چون بسیار را بر خاک
هلاک ریخت هنگامی که جیلمیر از منزل نکاه عالی رونق بدر رفت
رای لون کرن و اجیلمیر از بدر دی بر کرد و کولابی در آن
زد و یکی بعضی از آن آب بنود لشت و آنحضرت چندی از بهادران
بسر کرده که مجنون قاقشال مامور کردانیدند که با آن دخمه التفات
نالش بسزا نماید و خود بعزیمت امرکوت علم همت بر افراختند
و بعد از محنت بسیار و کمر اثبات بالحصار که مطلع نیر جلال یعنی
محمد اکبر بادشاه است شرف بخشیدند و حاکم امرکوت رحل اقامت
انداختند و تردی بیگ خان و جمعی را بصلاح رای مذکور قید
نمودند گویند هر کدام البشان زردار بودند وقتی که خزانه بالکل
معمور کردید جزوی از آن جهة ادای مشاهره سپاه بطریق وام از
نام بردها درخواستند و آن بدنهادان در گذرانیدن تهاون
ورزیدند القصه چون او ان بار نهادن مهد علیا جوانا بیگم نزدیک
آمد در حصار امرکوت گذاشته بتاریخ غره شهر رجب سنه تسع واربعین و تسعمایه
باز بجانب سند توجه فرمودند که شاید و الی انجا توفیق ملازمت یابد در راه
مژده تشریف سال ملک محمد اکبر در عالم وجود رسید از این شادی در عشرت

تسع واربعین

~~۱۴۸~~ ۱۵۲

گشود و عزم بر بنگاه میرزا شاه حسین و قرب بجد و سند بوصول انجامید که از
ارغونیان در قصبه جون جمع گشته مبارز میخواهند آنحضرت شیخ علی بیگ
جلایر را با دیگر بهادران مبارز فرستاده خود از عقب کوس نبرد
نواختند و شیخ علی بیگ در اندک زد و هنگامه آن بی سعادتان
برهم زد و در قصبه جون که بر لب دریای سند با فزونی اشجار
و انهار و انهار جراخبارات تجری من تحتها الانهار مسمی است چند گاه
طرح سکونت اتفاق افتاد و مهد علیا را با شاهزاده بیدار بخت از
امرکوت طلبیدند اما ارغونیان خفته طالع همیشه تحریک مبادرت
میکردند روزی شیخ علی بیگ و تردی بیگ خان ناحقی دو چند بود و بند
ناگاه با سلطان محمود بهکری مقابله دست داده و بیک شیخ علی بیگ
پای ثبات افشرده شربت شهادت چشیدند آنحضرت دل از
بهکر بر کنده اراده قندهار بخاطر مبارک آوردند چند بیرام خان
از حدود گجرات تنها سر بر آستان خلاف نهاده غریب آنکه در آن
هنگام که اولیای دولت با مخالفان محاربه داشتند بیرام خان
بیرام خان دولت پای بوس ظل الهی دریابد و بر قدوم ظاهر گذارد
باوردگاه در آمده خوبها تاختند چنانچه سپاه نصرت را حیرت افزود
که گفتند که چنین و چندین جرات نمایند و گفته اند جز ابد چون الظهور

بپیوست که بیرام خان نسبت عزیز بود از خلق برخواست مجمل احوال بیرام خان
آنکه آنوفادار که از جنگ قنوج جدا گردید باطراف سنبل رفت و در قصبه
لکهنو بحمایت راجه متر سین که از زمینداران معتبر آن سرزمین بود
مدتی بسر برد و شیر خان از متر سین بیرام خان را درخواست و راجه
لاعلاج بیرام خان را پیش شیر خان رخصت نمود بیرام خان در شهر مالوه
شیر خان را دید و شیر خان در مجلس اول بیرام خان را برخود نشانده و در
و در اثنای گفت و گوی زبان گذشت که هر که اخلاص دارد او را
خطا نمیشود و بیرام خان در جواب گفت که آری راست میفرماید
و از نزدیکی برهانپور باتفاق ابو القاسم حاکم گوالیار بسمت گجرات
گریخت ایلچی شیر خان که از گجرات می آمد از اثنای ایشان بیرام خان
میبرد و مردم خود را فرستاده که بدست بیارند کسان ایلچی
بایشان رسیدند و ابو القاسم را بسبب ظاهر شکلش بیرام خان انگاشته
گرفتند و بیرام خان از جوانمردی گفت که بیرام خان منم ابو القاسم
نیز از فتوت بر زبان راند که این نوکر منست و میخواهد که جان
خویش برمن نثار سازد ایشان ابو القاسم را بحکم بستند و بیرام خان
را زان گرداب بلا رخت نجات بیرون کشید و نزد سلطان
محمود شتافت و سلطان محمود هرچند تکلیف نوکری کرد راضی نشد

بر بهانه رخصت مکه معظمه که از راه صورت بعتبه بوسی فایض گردد
ابو القاسم را شیر خان از هم گذرانید چون حضرت جنت آشیانی توجه
بصوب قندهار پیش گرفتند چون حضرت جنت آشیانی از اول نهاد
برین شد که دنیا جای الفت نیست و طالبش را بجز رنج حاصل
نه و راه ایزد بر آمیت که هرچند در آن گام نهاده آید جمعیت خاطر
روی می نماید و دل را بجز رغبت میفرماید لهذا در خاطر اشرف
نشست که از طرف قندهار آهنگ عراق فرمایند و از آنجا عزم
حجاز پیش گیرند پس از زوال رایت حرف صلح در میان آوردند که
شاهزاده کامران را بحفظ حراست اردوی سپرده قدم در جاده
مقصود زنند حاکم شته عریضه مصالح بمبلغ پیشکش لایق و معذرتهای
بسیار بپایه سریر ارسال نمود آنحضرت ملتمس او بشرف قبول بخشیده
از قصبه چون بسمت قندهار علم دولت بر افراختند مرزا عسکری از
اصغای توجه اردوی والا بموجب اشاره کامران مرزا و از بدبختی
ذاتی حصار قندهار را استحکام داده بخیال فاسد روانه بجانب موکب
عالی گردید که آنحضرت را دستگیر کند چون اردوی پادشاهی در شال
که از قندهار ... فرسخ است افتاد جلال الدین بیگ ملازم اعیان
مرزا کامران جاگیردار آنجا که کسان بزبان گریه گذاشته بود

کس را از ملازمان بادشاهی گرفته نزد مام برده بودند و یکی ازان دو نفر
بطریق گریخته و بیوفائی و بداندیشی میرزا العرض رسانیدند و انحضرت از
شنیدن گفتار آینده رفتن قندهار موقوف فرمودند و بجانب
مشکن عنان عزیمت در پیچیدند و منشور عنایت بمیرزا عسکری بخط
مبارک نوشتند که برادر کم مهر را اراده را معلوم باشند و باقی
همه پند و نصیحت درو اندراج یافت و میرزا سایر نصایح را اصلا
از بی سعادت نشنیده انگاشته زیاده تر در مقام عذر و بدخواهی آمد
و از قندهار بجانب شال برآمد و از ملازمان خویش پرسید که کسی راه
مشکن میداند چلبی بهادر که سابق در بندگی بادشاهی قیام داشت
گفت که من میدانم میرزا گفت که پیش من چلبی بهادر دو سیم
گروه بدرقه گری کرده طرف وفا نموده جلو ریز بجانب بیرام خان رسید
و از اراده میرزا آگاه ساخت بیرام خان اخلاص حقیقت آینده و اندیشه
نادرست میرزا معروض گردانید و انحضرت از پیش تردی بیک خان
و بعضی ملازمان چند اسپ طلبیدند و ایشان از کم سعادتی ابا
توفیق خدمت نیافتند بالضرور انحضرت با معدودی از مخلصان فدائی
همت بطرف ونت گماشتند و لیکن گویا قدم در جاده بلکه تنها قدم
گه نهادند و خواجه معظم و ندیم کوکلتاش و میر غزنوی و خواجه عنبر ناظر

حکم شد که شاهزاده محمد اکبر میرزا را با تحفظ و حمایت داد ار چون
سپرده ایم شما هودج عصمت قرین را مطابق از اهو کب عالیه بیایید و شتابان
خدمت ماموره بجا آورده بودند و میرزا عسکری از نزدیک شنیک میر ابوالحسن
صدر را گفت که بشنید شتافته حضرت جهانبانی از اکجا حکایات متعقل
دارد هنگام سواری انحضرت میدید کو رجدمت مقدس بوسته نوشت
که از قبل میرزا حرفی چند باهم یافته ادا نماید که باعث اشتعال انحضرت گردد
و حضرت جنت آشیانی بحکایت و تزویر او نپرداخته پای مبارک در طریق
مقصود ماندند و میرزا عسکری داخل معسکر مغلی گردیدند تردی بیک خان
و دیگر ملازمان عمک را ابرد هم خود حواله نموده و برد در سراپرده بادشاهی
رفت میر غزنوی و ماهم انگه شاهزاده محمد اکبر میرزا را پیش میرزا بردند
و میرزا شاهزاده را گرفته بقندهار آمد و ان نونهال دولت را
بسلطان بیگم کوچ خود حواله فرمود علامی شیخ ابوالفضل از زبان حضرت جلال
جلال الدین محمد اکبر بادشاه در اکبرنامه نقل میکند که میفرمایند که
من دران اوان یکساله و سه ماهه بودم و نیک در خاطر دارم که
روزی ماهم انگه بمیرزا عسکری گفت که در رسم ترکانست که چون فرزند
به پا روان شود پدر یا پدر کلان یا کسی که بجای ایشان باشد دستار
خود را از سر برداشته در هنگام رفتن زند که از پا در افتد چنین بجای

حضرت جنت آشیانی نمایند تقدیم این رسم توجه فرمایند و در ساعت
فرزند و دستار را بر من انداخت و من از پا در افتادم اکنون احوال
سرگذشت شیرخان و نهضت کاشغر بن حیدر میرزا بتسخیر
کشمیر و احوال میرزا کامران که بکابل رفت و میرزا هندال
که بقندهار شتافت و یادگار ناصر میرزا در بهکر ماندند تا بعد چون
شیرخان بعد از شکست قنوج در پی آنحضرت تا بستکی تا خوشاب آمد
و قلعه رهتاس را اساس نهاد و جمعیت تنک در آن حصار گذاشته
برگشت تمام هندوستان از سوای بنگاله بحیله و حکمت اقطاع بامرا متفرق
کرد و داغ اسب سپاهی مخترع ساخت و تدبیرهای سلطان علاءالدین
که در تاریخ فیروزشاهی ثبت است در پیش گرفت و لطایف حکام بنگاله سرا تمام
بفاصله یک کروه بنا فرمود و اکثر قلاع حصین بفریب و حیله و ستم بدست
آورد و بعضی قلعه‌نشینان را از هم گذرانیده قلعه کالنجر را محاصره
نموده و سا با طعبار د مشرف کردانید و نقبها زد و دهم محرم سنه
اثنی و خمسین و تسعمایه از آتشی که در باروت خانه آتش افتاد
سوخته زآتش مرد و تاریخ است پنج سال و دو ماه و سیزده روز
فرمان روای هندوستان بود بعد ازان جلال پسر خورد او که
پس از هشت روز بجای پدر بنشست و باسلام شاه مخاطب گردیده

سال و کسری مثل والد سلطنت راند و درگذشت صورت
حال میرزا حیدر چون میرزا بحکم حضرت جهانبانی بسمت کشمیر در سنه سبع
و اربعین و تسعمایه رفت و کتبها به نزد او رفته اتحاد دست داد
بعد از آن ایام جنبش رایات عالیات بجانب سند شد و در جمعیت
و لشکر پادشاهی خلل راه یافت از آنجای نوبت اولیای دولت
همراهان میرزا حیدر نیز طریق بی‌حقیقتی پیش گرفتند و میرزا بجز از آن
شعاب جبال را مفتوح ساخته اندر کول با اهل و عیال خود بخفیه
جست و کشمیریان نازک شاه نام را بسلطنت برگزیده کار فرو
نشستند و کاجی چک که قاعد میرزا بان دیار بود در و با بازی
بخاطر رسانیده خواهر اسمعیل بن محمد شاه را بقصد شیرخان
در آورده و ره او جاکرد و علاء و لطان و حسین سرو از آنجا دو
هزار کس گرفته بکشمیر آمد و کشمیریان همه از میرزا جدائی بدر جستند
و میرزا روز دوشنبه ماه ربیع الثانی سنه ثمان و اربعین و تسع
مایه طرح جنگ انداخته بمعونت الهی فتح نمود و تمام کشمیر را
بزور دست منصرف کردید فتح مکر تاریخ شست و ده سال در کشمیر
باستقلال گذرانیده اقسام محترفه و ارباب صنایع را از
هر جا طلبیده و شهر آباد کردانید علی الخصوص موسیقی را باز از گرفت

اما فعل شنیع که از میرزا بظهور انجامید خطبه و سکه بنام بادشاه
به دستور سابق مقرر داشتن بود و میرزا در سنه تسع و خمسین
و تسع مایه در شبخون کشته شد بان العالم بالاخر امید [illegible]
اکه چون میرزا کامران از حضرت جهانبانی جدایی کرد و در جنب اوبار
بلند بجانب کابل کشید و در حدود بدخشان خطبه و سکه بنام خویش
کرد و غزنین و انحدود بمیرزا عسکری عنایت فرمود و خواجه خاوند
محمود را باسم رسالت پیش میرزا سلیمان فرستاد که خطبه و سکه
بدخشان نیز بنام من باشد سلیمان میرزا خواجه را بی نیل مقصود
باز گردانید و میرزا کامران لشکر بر سر میرزا سلیمان برد و وقتی
که در موضع باری مقابله اتفاق افتاد سلیمان میرزا از بی جلادتی
میرزا کامران در صلح و آشتی زده خطبه و سکه بنام او پذیرفت
و میرزا کامران بعضی محال بدخشان را بمردم رکاب قسمت نموده
برگشت و در منازل بنجائی بعرض کامران میرزا رسانیدند که میرزا
هندال بر سر قندهار رفت و قراچه خان قلعه بوی سپرد و کامران
میرزا همت بتسخیر قندهار گماشت و بعد از محاصره شش ماه هندال
میرزا از روی [illegible] امان طلبید و میرزا کامران قندهار را بمیرزا
عسکری مکرمت ساخت و میرزا هندال را چند روز در [illegible] داشته

باز بمقتضای

سلیمان

باز بمقتضای برادری بمعموره جوی شاهی که اکنون بنام جلال الدین محمد
اکبر بادشاه شهرت دارد و داد چنانچه میرزا از سلطنت بدخشان [illegible]
کردند و کامران میرزا کرت ثانی در اندراب جنگ انداخته ظفر یافت
و سلیمان میرزا گریخته در قلعه ظفر تحصین جست کامران میرزا قلعه را در
در آورده [illegible] مداخل و مخارج غله لشکر سلیمان میرزا ناچار از حصار برآمده
کامران میرزا را دید و میرزا کامران عهدهای خود در بدخشان
نشانده علم معاودت برافراخت و سلیمان میرزا و ابراهیم میرزا
بسر [illegible] در قید کامران میرزا بودند تا که طلوع نیر جهانبانی از افق
عراق شد و میرزا بجزای اعمال رسید چنانچه باید که بگور [illegible]
از کابل حضرت جنت آشیانی جدایی اختیار کرده در [illegible]
مانده بود و چون دانست که وعدهای دل آویز حرفی بیش نیست
و هم وقع الوقت [illegible] نادم و مخذول پیش کامران میرزا رفت
از [illegible] اعلام ظل الهی بسمت خراسان و عراق [illegible]
خدیو جهان دل از [illegible] وطن برکنده براه [illegible]
در وادی بیت الله گذاشته و سایر [illegible] را که در رکاب
سعادت قیام داشتند بخطاب [illegible] مخاطب گردانیدند
و در آن [illegible] خواجه جلال الدین محمود از جانب عسکری میرزا گریخته

تحصیل اموال آن ولایت آمده بود آنحضرت بابا دوست تحصیلدار را
گفتند که پیش او رفته ترغیب ملازمت کند خواجه از سعادت
مندی بعتبه بوسی شتافت و فراهم آورده خود را بشکر قدوم
بادشاهی گذرانید و حضرت جنت آشیانی او را بمنصب سالاری سرکار
خاصه شریفه سرفراز ساختند و بالتماس بابا عمدهای حضور قرار گرفت
که اخلاص نامه بنواب ایران باید نوشت که اگر او در رابطه مواخات
را رعایت نماید و کمر همت بندد هر آینه یکمرتبه دیگر تلاش وسعت
آباد هندوستان کرده آید زیرا که آنجنان ملک وسیع را
رایگان از دست نباید داد و گوشمال برادران ناهنجار و
ناسازگار دار هم درین ضمن شود پس عشره شهر شوال سنه خمسین و تسع
مائه مکتوب محبت اسلوب مصحوب خواجه ساده نگارشی و دو لعبت
نهاده اند سببی بظهور انجامیده که عنقریب صورت کلان آفتاب کرامت
چهره کشای مراد گردد و مجمل از حوادث زمانه باد و مصرعی که صورت
بترقیم میکرد و بقید رقم درآمد بیت که گذشت از سر ما آنچه گذشت
چه بدریا چه بکهسار و چه دشت آنحضرت را اراده بود که چند
روز در ولایت گرمسیر بگذرانند تا که جواب نامه از جانب شاه
برسد از عرضه میر عبدالحی بزرگ سرزمین گرمسیر معروض گردید

که بیشتر مردم عسکری مرزا در ولایت ماوراء دکشته اند و اراده
ایشان معلوم نیست مبادا اذیتی اندیشیده باشند که تدارک
از از دست برنه آید مثبت که حضرت بالکلیه سیستان تشریف
برند که آنجا و تعلق بایران دارد و حضرت جنت آشیانی بمجرد
اصغا از آب هیرمند گذشته و تماشای کوه که آب هیرمند از آن
میریزد دیده سیستان را بشرف قدوم زینت بخشیدند و
سلطان احمد شاملو حاکم سیستان مقدم عالیه را از موهبت الهی
دانسته طریق خدمتکاری بجمود و والده و کوچ خود را بملازمت
مریم مکانی فرستاده و جمیع اموال و خزاین را پیشکش نمود و حضرت
جنت آشیانی برای پاس خاطر احمد سلطان اندکی از آن برگرفته
باقی همه را بدو عنایات فرمودند حسین قلی مرزا برادر احمد سلطان که
باراده حج کمربسته بود سعادت کورنش اشرف دریافت و سخن
در مذهب افتاد و آنحضرت از عقاید سنی و شیعه پرسیدند
او معروض گردانید که مذهب که کتب معتقد و یقین بمطالع در آمده
لعن و طعن اصحاب شیعه ثواب میدانند و سنیان کفر انگاشته اند
بعد از تامل بخاطر رسید که لکان نواب کافر توان شد

سخن او را بسیار پسندیدند چنانچه حاجی محمد قنقنعم و حسن کوکه از رشک
مرزا عسکری گریخته بخدمت حضرت جنت آشیانی پیوسته بودند و نوکر شدن
رسانیدند که اگر عنان بجانب زمین داور معطوف فرمایند امیر
حاکم آنجا و جلمه بیگ حاکم قلعه بست علاوه خدمت خواهند آمد و بیان و سیلیه
اکثر مردم عسکری مرزا برکاب عالی خواهند شتافت بنابر آنکه قندهار تسخیر
میتوان کرد احمد سلطان شاملو گفت که سوغات عراق بر ذمه همت
لازم است دیگر که صلاح دیگر سید بدیقین که سینه صاف مدارد حضرت
جنت آشیانی بحکم صلاح احمد سلطان در سینه آینه تا شیر کاشته بیرون قلعه
آونگ و بهری سپردند چون برید حضرت جنت آشیانی بخدمت شاه عالیجاه
شاه طهماسب سر آرای ایران رفت حضرت شاه مقدم همایون را
سایه هما پنداشته از خوشوقتی پیراهن بالیدند و لشکر از تشریف
والا ناشته روز در قزوین پای تخت خود شاهانه نواختند و در جواب
رقیمه حضرت خط بیدار از سپاس ایزدی و گوناگون اشواق نوشتند
و در سر نامه این نگاشتند بیت همای اوج سعادت بدام ما افتد
اگر ترا گذری بر مقام ما افتد و بعد از معاینه آن مکتوب معتمدان خود را بسلک
و حکام بلاد و امصار خویش مثال فرستادند که در هر منزل و مکان که نزول

آن بادشا

آن پادشاه بحر و کان اتفاق افتد دقیقه از دقایق خدمت پرستش
و لوازم بندگی فرو نگذارند و منشوری که بمحمد خان حاکم هرات نوشته
بودند سواد آن اینست نقل فرمان شاه طهماسب که بمحمد خان
حاکم هرات نوشته بود فرمان همایون شرف نفاذ یافت که ایالت پناه
شوکت دستگاه شمس الایالة والاقبال محمد خان شرف الدین
اوغلی تکلو لله فرزند ارجمند ارشد و حاکم دار السلطنت هرات
و میر دیوان بانواع الطاف و اعطاف شاهی سرفراز گشته بدانند
که مضمون واجب العرض او که در تیولا مصحوب کمال الدین شاه بیک
برادر فرد سلطان شاملو روانه درگاه دولت پناه نموده بود بتاریخ
دوازدهم شهر ذی حجه رسید و مضامین فرخنده آیین آن از آغاز
تا انجام واضح ولایح شد و آنچه در باب توجه نواب کامیاب سپهر رکاب
خورشید قباب گوهر دریای سلطنت و جلال سپهر و سرافراز جویبار
سعادت و اقبال شجره طیبه گلشن شوکت و عظمت نخیم شجره خلافت
و النصفت بادشاه ربع و بحرین بنیر عالمتاب ملک کامران ذبدر
بلند قدر اوج خلافت و جهانبانی قدوه قبله سلاطین عدالت آیین
مهتر و بهتر خواقین صاحب تمکین شهریار عالی نسب تخت سروری
بادشاه والا حسب ملک عدل گستری خاقان سکندر نشان جم جاه

عالیشان سلیمان تخت نشین سلطان صاحب هدایت و تقوی
جهانبان صاحب تاج و تخت صاحب قران عالم اقبال و بخت
نور چشم سلاطین روزگار تاج و تخت صاحب قران عالم اقبال
و بخت نور چشم سلاطین روزگار تاج و فرق خواقین نامدار
المؤید من عند الله نصیر الدین محمد همایون پادشاه خلد الله تعالی
عمره حسب الامال نوشته بود که چه مقدار شعر و سرور حضور روی
نموده **رباعی** مژده ای یک جا که خبر مقدم دوست ** خیرت به نشت بود
ای همه جا محرم دوست ** باشد از وی که بروم بوصالش بکوئیدم **
بنشینم بمراد دل خود بقدم دوست ** اقدام جلال و توجه ان پادشاه
و نوشته احترام را غنیمت عظمی خود دانسته بدان خبر خجسته اثر
ولایت سبزوار را از ابتدای حمل توشقان ئیل بان ایالت پناه حمید
جزو بودیم داروغه و وزیر خود را بدانجا فرستند و مال و جهات و تمغا
وجوهات و توابع انجا را از ابتدای سال حال تصرف نموده
بمواجب لشکر ظفر اثر و خدمات خود صرف نماید و بدستوری که
در این نشان مذکور شده فصل بفصل روز بروز کار دیده عمل نمود
از مضمون مطالع تخلف ننماید و پانصد کس از مردم دانا و روز
کار دیده که یک اسب کتل و استر رکاب و یراق درخور انداخته

باشند تعیین نماید که باستقبال ان پادشاه صاحب اقبال رفته صد راس
اسب بدو که از درگاه اعلی مع زین طلا بجهت انحضرت فرستاده شد و دو ان
ایالت پناه نیز از طویله خود شش راس اسب بدوا اسوده و خوش
رنگ و قوی هیکل که لایق سواری ان شهسوار معرکه دولت و کامگاری
بوده باشند انتخاب نموده نمدهای لاجوردی منقش با عباهای
زرباف و زردوز که لایق اسپان سواری ان پادشاه جم جاه
باشند بر بالای اسپان مذکور نهاده هر اسب بدو نفر ملازم خود داده
روانه کرده اند و کمر خنجر شریفه که نواب کامیاب مغفوری مرحومی
علیین آشیانی شاه بابام نواب همایون مار رسیده و بجواهر
نفیس و لطیف مکلل بود مع شمشیر جهت فتح و نصرت و شکون ان پادشاه
جم جاه باشند بر بالای اسپان مذکور نهاده هر اسب بدو نفر ملازم
خود داده روانه کرده اند و از خنجر شریفه که از نواب کامیاب مغفوری
مرحومی علیین آشیانی شاه بابام نواب همایون مار رسیده و بجواهر
نفیس و لطیف مکلل بود مع شمشیر جهت فتح و نصرت و شکون آن
پادشاه سکندر آئین فرستاده شد و موازی چهار صد توپ مخمل
و اطلس فرنگی و یزدی ارسال گشت که یکصد و بیست جامه جهت خاصه انحضرت
است و تتمه جهت ملازمان رکاب ظفر انتساب ان کامیاب و فالی نجم

مخمل دو خوابه طلاباف و نمد تکیه کرکی آستر اطلس و سه زوج قالین
دوازده ذرعی کوسکانی خوش قماش و دوازده چادر قرمزی و سبز
و سفید فرستاده شد بطریق احسن رسانند و روز ورود اشبز
لذیذ سر راه نموده با نانهای سفید شیرمال که با روغن خمیر کرده باشند
و دارزیانه و خشخاش در آن ریخته باشند تکلف نموده بجهت آنحضرت می‌فرستاده باشند
و جهت مقربان مجلس عالی و دیگر ملازمان فرداً فرداً ارسال می‌نموده باشند
الجنان قرار دهد که در منزل و مقامی که نزول نمایند اردو و چادرهای
بصفای لطیف سفید و منقش و سایبانهای اطلس و مخمل و زرنگار و مطبخ
و جمیع کارخانهای المینا از ترتیب ساخته نصب نماید که در هر کارخانه
ضروری آن مهیا باشد و چون ایشان بدولت و اقبال نزول نموده باشند
شربت گلاب آب لیمون خوش طعم ساخته و به برف و یخ سرد کرده
بکشند و بعد از شربت مرباهای سیب مشکان مشهدی و فندق و
انگور و غیره با نانهای سفید بدستوری که مقرر شد حاضر سازند و شیرینیها
که مشهر به تمامی در نظر آن سلطنت پناه در آید و گلاب و عنبر اشهب
داخل نمایند و هر روز پانصد طبق طعام الوان با اشربه مقرر دارد که
کشیده باشند و ایالت پناه قزاق سلطان و امارت پناه جعفر سلطان
فرزندان و اقوام خود را با هزار کس بعد از سه روز آن که آن بادشاه

رفته باشند باستقبال فرستند و آن سه روز امیران و لشکریان
مذکور را از رنگ برنگ بنظر در آورند و اسپان طویچاق و تازی مقرر دارند
که ملازمان خود بدهند که هیچ زینت سپاهی را از اسب خوب و هیچ زینت
و سر و پای آن هزار کس نیز رنگین و پاکیزه باشند و چنین قرار دهند
که چون این امرا بملازمت آنحضرت برسند زمین خدمت و عزت
بلب ادب بوسیده یک یک خدمت نمایند و تاکید کنند که در سر سواری
و غیره ناگاه میان ملازمان امرا و میان ملازمان آنحضرت گفت و گوی
واقع نشود و بهیچ وجه من الوجوه از دیگر نوکران بادشاه رنجی و در وقت
سواری و کوچ لشکر امرا از دور و در فوج بسته خدمت کنند و نوبت
کنکک هر یک از امرای مذکور که باشد در زونکهای محل که قرار یافته
باشد زود نمایند و کنکک خدمت درست کرده بنوعی که در خدمت
بادشاه خود کنکک خدمت نماید خدمت کنند و آنچه نهایت ملاحظه
منظور داشته بعمل آورند و بهر ولایت که برسند همین فرمان را
بوالی آن ولایت نموده مقرر دارند که آن امیر خدمت نماید و مهمانی
بدین دستور بظهور آورد که مجموع طعام و حلوه از سه کمتر از هزار و
پانصد طبق نباشد و خدمت و ملازمت آن سلطنت پناه بجا آرند
بعد سیر معلی هرکه تعلق بآن ایالت پناه دارد و چون امرای مذکور بخدمت

آنحضرت بر مسند زمین خدمت و عزت بلب ادب بوسیده
یکیک خدمت نمایند و تاکید کنند که در سر سواری وغیره ناگاه میان
ملازمان آنحضرت بر مسند زمین خدمت گفت و گوی واقع نشود
بهیچ وجه من الوجوه آزرده که نوکران پادشاه رسند و در وقت
سواری و کوچ لشکر امرا از دور و دور فوج بسته خدمت کنند
و نوبت کشیک هر یک از امراء مذکور که باشند در نزدیکیهای
محل که قرار یافته باشند تردد نمایند و کشیک خدمت در دست گرفته بوجهی
که در خدمت پادشاه خود کسی خدمت نماید خدمت کنند و آنچه
نهایت ملاحظه باشد منظور داشته بعمل آورند و هر ولایت
که بر مسند همین فرمان را بوالیان آن ولایت نموده مقرر دارند
که آن امیر خدمت نماید مهمانی بدین دستور بظهور آورده که مجموع
طعام و حلاوه اشربه بکمتر چیز از یکهزار و پانصد طبق نباشد و خدمت
و ملازمت آن سلطنت پناه تا مشهد مقدس معلی رفته تعلق
بآن ایالت پناه دارد و چون امرای مذکور به ملازمت رسند
هر روز یکهزار و دویست طبق طعام الوان که لایق خوان پادشاهان
باشد در مجلس عالی آن گرامی پادشاه کشیده شود و هر یک از امراء
مذکور در روز مهمانی خود نه راس اسب پیشکش نماید که اسپ پاکیزه

خاصه

پاکیزه خاصه آنحضرت باشند و یکی با میر معظم محمد بیرام خان داده شود
و پنج دیگر با امرای مخصوص بهر کس که لایق باشند بدهند و نه اسب
تمامی را از نظر خجسته اثر گذرانیده ذکر نمایند که کدام اسب از
نواب کامیاب اسب و هر یک که از قبل این قرار یافته باشند که
از فلان و فلان امیر باشند بگویند که آن حکایت هر چند بد نماست
لایق خواهد بود و بد نخواهد نمود بهر دستور که مقدور باشند ملازمان
رکاب ظفر انتساب را دارند و آنچه نهایت غمخواری و یکجهتی باشند — مسرور
بظهور آورند و خاطر انجماعت را که از گردش روزگار ناهموار گرد
غباری دارد و یکدلی و غمخواری که درین نوع اوقات لایق و خوش
نماست مسرور گردانیده و این دستور همه وقت منظور باشند — تا بحضور ما رسند
بعد از آن آنچه لایق باشد از جانب ما معمول خواهد گشت بعد از
طعام متفرقات حلاوه و پالوده که از قند و نبات طبخ نموده باشند
و مرباهای مستنوع داشته قطابق خاصه که بگلاب و مشک
و عنبر اشهب معطر باشند بمجلس ببرند و حاکم ولایت بعد از مهمانیهای
مذکوره مردم آن ولایت را جمع نموده تا بدار السلطنت هرات
رفیق خدمت و ملازمت بوده باشند و دقیقه از دقایق خدمت

ملازمت نادر عرض نکند از دو چون بدوازده فرسخی ولایت مذکور
رسند آن ایالت پناه یکی از ایماق کاروان خود را در خدمت
فرزند عزیز ارشد سعادتمند تیار گذارد که ارشد و خدمت انغوزند
خبردار باشند باقی لشکر ظفر اثر از ارشد ولایت و سرحدها از هزاره
و تکدری و غیره ماشی هزار کس که بشمار صحیح رسد از ملازمان کومکی آن
ایالت پناه از همراه برداشته استقبال نماید و چادر و سایبان
و اسباب ضروری از شتر و استر قطار همراه ببرد چنانچه اردوی
آراسته بنظر سعادت اثر آن بادشاه در آید چون بملازمت
آنحضرت سرفراز گردد پیش از جمیع حکایات از جانب ما دعا ابلاغ
رساند و همان روز که بملازمت ممتاز گردد به توزک و قاعده
لشکر و اردو در راه منزول نماید و آن ایالت پناه بخدمت حضرت ایستاده
مطالب طلبید که سه روز مقام کنند روز اول جمیع لشکریان و ملازمان
ایشان را خلعت فاخره که اطلس و کمخای یزدی و دوارهای مشهدی — کیفیت
و جواهر باشد خلع سازد و مجموع را بالاپوش مخمل بدهد و بنوکران لشکریان
و ملازمان دو تومان تبریزی یوم الخرج بدهد و طعامهای الوان سوری
که مقرر شد سر براه نماید و مجلس ملوکانه بدارد که زبانهای مختلف آن
کوها باشند و آوازها بگوش عالمیان رسد و تفصیل لشکر ایشان دو ده

روانه درگاه نماید و مبلغ دو هزار و پانصد تومان تبریزی از تحویلات
خاصه شریفه که در دار السلطنه مذکور میرسد بازیافت نموده صرف
ضروریات نماید و آنچه نهایت خدمت و بندگی باشد نسبت بآن
داشته بظهور آورد و از منزل بیایند و هر روز مهمانی طعام لطیف
روز اول بکنند باید که در هر مهمانی اولاد و عظام آن ایالت پناه — مذکور تا شهر چهار منزل ۴
مانند چاکران و خدمتکاران کمر خدمت بر میان جان بسته و در
خدمت بعمل آورند و شکر آنکه این نوع بادشاه که هدیه نسبت از
هدایای الهی مهمان ما شده در خدمت آنچه نهایت تردد باشد بجای — و ملازمت
آورده تقصیر ننمایند که هر چند جانسپاری و خون گرمی بجا آورده شود دیده
نخواهد بود و چون فرود آمدن بشهر خواهند رسید مقرر دارد که اردو در
باغ عیدگاه چادرهای درون اطلس قرمزی و میانه کرباس
و بالاپوش اصفهانی که درین ایام انعام داده عرض نموده بود
دهند و ملاحظه نمایند که هر جا خاطر عاطر آنحضرت مسرور باشد و در هر
زمینی که به نزاهت و لطافت امتیاز داشته باشند رضا جوئی بوده
در خدمت آنحضرت دست ادب ملازم و ادب بر سینه نهاده
روز و عرض نماید که این اردو و اسباب لشکر تمام از نواب کامیاب
و جا در راه سر کوچ دهند خاطر اشرف را بهم بایند که در کمال آنحضرت

باشند خوشوقت سازد و خود از منزل مذکور که فرود الشهر خواهند
آمد رخصت طلبیده متوجه ملازمت فرزند گردد و صباح آن فرزند عزیز
ارشد را بعزیمت استقبال از منزل بیرون آورده و سروپائی که در
نوروز بارسال بان فرزند ارسال داشته بودیم بپوشانند یکی از ریش
سفیدان ایماق لنگلو که پسندیده و معتمد آن ایالت پناه
باشد و در دار السلطنت مذکور گذاشته فرزند مذکور را سوار
کنند و در وقت توجه بشهر ایالت پناه قزاق سلطان ازو در عقب
نواب دارد و چادر و شتر و اسب گذارد و چون فرود آمده نواب
کامیاب سوار شوند اردو و شتر کوچ کند و ایالت پناه مشار الیه مقرر
باشد و چون فرزند مذکور از شهر بیرون آید قدغن نماید که جمیع
لشکریان ایشان مقرر سوار شده متوجه استقبال شوند و چون با
نزدیک آن پادشاه عظمت و شکوه رسند چنانچه میدان
یک تیر پرتاب بوده باشد آن ایالت پناه پیش رفته التماس نماید
که پادشاه عظمت و شکوه از اسب فرود نیایند اگر قبول کنند و در ساعت
باز گردد و فرزند برخوردار را از اسب پیاده ساخته و بتعجیل روانه
گشته رکاب آن پادشاه سلیمان بارگاه را بوسیده قواعد خدمت
و حرمت و عزت آنچه مقدور باشد بظهور آورند و اگر نواب کامیاب

میان ح

قبول الغزنا نمایند و پیاده شوند اول فرزند مذکور را از اسب فرود آورده
و خدمت کنند و اول آنحضرت را سوار کرده و دست پادشاه را
بوسه داده فرزند را متوجه سواری سازند و بدستور سوار گردانیده متوجه
اردوی خود و مقام و منزل معهود شود و آن ایالت پناه خود نزدیک
فرزند مذکور در خدمت پادشاه باشد که اگر پادشاه سخنی و حکایتی
از فرزند عزیز ارشد استفسار نمایند و آن فرزند بواسطه حجاب
جواب آن چنانکه باید نتوانند داد آن ایالت پناه جواب لایق عرض
نماید و در منزل مذکور آن فرزند پادشاه را مهمانی نماید بدین دستور
جلیل جا نشستگاه نزول فرمایند فی الحال سیصد طبق طعام الوان
بطریق ما حضر بمجلس بهشت آیین آورند و بین الصلوتین الصلوة
یکهزار و دویست طبق طعام الوان در طبقهای لشکری که مشهور است
بمحمدخانی و دیگر اطباق چینی و طلا و نقره و سرپوشهای طلا و نقره
بر روی الخوانهای نهاده بمجلس آورند بعد از آن مربیات از آنچه
ممکن باشد و حلاوه و پالوده بکشند پس هفت راس اسب رعنا
از طوایل آن فرزند ارجمند جدا نموده و جلهای مخمل و اطلس بپوشانند
و تنگ قصب بافی و ابرشیمی بر جل مخمل منقش و تنگ سفید بر جل مخمل
سرخ و تنگ سیاه بر جل مخمل سبز ببندند و باید که حافظ جابر رفاق

جلها ح

و مولانا قاسم قانونی و استاد شاه محمد سرنائی و حافظ دوست
محمد خافی و استاد یوسف مودود و دیگر گوینده و سازنده مشهور
که در شهر باشند همان وقت حاضر بوده هر گاه پادشاه خواهند به توقف
بنغمه و ترنم پرداخته آن حضرت را خوشوقت سازند و هر کس
قابل المجلس تواند بود در خدمت از دور و نزدیک بوده باشند
که بوقت طلب حاضر گردند و اوقات خجسته ساعات ایشان را
بهر نوع که تواند شگفته و گشته باشند دیگر شنقار و باز و چرغ و جره
و باشه و شاهین و بحری آنچه در سرکار فرزند و آن ایالت پناه
و اولاد او بوده باشند پیشکش نمایند و ملازمان ایشان را تمام
خلعتهای ابریشمی و از هر جنس و هر رنگ علحده علحده فراخور هر کس
از الوان مخمل خارا اتکه کلابتون و طلاباف بپوشانند و چون بمنزل
خود روند ملازمان ایشان را بنظر خجسته اثر فرزند ارجمند در آورد
و آن فرزند بخلق کریم که بمیراث آبا و اجداد اوست بدیشان
معاش نموده بهر یک از ایشان جدا جدا سر و پا و اسب فراخور
هر کس بدهد انعام زیاده از سه تومان نباشد و دوازده نقود
پارچه ابریشمی از مخمل و اطلس و کمخای فرنگی و یزدی و تافته شامی و غیره
که بغایت لطیف باشند و سیصد تومان زر نقد در یک کیسه نقش

مذکور بکنند و پیشکشی بهر نوعی سه تومان تبریزی که مقصد
شاهی باشند بر هر روز سه روز سر خیابان و کاوزگاه سیر نموده
و دیر سه روز در چهارباغ شهر که نزول پادشاهانست تمام خیابان
که در باغ عیدگاه است نموده بند که محترفه اصناف چهار طاق بندی
و آیین شیرین ببندند و بهر صفت گری یکی از امرای مذکور را سرهنگ
سازند تا بتعصب یکدیگر هر صفت و شیرین کاری که دانند بعمل آورند
اول آنست که چون پادشاه اعزبوم را بقدوم فرخنده لزوم مشرف
ساخته اول شهری که آن نور چشم عالمیانست بوجود خود از زر
مشرف خواهند ساخت آن بلده معموره خواهد بود می باید که نظر کیمیای
اثر ایشان از مردم خوش طبع و شیرین گوی که در شهر هستند
در آورند که باعث سرور باشند روز سیوم که ازین چارطاق و خیابان
شهر و صفا دادن چارباغ فراغ خاطر روشن باشند چار چنار در شهر
و محلات و حدود و مواضع نزدیک شهر مقرر دارند که چراغان نمایند که تمام
مرد و زن صبح روز چهارم در سر خیابان حاضر گردند و در هر دوکان
و بازاری که آیین بسته قالی و پلاس فرش انداخته باشند عورات
پا انداز و فرش نموده و برمقام شیرین کاری شیرین گویی مینمایند و از هر محله
و کوچه صاحبان نغمه بیرون آمده باشند که در بلده عالم مثل آن

و هیکلها نشسته حقا که قاعده
آن شهر نیست عورات ص

باشند تمامی الکز دم را استقبال فرمایند بعد از آن بادشاه را بوقت
و ادب کویند که پای دولت در رکاب سعادت نهاده سوار
شوند و فرزند در پهلوی آنحضرت چنانکه مقرر کردن سب السنیان
پیش باشند که اکر از عمارت و منازل و بساتین هر چه برسند بو
بجمیع جواب دانسته و سنجیده عرض نمایند و چون بسعادت بشهر
درآیند چار باغ را سیر فرمایند که در هنگام سکون نواب همایون در آن
بلده طیبه جهت بودن و خواب کردن و نسق و خواندن تقیم یافته بود و
الحال مشهور است بباغ شاه السنیان نزول فرمایند و حمام چار باغ
و حمامات دیگر را سفید سازند و بکلاب و مشک خوشبو کنند
که هر کاه میل فرمایند محل آسایش بدیع باشد روز اول فرزند طعام
و از حلوا نماید و چون ایشان بفراغت متوجه خواب شوند آن ایالت
پناه خود بدان دستور تمهید نمایند که مذکور خواهد شد و چون بشهر
درآیند همان روز عرضداشت کنند و روانه درگاه کردانند و مقرر
که نور الدین حسین کلانتر دار السلطنت هرات مردی خوش نویس
و صاحب وقوف تعیین نمایند که از روزی که آن پانصد کس باستقبال
شتابند و تا آن روزی که بشهر درآیند روزنامچه نسخه نوشته بتبت
او بدان ایالت پناه رسانند و جمیع حکایات و روایات بدو نیک

بروند و شمس الدین علی خطابیه در او ای بند که کوسفند کویند کو
روز ضیافت هزار کاسه طبیخ کشید آنحضرت از راه تعجب پرسیدند
که در دیگر و از اینهمه آتش چون سرانجام یافت او گفت که درین شهر
از اقربا و خویشاوندان بنده هزار خانه بیش است از خانه هر کدام یک
کاسه طلبیده ایم الغرض آنحضرت در آنجا کان فیروزه دیده برسر
وارد و از سبزوار بر دامغان سایه چتر بلند پایه انداختند در دامغان
چشمه ایست از ایام قدیم و الطلسم بسته اند که اکر چیزی پلیدی
در آن می افکند در هوا شورش و طوفان پیدا میشود و از شدت
باد و خاک زمین و زمان تیره میکردد و حضرت جنت مکانی از آن
ازمودند بجهت طواف مرقد منوره شیخ بایزید بسطامی نور مرقده بسطام
عنان عزیمت معطوف ساختند و فاتحه خوانده آنجا باستان بوسی
شیخ علاء الدوله سمنانی علیه الرحمه بسمنان شتافتند و از آن
به نزول اجلال زینت بخشیدند چنین شاه طهماسب از قزوین بعزم دار
السلطنه و سورلیق بیرون رفتند چون موکب عالی السلطانه نزدیک
نخستین اکابر را حرالا طبقه طبقه بملازمت فرستادند و الکا بهرام
مرزا و سام مرزا برادران شاه باستقبال برآمدند و در جمادی الاول
سنه مذکور شاه خود بنفسه از فرموده آنحضرت را دریافتند و شرایط

تعظیم و تکریم از هر دو جانب بدرجه علیا پیوست باینکه بزرگان و بادشاهان
بر پرغش‌های کرام زبان گشودند و اخلاص و اختصاص از جانبین بمنتهی
کرائید و ابواب بهجت و مسرت مفتوح گشت مرزا قاسم گونابادی
درباب ملاقات آن دو بادشاه گفته ° دو صاحب قران در یکی
بزمگاه ° قران کرده باهم چو خورشید و ماه ° دو نور بصر چشم اقبال را °
دو عید مبارک مه و سال را ° دو کوکب کز ایشان فلک راست زین °
بهم در یکی عرصه چون فرق و دین ° دو چشم جهانبین بهم همعنان ° بهم چون
دو ابرو تواضع کنان ° دو سعد فلک را یکی برج جا ° دو والا گهر را یکی
درج جا ° بعد از پرس و جوی بسیار و رفتگی بیشمار حضرت شاه [illegible]
کی فتح هندوستان که از دست حضرت فردوس مکانی بظهور انجامیده
ایزد تعالی و سپاه اش مخدوم گردانیده بود ثانی الحال که برادران
و پایه یاری یاران همیتوان گرفت اکنون این مخلص را برادر کوچک
خویش تصور فرمایند انشاء الله تعالی در مددکاری و لوازم برادری
و شرایط دوستی دقیقه فروگذاشت نخواهد شد و اگر ضروری افتد
ما بذات خود در خدمت عزیزان کمر همت خواهیم بست همچنین سخنهای
دل‌افروز و تسکین بخش خاطر بر زبان راندند و جشنهای عالی ترتیب
داده امتعه و اقمشه و جواهر و مرصع آلات و نقره آلات و تحف و هدایای

برادری شما بخداوند
معتمد [illegible] اندازی ملکهای مدد
برادران م

فراهم

فراهم نموده چندین سلاطین صفویه و خیمه و خرگاه و فرش نفیس و سایبان
علاقه و عربه و شتران بروعین و سایر اسباب بادشاهانه بطریق ضیافت
گذرانیدند و جمیع ملازمان رکاب را جدا جدا از نقد و جنس اشیاء بخشیدند
حضرت جهانبانی نیز الماس از بابت فتح ابراهیم لودی که جواهریان
در قیمت او بعجز اعتراف داشتند با دو لیت و پنجاه قطعه لعل بدخشانی
بنظر شاه و منتسبان ایشان بخرج در آمده بود ده بیت آن از سرکار
عالی عاید گردید چندی به فتنه پردازی بعضی مغرضان نفاق خاطر از طرفین
بهم رسید اما تبارک و تعالی بزودی رفع حجابها کرد و اینجا حضرت
شاه هر روز اسباب عیش و خرمی و دلبرهای را سرانجام میفرمودند شکار
قمرغه و چوگان بازی و قبق اندازی و نیزه بازی و غیره روزی در قبق
اندازی بهرام بیک خطاب خانی و حاجی محمد کوکه ببر کرد که شاهزاده
مرزا مراد و بداغ خان قاجار لله مرزا و شاه قلی سلطان افشار و احمد سلطان
شاملو و سنجاب سلطان افشار و یار علی سلطان تکلو و سلطان علی افشار
و سلطان [illegible] قورچی باشی و یعقوب مرزا و سلطان حسین قلی شاملو و ابراهیم
مرزا و [illegible] مرزا و حیدر سلطان [illegible] و علی قلی و بهادر پسران [illegible]
که بوده در دولت اکبر شاه بخطاب خان زمان و بهادر خان ممتاز گشتند
و باخر بغی ورزیدند و بجزای اعمال خویش پیوستند چنانچه در محل خود مذکور خواهد گردید

در لعور رانده [illegible] تکلف [illegible]
وقت رفتن تا هنگام [illegible]
الخ از شاه م

[illegible] سلطانی باعتقاد [illegible]
مجلس طومار دوازده [illegible]
سوز [illegible] م

و مقصود میرزا اخته بیگی و محمدی میرزا و شاه بوداغ بیگ تکلو استاجلو و علی
سلطان خلافت و ابو الفتح سلطان افشار و حسین سلطان شاملو و بابا کار سلطان
[illegible] جلو و احمد سلطان الکش اغلی استاجلو و ساقی ولی سلطان روملو و علی
بیگ ذو القدر و ذو الفقار بیگ و محمدی بیگ کتابدار قاجار و سیصد نوکر حضرت
جنت آشیانی براه اردبیل بتبریز رفته گماشتند و حاکم تبریز نایب
میرزا امیر الشاه باستقبال شتافته بعد از ۲۲ دست و اوان ربیع الثانی
بموجب حکم شاه گرگ دوانی و چوگان بازی پیاده که در تبریز شهرت
دارد و بسبب شورش منع شده بود بجهت انبساط حضرت گیتی ستانی
تبارک جلوه گر کرده اند و اعجوبة الدهر خواجه عبد الصمد شیرین قلم در
شهر بدولت بساط بوسی شرف اندوختند و در اردبیل از حضرت
مریم مکانی حمیده بانو بیگم بخت [illegible] خواهر عفیفه شاهزاده سلطان محمد اکبر
بوجود آمد [illegible] که در [illegible]
سر حلقه وفاداران بیرام خان و خواجه معظم که نسبت اخیاتی
بمهد علیا مریم مکانی داشت و عاقل سلطان اوزبک و حاجی محمد
کوکه شاه و الله قدر اکثر اوقات جیو بودند که بادشاهزاده را اینچنین
ملازم باید روزی در شکارگاه اتفاق [illegible] شد فرانشان شاه حاجی قاسم
مست بود در بالای شاه آمد [illegible] بادشاه [illegible] جلو [illegible]

محمد کوکه بر بالای الغور قربان چاک کرده زیر آن حضرت گسترانید و مو
مشهور بو بکر روشن کوکه حضرت جنت آشیانی که در سفر [illegible]
و خواهر بود وازان سبب روزی چند [illegible]
کوکه کامران میرزا که از ابتدای در بندگی حضرت جنت آشیانی [illegible]
و خواجه مقصود هروی که از دو دو فقیر یادگار ماندند و به نسبت کوکلتاش
شاهزاده سلطان محمد اکبر امتیاز یافتند یکی سیف خان که در جنگ گجرات
شربت شهادت چشید تابی زین خان چنانچه احوال هر دو برادر
بجای خود مذکور شود و خواجه غازی تبریزی و خواجه امین الدین محمود
که سیاق و خط شکسته خوب میدانست و می نوشت و در زمان
اکبر بادشاه بخطاب خواجه جهانی سربلندی پذیرفت و بابا دوست
بخشی و درویش مقصود هروی که او را [illegible] میگفتند از انجمله که
شورشگاه بر جهانگیر قلی رویداد او تنها برآمده [illegible] دست بوسیده و حسن
علی ایشک آقاسی و خلیفه [illegible] و علی دوست باربیگی و [illegible]
که از عقب در مشهد مقدس رسیدند و ابراهیم ایشک آقا و مجنون
قاقشال [illegible] میر نصیر بابای که در عزیمت چهارم هندوستان حضرت
مکانی یار بادشاه از سرخ گنبد و در سن شانزده سالگی از میر نصیر همراه
گرفته بودند و شیخ یوسف جولا خواص و شیخ بهلول خواص و [illegible] نور الدین

دُباجی و دن و محمد قاسم موجی که آخر بمیر بحری ممتاز کرده بود و حاجی محمد
اخته بیگی و سید محمد بکنه تبساول جوان مردانه و صاحب قبضه و سید محمد
قلاه امیر عدل بهروی الاصل و حافظ سلطان محمد رخنه که در بهکر آمده
در لباس فقر آنحضرت را دیده بود و بیت دلکش میخوانده و فتح
دفعه داخل اچکیان گشت و در عهد دولت جلال الدین محمد اکبر
معامله اش بر کرسی اعتماد نشست و در هند بابحری که شهرت دارد و بکار
اوست و وردا بیک بلوچ و میر حسین و خواجه عنبر خواجه سرا که بموجب
حضرت فردوس مکانی بود و حضرت جنت جلال الدین محمد اکبر پادشاه
بخطاب اعتبار خانیش ممتاز کردانیدند و ناظر محل مقدس شد و سلطان
محمد قراول بیگی و عبد الوهاب صاحب تیاق و جنابی بهادر و ملک
باتش یونس و عارف توشکچی که از غلامان کوس بد خوی سیادت
میزد و در دولت اکبری از خطاب بهادر خانی سر بر افلاک
کشید و مهتر جوهر آفتابچی و مهتر وکیله خزانچی ~~و مهتر~~ شربتچی و مهتر
واصل و مهتر سنبل میر آتش چون آوازه آیت آیه موکب اقبال
در کوهستان انحراف و ارداه کابل افتاد کلبن هواخواهان شکفتگی
و شادمانی گرایید و باغ ما برو مندان به سبزه دیگر و رونق انجامید
و میرزا کامران در شش در ماند و آن بد اندیشیها از سر نا بیرون کرد

و مهتر خان خزینه دار و مهتر
ملا بلال کتابدار و
حاضر توشکچی و
مهتر تیمور شربتچی هم

واول برادر خضر خان هزاره و قربان قراول بیگی را از کابل تعیین
کرد که آن نوباوه بوستان سلطنت را که عبارت از شاهزاده
محمد اکبر باشد از قندهار بکابل بیارند میرزا عسکری با خاصان
خود در باب فرستادن شاهزاده رای جست بعضی گفتند که
شاهزاده را بخدمت حضرت جنت آشیانی کسیل فرموده بدین
وسیله عظمی درخواست گناهان خویش باید نمود و جمعی معروض
داشتند که خاطر میرزا کامران نباید آزرد تقصیراتی که از شما
بوقوع آمده روی مدارد که درخواست آن کنید پس میرزا عسکری در
زمستان و برف باران شاهزاده را بکابل روانه ساخت و ملکه
شناسد شاهزاده را میرکه میخوانند کشتی گرفتن شاهزاده محمد اکبر
سلطان با میرزا ابراهیم میرزا پسر کامران میرزا گویند میرزا کامران جشن شب
برات آراست و شاهزاده را هم طلبید قضارا در آن بزم نقاره برای
بازی ابراهیم میرزا پسر کامران میرزا حاضر ساختند شاهزاده از نقاره خواهی
کودکی میل بآن نقاره فرمود میرزا کامران گفت هر که در کشتی چیره
گردد نقاره متعلق باو باشد و در دل انگیخته تقاول جست اکبر ابراهیم
میرزا کلان سال بود و بظاهر قوت چشمگیر داشت اما از غلبه خوف
نقاره شاهزاده اینها را بخاطر نه آورده بیحابا ابراهیم میرزا را از

زمین بر کنده بر تخته خاک زد عزیو از اهل مجلس برخاست و میرزا
کامران بخود فرو رفت و شاهزاده نقاره را گرفته نواخت و میرزا
کامران در باب شاهزاده اندیشهای نادرست بخاطر راه
داد و گفت که شاهزاده را از نظر باز دارند با جود که هنوز آن
وقت نرسیده بود ورود موکب معلی بولایت گرمسیر چون موکب
همایون بعزم کومک ارزان زمین در نواحی قندهار نزول اجلال
فرمود آنحضرت جیلی سلطان تکلو را با جمعی بجهت تسخیر قلعه بست رخصت
داده بود در ایام محاصره جیلی سلطان تکلو زخم تفنگ وداع عالم
هستی کرد و اهل ایران پسر دوازده ساله او را بسرداری برداشته
محاصره را تنگ ساختند و در اندک فرصت قلعه نشینان فریاد
الامان بر آورده نجات یافتند و بمشاهیم خان جلایر و میرخلج
که از قبل میرزا کامران در استحکام قلعه میکوشیدند داخل ملازمان
درگاه گشتند چند از منهیان اخبار معلوم شد که میرزا عسکری
میخواهد که از قندهار با خزاین بکبرز بجهد اصغا امرای قزلباشیه
و نوکران پادشاهی اجازت تعقب حاصل نمود کرم تر قندهار
شتافتند چون آن واقع دروغ بعرض رسیده بود میرزا فوج
پادشاهی دیده توپیمان را قبله و ز زده و چندی از قلعه بر آمده بعرف

گماشتند و ترکمانان با زدل بگشایش قلعه بستند زمانی که عرصه بر میرزا
عسکری تنگ شد از عجز و زاری عرضه مصحوب بیرم طاهر برادر خوانده دوست
ناوند فرستاد که عصمت قباب خانزاده بیگم بتشریف مرا ارزند تا بوقت
فرصت دهند که التیان بیابند و تقصیرات ما را از حضرت اشرف
در خواهند حضرت جنت آشیانی از روی عاطفت جیلی در حوم قلعه بست
ورزیدند چون عفت قباب و بیرام خان باردوی معلی پیوستند و بیگم
نزد میرزا شتافت میرزا آنچه بداند رون بار خود سر بی اغاز نهاد هر چند
بیگم پند و اندرز داد سی نو فوره بتقدیم رسانید اثر نه بخشید و تکدار
که الحذر از قلعه برون برآید و باردوی معلی پیوندد و چند الغ بیگ میرزا
کابل از بنابر دختری سلطان حسین میرزا و فضیل میرزا برادر نشم کجان
و ده یک هزاره با خیل و حشم خویش و جمعی دیگر از کابل آمده بیم
پای بوس آنحضرت اختصاص پذیرفته اند و حضرت جنت
آشیانی از روی عنایت پادشاهی زمین داور با الغ بیگ میرزا
مرحمت فرمودند و هم در ایام مذکور نوشتهای اق شقالان
کابل نیز رسیدن ازین دید و شنید در موکب معلی فرح دیگر
پیدا کردید و قزلباشیه که دو دله بودند هم یکدله گشتند در قلعه
تزلزل تمام راه یافت و بپای ثبات هر کدام لغزید و درون بنا

روز بروز احوال میرزا نگاشته از سر دیوار قلعه می انداختند
بالاخر کار بجایی انجامید که سرداران لشکر میرزا عسکری مثل خضر خواجه خان
و مویدبیگ یکه یکه خود را بیرون بر تافتن گرفتند پیاده و ماده و نوکرانش
نیز از بالای حصار می افتادند لاجار عسکری میرزا الکاس گرو که قندهار را
با اولیای دولت می سپارم بشرطی که مرا بگذارید که بکابل بروم حضرت
جنت آشیانی سخن او را شنیدند و عاقبت بوسیله نواب خانزاده
بیگم قلم عفو بر جرائد جرائم او کشیدند و بتاریخ بیست و پنجم شهر جمادی
الثانی سنه مسطور میرزا از قلعه برآمد کارگذاران سلطنت میرزا را و اولوم
خان جلایر و تولک قوچین وغیره ... هیچکس را شمشیر در گردن بسته
بحضور انور حاضر ساختند و حضرت جهانبانی از تقصیرات میرزا درگذشته
بعنایات بادشاهی امتیاز بخشیدند و بر زبان راندند که چند
روز میرزا را در بند نگاه دارند و به کورنش می آورده باشند و روز
دیگر با محمد مراد میرزا و جمیع امرای قزلباشیه اندرون ارک قلعه
تشریف برده و سه روز در آنجا گذرانیده روز چهارم قلعه و شهر
بمحمد مراد میرزا ارزانی نمودند زمانی که خبر فتح قلعه قندهار در کابل بمیرزا کامران
رسید متنبه نشده شاهزاده محمد اکبر را که در خانه خانزاده بیگم
نگاه میداشت بکوچ کلان خود خانم سپرد و دو رباط میرزا سلیمان

از ادرایان

از ادرایان مصلحت حبیب ملا عبدالخالق استاد میرزا و بابوس بیگ
وکیل مطلق گفتند که اکنون میرزا سلیمان را به بدخشان بفرستند
که هنگام کار بکار آید اتفاقا از دو رویت طالع میرزا سلیمان میر
نظر علی و میر هزاره و شیر علی بلوچ وغیره هواخواهان میرزا سلیمان
نفاق بر قلعه ظفر نماختند و آن حصن حصین را بروز گشودند و قاسم علی
برلاس و دیگر نوکران کامران میرزا را اولجه گردانیدند و هنگام
میرزا پیغام دادند که اگر سلیمان میرزا را خلاص سازند ولایت بدخشان
را بدیشان می سپاریم و اگرنه مردم متعلقان را بقتل رسانیده بدخشان
را با وزبک سپرده هیم نا برادران کامران میرزا سلیمان میرزا و ابراهیم میرزا را
اجازت بدخشان رفتن و فرزندان که در پای منار میرسند کامران
از حضرت ایشان پنهان نبود و شخصی را پیش سلیمان میرزا کسیل میکند
که بعضی سخن زبانی دارم البته بیایید و شنوده باز متوجه بشوید سلیمان میرزا
دریافت که صلاح حیثیت معذرت نامه نگاشت که چون من بیعت
مسعود برآمده ام باز گردیدن لایق نمیدانم الغرض قرار ... عنایت
فرمایند که بر آن عمل کرده آید و خود نشستن کوس رحیل بصوب بدخشان
نواختن و بمجرد پیوستن بدخشان پیمان شکست و یادگار ناصر میرزا
نیز از کابل گریخته به بدخشان شتافت و از میرزایان بجز هندال میرزا

نزد کامران میرزا نماند کامران میرزا لاچار او را نواخته دنبال
یادگار ناصر میرزا و سلطان میرزا هندال که در قفس قید او بود خلاصی بخشیده
وابسته متوجه ملازمت حضرت جهانبانی گردید

از وقایع رایات نصرت آیات بسمت کابل و فتح آن دیار

جمعیت خاطر
اشرف از مهمات قندهار و پرداخت یکسان تنسیق کابل و تسخیر
آن ممالک همت بجا آورده‌اند از ادراک اراده آنحضرت
اکثر امرای قزلباشیه از طول توقف اندیشیده برخی به استیصال رخصت
بجانبهای خویش شتافتند و بعضی کام و ناکام جدائی گزیدند و گروهی
که همراه محمد مراد میرزا پسر شاه والاجاه در قندهار ماندند دست تطاول
برزیردستان دراز ساختند اشراف و ارذال شهر از تعدی
و ستم ایشان العیاذ گویان بدرگاه عالم پناه در آمدند و حضرت جهانبانی
با ستادهای حضور میگفتند که اگر این بلا را کافر ابجزای اعمال فاسد
میکردانیم خاطر شاه آزرده میشود و اگر دیده و دانسته تغافل
فرمائیم از آئین عدالت جهانبانی دور است که اولیای دولت
مطلب جلاء و دربش داند و موسم زمستان رسیده اهل و عیال
و احمال و اثقال در کوهستان هزاره جات و افغانستان که تابع میرزا
کامران بگی شده بسر گرده ما گشته‌اند همراه بردن متعذر می‌نماید

[illegible marginal note]

تا قندهار

تا قندهار
ورود نباشد جمعیت خاطر صورت نمی بندد زیرا که بی آنکه نگاه
داشتن لشکر به از قندهار جائی نمیتوان یافت و نیز بیرم شاه
عالیجاه دعوت ایرجی را لبیک گفت اکنون قندهار را بخوالگی
بستکاران چند واگذاشتن مصلحت نیست مناسب آنست که از
بداغ خان قندهار را خواهی نخواهی گرفته بحضرت شاه نامه اخلاص
و معذرت باوا نمود ستم قزلباشیه و انحراف از حکم شاه
که تا فتح هندوستان بدوام خدمت داده بودند نوشته شود
هر آینه شاه والاجاه که معدن عدل و کان فتوت اند خواهند پسندید
حضرت جهانبانی بر زبان راندند که ما را بطریقی در حصول مقصد باید
کوشید که معامله باطناب نکشد زودی سرانجام یابد و آن
مرقوم بداغ خان رسید الکاه یکی را به نزد بداغ خان فرستادند
که با او بگوید که میرزا عسکری را خجسته میسپارم که در قلعه محبوس باشند
از انجمله که ماری را که از سوراخ بیرون آرند در کیسه نمیگذارند بدار
بهزار مصلحت بخاطر آورده انقیاد فرمان پادشاهی کرد در ینگاه
خلاف مؤثر گردید که چون نامه بطارچه برو ند و بر در حصار قندهار
بر تخجیر کردند و وقت فرصت در قلعه در آیند در آغاز صبح
حاجی محمد بابا قشقه از همه بیشتر بدروازه مانوره بوست ناگاه

شتری چند از بیرون پر از بارگاه بدرون حصار میبرفتند حاجی
محمد بابا قشقه خود را در پناه شتران داخل دروازه گردانید
دربان گفت که تو کیستی که در میرایی حاجی محمد گفت که ما بموجب
طلب بدافغان مرزا عسکری را اندرون قلعه میبریم دربان
سخن حاجی محمد را نشنید و در بستن در قلعه قیام ورزید حاجی محمد او را
از هم گذرانیده اندرون حصار شتافت و چندی از بهادران
چغتای از عقب درآمدند و قلعه بی منفعت و رنج بدست افتاد
و بدافغان بوسیله حیدر سلطان چنین خجالت بر زمین بدرفت منت
سود و آنحضرت بعتاب با و شاهانه امتیاز بخشیده رخصت حضور
شاه والاجاه الطراف داشتند و نامه معذرت بشاه صفوت
دستگاه نوشتند که چون بدافغان بار از دایره حکم شاهی بیرون
نهاده بود قندهار بوی را از قبضه تصرف او کشیده به بیرام خان
سپرده ایم هرگاه که بنده معتبر از قبل آن عدالت آیین بگزین آید
بیرام خان قلعه بدو حواله میماند و بخدمت ما میرسد و درین وقت
مرزا عسکری باز از راه بدبختی گریخت و بعد از چند روز افغانی
آمده بعرض رسانید که مرزا در خانه منت کسی را حکم نمود که
بار دیگر بحضرت جهانبانی شاه مرزا و خواجه عنبر ناظر او را از آنجا

کرفته

گرفته حاضر ساختند و آنحضرت از شفقت طبع بخشید و از سر گناهان
مرزا درگذشتند و بهودج عزت حرم مکانی را در ارگ
قندهار گذاشته اعلام دولت متوجه کابل برافراختند چون هندال
مرزا باستان بوسی اختصاص پذیرفت و قاعد [illegible]
از کابل شد و جمیل بیگ برادر بابوس بیگ از غزنین
راه نموده درخواست گناهان بابوس بیگ نموده [illegible]
بیابوس بیگ سپرده خود باهتمام قلعه خاطر وا پرداخته در عقب
ه قاسم برلاس را با جمعی بستر رخصت کرد و قاسم مخلص
تربتی را از روغه توپخانه را در جائیکه نزدیک بخانه بابوس
بیگ است برده خود باهتمام قلعه خاطر وا پرداخته در عقب توپخانه
بای نبات افتند و بحکم جهانبانی خواجه معظم و حاجی محمد و میر قاسم
برلاس تاخته او را از موضع تکیه حمار بر خبر آندند و وقتی که [illegible]
از چندی از دایره دولت رشتگ گشت برین گردید [illegible]
فریقین بنیم کروه مسافت ماند بابوس بیگ و شاه بردی خان
سعادت تقبیل شده پاسینه دریافتند و گفتند که وقت بموقف
منت نوازی فرمایند که همه مردم باراده ملازمت می آیند
مرزا کامران از مشاهده بیوفائی نوکران و هم صحبتان لاعلاج

گفت کم توپخانه زام

از جای که نشسته بود برخواسته بارک کابل رفت واز انجا
فرزندان را گرفته روانهٔ بغزنین گشت حضرت جهانبانی هندال
میرزا را کامران میرزا فرستاده بساعت مختار نیجان دوازدهم تبکاحنح م
شهر رمضان سنهٔ اثنی وخمسین وتسع مائه بغزنین قدوم
میمنت لزوم خویش قدر منزلت شهر برافزودند از مصراع بی
جنگ گرفت ملک از وی تاریخ برمی آید واز جمال یوسفی
شاهزاده سلطان محمد اکبر که دران زمان دو ساله وچهار ماه وشش
روزه بودند دیدهٔ نورانی گردانیدند وحضرت مریم مکانی را
از قندهار طلبیده وجشن علا ترتیب داده طوی ختنهٔ شاهزاده
را فرمودند الحاصل در جشن مذکور یادگار ناصر میرزا از بدخشان
آمده باستان بوسی رسید وآنحضرت بعد از فراغ جشن بامیر
خواجه زیک روان تشریف برده از روی ابتهاج وانبساط
بزمان راندند که حصار محفل خاص بایکدیگر گشتی بگیرند هندال میرزا
ویادگار ناصر میرزا وحضرت جهانبانی با امام قلی قورچی وهمچنین امرا
نیز باهم بگشتی دراویختند چون یادگار ناصر میرزا پس از معاودت
خواجه زیک روان از عالم کم فطرتی ارادهٔ بغی بخاطر آورده نگرت
از اوردارک مالیخولیاش منعقد ساخته در ارک حصار کابل همراه میرزا

میرزا عسکری نگاه داشتند وشاه قاسم طوایچی از قبل سلیمان
میرزا برسم رسالت شتافته عریضه که دران عذر کوتاه از
آمدن خود نوشته بود از نظر والا گذرانید وحضرت جهانبانی
از مطالعه اش سخت رنجیدند عزیمت رایات جاه وجلال
بجانب بدخشان وفتح آنجا بار دیگر چون به حقیقت میرزا سلیمان توجه
پیوست حضرت جهانبانی در اوایل سته وخمسین وتسعمائه
شاهزاده سلطان محمد اکبر را در کابل گذاشته اعلام دولت
بصوب بدخشان برافراختند ووقتی که موکب سعید در النگ
قراباغ رسید در خاطر انور گذشت که یادگار ناصر میرزا را
از قید حیات نجات دهند پس محمد قاسم موجی را اشاره کنند
٧ بحکم م واو بکابل رفته بکمان تیر زندگانی میرزا را بهدف رسانید و
هنگامی که اندراب از منزلگاه والا زینت اشتمال یافت
میرزا سلیمان از بدخشان با فوج آراسته آمده در موضع تیر
گران که تعلق باندراب دارد قدم جرأت افشرد وآنحضرت
هندال میرزا وقراچه خان وحاجی محمد را بمنزلهٔ بهر دو میرزا جهت
فرمودند محاربهٔ عظیم درگرفت وبسیاری مثل خواجه معظم
وبهادر خان واز الجیان شاهم وکده بیک وغیره از تیر

میرزا بیگ برلاس ملازم میرزا سلیمان زخمی در میدان افتاده بودند
و اکثر شربت شهادت چشیدند و شیخ بهلول و شاه قلی نارنجی
و دیگر مردم تاخته غنیم را از پیش برداشتند و میرزا سلیمان شکست خورده
کولاب طریق ناکامی سپرد در زمانی که از مهمات بدخشان فراغت
خاطر اشرف وا پرداخت قندز و الغو و بمیرزا هندال و خوست
بمنعم خان و طالقان به بابوس بیگ مرحمت کرده برای قشلاق
بقلعه ظفر رو نهادند در راه قلعه ظفر مزاج اشرف از حد اعتدال
انحراف گزید و امتداد آن تا دو ماه کشیده آنحضرت را در ابتدای
مرض چهار روز بیهوشی دست داد و این خبر در افواه عام بعنوان
دیگر شهرت پذیرفت و در عالم فتنه سر زد و میرزا هندال باراده
تماشای از قندز روانه گردید و دوستداران میرزا سلیمان جابجا غلبه نمایان
کردند چنانچه قراچه خان با جمعیت تنگ شتافته پیش و لحافه شکست
و میرزا عسکری را که بد اندیشی او معلوم بود در خرگاه خویش برده
مستحکم ساخت و خود فدائیانه لوازم بیمارداری بجا می آورد و روز
پنجم که مزاج مقدس بشعور اصلی گرایید میر برکه استغنای دوران و مجرای
خدمت قراچه خان معروض نمود آنحضرت قراچه خان را بعنایات
غایت شاهنشاهی سرفراز گردانیده برلیغ عاطفت بنام نوباده سلطنت

سلطان

سلطان محمد اکبر بکابل فرستادند که خاطر ما را از گفتگوی خلایق تسکین
بخشند رفتن میرزا کامران بکابل در ایام شدن غلبه ... مجمل احوال میرزا کامران
بر سر رشته سخن نگاشته میشود که چون میرزا کامران از کابل
گریخته به غزنین رفت و از آنجا بمقصود بر زمین داور شتافت و در آنجا
هم کاری نساخته پناه بشاه حسین ارغون جست و دو دختر او را در حباله
عقد خویش در آورده انفاس مهمل بسر برده و از خبر بیماری حضرت
جهانبانی باراده کابل روانه شد و اول بغزنین آمد و زاهد بیگ
گماشته میرزا هندال را که در غفلت و مستی میگذرانید از هم گذرانیده
بتعجیل هر چه تمامتر راه کابل در پیش گرفت و بامداد آن بکابل نزول
نمود و محمد علی طغائی صوبه دار کابل را متصرف گردید و شمس الدین
محمد خان اتکه شاهزاده سلطان محمد اکبر را نزد میرزا برد و میرزا بشاه
زاده نشناسا نموده بکسان خود سپرد و اساس ظلم و تعدی
بنیاد نهاد و خشمان مهتر واصل و بهتر وکیل غلامان باد شاهی را
بی نور گردانیده حسام الدین علی ولد میر خلیفه را اعضای
محشر بریده بعذاب فاحش کشت و حولی بهادر را بقتل رسانید
خواجه معظم و بهادر خان و اتکه خان و ندیم کوکه را با جمعی دیگر بزندان
فرستاد و خبر آفکن و حسن بیگ کوکه و سلطان محمد بخشی از خوف بشاهی

و خود را مدلشه بدو بوسند و فاحله مردم بسیار کشند

ارتفاع اعلام دولت و نصرت از بدخشان بسمت کابل و فرونشاندن نایرهٔ فساد میرزا کامران

چون جرأت و دلیری میرزا کامران مسموعان
اخبار معروض گردانیدند حضرت جنت آشیانی آنجه مجال درنگ حضرت
فردوس مکانی بابر بادشاه پدر عالی قدر میرزا سلیمان می‌یافت میرزا
سلیمان مکرمت کرده با وجود کثرت زمستان و علیه برف و باران
بهم عنان توکل از راه دره متوجه کابل گردیدند وقتی که موضع جاریکاران
از نیمجه بارگاه جاه و جلال زینت گرفت جندی از نیکو سعادتان مثل
سکندر سلطان و میرزا سنجر ولد سلطان جنید برلاس خواهرزاده
حضرت فردوس مکانی حقوق حال و سابق را بر طاق نسیان
نعمی گذاشته میرزا کامران را دیدند اولیای دولت بعرض
رسانیدند که کابل را جب زده لطف خواجه پسته رویم
تا از وقه لشکر ما برسد و از آنجا فکر تسخیر قلعه نمایم آنحضرت گفتند
که رفتند بجانب خواجه پسته لایق نیست زیرا که بسیاری از همراهان
بسبب اهل و عیال جدائی می‌گزینند و خلایق در گمان خواهند افتاد
که حضرت قصد قندهار دارند مناسب که ما اول قلعه را بدست
بیاریم اگر میرزا بمحاربه مبادرت می‌نماید بهتر و اگر نه آنگاه از نوکران

جدا بینو پس حاجی محمد را با جمعی از راه کوتل منار رخصت انصراف
داشته خود بدولت و نصرت از پایان کوتل روانه شدند
در حدود ده افغانان شیر افکن با مردم اعیان کامران میرزا
آمده با همراهان میرزا جنگ انداختند و از طرفین کشش و کوشش
بدرجه عالی رسید همه مردم بادشاهی قدم پیشتر نهادند لشکر میرزا
همراهان که ثبات قدمی ورزیدند حضرت جهانبانی قراچه خان و میرزا
و شاه قلی نارنجی و جمعی دیگر را فرستادند که این مردم را که تنوع
می‌نمایند از پیش بردارند قراچه خان و غیره بکوشش تمام
مخالفان را از روی برداشته شیر افکن را در بند آوردند
و او همدران وقت بحضور اشرف از هم گذشت و بهادران
منصور در عقب گریختها از راه دروازه آهنی در شهر بند و حل
گشتند و شهر بتصرف اولیای دولت درآمد و مردم میرزا
کامران همواره دروازه قلعه کشاده چیقلشها می‌نمودند چنانچه
از نیکو سعادتی مهدی قاسم خان و حلیمه بیگ و بابا سعید
قبچاق و اسمعیل کور و غیره روشناسان راه حقیقت
سپرده بمیرزا کامران پیوستند و آنحضرت بقراچه خان
و حاجی محمد خان فرمودند که برابر مور جل نزدیک قلعه ساختند

جای مناسب به بیند الیشان که قریب قلعه میبردند سیح حبل
کس از دروازه ارک بر آمده مقابل میکردند و حاجی محمد خان
بالیشان حمله فرا آورده و تسلطی بپای ضلالت افشرده رد
و بدل مردانه میکند و بدست حاجی زخم کاری میرساند و در وقت
فرار اسیر پسر سلطان جنید برلاس بر مورجل بادشاهی جنت
آشیانی که بدهانه راست بود او را تا ماخ بنفشه بردند و بهما
بادشاهی دستکیر کردانیده بخدمت جهانبانی حاضر ساختند و بحکم
انور همو کلان زندانخانه حواله کردید و کامران میرزا از روی
خجالت و از خوردینی بقصد ناموس مردم و ازار کودکان
بر درخت و زن بابوس را با اهل بازار نجشید و سه پسر او را
که یکی هفت ساله دوکری پنج ساله و سیوم سه ساله بود از بالای
قلعه بر تافت و کوچ محمد قاسم موجی را به لسان آویخت و سردار
بیک پسر قراجه خان و خدا دوست پسر مصاحب بیک را از کنکرهای
قلعه آویزان کرد و پیغام داد که یا پیش خود بیائید یا راه بدر زود بدهید
یا از کرد قلعه حضرت جهانبانی را بر دارید و الا پسران شما را
همچون پسران بابوس خواهیم کشت قراجه خان کفت ذات مبارک
حضرت پاینده باد جان و مال و زن فرزند ما فدای پای اشرف

وخلاصیت در دیدن اقدام مبارک و آنکه از سیاست فرزندان
میرزا سلیمان با دمش این فردی قیامت بعنایت الهی میسر نبود میرزا
کامران از کفت کوهای قراجه خان و مصاحب بیک سوخته شاهزاده
سلطان محمد اکبر را در آورنگ نشانده در برابر توپ نهاد و خارسان
ایزدی که نکاه بان آن کل کلشن خلافت بودند اندیشهای فرزندان
بمیرزا عاید کشت و آن نونهال سلطنت را هیچ آسیبی نرسید
و سنبل خان میر آتش از دور حضرت شاهزاده را شناخته دست
از کار باز داشت وقتی که حقیقت او بر نسن شاهزاده معلوم آنحضرت
شد مورجل ها را پیش رانده مخانره را تنک تر کرفتند میرزا چون
راه کریز نماند دست را وسیله نموده قراجه خان را شفیع آورد
که اکر حضرت از تقصیرات ما در کذرند در برابر الخدمات
لایق بجا آرم حضرت شهنشاهی از شفقت ذاتی قلم عفو بر جرائم
میرزا کشیده و در کرفتن قلعه سهولت ورزیدند چندی میرزا بندرا
و قراجه خان و مصاحب بیک از فتنه پروازی میرزا کامران
کفته فرستادند که آمدن شما بحضور اشرف شایسته حیثیت
لایق است که از مورجل حسن آقا بدر رویدو اهمال نکنید
که کار قلعه بتعویب انجامیده میرزا کامران بار دجنبانید جماعه

معتنان سنت بخشیده در دروازه دهلی برآمده راه بدخشان
سپرد و باراده آنکه بدست یاری مرزا سلیمان پناه باو [illegible]
و از آنجا چاره کار خویش جوید حضرت جهانبانی بدولت و نصرت
داخل قلعه گردید و دیده را از دیدار شاهزاده کامگار روشن
و نورانی گردانیدند و مرزا کامران از غوری خط بمرزا سلیمان
نوشت که ما بامید شما از کابل برآمدیم مرزا سلیمان کامران مرزا را
در ملک خود راه نداد لاجار کامران مرزا نزد پیر محمد والی بلخ
شتافت و بعد از و بکمک او بر بعضی از بدخشانات باستیلا
یافت و سلیمان مرزا و ابراهیم مرزا بشعاب جبال خزیدند حضرت
جهانبانی از استماع سوانح مرزایان همت بیورش بدخشان
گماشتند درخلال این احوال قراجه خان که وکیل السلطنت
بود از کم مایگی و تنگ ظرفی حقوق پرورش و ترتیب [illegible]
بلند گذاشته تکلیفات لایعنی کرد که خواجه غازی دیوان
کفایت نشان را بمن حواله کنند یا از هم گذرانند و منصبش
بخواجه قاسم تولک بدهید آنحضرت ملتمس بمعنی او را اصغا نفرمودند
و آن بخت برگشته مردم بسیار مثل بابوس بیگ و مصاحب بیگ
و اسمعیل دولدی و علی اندرابی و حیدر دوست مغل و شنجم

خواجه خضری قرابان قراول کم و بیش سه هزار سوار را که بیشتری
از بیهار و شناس بودند از جاده اعتقاد منحرف ساخته طریق
بدخشان پیمود حضرت جهانبانی روزی از دمسازان و دانایان
مجلس در باب بدخشان رای زدند بعضی از کم فطرتی ناتمام [illegible]
و الخدود بر زبان آوردند که در آنجا رفته استعداد یورش
بدخشان باید نمود و جمعی گفتند که از تعقب غنیم نباید ایستاد
که خاطر جمع نماید و جمعیت فراهم آرد آنحضرت از محمد سلطان
پرسیدند که در خاطر توجه تیر سد محمد سلطان عرضداشت
که مرزا کامران از اطاق شور بختان چند عزور دیگر رسانیده
باشند غالبا در آمدن این سمت دلیری کند اگر حضرت بدولت
و اقبال جرات فرموده از کوتل هندو کوه بگذرند هر آینه فتح
از جانبانست و اگر نه قضیه برعکس است آنحضرت را رای صایب
او مقبول افتاد [illegible]
[illegible] روز دوشنبه
پنجم جمادی الاول سنه خمس و خمسین و تسعمائه بساعت گزیده
کوس اقبال بعزیمت بدخشان بلند آوازه گشت زمانیکه [illegible]
منزلگاه شد واقعه عجیبی بظهور انجامید گویند حضرت جهانبانی دور

در عقد نکاح بند بجهت تقاضای بشری رفته بودند وقتی که ازان
اثر بر و دخنه استاده بر ضمیر انور گذشته که اگر این فرخ سفید
که در صحن خانه می گردد به پرواز آید و بر کتف ما بنشیند و
آواز کند آیه فتح است بمجرد خطور خطره مذکور فرخ پرش نموده
بر دوش آنحضرت نشست و بانگ زد الحاصل از موضع بازارک
حاجی محمد خان بابا قشقه و قاسم حسین سلطان و وردی بیگ خان
و محمد قلی برلاس و علی قلی سلطان و غیره بمنقلا اجازت یافتند
هنگامی که همراه رایات عظمت باندراب نزدیک رسید بندگان
میرزا از قندهار به عتبه بوسی شتافته شیر علی را که از قبل کامران
میرزا بتسخیر قندهار آمده دستگیر ساخته بنظر اشرف آوردند و
گوناگون مهربانی گردید منجمله آنکه سواره دریابد و بسبب عنایت میرزا
سفینه نامه تقصیر شیر علی را باب عفو نشسته میرزا را سردار
فوج از تغییر حاجی محمد گردانیدند در حدود قلعه ظفر بر کنار آب تنگ
جنگ دست داده هراول بادشاهی قدم بستر نهاد و غنیم
دست بالا یافتند چنانکه کوکبه ظل الهی بر کنار آب و خنجید
و بفتح الله بیگ کوکه هراول آنحضرت محاربه عظیم در پیوست
و فتح الله بیگ نوشند حیات و در میدان ممات جان نهاد چون کرد

ادسم افراس

کردسم افراس موکب بادشاهی در دیده نادیده میرزا کامران
اقا دهم همت غنیمت دانسته رخت نجات بقلعه طالقان کشید
و آنحضرت قلعه را در محاصره گرفته از روی مهابانه فرمان عنایت توامان
مصحوب نصیب رمال فرستادند هذا سواد آن رقیمه ای برادر
بدخوی و ای عزیز جنگ جوی از تدبیر آن کار که باعث کارزار و
موجب قتل و آزار مردم بسیار است باز آی و بر مردم شهری
و لشکری رحم نمای امروز که اینهمه مردم کشته میشوند فردای قیامت
بود خون آن قوم بر گردنت بود دست آن جمع در دامنت
همان به که بر صلح رای آوری طریق مروت بجا آوری میرزا در رد
پاسخ عنایت نامه نوشت عروس ملک کسی در کنار گیرد چست
که بوسه بر لب شمشیر آبدار زند نصیب رمال برگشته بلا آزمی میرزا آمد
کرد از سده سفینه خلافت بمورچل اقا قور عزم رفت که احاطه را آتش برند
و در مدت یکماه عرصه بر میرزا تنگ شد و فتوحی که از پیر محمد خان در
مد نظر داشت بظهور نا انجامید لا علاج از روی یاس دست بدامن
بوالهز اطاعت زد و سلسله جنبان صلح گشت و کاغذی بر تیر بسته
در معسکر میخا انداخت مضمونش آنکه چون حقوق عنایت و رعایت آنحضرت
ندانستم دیدم آنچه دیدم اکنون از گذشته پشیمانم و میخواهم که بطواف

کعبهٔ مقصود حضرت پایم تا از ورطهٔ بحر و قلزم گناه نجاتی برآمده خود را شایستهٔ
خدمت گردانم و امید دارم که بوسیلهٔ میرعرب ملکی بمطلب خود رسم
میرعرب مردی بود از جمله جهان دیدها فرزانه در راستی و درستی یگانه
بکیمیاگری مشهور که در یورش عراق همراه رکاب سعادت در لشکری
و عالم بی می بود آنحضرت کاغذ مذکور بدست میر دادند میرگفت که جواب میرزا
را من می‌نگارم پس مرقوم نمود اعملوا یا اهل الغلو لطالص فی الاخلاص
والسلامة فی التسلیم والسلام علی من تبع الهدی میرزا در برابر رقعه
بر نعلم در آورد که ما از دایرهٔ صلاح و قرار شما پای بیرون نخواهیم گذاشت
حضرت جنت آشیانی میرزا نزد میرزا اکمل فرمودند میر بتعلو شتافته
ادای حق اندرز بتقدیم رسانید میرزا بخروج و تقریر تا آنکه همه موفقانه
قبول دارم از زبان بر نمی‌آورد میر پر آشفته که ماسوای علاج نیست که
با سینهٔ صاف و اندیشهٔ هموار همراه فقیر بسعادت زمین بوس شتابید
میرزا بنا بر ملاحظه برخاست و رو براه نهاد قریب بدروازه میگفت که باز ده
کورنش تا قدر دانستید هاها که از ظلمت عصیان و کفران نعمت وارستید
لایق آنست که امرای حرام نمک را مقید ساخته بحضور انور ارسال دارید
و استجازت نماید میرکه بگیرید میرزا تمامی نصیحت میرزا بسمع رضا شنید
لیکن بار کورنش را از آن حضرت درخواست که قدم بخدمت منت

گسیل

نهادم

میخواهم که در غیبت ما باشند همه ملتمسات میرزا بشرف قبول مقرون
افتادند و روز جمعه دوازدهم رجب در سال مسطور در درون
قلعه خطبه بنام نامی حضرت جنت آشیانی خوانده و حاجی محمد با برادر
میرزا مامور گردید چون موکلان قراچه خان وغیره و اردوی ظفر
در بند از نظر اشرف گذرانیدند آنحضرت بر سبیل نیکنامی از جرم
جماعه واجب القتل در گذشته هر کدام را در خور حالت سرفراز
گردانیده در ترکی بر زبان راندند که در عالم سپاهگری میشود و از
کامران که در حدود بادام دره میرسید سپاس مهربانی آنحضرت
و جرات و بی ادبی خود میرزا عبدالله مذکور بسیار زد و میرزا عبدالله
میگوید که اگر دست شما بر آن حضرت میرسید به چه طریق پیش
می‌آمدید میرزا گفت که از منزل این برد باری بظهور نمی‌پیوست میرزا عبدالله
گفت که از خرد و بزرگ و محسن رو تافتن از قاعده آدمیت
بعید نیست که برگشته عذر تقصیرات خویش نمایم و در عوض آن
به نیکو خدمتی در کوشیم میرزا کامران از انجا معاودت نموده
از قرب اردوی معلی بپابوس آنحضرت حضرت جنت آشیانی
فرستاد حضرت جهانبانی از نزول میرزا باغ باغ شگفته
اول منعم خان و تردی بیک خان و عمدهای دیگر را حضرت پیش

هجوم

انصراف در شنند بعد از ان قاسم حسین سلطان و خضر خواجه سلطان
و اسکندر سلطان و علی قلی خان و بهادر خان آتکه هندال میرزا
و عسکری میرزا و سلیمان میرزا بحکم اشرف باستقبال شتافتند
در روز مذکور میرزا عسکری را از زندان نجات داده بودند
امرا و میرزایان بآئین شایسته کامران میرزا را بخدمت حضرت
جهانبانی آوردند و میرزا کامران در رنگ سایر امرا کورنش
و تسلیمات بتقدیم رسانید آنحضرت گفتند که ادب و اداب توره
بطور انجامید برادرانه هم می باید دریافت و میرزا را از روی لطف
شفقت تنگ در بر کشیده رقتها فرمودند که حضار را از
بخشید و میرزا کامران بحکم آنحضرت در برانغار نشست و میرزا
سلیمان در جوانغار و میرزایان دیگر و امرا هر کدام موافق
مراتب در جوانغار و برانغار جا گرفتند و حسن قلی مهردار و میر
محمود منشی و حیدر محمد و مقصود بیک آخته در دلگل و کار علی و شاهم خان
جلایر و مجنون قاقشال و تولک قوچین و دیگر یکها عقب تورا ایستادند
و قاسم جنگه و کوچک عجکه و مخلص قنبری و حافظ سلطان محمد رخنه
و خواجه کمال الدین حسین و حافظ مهدی و سایر گویندها قرب
بقول و بنغمه و ساز پرداختند غرض که صحبت مسرت بخش صورت

پذیرفت

پذیرفت روز دیگر که بر چشمه بندگشا نزدیک بانگمش دایره دولت
گردید فی العذرا لممکان حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه
وقتی تاریخ آمدن برادران خود خان میرزا و جهانگیر میرزا و ناصر میرزا
ایشان بر خط فرمان برآری بر تخته سنگی بطریق یادگار کنده اند
آنحضرت هم بر ان سنگ از روی خوش وقتی ملازمت میرزا
کامران و بهم پیوستن اخوان تاریخ نقش کردند تا روزگار ازآن نام
و نشان بماند و چون موضع تاریخ بنجم بارگاه آسمان جاه گشت
ختلان که به گولاب شهرة دارد و بمیرزا کامران عنایت شد
و قراتکین بعسکری میرزا و قلعه ظفر و طالقان وغیره بر کتاب میرزا سلیمان
و میرزا ابراهیم و قندز و غوری و اشکمش و کهمرد و بغلان و تاریقا
بمیرزا هندال مرحمت نموده میرزا کامران و سلیمان میرزا و هندال میرزا
بطمن طوغ و نقاره و دیگر میرزایان را بعلم و نقاره سرافراز گردانیده
براه قلعه بریان علم مراجعت بسمت کابل افراختند قلعه بریان قلعه
ایست که حضرت صاحب قران بعد از تنبیه هندوان کتور طرح
انداخته اند چنانچه الغ میرزا ابن سلطان محمد میرزا از دست مردم
هزاره در حدود غزنین شربت شهادت چشید و عباس سلطان ازبک
از دودمان سلاطین اوزبکیه بسعادت آستان بوسی شتافته

بکلجهره بیگم همشیره خورد آنحضرت بود بزوجیت یافت **جنبش**

رایات جهان‌گشای و معاودت نمودن ازانجا در بکار

جهت همچنین و نستعانه بالتو بیک تعین شد که میرزا کامران حکم
رسانند که یورش بلخ مصمم ضمیر اقدس گشته باید که آن برادر نیز
استعداد نموده در سرزمین بدخشان استسلام عتبه علیه نماید
و همچنین یرلیغ میرزا هندال و میرزا عسکری و میرزا سلیمان و میرزا
ابراهیم رفت که خود را بعزم حضور آماده سازند هنگام که پرتو
نیل برطراز خیمه و خرگاه انور زینت گرفت میرزا هندال و میرزا سلیمان
جبین ارادت بر زمین خلافت سوده لوازم لطف حدود بعلان
رخصت یافتند که بمنقلا رفته ایبک را که قریب به بلخ است متصرف
گردند سید محمد بکنه یساول در سه سوادی پلنگی را زده ازنظر
اقدس گذرانید حسین قلی مهردار معروض گردانید که ترکان
درلشکر کینه‌ها صید پلنگ مبارک نمیدانند میرزایان که بایبک
رسیدند پیر محمد خان فرمانفرمای بلخ خواجه باقی اتالیق را
با جمعیت نیک به کومک ایبک فرستاده چنانچه اعلام ظفر قرین
بحدود ایبک پیوستند و مورچلها نقش کرده در دو سه روز به نیروی اقبال
ایبک را از قید انها برآورده شهر داران را بجمع کومکیان به بند در

آوردند

آوردند و روز دیگر اداری اوزبکیه را طلبیده از اتالیق کنکاش
تسخیر ماوراءالنهر پرسیدند اتالیق گفت که درین باب سخن
چه حرف میزنند هرچه بخاطر اشرف پرتو ورود انداز دبدان پردازند
حضرت جهانبانی فرمودند ازانجا که اینه راستی و نشان درستی
ازو جنابها لات تو هویداست لهذا اراده میشود که هرچه بخاطره رسد
بگوا اتالیق معروض داشت که چاره که نقش سپاهگری رزد پیر محمد
خان دارند در بند نما در آمده اند بهمه را گشته قدم در راه مقصود
بگذارید و ماوراءالنهر را بی دخلغش نبرد در ضبط در ارید و با طرح
صلح افکنید که از ظلم سرحد باشند و پیر محمد خان در وقت یورش
هندوستان کومک کند در نقد برابری که نقش دیگر نشسته بود
صلاح اتالیق مقبول نافتاد و چندگاه بواسطه میرزا کامران در
ایبک اقامت دست داد چون میرزا کامران از شقاوت ابدی
در آمدنها تعلل ورزید بالضرور آنحضرت عَلَم دولت بسمت بلخ برافراختند
زمانیکه در آستانه نزدیک بلخ دایره اقبال گشت منهیان اخبار
بعرض رسانیدند که افواج اوزبکیه بسرداری وقاص سلطان و شاه
محمد سلطان حصاری فرارسید هنگام دایره شاه محمد سلطان حصاری
با مردم بسیار بر معسکر معلا تاختن و تلق پیشت افواج نموده بادر میدان

در سائر خورد این الفوا
خواند و صباح انرور
اوزبکان قسمت

مبادرت نمودند عبد العزیز خان پسر عبد الله خان در قول جا گرفت
و پیر محمد خان در برانغار و سلطانان حصار در جوانغار ایستادند
و آنحضرت نیز صفوف جنود را آراسته قول را بوجود عالی زینت
بخشیدند و میرزا سلیمان در برانغار و میرزا هندال در جوانغار قرار
گرفتند و قراچه خان و حاجی محمد خان و تردی بیگ خان و منعم خان
و سلطان حسین جلایر و مجنون قاقشال به هراول سرفرازی
یافتند از جانبین آتش نبرد به بلندی گرایید هراول پادشاهی تقدم
اوزبکیان را از جویبارها گذرانیده تا کوچه بند بلخ دوانیدند حضرت جهانبانی
خواستند که از جویبار بگذرند یاران نفاق پیشه و اصحاب کوتاه
اندیشه صلاح کار ابا ورچه دانسته حرفهای بیجا و سخنهای دور از کار
گفتن آغاز کردند که میرزا کامران بکابل شتافت و ناموس مردم در حوالی
آنحضرت نظر بر کلمات بدخواهان و بسیاری مخالفان انداخته قدم
در پیش نهند الله الحمد که حریفان دست برد نمایشه دیده اند
صلاح دولت آنست که بجانب دره گز برویم و چند گاه تحمل
اقامت اندازیم تا از زمان خبر میرزا کامران هم مشخص میرسد
و هم اوریاقات آن سرزمین رجوع مینمایند از استعداد اوریاقات
تسخیر ما وراء النهر بآسانی دست میدهد آنحضرت را از هجوم عام و الحاد

کاوه هر طرف

کاوه هر طرف مجال دم زدن نماند ناگزیر عنان بازگشت را
کز معطوف داشتند شیخ بهول را جهت برگردانیدن هراول که غنیم را
زده در شهر برده بود فرستادند و میرزا سلیمان نیز که جدا اولی
مانده بلخ بدست آمده را از کیچی گوز نمکان چند گذاشتند و در بازگشتنها
تفرقه عظیم دست داد و اکثر مردم از رکاب جدا شدند حضرت
جنت آشیانی بذات اشرف زد و خورد نمایان بظهور رسانیدند
و اسپ سواری خاصه بزخم تیر افتاد و حیدر محمد اخته اسپ سواری
خود را بخدمت آنجناب کشید و شاه بداغ و میر شریف بخشی و خواجه
ناصر الدین علی مستوفی و میر محمود کاتب و میرجان بیگ داروغه
و خواجه محمد امین به اسیری رفتند آنحضرت کابل را که به تشریف زینت
بخشیدند اتالیق و غیره نوکران پیر محمد خان را خلع ساخته رخصت
فرمودند از رسیدن اتالیق و غیره پیر محمد ملازمان پادشاهی را
بآیین لایق خلاص نموده درین هرج و مرج میرزا کامران فرصت
غنیمت شمرده اسباب شورش میراند و چون کابل نقد وقت جای
زینت و فر پذیرفت میرزا کامران بر سر میرزا سلیمان که از راه
رخصت گرفته در طالقان با صلاح شکستگیهای خویش میپرداخت
و هنوز از ورطه پرسرانجامی نه برآمده بود تاخت و میرزا سلیمان جلو

شکستگیهای

جنگ از طالقان گریخته به تنگ بدخشان پناه جست و مرزا [illegible]
کامران در قندز هندال مرزا را در محاصره در آورد و از اوزبکان
کومک طلبید هندال مرزا از عالم مفصوله بخطی از قبل کامران مرزا
بنام خود نوشت و بقاصدی سپرد که خود را گرفتار اوزبکان سازد
مضمونش آنکه ما برادران با خود یکی هستیم قصد کلیه بکشتن اوزبکان
است شما در توپ و تفنگ انداختن تقصیر نکنید اوزبکان
بمجرد مطالع مکتوب بنات النعش گشتند و مرزا کامران ناچار
از گرد قلعه برخواست و مرزا هندال و مرزا سلیمان باتفاق در استیصال
مرزا کامران کمر بستند مرزا کامران را چون راه تدبیر نماند خود را
بهزار حیلت انداخت و به حضرت جهانبانی عریضه نوشت که ما ارادۀ
داریم که در جرگۀ دولتخواهان در آمده باب نیکو خدمتی چهرۀ غبار
آلوده عصیان خود را پاک سازیم ~~شعر~~ بازآمدم که سجده بران خاک
پا کنم ~~؛~~ گر طاعتی قضا شده باشد ادا کنم ~~؛~~ آنحضرت بمرحم حلمی عرض
مرزا را بشرف قبول بخشیدند مراجعت [illegible] عساکر [illegible] بتعاقب مرزا کامران
[illegible] بافواج قاهره چون مرزا کامران
بحدود کابل رسید دانایان محفل خاص و درست نمکان با اخلاص
بعرض رسانیدند که هر چیز را حدی و اندازۀ هست حسن ظن آنحضرت

درباره مرزا کامران از اعتدال گذشت صلاح دولت آنست که
از دور اندیشی حکم اشرف بشرف صدور یابد که جا در بیرون
زنند و تند و تیز و تشویر مرزا در مد نظر داشته لشکریان در سرانجام
خویش سهولیت نورزند اگر مرزا از راستی و درستی بعتبه بوسی
مرتشابد بهتر و اگر خون سوخته در دماغش متصاعد گشته باشد متصاعد
لازمه هوشیاری از دست نرود آنحضرت را صلاح خیرخواهان
مقبول افتاد و بجانب غوربند علم دولت برافراختند قراجه [illegible]
مصاحب منافق و دیگر بدگوهران خانه برهم زن که مرزا را بر ترغیب
بکابل میفرمودند و خواهش ملازمت خود و جدا ساختن سپاه بادشاهی
همواره مینوشتند خواستند که لشکر منصوره را از هم متفرق گردانند
تا مرزا بکام دل برسد التماس کردند که این کوه دربها دارد اما مرزا
از کدام دره سر بر آورد از روی حزم و احتیاط هر دم معتمد را میباید
فرستاد تا خاطرها از وساوس جمع گردد آنحضرت دل اینها را
بزبان موافق الگاشته حاجی محمد خان کوکه و میر برکه و شیخ
بهول و حیدر قاسم کوه بر و شاه قلی نارنجی و دیگر عمدها را بسمت
ضحاک بامیان رخصت دادند و منعم خان را با هواخواهان بپایه
بصورت سال النگ اجازت شد و قراجه [illegible] و مصاحب

منافق و قاسم حسین که در رکاب ماندند پیوسته بوقایع حضور مرزا
اکاهی می بخشیدند و بخدمت بحرف اخلاص و راستی مرزا
نمیکفتند و مرزا در زانهای پراکنده که جمعیت موکب علا دلیرانه
از راه دره قبچاق من مضافات غوربند بر آمد نصف النهار یکی از
مزارعان انکل ذہبن نشاقه موضع موصوف است که مرزا با فواج کران
پیوسته کویان می آید قراچه قرابخت بر زبان راند که در قول کوهی
که از هر تا بر تفاوت نمیکنند اعتماد و نمودن موجب بی اعتقادی
مرزاست در عین کفت و کو مرزا پیدا کردید و آنحضرت با چندی
که در رکاب بودند همت بدفع مرزا کماشتند و آتش قتال بر جوانب
و میر محمد اخته و مرزا علی در آن دار و کیر بکار آمدند چون حضرت
جهانبانی دیدند که قریب خوردهای قراچه بخت و مصاحب منافق
کروها کروه و جوق جوق بر سبیل یک قراچه بخت حقیقی بجا لقان
می پیوندند از نقش پنجی دریافتند که صورت حال حیث از ظهور
ذاتی سمند دولت در تکیل غنیم در انداختند که شاید کاری پیش
رود اسب آنحضرت بزخم تیر مجروح کشت و بیک بابای کولابی
عمداً یا سهواً شمشیر از عقب به آنحضرت رسانید مهر سکانی
للظهور بوخت خان خون آن بی دولت بر خاک هلاک ریخت.

و مرزا نجابت

و مرزا نجابت سواری خوانس بنظر اشرف کذرانید چنیکه
عبدالوهاب نیساول رسید کفت هیچ طرف لشکر هم نمی بینید
که هم برهم خورد و سر رشته نسق افواج از هم کسیخت چون قلب و
تلاش نمانده بود ضرور تا عنان بازکه بصوب ضحاک و بامیان
انعطاف پذیرفت و جیبه که پوشیده بودند کشیده
به سید خان سپردند و او جیبه را از کران باری باز
بول جان بر تافت و صباح از وزشاه بداغخان و تولک بیک
قوچین و مجنون قاقشال و غیره ده نفر را بزبان کبیری و جاسوس
بصوب کابل کسیل نمودند بجز تولک قوچین که بلاد دست
پوست بهمه بسوا و ندامت روی خود اندوه ند و آنحضرت تولک
قوچین را بمنصب قوربیکی ممتاز ساختند و با عهدهای حضور صلاح
چسنند حاجی محمد خان کفت که حضرت بقندهار تشریف فرمایند
و بعضی از اخلاص آئین معروض کردانیدند که حضرت اول
بدخشان قدم رنجه نمایند و از آنجا مرزا سلیمان و مرزا هندال
و مرزا ابراهیم را همراه کرفته شکستگیها را باصلاح آورده
بکابل شتابند و جمعی از تقصیر یابان عرض کردند که ما جانسپاران
چند که در رکاب قیام داریم کدام روز بکار می آئیم بهتر که

که جلوریز بکابل برویم که برفتن کابل استیصال میرزا بوجه احسن
صورت میپذیرد و حضرت جهانبانی را عزم بدخشان از راه سالی
النگ مصمم ضمیر اقدس شد و در دایره کنار آب تنک هنگام
شب از آن سوی آب شخصی بآواز بلند گفت که ای کاروانیان
از بادشاه چه خبر دارید آواز که بسمع مقدس میرسد حکم میشود
که شما بجواب در آیید و بپرسید که کجا میآیی و در عالم خبر
بادشاه چه شهرت دارد او بر زبان راند که من از پیش نظری
سال و لنگی میآیم و خبر بادشاه در افواه عام افتاده که آنحضرت
زخمی از جنگال بر آمده اند و از زنان بازکی نشان نمیدهد و میرزا کامران
جیبه بادشاهی را دیده کامرانیها میکند آنحضرت او را بحضور طلبیده
گفتند که بدانی که من کیستم آینده معلوم و صدا است که بر تو پیدا نه
پنهان نمی باشد آنحضرت سرائیدند که چیست برو و خبر سلامتی به
نظری به نوروزی که اندر آب منجم سر اوقات عظمت گردید — منجم
هندال میرزا و سلیمان میرزا و ابراهیم میرزا بگو رلشکر شرف اند
و خنجر مجمل احوال کامران میرزا آنکه وقتی که میرزا مظفر و منصور
در رسیدن آستانه بیک بابا کولابی حقیقت زخم رسانیدن
به آنحضرت گفت میرزا باستعجال در آمد و لیس دولت و مقدم

کوکه را بتعقب حضرت رخصت داده روی ادبار بکابل نهاد
و برکرد قلعه نشست قاسم حسین برلاس که در خدمت شاهزاده
سلطان محمد اکبر بمهمات کابل می پرداخت در قلعه داری
کوشید میرزا بحیله های دروغ و دراز کاری جیبه خاصه فرستاد
که در آن معرکه یافته بود و امثال قاسم حسین را از جا برده
قلعه را بزرگ مکر و فریب از و بستد و شاهزاده سلطان محمد
اکبر را در قید نمود و دست تظلم بمال مردم کشاد و ملک بادشاه
بلاد زمان خویش قسمت فرمود و تا سه ماه بجمعیت گذرانید
چون بعد از سه ماه آوازه توجه بادشاهی بلندی پذیرفت
میرزا هم سپاه فراوان چه از ناهموار خوار و چه از زمین دار
و هزاره جات وغیره فراهم آورده شاهزاده سلطان محمد اکبر
گرفته از کابل قدم در وادی خذلان گذاشت
[illegible] میرزا کامران [illegible]
مع [illegible] چون اندر آب ازوره
دولت زیب و زینت گرفت و میرزایان به آستان بوس
رسیده فوق عزت بفرقدان سودند چنانچه گذارش یافت
حضرت جهانبانی از راه کوتل هندو کوه علم نصرت بصوب کابل
برافراختند و از اصحاب رکاب خواستند که سوگند بگیرند تا عیار

اعتقاد ایشان بر محک اعتبار معلوم گردد حاجی محمد خان کوکی از غایت
وفاداری و درستی گفت که ما به در میان مضایقه نداریم بشرط که آنحضرت
نیز بقسم موکد سازند که آنچه خیر اندیشان از روی نیکوخواهی
بعرض رسانند اصغا فرمایند مرزا هندال سر آید که حاجی را باز در کام
نگاهدارد هر کس که پادشاهان مثل تو پدیا بکار سخن نگفته آنحضرت
جواب دادند که بهتر هر چه بخاطرت برسد میگفته باش که البته
بسمع قبول مقبول خواهد افتاد در منزل ایچ کشتر گرام از [illegible] برادر
مرزا شاه خوش [illegible] سپیر برکه فرمودند که برو بمرزا بگو که تا چند [illegible]
بودن و طریق بیگانگی سپردن است افسوس که اینهمه دو
بدل برای کابل در میان آید مناسب وقت آنست که از گذشته
استعفا جسته بخدمت مرزا رفت مرزا گفت که حرف صلح
آنگاه بر کرسی نشیند که کابل همواره بما تعلق داشته باشد
بنحوی که آنحضرت قندهار در تصرف دارند حضرت ظل سبحانی
گفتند که اگر دو دختر خود را بشاهزاده سلطان محمد اکبر منسوب
میتوانم تکلیفات ترا بشرف قبول نخشند اتفاقا در آن ایام
ستاره مذکور رو برو میشود اهل تنجیم حکم بجنگ نمیکنند لهذا مرزا
هر روز بدفع الوقت میگذرانید چنانچه خواجه عبد الصمد از قید مرزا گریخته

بتقبیل

بتقبیل شده سینه بوسته اضطراب و لپه دل لشکر مرزا
اظهار ساخت حضرت جهانبانی گفتار نام برده را در فوج عظیم
شمرده غول را بوجود عالی آراسته شد و در دست راست
مرزا سلیمان جنگ طلب گردید و در دست چپ هندال مرزا نیابت
قدیمی ورزید و در هراول ابراهیم مرزا استحکام بند برفت و التمش
بحاجی محمد خان و جمعی از جوانان پرخورش جوره فوق یافت
مرزا کامران نیز در غول پای ضلالت افشرده مرزا عسکری را
میمنه و آق سلطان را میسره و قراچه خان را هراول گردانید و در زمین
جوی موری از طرفین باشعیان اجل در چمن وجود لاله کاشتن
گرفت و خون چون فواره جوشید و شاخ نیزه نخو لرد و تیر
بید برگ سر سبز گشت و گل شمشیر شکفتن در آمد و در اندک
زمانی بادوند نصرت ظل الهی وزید و کامران مرزا با جمعیت
خود بهجو اوراق اشجار خزانی پراکنده شد و مرزا عسکری که همواره
در بند دیگر بود در بند افتاد و سر قراچه قرانخت را بهادران
روشن طالع از چوگان شمشیر بهجو گوی در زیر سم تکاور دولت
انداختند و آنحضرت سالماً و غانماً بساعت مسعود سایه اعلام دولت
برظاهر بلده کابل افکنده مرزا سلطان را بعزت تمام رخصت بدخشان

داوند و میرزا ابراهیم را بجهت تزویج صبیه قدسیه چون بخشی
بانو بیگم به فرزندی برگزیدند و میرزا کامران شگفته و خسته
رخت خمول باهنت نو بافغانستان کشید دست تاراج
گشاده بجز جان واحدی بهر زا هیچ نگذاشتند میرزا از انجا سر و ایس
برکشیده در رنگ جارحربان در ملک محمد راوری ارباب
رفت و او میرزا را شناخته در لوازم ضیافت کوشید و
طالبان چند که همواره در صدد بیدار ساختن فتنه خفته می باشند
از هر طرف بر میرزا هجوم نمودند هنگامی که خبر استعداد و جمعیت
میرزا بعرض رسید حضرت جهانبانی بهادر خان و محمد قلی خان
برلاس را بتادیب میرزا فرستادند و میرزا از شنیدن افواج
بادشاهی با فغانان خلیل و مهمند پناه جست چون آتش
آشوب میرزا از سینه فی الجمله فرو نشست حضرت جهانبانی
بخواجه جلال الدین محمود فرمودند که میرزا عسکری را نزد میرزا سلیمان
برد که او را از راه بلخ بمکه معظمه روانه سازد و میرزا سلیمان او را تا بلخ
رسانید و میرزا عسکری در سنه خمس وستین وتسعمایه مابین
شام و حجاز دعوت ارجعی را لبیک گفت [illegible]
[illegible] میرزا کامران در اوراق

سابق نگاشته کلک وقایع نگار گردیده که میرزا کامران بنگاش
و خاسر در افغانان خلیل و مهمند رفت کو بند زحمت را علاج
و هر مرض را دوائی است مگر علت عادت که حکمای حاذق و حال
بیرد نویش داروی آن بعجز اعتراف نموده اند میرزا واکه بنا بر رجعت
باز عرق آن عادت در حرکت آمده برانداز آن جند از هر جا بهم رسانیده
در حدود جاریاری محاصره کرده اند اسباب نمودن استحکام
داد حضرت جهانبانی بجهت استیصال او بنفس نفیس بتادیب میرزا توجه نمودند
و اختیار و میر عبدالحی را نزد حاجی محمد خان که با استرضای حضرت بکابل
نواحی غزنین شتافته بود تعیین نمودند که او را ترغیب حضور سرایر
سرور کنند و میرزا کامران از دید به موکب منصور خود را بشعاب
جبال کشید تا از راه دره های کوه بطرف بنگش و کردیز سربر کند
و از آنجا بحاجی محمد ملحق گردد و او را بشر و کار نماید حقیقت حال
محمد آنکه خواجه اختیار و میر عبدالحی را بلطایف الحیل بوعده های
نادرست رخصت ساخت و بر بدتیز کام نزد کامران میرزا روان
که نشیب و فراز کوه و دشت پیمودن کوشش بجای باید بست
صورت خود در درون او لکه انداز که ما هم نطاق خدمت بر بندیم
و لازمه نیکوخواهی بجا آریم اتفاقا بیرام خان از قندهار در حرم ملازمت

بسته بغزنین میرسد و حاجی محمد به جنوا از بردوخته سلسله جنبان
تعلق و خصوصیت میشود و میخواهد که بیرام خان آشنایی داشت زرا
را بجا بلوسیها در قلعه برد و درهای قلعه را امید و دساز دبیر حسین
نام شخصی که به بیرام خان آشنایی داشت اندازی کرد و بیرام خان
فریب حاجی را دریافت و بطریقی از دام آن محیل بدر جسته
بیرون قلعه بر لب چشمه خیمه زد و حاجی محمد را با نواع دلجوییها
همراه بکابل آورد و آنحضرت از شنیدن عزیمت میرزا کامران
بصوب کابل بر خاج استعجال علم مراجعت برافراختند و میرزا کامران
نزدیک کابل رسیده از خبر وصول بیرام خان و حاجی محمد خان
بهزار ناکامی رخت ادبار بلمغان برد چنانچه نوبتی حاجی محمد خان
خواست که در قلعه کابل رود خواجه جلال الدین محمود ضابط قلعه
بکارسازان حصار گفت که حاجی را نگذارید که در قلعه در آید حاجی
متوهم شده به بهانه شکار قراباغ از راه بهزادی و للندر عزیمت
تمام بغزنین رفت و آنحضرت بکابل تشریف فرمود بیرام خان
را جنبه حاجی محمد خان فرستادند و در وقت وداع خواندند
چو کاری برآید بلطف و خوشی ∴ چه حاجت به تندی و گردن
کشی ∴ بیرام خان بحرفها نرمی با خاطر حاجی را تسکین بخشیده بکر

سرفراز بملازمت بادشاهی گردانید و آن حضرت همدران ایام
باز بصوب لمغانات که کون و مکان میرزا کامران بود متوجه
گشتند و از جلال آباد بیرام خان را اجازت دادند که میرزا کامران
را بهر نوعی که دانند بدست آرد میرزا خود را هم سنگ افواج قاهره
ندانسته در کوهستان گریخت و از آنجا به تیلات شتافت
و حاجی محمد خان با وجود چندین عنایت تغافل را سر تقصیرات که هر
یکی از آن سیاست را شاید برده پا جیایی بر روی انداخته شروع
در ادای ناملایم نمود وقتی که مردت و ارزم اخذ اقتدار گذشت
فرمان قضا توامان بصدور پیوست که حاجی محمد خان و شاه محمد را و برادرش را
بگیرند و از ابتدای بندگی تا کنون خدمتی و تقصیرات النشان علاحده علاحده
برنامه اعمال ایشان بنگارند چون نوشته شد و آن طومار کردار نام
بردها درست ساخت حدود ده گناه کبیره بقلم آمد فرد خدمتگاری
و پرستاری همچنان سفید ماند باشاعت امر مقدس زینت
نفاذ پذیرفت که پوست هر دو برادر بر کنند در زمان جلادان
بحکم اشرف خرقه حیات آن نابکاران از سر بر آوردند و لشکر
علم معاودت بکابل برافراشتند و بیرام خان رخصت قندهار
یافت در منازل بجای شاه ابو المعالی سید ترمذی پوسید چون

عبد السمیع بشرف آستان بوسی رسید و در اوایل حال از صوب
ظاهری که دال بر افعال احسن خصال او بود بمقبول نظر کیمیا اثر افتاد
و بآخر جره طامرش بد و قبح باطن او اندوده گردیده چنانچه
در احوال جلال الدین محمد اکبر بادشاه باید

چون میرزا کامران بحب جوی و خصلت آنا ازرو آنا ازار چند
از هر جا بهم رسانیده دست تطاول در حدود جلال آباد بآزار مردم
گشاد و آنحضرت بمجرد اصغا رایات نصرت سمات بتادیب میرزا
روز بکه بموضع جرباراز ولایه دولت عظام رونق پذیرفت
و خاربیت بطریق معتاد زینب گرفت دو افغان آمده خبر دادند
که میرزا کامران با افغانان بسیار امشب اندیشه تباه دارد
بردم مورچل تاکید فرمودند که جابجا خبردار باشند شب یکشنبه بیست
و یکم ذی قعده سنه ثمان و خمسین و تسعمایة پاسی از شب که میرزا
میرزا با گروه انبوه بر عسکر معلی میبرزد و آتش کارزار به بلندی
گرائید و این هنگامه برپا میماند تا که ماهتاب برمی آید و غنیم در روی
خود را بگوشه خذلان میکشد و آنحضرت مظفر و منصور و مبتهج و مسرور
نشسته بودند چنین شخصی خبر شهادت میرزا هندال میرساند خبث [illegible]

از استماع

از استماع شهادت میرزا چندان غم و الم بخاطر اشرف راه یافت
که [illegible] آن بر تحریر نیاید گویند میرزا از شنیدن خبر شبخون
اهتمام مورچل کرده سر بر بالین گذاشته بخواب رفت زمانی که غوغای
اعدای دولت برخاست سراسیمه از خواب برجسته رو بمجادلان
آورد و واقعه دوچار شده کار او را آخر ساخت از ملازمان
میرزا کسی توفیق همراهی نیافت آیا هر کدام مشغول بحریف خویش
بوده بهر حال فرینام از برادر [illegible] که بدست میرزا بقتل رسید
میرزا را از آب شمشیر سیراب گردانیده و بدهن خالی اضحت
او بر میرزا [illegible] کامران میرزا گذرانید میرزا کامران بمقتضای
هندال میرزا را شناخته دستار انداخت و بجرح و فرح پرداخت
هندال محمد شد و خنده لقب تا که ز قضا شهید شد در دل شب
شبخون شهادتش چو گردید سبب تاریخ شهادتش ز شبخون طلب ٩٥٨
تاریخ وفات آنحضرت رونق موضع بهسود از سر اوقات سبحان
سای برافزوده و در آنجا قلعه بنا نهادند که از قرار واقع خارج میرزا
قلع و قمع نموده بکابل معاودت فرمایند چند گاه که اردوی
عالی در آن سر زمین قیام داشت میرزا کامران از راه بضاعتی
امروز بجائی و فردا بجائی در قبیله افغانان بطریق مهمان ناگزیر

بند کردن حضرت گیتی ستانی از کرامت همت بهادر طلب مرزا

چون زمستان منقرض گردید آنحضرت از قشلاق برآمده
محمد خان جلایر و سلطان محمد قواق و شیخ بهول و شاه قلی باربیگی را
بجست و جوی مرزا بمسلا رخصت دادند قبایل افغانان را رسم
و عادتیست که پراکنده خیمه و خرگاه میزنند و بیگانه نمی‌نشانند
اولیای دولت جراغ مرزا نیافتند که کجا در خیمه مجهول قیام دارد
ناگاه ماهم علی قبچاق و بابا خرزی بسر آمد که ماهم علی بر زبان بسیار آورد
را مرزا نزد محمد مند اوری برابر مهر میفرستند در راه بندهای
پادشاهی انها را میگیرند و خبر مرزا می‌پرسند ماهم علی بر زبان
میآرند که مرزا در فلان قبیله است و بابا خرزی میرساند که ماهم
علی از هول جان دروغ میگوید مرزا در جائی که هست من میدانم
اگر فرامش میکنند نمیدارد بمرزا میرسانم قبل از صبح صادق افواج
قاهره برهبری بابا خرزی بخیمه که مرزا دران بخواب غفلت بود
میرسند و بهادران موکب منصور بخیمه در می‌آیند و دو کس را
می‌یابند و یکی از ان دو برادر لاکش خلاص میکرد و دو نامرد گرفتار
میشود هنگامی که تاریکی بروشنی میگراید معلوم میشود که مرزا بدر رفت
و این بیک ملوک محبوب مرزا است مرزا دیگر استقامت نمود

دران سرزمین

دران سرزمین بعید و النسه روی او بار هندوستان کرد و آنحضرت
سالماً و غانماً بکابل تشریف فرمودند چنانچه عرضداشت سلطان آدم
گکهر سرچشمه قبایل گکهران بمعرفت استادهای حضور از نظر اشرف
گذشت حاصل کلامش آنکه مرزا کامران بهزار ناکامی و فلاکت بحدود
ما رسیده فقیر که همواره بر راه اخلاص و بندگی می‌پوید نمیخواهد که مرزا
بافلاس عام و بربت ... الکلام بجائی رود که غار اولیای دولت
دران باشد اگر عبور از دو ی حالی بر سرزمین جرانداز افتد
مرزا را علاز رشت آورده استعفای جرایم او عایم بوسیله
او بمرزا سعادت اندوز گردم

دام افکندن حضرت جهانبانی آنقید

در زمستان اواخر سنه تسع و خمسین و تسعمایه نهضت عالی
تا حدود گکهران از راه نیلاب که گرم سیر است بجهت دست آوردن
مرزا کامران اتفاق افتاد و مخفی نماند که گکهران قبیله مسعود و
دارند و در میان آب بهت و سند مسکن آنهاست گویند
در زمان سلطان زین العابدین کشمیری ملک کد نام از بزرگان
سلطان آدم که در سلک امرای سلاطین غزنین از غون و ندان
حاکم کابل قیام داشت انجار را اجرا و قدرت تصرف کشمیریان را بنگاله
نموده بود القصه متصل نوشته سلطان آدم گکهر جوبکه خان از زلال زمان

حاجب قرب میرزا کامران بیع عریضهٔ میرزا آمد که ما را از آن آستان
ملایک آشیان ملجای و ماوای نیست امیدوارم که از مرتبهٔ آنحضرت
از جرایم ما چشم و خیال ما درگذرند و ما لفظ بندگی بسته در همه جا و
کار بفرمایش باشیم و تدارک تقصیرات گذشته نمایم اجمالاً
احوال میرزا برای ضبط کلام نگاشته می‌شود در صفحات اولی
رقم زده کلک وقایع نگار گردید که میرزا سحرگاه که از دولت بهادر
منصور بدرجت پذیر صعوبت ردی بهمتی بهندوستان نهاد
که سلیم شاه ولد شیر شاه استعانت جوید پس از حدود جبر شاه
بد افغان را نزد سلیم شاه روانه ساخت شاه بد افغان در نواح
قصبه بن من مضافات پنجاب بخدمت شاه سلیم پیوست و سلیم شاه
بشیرین زبانی تسلی شاه بد افغان فرمود بقدری مدد و خرج میرزا کرد
و گفت که ایشان همانجا باشند حسب المقدور از کومک
و خزینه دریغ نخواهد رفت میرزا از غایت اضطراب انتظار
برگشتن شاه بد افغان نکشیده در چارکروهی قصبه بن رسید
و سلیم شاه او را از خان پسر خود را و ملا عبدالله سلطانپوری را
با جمعی از امرای کبار به استقبال فرستاده باین که تنک
سکان این درگاه باشند میرزا دریافت میرزا از آمدنها

چندان

چندان پشیمانی ورزید که بگفتن راست نمی‌آید چون سلیم شاه از مهمات
ملک پنجاب فراغ جسته متوجه هندوستان گشت میرزا را زیر چشم
بند همراه گرفت بدان نیت که در یکی از قلاع هندوستان
محبوس سازد اما خاطر میرزا را از وعده‌های دروغ رخصت
هر روزه تسکین می‌بخشید میرزا از راه فقیر دانست که مطلب جمعیت
در منزل برابر ماچیواره بر بستر خویش یوسف آفتابچی را
خوابانیده و به بابا سعید گفت که تا مادام در راز چیزی خواهد خوانند
تا مردم بدانند که میرزا در استراحت است و خود لباس زنانه
برقع بر رو انداخته از فرجه سراپرده برآمده نزد راجه بکهو کوهستان رفت
و راجه بکهو از بیم سلیم شاه میرزا را به راجه کهبور که در آن نواح
مستحکم‌ترین راجها بود سپرد و راجه کهبور نیز در خود قدرت حفظ
سلیم شاه ندیده میرزا را بجانب جمو رهبری نمود و راجه جمو آن
بخت نگون را نگذاشت که در ملک او در آید لهذا میرزا
راه مانکوت پیموده مردم مانکوت متوجه استند که او را دستگیر
نمایند از مانکوت نیز بوضع و لباس زنان گریخته رخت بجمول
بملک سلطان آدم میرزا را با امیدهای خاطر خواه خوشحال کرده
و حقیقت را به پایهٔ سریر اعلی نوشت زمانی که میرزا بوی بابا

از کل اندازی که مکران شنیده لاعلاج چونکه خان را بخدمت حضرت
جهانبانی اجازت داد چنانچه بالا ایراد پذیرفت قصه کوتاه
از کنار آب سند قاضی حامد را حکم صادر گردید که نزد سلطان
آدم گکر برود و او را بملازمت بیارد سلطان آدم از توهم
زیاده از اندازه اول عذرها آورد باخر بوساطت منعم خان میرزا را
در حدود پرماله زمین عزت بلب ادب بوسید امرا بیان متفق
اللفظ والمعنی معروض داشتند که مهربانی را حدی و اندازه
اما ایذای از مهمای میرزا از حد و اندازه گذشت اگر حضرت عالم را
از لوث وجود میرزا پاک نمیکنند بندها را به اعتقاد نمیفرمایند
و شمشیرها را از کمر گشاده مقابل تخت معلی نهاده گفتند که ما را
بیشتر طاقت یورش نیست آنحضرت سر بگریبان تفکر فرو افگندند
که بچه باید کرد که هم تسلی ارکان شود و هم پرداخت چراکه خوش آن
ادا چیزی دیگر هست و مکنون خاطر ما چیزی دیگر طریقی باید کرد
که هم تسلی ارکان شود و هم تسکین خاطر ما گردد اندیشه اشرف فهمیده
محضری بمهر امرا و حوالی درست ساخته بنظر انور گذرانیدند
تا که بعد آنحضرت سجل مسطور را بجهت میرزا فرستادند میرزا از عنایت شاهانه
محضر بر زبان راند که همین مردم مرا باین حالت رسانیده اند

جنت آشیانی

جنت آشیانی با وجود اجماع امرا در قتل میرزا قبول ننمودند و بر خاطر ما
سرائیدند که در چشم میرزا میل کشند میرزا از استماع حکم انور چشم
در پوشید و دید آنچه دید وقوع هذه القضیه فی اواخر سنه ستین
و تسعمائه خواجه محمد فرنکودی تاریخ کور کردن میرزا نشتر یافته المقصود
میرزا از آنحضرت اجازت مکه معظمه گرفت و حضرت جنت آشیانی
بدولت و اقبال لوای فیروزی نشان بصوب کابل برافراختند
و در کابل بعنایات الهی شب چهارشنبه یازدهم شهر جمادی
الاول سنه احدی و خمسین و تسعمائه از حجله نشین عصمت ماه جوجک
بیگم پسری بوجود آمد و مسمی بحکیم محمد میرزا و با ابو الفضایل که هم سال
تاریخ سنت مکنی شد و میرزا کامران سه حج گذارده و در یازدهم
ذی حجه سنه اربع و ستین و تسعمائه دعوت ارجعی را لبیک گفت

ذکر [illegible] ... شاه ... [illegible]

زمانی که شیر شاه در محاصره قلعه کالنجر از آتش سوخت چنانچه
در اوراق بالا گذشت جلال خان پسر کوچک مستوفی که در جوار
اردو بود بامر استقلال داشت بعد از هشت روز بمعسکر پیوسته
بر سر ریاست پدر نشست و باسلام شاه مخاطب گشت و آن
در افواه عالم بسلیم شاه شهرت دارد و رسم و آئین و الد برگزیده

و بعضی ضوابط از خود وضع کرد و رسم منصب او در میان اورد و تنخواه
ماهواره و سالیانه مقرر بود بجنگی که با عادل خان برادر کلان
خویش که بحکم پدر بقلعه رنتهنبور رفته بود و خواص خان غلام شیر خان
پرداخت و انها را شکست داد انگاه بکار به هیبت خان
و عیسی نیازی بپنجاب شتافت و انها را از قلمرو اطراف خود
کشمیر دوانیده بمجادله گکران قیام ورزید و قلعه مانکوت
در کوه سوالک اساس افکند و باخر از ادراریان پدر و ملازمان
خود بد سلوکی بیش نهاد بجدی که افغانان قصد او نمودند و او از
ایشان در قلعه گوالیار بسر می برد و پایان عمر در اعضای اکل
دنبلی بر اورد و بوجع آن بالبست شمیر که در مرهم در بهم ساخته
تاریخ بیست و دویم رجب سنه ستین و تسعمایه پس از سلطنت
هشت سال و دو ماه و هشت روز رخت هستی بر بست و فیروز
پور خود را در صغر سن وحید ساخت مبارز خان برادر عروس
سلیم شاه خان حقیقت فیروز خان فیروز خان بیگناه را
از هم گذرانیده بسلطان محمد عادل ملقب شد و آن بعدلی شهرت
دارد و خلعت وکالت او بهمو نام بقال از قوم دهوسر سالی
ریواری من مضافات میوات که از احیف ترین اقوام بقال است

پوشید و همو اوایل حال از شوربختی سودای نمک شور در کوچهای
ده وسته میکرد و بسیار مکاره و بد قیافه و کوتاه قد و بد قطع
بود بهزار حیله و افسون در جرگه بقالان سرکار سلیم شاه رسید
و بحسن و خدماتی که از و سر زد سلیم شاه شناختش و او در معاملهٔ
مالی و ملکی در امد وقتی که اسلام شاه دعوت از جهر را لبیک گفت
و امر حکومة بمبارز خان پسر عم اسلام شاه که عدلی باشد انتقال
پذیرفت عدلی بنابر تن آسانی مدار ممالک محروسه به همو و سپرد
و همون استقلال تمام گرفته از انجمنان به مبارز خان بگذاشت
و هر جا بلوسی دلها را ز بود و هر دو انکیهها بظهور رسانید کرد حوصله
جانبان نگنجد گویند او را با مدعیان سلطنت عدلی بیست و دو نبرد
اتفاق و در هر معرکه کوس نصرت نواخت چون سواری اسب نمیدانست
پیوسته بعماری فیل بر می نشست و اول برسبب رای و باخر
به راجه بکرماجیت مخاطب گردید تتمهٔ احوال همون در ذکر جلال الدین
محمد اکبر پادشاه مذکور شود انشاء الله تعالی مخفی نماند که مبارز خان
مسطور پسر نظام خان برادر کوچک شیر شاه بود و از نظام خان
یک پسر و سه دختر بوجود امدند و غرایب انکه هر چهار مولود بنصیبه
از حکومت یافتند مبارز خان پسر نظام و شوهران هر سه دختر

واما نام بردهٔ نخستین سلیم شاه مذکور وثانی سکندر سور
وسیوم ابراهیم سور القصه بعد از سلیم شاه در هندوستان طوایف
ملوک شد احمد خان در پنجاب و محمد خان در بنگاله و شجاعت خان
که بسجاول خان مشهور است در مالوه و ابراهیم خان سور و دیگر کسان
هر جا اعلام امارت برافراختند

[illegible] روشن شدن [illegible] بفروغ [illegible]

از انهای فتنه واشوب
هندوستان حضرت جهانبانی بساعت مختار سنجان در اواسط
ذی حجه سنه احدی وستین وتسعمایة با سه هزار سوار کم و بیش
کوس نصرت بتسخیر هندوستان بلند آوازه ساختند و بخواجه
حافظ تفاول کردند این بیت برامد بیت
دولت از مرغ
همایون طلب و سایهٔ او زانکه با زاغ و زغن شهپر همت نبود
فهرست بندهای که در رکاب سعادت قیام داشتند
بیرم خان شاه ابو المعالی خضر خواجه خان تردی بیگ خان اسکندر خان
اوزبک خضر خان هزاره وعبد الله خان اوزبک میر عبد الله
مصاحب بیک اسماعیل بیک ولدی مجنون خان قاقشال فرزند حسن خان
درز نجات خان کاکر علی خان باقی بیک توشک بیکی قوندوق
خان محمد قلی دیوانه شاه قلی خان نارنجی توکل خان محمد خان جلایر

سلطان

سلطان حسین خان لعل خان بدخشی محمد بیک اخته بیگی خواجه
محمد خان بادشاه فریض نجک خواجه خواجه عبد الباری خواجه
عبد الله میر معین میر علی شاه فخر الدین میر حسین واعظ خواجه
حسن مروی میر عبد الحی میر عبد الله قانونی خنجر بیک عارف بیگ
خواجه عبد الصمد شیرین قلم میر سید علی منصور ملا عبد القادر ملا الک
اردبیلی ابو القاسم جرجانی ملا عبد الباقی افضل خان میر بخشی
خواجه عبد المجید دیوان اشرف خان میر منشی قاسم مخلص خواجه
عطاء الله دیوان بیوتات خواجه ابو القاسم شهاب الدین احمد خان
معین خان فرنخودی خواجه امین الدین محمود ملک مختار چون تاریخ
نهم شهر صفر سنه اثنی وستین وتسعمایة اردوی معلی از آب
سند گذار فرمود لشکر افاغنه که در حدود رهتاس سر لشکر
بودند از بیم و هراس خود بخود ویران شدند و روزی که قصبهٔ کلانور
مخیم سرادقات عظمت گشت به بیرم خان وتردی بیگ خان
واسکندر خان وخضر خان هزاره واسمعیل بیک دولدی
اشاره رفت که بتنبیه نصیب خان که در قصبه هرهانه خاک
ادبار بر فرق روزگار خویش می‌بیزد بروند حضرت بدولت
وسعادت دوم شهر جمادی الثانی سال مذکور سایه شرف بر ظاهر

بلده لاهور انداخته دامن امید خود و بزرگ آن مصر جامع را
مالامال گردانیدند و آخرهای ماه مسطور ارباب اخبار عرض نمودند
که شهباز خان نام افغان با جمعیت بیحد و اندازه در دیالپور
کوس نخوت می نوازد و بکوشش مالش شاه ابو المعالی و علی قلی خان
سیستانی و محمد خان جلایر رخصت یافتند بیرام خان که بر سر نصیب خان
شتافته بود نصیب خان آتش قتال برافروخته بی تاب
هزیمت سپری کرد و بیرام خان از آنجا قدم پیشتر نهاد و زمانی که زمرهٔ
اولیای دولت در قصبهٔ ماچیواره که بر لب آب ستلج واقع است
اتفاق افتاد جمعی گفتند که موسم برسات رسید مناسب آنست
که چهار ماه رحل اقامت اندازیم و ره گذر مخالفان مسدود سازیم
و بعد از انقراض برشکال در هوای اعتدال امر مامور بپردازیم
بیرام خان پس از قیل و قال فراوان به تکاپوی بعضی دولتخواهان
از آب گذشت تاتار خان از اطلاع عبور افواج قاهره از آب
مذکور نزدیک بغروب آفتاب با لشکر گران آمده هنگامهٔ معرکه
آراست در اندک روز بدل شب پرده ظلمانی در میان افکند
قضا را در پهلوی فوج غنیم از دیهی آتش برخاست و تاریکی
بروشنائی گرائید بهادران منصور داد جانداری داده

روح بسیاری را به بر باد فنا بر پرواز در آوردند بقیه از شب باقی
مانده تاتار خان راه گریز سپرد و بیرام خان علم نصرت برافراخته داخل
سرهند گردید از انهای شکست تاتار خان سکندر خان با هشتاد
هزار سوار جرار و فیلان کوه کردار قدم در رکاب ادبار گذاشت
سکندر خان و بیرام خان برج و باره قلعه شهر بر روی خندق
عرض داشت به پایه سریر خلافت فرستاد حضرت شهنشاهی فی الفور
بدفع افاغنه گماشته شب هفتم رجب همان سال بموکب نصرت
قرین پیوستند و افواج قاهره بچهار قسم ساختند یکی بوجود شرف
و نامی بنام نامی شاه زاده گرامی سیوم میر کرد یکی شاه ابو المعالی
و چهارم بکلم بیرام خان مدت چهل روز هر دو لشکر مقابل هم
دیگر نشسته کارنامهای شجاعت را بظهور می رسانیدند بتاریخ
دویم ماه شعبان روز مولود ای شاه زاده سلطان محمد اکبر
برادر سکندر خان در میدان مدانست پای جلادت افشرد
و برغم جانبر و جان ستانی گرم بنبرد اگر چه از روز زوال جنگ
سلطان نبود لیکن چون مقصود است که باد تند نصرت اردوی
بر اعلام ظل اللهی وزد آتش بر خانش زبانه کشید و در اندک
تلاش سکندر رو بروی خود بر خاک پای ... ریخته فرار اختیار

نجات دانسته و بهزار فلاکت و هلاکت در کوهستان پنجاب
رفت آنحضرت از انجا بسامانه تشریف برده بشاه ابو المعالی
و محمد قلی خان و اسمعیل بیگ را به پنجاب کسیل فرمودند که از اصلاح
و فساد اسکندر خان خبردار باشند و از سامانه کوس شادکامی
نواخته روز پنجشنبه چهارم رمضان سنه مسطور تختگاه دهلی را
زیب و زینت بخشیده امرا هر کدام را در خور خدمت بجاگیر
مناصب سربلند گردانیدند و سرکار حصار بوکلای شاهزاده عالی
گهر در تفویض یافت و بار دیگر هندوستان گلستان شد

ذکر رخصت شاهزاده سلطان محمد اکبر بصوب پنجاب و به پرواز آمدن همایون بعالم جاویدانی

هنگامی که خبر آمدن
اسکندر افغان از کوهستان پنجاب بعرض رسید و نیز سرگرانی
و بی باکی شاه ابو المعالی بوساطت استادهای حضور معلوم گردید که در
حق الله میگویند آنحضرت بساعت مختار منجمان بتاریخ سنه
ثلث و ستین و تسعمایه شاه زاده سلطان محمد اکبر را از تغییر شاه
ابو المعالی به پنجاب رخصت فرمودند و خود شان در دهلی رحل اقامت
افکنده اکثر بطواف لطایف مبرکه میل میکردند و همیشه بنوافل و
واجبات و سنن و نوافل اوقات مصروف میداشتند و بیشتر

بر زبان می راندند که از مشاهده مزارات سواد دهلی فرح جانی
دست میدهد و همچنین سخنان بسیار در قرب انتقال بر لسان
الهام بیان میگذشت که خبر ارتحلت سرای قدس میداد الغرض
روز جمعه ربیع الاول سنه ثلث و ستین و تسعمایه وقت نماز
دیگر بر بام کتابخانه یا کبوترخانه یا بر سقف مسجدی که در پهلوی دولتخانه
نشسته است رفته و تماشای انجا دیده اراده پایین نمودند چون
دو سه زینه پایه طی شد مؤذن مسکین نام معوذی اذان گفت آنحضرت
بخاطر مبارک گذرانیدند که بر طریق ادب با گفتار نشستند پای
اشرف بدامن پوستین پیچید پا دامن بر زبر عصا در آمده بعصای
که بران تکیه زده بودند لغزید و بطریقی افتادند که سر زینه بشقیقه
مبارک نشست و قطره چند خون از گوش راست بظهور پیوست
و ساعتی طبیعت بشعور نماند زمانی که اندک هوش بمزاج آمد کس
راه یافت فرمان عاطفت مصحوب شیخ جولی بشاهزاده مشتمل
بر قضیه مذکور نوشتند که در دل خود وسوسه را مدخل ندهند
بخیر انجامید القصه هفده روز داماناً پرده آنحضرت را از نظر
عوام پوشیدند اما بر فراز ایوان جای جلوس آنحضرت بود
بر فراز ایوان جای جلوس آنحضرت بر آورده جا بجا نزد از مطبخ

بجانب بخشیدند و قاصدی بخدمت شاهزاده سلطان محمد اکبر به پرگنه
هریانه فرستادند به بهانهٔ خبر ناخوش حضرت جنت آشیانی بیرام خان
رسانیدند بیرام خان عنان شاهزاده بصوب کلانور برگردانید اوقات
حمیده آنحضرت را اندازه و شمار نیست از اینجا کردن مجمل تفصیل
همه آن بر همه تابد منهم بعضی نگاشته کلک بیان میکرد و آنحضرت
عالم ریاضی خوب میدانستند میخواستند که رصد بربندند و از عالم شعر
دیوان عالی دارند رباعی ای آنکه جفای تو بعالم علم ست .:. روزی
که ستم از تو نه بینم ستم ست .:. هر غم که رسد از ستم چرخ بدل .:.
ما را چو غم عشق تو باشد چه غم ست .:. هنگام بار نقاره نواختن و هنگام
و برخاستن از تخت بصدای سپید وق خلایق را آگاه ساختن و جامها
موافق رنگ کوکب از روز در بر انداختن مثلا روز یکشنبه ازرق علی
هذا القیاس و وقت بار عام سر و پا برهنه ای در موجود نبودن که
عند النجشی معطل نشود از اختراعات آنحضرت غفر الله تعالی له اکثر
شعرا در باب تاریخ آنحضرت دو جرایغ جوز دند اما از همه مولانا
قاسم کاهی خوب گفته اگرچه یکسال کم میشود .:. همایون پادشاه
از بام افتاد انا لله و انا الیه راجعون ابو المظفر جلال الدین محمد اکبر
پادشاه غازی بن نصیر الدین محمد همایون پادشاه بن ظهیر الدین محمد بابر پادشاه

بن عمر شیخ فرزند سلطان ابو سعید فرزند سلطان محمد میرزا
بن امیرانشاه بن امیر تیمور گورکان صاحب قران انار الله
برهانه بحساب رصد فارسیان بطالع سنبله و بموجب تقویم
هندیان بطالع اسد از بطن مطهره مخدره زمانه حضرت مریم مکانی
حمیده بانو بیگم در صدف نجابت قدره و اجلس ذو الاحترام
زنده فیل حضرت شیخ احمد جام قدس سره در قلعه امرکوت
از اقلیم دویم در حدود مملکت را تا بتاریخ شب یکشنبه پنجم رجب
سنه تسع و اربعین و تسعمائه پس از گذشتن ساعت و بیست
دقیقه موافق ماه کاتک سال هزار و پانصد و نود و هندی بوجود
آمد این ابیات از غرایب تاریخ ولادت آن پادشاه نسبت
الحمد لله که آمد بوجود .:. آنکه از کون و مکان منتخب است .:. شاه بابر
که ز شاهان جهان .:. اکبرش نام و جلالش لقب است .:. شب و روز
و مه و سال و میلاد .:. شب یکشنبه پنج رجب است .:. بروز جمعه سیوم
ربیع الثانی سنه ثلث و ستین و تسعمائه بساعت مختار
منجمان در عیدگاه قصبه کلانور من مضافات صوبه پنجاب نزدیک
نصف النهار سیزده ساله و نه ماهه بر تخت فرمانروایی و فرمانروائی
والی نشست .:. مصرع .:. جلوس خداوند عالم پناه .:. تاریخ است جلوس آن

روز او دوکالت برکن السلطنت بیرام خان خانخانان تفویض
یافت بیان رسم تاریخ الهی که از واردات خاطر کیمیا اثرست
هنگام که او عجب از پرده غیب جلوه گر میشود با برزگی از نهانخانه
عدم قدم بعالم شهود میگذارد جهانیان سر آغاز سال از آن تاریخ
میگیرند چون تاریخ اسکندری و تاریخ یزدجردی و تاریخ هجری
تاریخ جلالی و ازین بابت هندوستان هم تواریخ متعدده دارند چنانچه در بنگاله
تاریخ از حکومت لچمن سین و در ملک گجرات و دکن تاریخ
سالباهن و در مالوه و دهلی و غیره تاریخ راجه بکرماجیت می نگارند
آنحضرت جلوس خود را نیز از نوادر الهی دانسته بخاطر مقدس آوردند
که تاریخ تازه ای ایجاد باید کرد تا خلایق از تصدیع تطویل تواریخ
باز رهند پس در سنه اثنی و تسعین و تسعمایه بعد از نکون از جلوس این
تاریخ وضع نموده و در اساس ضبط سوانح از مبداء سلطنت بر آن نهاده
بتاریخ الهی مسمی گردانیدند آغاز سال اول از جلوس مبارک
موافق سنه ثلث و ستین و تسعمایه قید کردن میرشاه ابوالمعالی میرشاه ابوالمعالی
که چراغ نخوت از الطاف حضرت جنت آشیانی در دماغ خود افروخته
بود بعد از مردن آنحضرت او با شاهان آشوب دوست که نهالک
فتنه و غرور منش شدند و او از تاریکی طبع شروع در تکلیفات لا یعنی

کرده اند

کرده اند شبهای دور از کار بخاطر گذرانید چندانکه آیه انحراف
و نشان کفران نعمتی از جبین آن هویدا گردید وکیل السلطنت
بیرام خان خانخانان خواست که نخست دل او از وسوسه این رنجور
غلط جمع سازد آنگاه بامور دیگر پردازد پس روز سیوم از
جلوس اشرف جشنی عظیم در دولتخانه عالی ترتیب داده و بطلب
شاه میر ابوالمعالی فرستاد که جشن جلوس مرتب شده و مجلس
مشورت منعقد گشته هم عمدهای دولت حاضرند ایشان
هم تصدیع بکشند تا صحبت رونق پذیرد و مصلحت صورت گیرد
میر عذرهای لنگ در میان آورد اول آنکه من در ماتم حضرت جنت آشیانی
نشسته ام و بعد از آنکه بحضور بیایم آنحضرت با من چه سلوک خواهند فرمود
و کجا حکم نشستن خواهد شد ازین عالم پوچ بسیار بر زبان راند
مطلب عالی که پیش نهاد همت اولیای دولت بود هم ملتمس تشریف
قبول افتاد و میر آمده در همین خانه روی زمین نشست و فی [illegible]
و بسری و دلربائی بآخر رسید و دستان شفقت و مهربانی بنهاد
انجامید امر بصدور پیوست که خوان بیارند چون سفره مبسوط گشت و شاه
ابوالمعالی دست بجانب طعام و آستین بفراز نمود تولک خان قوچین
از عقب هر دو دست او استوار بگرفت میر هر چند دست و بازو فشانده

بخشیدند جمعی دیگر نیز تولک خان را رفاقت کرده مستحکم کردانیدند شهریار
مهربان بر عهد پاس سپاه دوستی یا بر عادت خاطر حضرت جنت آشیانی
که فرزند خوانده بودند یا بسبب قرب جلوس از سر خونش در گذشته
معلول و مسلول بلاهور فرستادند و او در انجا از قید بهوان گکر
کوتوال لاهور که در خبرداری تکاهل و تکاسل ورزید بدر رفت
روایتی چون بیرام خان خانخانان بر این خبر خبیر و انهای فکر جدید
و انهای اندیشه باشید و آن جید و خشتی در بند منصوبه تحفظ
آورده فوجی بسر رز که میر با او سری داشت امیدوار عنایات
پادشاهی ساخته در منزل خود پنهان نمود و بمیر گفته فرستاد که فلان
فوجی نخار زدین آمده است لیکن از بیم جان قبول نمیکند که بخدمت
شریف برود چنین معروض کنند که ایشان بد و لغزش و الا تشریف آرند
و خاقان گیتی ستان تشفیع جرایم او نمودند میر ازین مژده بی تامل
متوجه مجلس عالی شد خداوند جهان فوجی را طلبیده شفاعت کویان
بمیر حواله فرمودند هنگامی که طعام در میان آمد تولک خان دست
بکرفت بخوبی که بالا گذشت خدیو عالم روز سیوم از جلوس بسمت کوه
سوالک که جالندر نیز کویند و سکندر افغان در ان سرحد بر دعلم الفت
برافراشتند سکندر از طنطنه موکب منصور رخت جنون بکوهستان

کشید اول واقعه که در مبادی جلوس روی داد نورش حاجی خان غلام شیرخان است
که با کرده انبوه قلعه نارنول را احاطه در آورده و در آن وقت راجه
بهارامل کچواهه که بمیامن توجه پادشاهی بپایه بلند کردید چنانچه بجای خود
باید رفیق حاجی خان بود مجنون خان قاقشال جاگیردار نارنول زاده
مداخل و مخارج قلعه بر خود بسته شروع در توپ و تفنگ کرد بعد از
چند روز که عرصه بر متحصنان تنگ شد راجه بهارامل سلسله جنبان
صلح کردیده مجنون خان را روانه درگاه کردانید درین روزها میرزا
شرف الدین حسین نبیره حضرت خواجه احرار قدس سره که از جانب
مادری بحضرت خاقان سعید سلطان ابو سعید میرزا میرسید
همراه ایلچی عبد الرشید خان حاکم کاشغر آمده از بلادست اشرف
شرف اندوخت بعد ازین ایام میرزا سلیمان از بدخشان بنیت فتح
محاصره کابل پرداخت و منعم خان صوبه دار کابل در قلعه داری
کوشید چون میرزا سلیمان دانست که کار به زبردستی پیش نمیرود
و مهم محاصره بامتداد انجامید قاضی خان بدخشی را برای صلح اندرون
قلعه رخصت داد منعم خان در دو سه روز بقدر اطعمه و اشربه
دخو که بر شوه کشید که قاضی از هوش رفت وقت رخصت منعم خان
بقاضی گفت که بحمد الله که سامان قلعه نیکو دیده میروید و البته این خبر

بعرض اشرف میرسد و کومک تعین میشود بهتر است که برده ازو روی
کار نه افتند و گفت و گو باطناب نکشند قاضی خان بر گشته حقیقت از وقوع
و جمعیت پلنگک بهادر معروض کردانید میرزا بار دیگر قاضی را بقلعه
فرستاد قاضی در قلعه رفته دو شرط درمیان آورد یکی آنکه ما زنهار ماید از
کرد قلعه بر خیزیم که خطبهٔ میرزا در قلعه خوانده شود و تا بدین آنکه از آن سپاه آن
تعلق به بدخشان داشته باشند منعم خان بر طبق مصلحت تکلیفات قاضی را
قبول نمود و یک نوبت خطبهٔ میرزا در مسجدی از مساجد خوانده شد

بیان جنگ همون تیره اقبال با اولیای دولت بی زوال و جنبش رایات اجلال بدفع آن برگشته اقبال

در ایامی که ساحت جالندر از خیمه و خرگاه
بادشاهی زینت استقامت داشت خبر استیلای همون بعرض اشرف
رسید که بخود سر از دایرهٔ اطاعت دور کشیده بعد از شدن جنت آشیانی
بخیال فاسد دهلی عدلی را در قلعه چنار گذاشته با پنجاه هزار سوار
و هزار فیل و پنجاه و یک توپ کلان و پانصد ضرب زن آمده در
تغلق آباد دهلی دایره نمود و تردی بیگ خان افواج قاهره آراسته
قصد او کرد روز چهارشنبه دویم محرم سنه مذکور تلاقی فریقین دست داد
از طرفین آتش قتال به بلندی گرائید هراول و جوانغار موکب منصور
هراول و برانغار غنیم را بر داشته تا خیلی راه برد همون که در گوشه

در میدان انتظار و زد و فرنگ شنید چون بهادران جنود بادشاهی
دست بتاراج کشاده و بر جزوی اسبان بیختیها کرفتند تردی بیگ خان
را سبک دیده حمله آورد جمعی که همراه تردی بیگ خان قایم داشتند
خصوصا ملا پیر محمد شروانی از همه بیشتر سلسله جنبان گریز گردیدها
ثبات تردی بیگ خان نیز بر جای نماند و قضیه برعکس ظهور انجامید
و همون در دهلی بر وساده ادبار نشست از استماع وقوع چنین
چشم زخم حضرت خاقان گیتی ستان بساعت مسعود در دهم
ذی حجه کوس نصرت بسمت دهلی بلند آوازه ساختند و در سرهند امرای
منهزم بسعادت کورنش رسیدند از روی داد این روزها
قتل تردی بیگ خان است که بدست بیرام خان بیرام خان تردی
بیگ خان را همواره از همه دستان خود می نمود اما بجهت ظاهر راه خلاف
سپرده بیکدیگر را توقان می نامیدند و معنی توقان در ترکی
زبان همزاد است القصه وقتی که تردی بیگ خان شکسته و خجل
بملازمت اشرف پیوست بیرام خان در تغلق کشوده بمنزل تردی
بیگ خان رفت و او را بخانه خویش آورد پس از رسم ضیافت
و لوازم مهمانداری خود از خرگاه به بهانه وضو برآمده و بملوکان اشارت
کرد تا آن بیگناه را از هم گذرانیدند و بزبانی ملا پیر محمد بعرض اقدس

رسانید که کشتن تردی بیک خان بنا بر مصالح دولت عظمی لازم
زیرا که مصدر انواع فتنه بود علاج واقعه قبل از وقوع واقع گفته اند
شاهد این مقال بتازگی شکست از همون تقالت که از کجبینی باعث
تضییع اشرف شد و خاطر مقدس از جانب اسکندر و وزرا
سلطان و دولت ماند حضرت از بردباری با لسبب ضعف بین
و استیلای او اصلاح امر و نکشتند بلکه اظهار الطاف و عنایات
فرمودند که اکثر از ان رکن السلطنه بوقوع می آید هر آینه بعید
از خیر اندیشی و دولتخواهی نیست روزی که سرای کهر دنده قدوم
میمنت لزوم بادشاهی رونق پذیرفت سکندر خان و عبد الله خان
اورنک علی قلی خان اندرزی و مجنون خان قاقشال و غیره مردم
عمده بجانب تعاقب علی قلی خان ستیانه برسم منقلا رخصت یافتند
و بیرام خان از نوکران خود شاه قلی محرم و میر محمد قاسم نیشابوری
و سید محمود بارهه را تعیین نمود که در همراه لشکر منقلا جانب آن
فتنانه نمایند هجوم کرد و از رنهای نهضت موکب منصور
تمامی توپخانه خود بجانب پت فرستاد که در آنجا قایم کنند چون
خبر وصول توپخانه به پانی پت رسید علی قلی خان شتافته
بیش دستی کرده همه توپخانه را بدست آورده همون از پانی پت آمدن

توپخانه

توپخانه که بدان قوی بازو بود بتمام دلشکستگی افواج ادبار نوبت
ساخت و رایت بشادی خان کاکر سپرد و دست چپ
بر بیه خواهرزاده خویش که او را از بهادران روزگار می شمرد
استوار کردانید و خود با پنج هزار سوار و یکهزار فیل در غول اکثر
حلال افشر و ورزنجیر پانصد فیل مست گزیده و جبهها و بکتر
و قشقه پوشیده و دستها بر خرطوم و دندانها انها بسته جنگ
کماشت اولیای دولت که زیاده از ده هزار کس نبودند
برسم بیر دار امایان افواج بادشاهی آراسته در میمنه سکندر خان
جا گرفت و در میسره عبد الله خان ایستاد و در غول علی
قلی خان ستیانه قایم شد و در همراه اول مجنون خان قاقشال
و حسین قلی خان و شاه قلی محرم و میر محمد قاسم نیشابوری و علی
و سید محمود بارهه و غیره رزم طلب گشتند سال اول از جلوس
روز پنجشنبه دوم محرم سنه اربع و ستین و تسعمایه در فضای
قصبه پانی پت [illegible] دو ابر سپه در خروش آمدند دو دریای آتش
بجوش آمدند از طرفین هنگامه جاندهی و جان ستانی گرمی
پذیرفت همه روز جنبه شهامت و دلیری قتل مجنون خان قاقشال
و محمد قاسم نیشابوری و حسین قلی خان و شاه قلی خان محرم

ناگاه بر فیلی خاص در شد و خواست که از قفا همون تنگ یابد حمله آورد
تاختن همان بود و بر درشتن همان درین اثنا تیری از شست غیب
بچشم همون رسید که از قفا بنش گذشت ازانکه فیلبانان را نه بیر انداز
فیل را غنیمت سازد فیلبان گفت و اکنون حرا که مطلوب
شما بر فیل ما خبر در جان کندن است همدران وقت شاه [illegible]
نصرت فرجام در نبردگاه افتاد شاه قلی همون را از نظر انور
گذرانید آنحضرت جه مقدار که با او تکلم نمودند بجواب سردار جنت
بیرام خان بعرض رسانید که معطل چیست بدست مبارک بجنس
واصل سازند و داخل ثواب نمودند خاقان گیتی ستان قبول
نفرموده هم به بیرام خان رخصت دادند درین معرکه قریب پنجهزار
کس علف تیغ بیدریغ گشت علی قلی خان بخطاب خانزمانی
و عبدالله خان اوزبک بشجاعت خانی و اسکندر خان به خان عالم
و ملا پیر محمد ناصر الملک سرفرازی یافتند درین هنگام مجنون خان قاقشال
خونبهای راجه بهارا مل کچواهه معروض است دمار حضور گردانیدند ازو
عنایت فرمان قضا جریان بطلب راجه عزا صدار یافت راجه بسعادت
مسعود در ربط سعادت ملاذ رفت اندوختر روزی قبل [illegible] که با شاه
بران سوار دولت بودند هر سوار از نوبت [illegible] دو بید و خلایق گرد

کرد

کرده سراز پا نشناخته سیکر بخت ناگاه فیل قصد راجه کرد راجه
پابرجا ماند ازان تاریخ نظر بخشش آوردن فرقه راجپوتان گماشتند
علی الخصوص مسند راجه بهارامل کچواهه از اقوام راجپوتیه امتیاز
گرفت درین سال در هندوستان قحط عظیم افتاد بحدی که آدم
آدم را میخورد و گروهی از گرسنگان جمع میشدند و کسی را
که تنها می یافتند بکوشه برده قوت خود می ساختند تا دو سال
این احوال بدایر دانست غالبا یکسال السنجی گذشت درین ایام
منهیان اخبار خبر استیلای اسکندر بعرض اشرف رسانیدند
که بر خضر خواجه خان غالب آمد آنحضرت باستیصال علم نصرت
بسمت پنجاب برافراشته و از خواجه حافظ تفاول گرفتند لسان
الغیب بدین بیت گویا شد بیت سکندر را نمی بخشند آبی
بزور و زر میسر نیست این کار وقتی که جالندهر مخیم سرادقات جلال
گشت اسکندر بی جنگ از و بدیه موکب معلی بقلعه مانکوت
شتافت همدرین روزها بخانه بیرام خان خانخانان از دختر جمال
خان برادر حسن خان میواتی الله تعالی پسری کرامت کرد و بعبد
الرحیم مسمی گردید

[illegible] سال دوم از جلوس میمنت مانوس [illegible]
[illegible] ربیع الثانی سنه اربع و ستین و تسعمائه

پوشیده نماند که حضرت خاقان

کمی ستان قلعه مانکوت در محاصره گرفته مورچال قسمت نموده بودند
قلعه ایست دشوار گشا که سلیم شاه پسر شیر شاه بر بلندی کوه
چهار شاخ آسمان فرسا و بنا نهاده مجوز است که شهر لاهور را از
جانب کوه هست حراست نموده در انجا آباد نماید باری اسکندر در
لازمه قلعه داری کوشید بهادران موکب اعلا گرم و گیرا
بقلعه چسپیده از هر جانب سرکوبها و ساباطها ترتیب ساختند
درین وقت خبر کشته شدن عدلی باسکندر رسید که بعد از
امارت چهار سال و کسری از دست خضر خان المخاطب به جلال الدین
پسر محمد خان حاکم بنگاله بعالم ممات خرامید اسکندر در حصار
قلعه داری ندیده امان خواست و پسر خود عبدالرحمن برسم حجابت
همایون به بهار رفت و در انجا پس از دو سال بعالم جاودانی شتافت
خدیو جهان سالک آگاه بازدهم شهر صفر سنه خمس و ستین و تسعمایه
سمند دولت بسمت دهلی بجولان در آوردند و در راه سلیمه سلطان بیگم
عمه زاده خویش را که دختر میرزا نور الدین محمد نقشبندی بود
و حضرت جنت آشیانی بحضور خود اقرار نسبت به بیرام خان
خانخانان کرده بودند بموجب عقد شرعی بجان معززه بزنی دادند
آغاز سال سیوم از جلوس اعلی مطابق بیستم شهر جمادی

الاول سنه خمس و ستین و تسعمایه هنگامی که حضرت خلافت در کابل
تشریف داشتند بسواری و جنگ شتر میل می نمودند چه در
ولایت درایه عظیم الجثه بسیار بود درین سال رغبت بسواری
جنگ فیل شد اری فیل جانوریست که در کلانی و تنومندی مانند
و عربده و عفریت ... و آدم کشی و هنگامه برهم زدن و تهور
سوی او ظاهر و پیدا فیلی سخاوت در سواری و جنگ انداختن او
انچنان دلیری میکردند که فیلبانان ... و ... بنهادند
محرر اوراق از تطویل اندیشیده بتفصیل پرداخت بتاریخ
شهر محرم سنه ست و ستین و تسعمایه از دهلی رایات جاه
و جلال بسمت اگره که باول کوت شهرت داشت ارتفاع یافت و درین
ایام قلعه گوالیار به کد موکد قیا خان مفتوح گشت و بهاخان از زبان
امان طلبید حصار گوالیار حصنیست حصین مستغنی الاوصاف بر قله
کوهی که دعوی همسری نه فلک دوار مینمود از قلعهای گزیده هندوستان
کونید دست تسلط هیچ سلاطین روزگار بر او نرسیده بعد درین
سال شاه محمد قلاتی که گماشته بیرام خان خانخانان از قندهار آمده
خدمت طلب ادب بوسید مجمل ازین سرگذشت انکه در ایامی که بهادر خان
برادر خان زمان جاگیردار زمین داور بود ... کشیده قند

قلعهای

قندهار کو شاه محمد به برج و باره قلعه پرداخت و آنحضرت را دو ولکانه
عریضه بشاه طهماسب نوشت که قلعه بموجب قرار داد حضرت جنت
آشیانی تعلق بشاه والاجاه دارد شاه طهماسب کومک تعیین نمود
بهادرخان از طنطنه موکب شاهی تاب مقاومت نیاورده
خایب و خاسر در محاصره قلعه مانکوت بخدمت اشرف پیوست بعد از
فرار بهادرخان شاه محمد بلطایف الحیل فرستادهای شاه را از سر خود
وا ساخت شاه بغضب در شده برادرزاده خود سلطان حسین میرزا
پسر بهرام میرزا و ولی خلیفه شاملو را بتسخیر قندهار رخصت فرمود شاه محمد
در قلعه در آمده کوشید بعد از امتداد محاصره شیر جوانان جنگ
گماشت تا بر مورچل ولی خلیفه ریختند و او را مجروح گردانیدند ناگاه
قزلباشیه بر هم زدند سلطان حسین میرزا ناچار از گرد قلعه برخاسته
پیش شاه رفت شاه بمیرزا گفت که علی سلطان از همراهان
و بهر تقدیر قلعه مفتوح سازد اتفاقا علی سلطان بضرب تفنگ خورده
از زندگانی سیر گردید سلطان حسین میرزا را دیگر روی نماند که بشاه
عالیجاه نماید و از گرد قلعه برخیزد شاه محمد حقیقت به پایه سریر اعلی معروض
نمود بشاه محمد یرلیغ عنایت صادر گشت که حضرت جنت آشیانی
سپردن قلعه قندهار موقوف بکشایش سواد اعظم هندوستان

نموده

فرموده بودند اکنون که فتح وسعت آباد هند بحسب دلخواه دولتخواهان
شده آن خیراندیش را می باید که قلعه بمتعلقان شاه والاجاه
سپارد و خود بملازمت اشرف بیاید شاه محمد امر مقدس بتقدیم
رساند روزی بندگان حضرت در شکارگاه قزی قندهار که کوه کش
کوه هر دو اطراف اکره است یوزی را بگله آهو سر داده بود یوز
از آنجمله بره آهو بدست آورده ماده آهو بچه خود بجان بلا گرفتار
دیده بمهر مادری بی محابا بر دن یوز زده بچه را خلاص ساخت
اتفاق سال چهارم از جلوس کیهان خدیو مطابق دوم شهر جمادی
الاول سنه ست وستین وتسعمایه درین سال به خان زمان
جاگیردار لکهنو حکم شد که جونپور را اخذ و از ابراهیم کور که ذکر
از احوال او در ذکر اسلامشاه افغان گذشته است انتزاع نماید خان
زمان با ابراهیم جنگ نموده جبرا و قهرا تا گذر جوی داخل قلمرو
بادشاهی گردانید هم درین سال آمدن حضرت شیخ محمد غوث از گجرات
اتفاق افتاد شیخ محمد غوث برادر شیخ بهلول است که بدست
هندال میرزا در بادی شورش هندوستان بقتل رسید شیخ محمد
در سرگذشت حضرت جنت آشیانی ارادت دریافت هر دو برادر
علم دعوت اسما بطولا داشتند شیخ محمد غوث در استیلای

افغانان از ترس آنکه ازردی او رنجیده نشوند با اهل و عیال خود
بگجرات رفته بود چون گلستان هندوستان به لدبوری خاقان
گیتیستان پر خار و خاشاک گردید شیخ میل وطن اصلی کرد و اگره آمد
از تصانیف شیخ رساله جواهر خمسه و رساله معراجیه است شیخ در رساله
معراجیه نسبت معراج بخود میکند شیخ گدائی بسبب نقاری که با شیخ
داشت رساله معراجیه را دست آویز ساخته به بیرام خان خانخانان
شیخ چیزها گفت و برین آورد که شیخ را خفیف سازد شیخ از آنکه
استقامت متعذر دیده در گوالیار تشریف بردند دست ارادت
در گوالیار بکنج قناعت گزیدند هنگامی که حضرت خاقانی بشکار گوالیار
تشریف بردند دست ارادت بشیخ دادند شیخ بتاریخ هفدهم
شهر رمضان المبارک سنه سبعین و تسعمایه باجل طبیعی بعالم
بقا خرامید **اغاز سال پنجم از جلوس مقدس موافق سال سیزدهم**
جمادی الاخر سنه سبع و ستین و تسعمایه اقبال کسیکه روی در او بار آرد
و کوکب طالع شخصی که به پستی گراید انکس مصدر انواع اندیشهای
ناصواب میشود و گوناگون ادراهای نا ملایم از او سر میزند مصداق
این مقال احوال بیرام خان خانخانانست که در عنفوان سال پنجم
بسبب استیلای خاطر اشرف انحراف پذیرفت اگر تفصیل هم ان

بر وارونه سخن با اطناب میکند خود بجهان بر داشتن چنین بود سرا از
دایره دولت عظمی مصلحت انگاشته با ادهم اتکه و میرزا
شرف الدین حسین و ادهم خان کوکه که همراز شده بودند بیرام خان را
در اگره گذاشته به بهانه عیادت مهد علیا حضرت مریم مکانی بدهلی
تشریف برده مناشیر سعادت نظر باطراف و اکناف ممالک
محروسه به بندهای عقیدت کیش مثل منعم خان و شمس الدین محمد خان
اتکه و بهادر خان و سایر بندهای صادق فرموده بودند که ما حالا
سرانجام مهام امور سلطنت به بیرام خان برده بودیم ان تنگ
ظرف تاب باده عنایت بنهایت نیاورده شروع و در بدمستی
و نابهنجاری کرد بحدی که خاطر همایون ما را اکراه بهم رسید اکنون از وی
نظر برده تمشیت احکام بر دست همت خود لازم گرفتیم هر که دولتخواه
است و نمک درست میخورد دریغ النور بوصول فرمان عاطفت نشان
خود را بحضور اشرف رساند از ورود فرامین بندهای اخلاص گزین
جوق جوق گروه گروه قدم در جاده یکرنگی گذاشتند و از هر جانب
خاطر اقدس مردم عمده بیرام خان نیز جدائی گزیده بسوی آستان
ملایک آشیان گردیدند بیرام خان از این دیدن و شنیدن ترسان و لرزان
ترسون محمد خان و حاجی محمد خان سیستانی و خواجه امین الدین

افغانان از ترس آنکه آبروی او ریخته نشود با اهل و عیال خود
بگجرات رفته بود چون گلستان هندوستان به لدبوری خاقان
گیتیستان از خار و خاشاک گردید شیخ نیل وطن اصلی کرد و اگره آمد
از تصانیف شیخ رساله جواهر خمسه و رساله معراجیه است شیخ در رساله
معراجیه نسبت معراج بخود میکند شیخ گدائی بسبب نقاری که با شیخ
داشت رساله معراجیه را دست آویز ساخته به بیرام خان احکام
شیخ خبرها گفت و برین آورد که شیخ را خفیف سازد شیخ از آنکه
استقامت متعذر دیده در گوالیار تشریف بردند دست ارادت
در گوالیار کنج قناعت گزید گویند هنگامی که حضرت خاقانی بشکار گوالیار
تشریف بردند دست ارادت بشیخ دادند شیخ بتاریخ هفدهم
شهر رمضان المبارک سنه سبعین و تسعمائه باجل طبیعی بعالم
بقا خرامید آغاز سال پنجم از جلوس مقدس موافق سال سیزدهم
جمادی الآخر سنه سبع و ستین و تسعمائه اقبال کسی که روی در او بار آرد
و کوکب طالع سعید که به پستی گراید اگرش مصدر انواع اندیشه‌های
ناصواب میشود و گوناگون ادای‌های نا ملایم از و سر میزند مصداق
این مقال احوال بیرام خان خانخانانست که در عنفوان سال پنجم
بسبب استیلای خاطر اشرف انحراف پذیرفت اگر بتفصیل همه آن

بر دارم سخن باطناب میکشد خدیو جهان بر داشتن چنین عود سر از
دایره دولت عظمی مصلحت الکا نسته با ماهم انکه و میرزا
شرف الدین حسین و ادهم خان کوکه همراز شده بودند و بیرام خان را
در آگره گذاشته به بهانه عیادت مهد علیا حضرت مریم مکانی به دهلی
تشریف برده مثانیز سعادت نظر باطراف و اکناف ممالک
محروسه به بندهای عقیدت کیش مثل منعم خان و شمس الدین محمد خان
انکه و بهادر خان و سایر بندهای صادق فرستاده بودند که ما تا حال
سرانجام مهام امور سلطنت به بیرام خان برده بودیم آن تنگ
ظرف تاب باده عنایت به نیاورده شروع و دربد مستی
و ناهنجاری کرد بحدی که خاطر همایون ما از اطوار ناپسند او در آمد و
نظر بر ذمه همت احکام بر دست همت خود لازم گرفتیم هر که دولتخواه
است و نمک در دست منظور نظر انور بود بوصول فرمان عالیشان
خود را بحضور اشرف رساند از ورود فرامین بندهای اخلاص گزین
جوق جوق گروه گروه قدم در جاده یکرنگی گذاشتند و از هر جانب توجه
خاطر اقدس مردم عمده بیرامخان نیز جدائی گزیده بجهت پابوسی آستان
ملایک آستان گردیدند بیرامخان ازین دیده و شنیده ترسان و لرزان
ترسون محمد خان و حاجی محمد خان سیستانی و خواجه امین الدین

محمود که آخر بلند مرتبه خواجه جهان گردانیده بدرگاه آسمان جاه روانه ساخت
نام بردها که بسعادت کورنش رسیده بودند اکبر از خطاهای ایشان که مکنون خاطر مبارک
بود در گذشته در ماندند و حکم یافتند که باز معاودت نمایند بیرام خان حیران
کار خود گشته گاهی بخاطر میگذرانید تا چه شدن بنده‌های اخلاص گزین وقت
فرصت وزرا مانده براین می‌شدند که پیش بهادر خان بمالوه برود و او را
از خود ساخته انجا را گیرد و هنگامی [illegible] بود
مصلحت میدانست و دو فتح زحمتی بلکه منظر خیال میکرد با جمله چند گاه
وبیابانک و شیخ گدائی به بیکرون آمد و بظاهر گفت که با استیلام عتبه
علیه روانه میشوم و عذرخواهان بدرگاه پادشاه جرم بخش و پوزش
پذیری میشتابم اگر در خاطر اشرف از جانب من کدورتی بهم رسیده بدست
خود سزای که دارد در کنار من نهند اما در باطن عذری و داشت اگر دست
باید در لباس دوستی کار خود سازد چون بعضی دولتخواهان ملازم اشرف
بیرامخان در یافته بعرض عرضی رسانیده بودند به بیرامخان پیغام شد که
آمدن شما بدرگاه خلاف [illegible] لایق مرتبت چاکر از در اندازی بعض کوتاه
اندیشان مجملا بر امور خاطر ما گذشته بهتر است که قصد طواف مطاف
اماکن متبرکه کنید از انجا که بر [illegible] دیدنی تمام را [illegible]
دید بیرامخان از استماع امر عالی بظاهر عزم زیارت حرمین مصمم گردانیده

بتهیهٔ

شتافت اراده پنجاب کرد و پسران اسکندر خان و غازیخان را گفت که در اطراف
ممالک محروسه آتش فتنه برافروزند و بمهدی قاسم خان نوشت که قلعه لاهور
تا آمدن من نگاه بسپارند و به تاتارخان هیچ [illegible] طلبان خطوط و سواد کو
هر کدام [illegible] رسانیدند [illegible] این سوانح الحضرت بربیع عنایت نام
بیرامخان [illegible] فرمودند که اراده [illegible] بعرض اشرف رسید مرا ازان
قدیم الخدمت بغایت ناپسندیده آمد که پس از خدمات چهل ساله نیک
نامی [illegible] بدنامی بروی خود میکشند عجب و هزار عجب بیرامخان که ستاره
بخت او میان بهبود داشت بیشتر در اسباب تباهی کوشید و از گره
روانه بتجانب لاهور گردید که اسباب و عیال خود را بر دو سه پنجاب
رود و روزی که بتلوبارن رسید شاه ابوالمعالی را از قید برآورد چون شاه ابوالمعالی
از قید پهلوان گل گز کوتوال لاهور گریخت چنانچه در صفحات بالا سمت نگارش
پذیرفت در ملک کمال خان گکر رفت کمال خان او را مقید ساخت
از انجا که بزور [illegible] در شعبهای جبال کشمیر خزید در انجا هم نزدیک
بود که گرفتار شود بشوق [illegible] برآمده چندگاه در سیالکوت ماند
و از سیالکوت [illegible] بهادرخان شتافت بهادرخان او را
گرفته نزد بیرامخان فرستاد و بیرام خان [illegible] فرمود که بمکه
معظمه روانه شد و باز از گجرات گریخته رخت [illegible] خاندان

در ممالک شریفه کشید خانزمان مسلل بخش برامخان ارسال داشت برامخان

در قلعه نبانه

١

انجیر	مویز	گل گلاب	امرود
عناب	مشک	ناشپاتی	قند
خربوزه	انبه	نارنج	آلو
نبات	انگور	سیب	فندق

صحیح الراست

٢

مویز	بادام	زردآلو	مشک
قند	جوز	انار	انبه
نرگس	آلو	انگور	سیب
خرمان	نبات	کیله	شهتوت

٣

شفتالو	نارنج	مویز	ناشپاتی
امرود	قند	نرگس	جوز
کیله	عناب	نبات	عود
پان	بهی	خرمان	انگور

بجوش گردانیده بود تند بو عالم از استماع عزم بیرامخان کوس
نصرت بصوب ناگور بلند آوازه ساختند که سد راه ناصواب
او شوند وقتی که قصبه جهجر مخیم سرادقات جلال گشت شاه ابو المعالی
آمده سواره ادای کورنش نمود شهاب الدین احمد خان امر شد
که این را بقید در آورده بحرمین شریفین فرستند و خود علم مراجعت
بصوب دهلی برافراخته ادهم خان و میرزا شرف الدین حسین
و مجنون خان قاقشال وغیره مردم را گسیل کردند که اگر بیرامخان از
عزیمت سفر اماکن شریفه باز ماند و قصد پنجاب کند نگذارند که او بی
بمقصود برد بملک از ممالک محروسه آواره سازند چون خبر افواج
قاهره در معسکر بیرامخان اشتهار یافت بجز شاه قلی محرم و ولی بیگ
و دو پسرش حسین قلی و اسمعیل قلی همه جمعیت از و تقاعد جسته
بسعادت ملازمت بادشاهی رسیدند لاعلاج بیرامخان توغ
طوغ و علم و نقاره وغیره اسباب حشمت خود بصحوب حسین قلی
بدرگاه آسمان جاه ارسال نمود اجازت سفر حجاز خواست

از خاستن بیرامخان علم بدروزی بصوب پنجاب و انحراف
ورزیدن او علانیه هنگامی که افواج دریا امواج تعقب بیرامخان
گذشت بیرامخان بخاطر گذرانید که از دست خانه براندازان

چندکه بدین حالت رسیده ام ناسزای کردار هر کدام در کنار
ایشان نه نهم رفتن بسفر مبارک از پای جمعیت بس فتیح اراده کعبه
معظمه نموده بصوب پنجاب روانه شد که در آنجا اسباب
شورش بهم رسانیده بمطلب خود پردازد بعده سفر مکه مشرفه زادالله
شرفا در پیش گیرد از اصغای عزیمت پیر احمدخان حضرت خاقانی منور
سعادت ظهور مملو بگوناگون اندرز فرستادند که خلاصه مضمونش اینست
حاصل کلام فرمان عالیشان آنکه خانخانان بداند که چون او تربیت
کرده و پرورده این دودمان کبری است و حضرت جنت آشیانی از
فرط مهربانی امر اتالیقی ما بدو تفویض فرموده بودند ما نیز منظور داشته
رتق و فتق مهمات خلافت علاوه آن کردیم بحدی که کسی را جای
چون و چرا نماند و درین پنجسال چندین امور ناشایسته از وسر زد
که موجب کلفت خاطر جمهور گردید مثل از هم گذرانیدن تردی
بیگخان بیگناه و کشتن فیل بادشاهی و بیاسا رسانیدن قیلبان
با وجود که ما بسته فرستاده بودیم و منزلت شیخ گدائی را که حسب
نسب و احوال آن معلوم عالمست به پایه رسانیده که با ما
سواره مصافحه میکرد و در محفل بهشت شمائل بر جمیع سادات
عظام و علمای ذوی الاحترام می نشست و نوکران و ملازمان خود را

که حقیقت

که حقیقت هر کدام ظاهر است بخطاب خانی و سلطانی و علم و نقاره
و جاگیرهای معمور ممتاز میگردانید و امرای بابری و جنت آشیانی را
که هر یک مصدر خدمات شایسته بودند و هستند بلب نان و اقل
مرتبه و معیشت محتاج ساخته قصد جان و مال و ناموس و حبس منعم خود
و هم از نوکران او صدگونه گناه و خونریزی و تاراج و فسق بظهور پیوست
اصلا در خاطر نمی آورد و مانند شاه قلی نارنجی و غیره مردم لئیم و سپیج را
او خوش آمد گوئی زینت می نمود و ولی بیک را که اصالت و
نجابت او در قزلباشیه اظهر من الشمس است رتبه اعتبار بخشید
و حسین قلی را که تا هنوز کنجشکی را نکشته هم سر و اسکندر خان و
عبدالله خان و بهادر خان می شمرد قصه کوتاه اگر چه از و آزار
بسیار یافته ایم اما تا حال بدستور خانخانان میدانیم و میگوئیم اکثر اوقات
معروض میداشت که اکنون وقت آن شده که حضرت خود بدولت
در امور سلطنت بردارند چنانچه که ما بدان پرداخته ایم بایستی
شکر ایزدی بجا می آورد و مرتها میکرد درین ایام حقیقت انحراف
و کجروی او بعرض اشرف میرسد که باغوای جماعه مفسدان اندیشه دیگر دارد
باور نمی آید که بیکبارگی حقوق خدمت چهل ساله بر سر طاق عصیان و
نسیان گذارد باید که آن خانه برانداز آنرا البته بحضور فرستد تا

تا حجاب بی حجابی مبدل گردد ما هیچ خواهیم که نام نیک او که بدو نخواهر
منتشر عالم شده به بدنامی علم شود و اکثر از کفتهٔ مخذولان چند که
باعث برهم زدن دولت و عزتش شده اند از راه میروند
و اندکه باعتصام حبل متین توکل لشکر کشیده [illegible] باهم رسانید
هزیمت بیرامخان چون بیرامخان جواب فرمان عالیشان [illegible]
باید نفرستاد آنحضرت از دهلی مهدی قاسم خان و محمد قاسم
خان نیشاپوری و علیقلی خان اندرابی و حسین خان و یوسف
خان کوکلتاش و غیره بهادران نبرد بیشه [illegible] کرد و خان اعظم
شمس الدین محمد اتکه خان بر سبیل منقلا روانه ساخت [illegible] موجود
رشرف بتاریخ بیستم ذی قعده یا در رکاب فیروزی نهادند و
خواجه عبد المجید هروی را که بدیوانی سرکار کردون اقتدار فخر میکرد
بخطاب آصف خانی مخاطب گردانیده حکومت دهلی سپردند
وقتی که در جالندر خبر پیوستن اتکه خان به پرگنه دهکدهار به بیرامخان
رسید جمعیت خود دو توپ نموده شاه قلی محرم و ولی بیگ و
اسمعیل بیگ و غیره را در مقدمهٔ ادبار جا داد و توپ ثانی خود
پای ضلالت افشرده پنجاه فیل نامی جابجا گذاشت در ظاهر موضع
کوناچور من مضافات پرگنه دهکدهار هر دو لشکر بهم آمدند بازار

بهادری و شمشیر زنی گرم گشت مردم بیرامخان اکثر افواج بادشاهی
را از جا بردند بیرامخان پنداشت که فتح شد برعونت تمام از جا
جنبید چون فوج اتکه خان که در عقب بلندی قیام داشت دید
فیلان را [illegible] بر روی اتکه خان شالی بایه بود اکثر فیلان
بیرامخان در ان گل و لای فرو رفته بیرامخان در دل گذرانید که
شالی بایه را در دست راست گذاشته بر اتکه خان حمله آورد
اتکه خان اراده بیرامخان دریافت هنگامی که بیرامخان جلو گردانید
اتکه خان تاخت مردم بیرامخان عطف عنان را شکست دانسته
جلو بر راه فرار سپردند پای استقلال بیرامخان نیز از جا رفت در
منزل سرهند مژده فتح منهیان اخبار معروض ایستادهای بارگاه جاه
و جلال گردانیدند در همین ایام منعم خان و قاسم خان میرکجر و باینده
محمد مغل و حکیم ابو الفتح از کابل بتقبیل آستان عالیشان آمدند منعم
خان بعالی رتبه وکالت و بخطاب خانخانانی عزت گرفت در
همین منزل خان اعظم شمس الدین محمد اتکه خان سالها آرزوی زمین بوس
نمود و مصدر انواع مهربانی گشته بخطاب اعظم خانی سرفراز گردید
توجه خاقان گیتیستان بصوب کوه سوالک و بآخر رسیدن کار
بیرامخان چون بیرامخان از اتکه خان شکست یافته به تلواره که میان

وغایاکم

کوه سوالک ست رفت حضرت عالم بتاریخ دهم شهر محرم سنه ثمان
وستین وتسعمایه علم نصرت رقم بالصوب برافراخته وقتی که از
کوه سوالک مخیم سرادقات جلال گشت بهادران ظفر پیشه حکم
شد که در محکمهای کوهستان بند و چیره دستی نمایند چون رایات منصور بکوهستان
درآمده بود بسیاری را علف تیغ بیدریغ گردانیدند بیرامخان را
بودن در کوهستان متعذر دیده جمال خان نام غلام معتمد خود
فرستاده استعفاء جرایم خویش نمود گفت که خاطر من از جانب
جغته جمع نیست اگر منعم خان بیاید بوسیله او اجازت ملازمت زمین بوس
حاصل نمایم حسب الحکم منعم خان و خواجه جهان در آن کوهستان
شتافتند و بهر وجه تسلی نموده بدرگاه آسمان جاه آوردند بیرامخان
رومال در گردن انداخته جبین خجالت بر خاک ندامت
نهاده زار زار بگریست حضرت ظل سبحانی بتمام مهربانی در کنار
عزت کشیده از آن رومال کرد پیشانیش مصفا ساخته و بدستور
قدیم بجانب یمین حکم نشستن شد منعم خان نیز در پهلوی بیرامخان
بنشستن مستبشر گردید پایان مجلس خلعت فاخره که بر وجود اشرف
بود به بیرامخان داده اجازت حرمین شریفین ارزانی داشتند
و به حاجی محمد خان سیستانی و ترسون محمد خان امر بعبور

دولت

۱۴۷

بدوست که تا سرحد ممالک محروسه همراه باشند فرستادند تا ناگور
رسانیده معاودت نمودند مراجعت اردوی معلی از سرزمین
پنجاب بدار الخلافه آگره چون در ربیع الثانیه این سال ظاهر
دار الخلافه آگره بفر قدوم بادشاهی رشک بهشت برین شد
آنحضرت مهد علیا بخشی بانو بیگم خواهر عینی خود را در سلک
ازدواج میرزا شرف الدین حسین که برخی از احوال ایشان
در سال اول گذشت کشیدند از وقایع حیرت افزای این
روزها شهادت بیرامخان است وقتی که بیرامخان به پتن گجرات
پیوست مبارک خان نام افغان لوحانی نوکر موسی خان فولادی
حاکم گجرات بسبب نزاع خون پدر قصد بیرامخان نمود گویند زن
کشمیری که از سلیم شاه پسر شیر شاه سور دختری بوجود آورده بود
در آن قافله قیام داشت بیرامخان دختر را برای پسر خود عبد الرحیم
نسبت علاوه آتش گردید القصه روز جمعه چهاردهم جمادی الاول
بیرامخان بر کشتی سیر کولاب مشغول بود مبارک خان با سی چهل جوان
شتافته گفت که آهنگ ملازمت دارم هنگامی که خان از کشتی
فرود آمد او را بار داد چون نزدیک رسید بخنجر انتقام پدر کشید
نوکران بیرامخان راه فرار سپردند فقیران قالب آن شهید

اکبر را در حوالی روضهٔ شیخ حسام بگور کردند شهید شد محمد بیرم ترکمان
تاریخست گویند که روزی در عین طلوع دولت بیرامخان سیدی
از ساده لوحی در مجلس استاده شد و دست برداشت و کفت
نیت شهادت خانخانان فاتحه بخوانیم بیرامخان را خنده گرفت
کفت میر اشتراب اینجا حاجت اگر چه ما هم خواهان شهادت ایم اما نه
باین جلدی **آغاز سال ششم از جلوس فرخنده مال موافق سیوم**
شهر جمید الثانی سنه ثمان وستین وتسعمایه وگذارش فتح مالوه
باقبال بی زوال خدیو خجسته خصال مالوه ملکی است در جنوب آگره
آگره از اقلیم دویم در غایت خوش آب وهوایش نزدیک
باعتدال در سالی دو مرتبه تاک بر میدهد یکی در حوت و دویم
در اسد جویها و نهرها جاریست صحراها باگل و ریاحین آراسته
حوضها و نهرهای مطبوع دارد طول از ولایت کدهه تا بانسواله
دو صد و چهل کروه است و عرضش از پرگنه چندیری تا پرگنه نذر
بار دویست و سی کروه شرقیه ولایت باندو و شمالی قلعه نرور و
جنوبیه ولایت بگلانه و غربیه ملک گجرات جمع آن بیست و چهار
کرور و هفت لک دام است بادشاهان ماضی بیست هزار
سوار نوکر میداشتند قلعه مانده که فرمانروایان سابق پای

تخت

تخت گردانیده بودند بر قرار کوهیست و دوره اش ده کروه
بمساحت در آمده درین ولا باز بهادر حکومت انجا داشت
و خویشتن را از طوایف ملوک روزگار خود می شمرد از مرتبه مستی
و بدام نخوت و ارتکاب سرود و استماع نغمه که باعث غفلت
از کار دین و دنیاست شروع دراز دستی از مردم آن دیار و سکنه
آن سرزمین کرد و جمهور انام از خاص و عام گروها گروه خلایق از
وضیع و شریف بداد خواهی و ستم نمائی بدرگاه بادشاه دادرس
مظلوم دوست رسیدند بر ذمت همت خدیو مهربان و شهریار
عادل لازم آمد که داد مظلوم از ظالم بستانند و سزای کردار
دراز دستان در کنار ایشان نهند لهذا لشکر آراسته ببرکردگی
ادهم خان کوکه تعین شد که دمار از روزگار او برارد بندهای اخلاص
کیش نطاق جان فشانی بسته باد در جادهٔ مامور گذاشته در نواحی
سارنگپور نزول نمودند آن سرمست بادهٔ غفلت بل سرشار پیالهٔ
ظاهری یعنی باز بهادر اندکه بیهوش گرائیده خمیازه کشان از اوادار
السرور خود دست گروهی لشکر گاه ساخت هر روز جوانان رزم
دوست [illegible] مخالفین برآمده آینهٔ شجاعت را جلا میدادند و اولیای
دولت با خود رای [illegible] مقرر گردانیدند که بنوبت یکی از سرداران

لشکر با جمعیت شایسته بیرون برآمده نگذارد که رسد بلشکر
مخالفان درآید روزی پاسی از شب مانده صادق خان را
بغلط گذر برارد وی غنیم می افتد آتش قتال زبانه میکشد چون خبر
گرفتن جنگ بکوکب بادشاهی میرسد قیا خان گنگ وغیره نامی
گویان خود در ابر درگاه میرسانند پیش از رفتن قیا خان ادهم نامی
سردار فوج غنیم بر بندهای بادشاهی چیره گشته بود لیکن صادق خان
با جمعی جرمی را پناه ساخته پا برجا داشت با قیا خان گنگ و سلیم خان
خاصه خیل باز بهادر محاربه عظیم در پیوست قیا خان غالب گردید
بار دیگر قیا خان و صادق خان باتفاق بر باز بهادر حمله آوردند
نزدیک بیکبس از اول روز علم نصرت برافراختند در هندوستان
رسم و عادتیست که در جنگ اگر قضیه برعکس میشود زنان خود را
قتل میکنند یا می سوزند و این فعل را در زبان ایشان جوهر میگویند
روز جنگ باز بهادر برسم و آئین اهل هند جمعی را بر عیال خود
گماشته بود که اگر نقش نه انچنان نشیند که ما در خاطر داریم لعبتان
پری مثال را از هم خواهید گذرانید چون شکست باز بهادر شد
موکلان بموجب قرارداد صورت هستی بسیاری از لوح خاک
پاک نمودند و بعضیها را زخم رسید و جمعی از عدم فرصت

سلامت ماندند فی الجمله روپ متی زخمی بدست آمد ادهم خان
بتوجه تمام در معالجه اش پرداخت چون زخمها مندمل گشت از
غایت اشتیاق پیغام کرد روپ متی گفت که قدری مشک و کافور
و عنبر بفرستید تا خود را آراسته بخدمت رسانم ادهم خان فرستاد
نام برده کفنی ازانها نمود خورده در خیال جانان بخواب عدم رفت
گویند باز بهادر در فن نغمه و سرود ید طولی داشت در زبان هندی
نقشهای موزون میبست کلاونتان بسیار و کنیزان شیرین گفتار
دلبران سحر کردار بهم رسانیده همواره از صحبت ایشان مشغول و مدام
بشرب مدام و نغمه و رباب متلذذ بود و بروپ متی مذکور تعلق
تمام پیدا کرده بود نام او باسم خود التزام نموده در همه نقشها تخلص
میفرمود و کلاونتان که عبارت از نغمه سرایان باشند نیز میگفتند و
از غایت مدهوشی یا بسبب استیلای نقش این فعل شنیع را از
جمله حسنات می شمرد القصه ادهم خان تمامی اموال و خزاین را با حرم
خانه و لولی زنان که راه زن کار و بار باز بهادر بودند مغتنم ساخته
بکامرانی نشست و داد عیش دادن گرفت و از غایت غرور و تکبر
دستار کج نهاده پا از دایره ادب بیرون گذاشت همدرین سال
بعضی افغانان پسر عدلی را شیرشاه مخاطب گردانیده در نواحی

جونپور علم خمول برافراختند و با سی هزار سوار و پنجاه هزار
پیاده و پانصد فیل به خان زمان صوبه‌دار آنجا شتاب آوردند
خان زمان از استماع آهنگ مخالفان به برج و باره قلعه جونپور
پرداخته خبر با امرای جاگیرداران نواحی مثل بهادر خان و مجنون خان
قاقشال و شاهم خان جلایر وغیره فرستاد امرای مذکور فی الفور
مجتمع گشته در کار پادشاهی یکدل و یک زبان شدند چون افاغنه
از دریای گودی که جونپور بر کنار او آباد است گذشته شیرشاه
با مردم بسیار بسمت مسجد سلطان حسین شرقی استاده یعقوب خان
و فتو و سلیم خان کهرورا وغیره را بجانب دروازه لعل تعین
فرمود حسن خان بچکوتی و چندی دیگر را بطرف بند شیخ لعل بهلول
مقرر نمود از جانبین کوششهای مردانه جلوه گر گردید مجنون خان
وغیره جوانان مرد میدان بر حسن خان بچکوتی حمله آوردند حسن خان
تاب تافتن بهادران در خود ندیده راه فرار سپرد در این هنگام
شیرشاه فوج پادشاهی را از جا برده تا کوچه شهر دوانیده رو
بغارت گرد خان زمان فرصت یافته از عقب درآمد جلو
مخالفان که منحرف گشته بود دیگر نتوانست راسخ شد یلغار
پادشاه کردن اقتدار بصوب ممالک مالوه خان زمان را

ازین فتح

ازین فتح شادی دیگر هم رسید گویا که شاهد خزلانش پیاله دولت
کاسه داد او از تنگ ظرفی شروع در اداهای ناملایم کرد حضرت
ظل الهی خواستند که بجونپور رفته تا کاسه ادبار او لب ریز گشته
جرعه اش [illegible] چون ادهم خان نسبت با وی بهتر بود تنبیهش را
بچاشنی تدبیر بروز آوردن از مصالح دولت عظمی دانسته باطلاع
امرای عظام پادشاهی همت بر سبیل یلغار بصوب ممالک مالوه کمر
ساختند پس از آنکه ادهم خان خبردار شود که کوکبه پادشاهی در ظاهر
قصبه سارنگپور درخشید ادهم خان از سعادت اندوزی مهمانی
لوازم بندگی کوشید چون شب درآمد و خلافت شاهی
بخواب راحت غنوده ادهم خان از بدبختی تمام شب پاس داشت
که اگر حضرت از تقاضای بشریت و مستی شتاب دست بجانب
کنیزان او دراز کرد اند قصد نماید در خاطر خاقان دریا دل ازین
عالم خطره هم خطور نکرد علی الصباح ماهم انگه والده ادهم خان
با محامل حرم سرای پادشاهی از عقب بسارنگپور رسید ظاهرا بقید
باستدلال آن عفیفه ادهم خان تمام غنایم را با پاتران جوان
باز بهادر بحضور اشرف آورد ظل الهی چندی را از آن برای
پرستاری خاص منتخب فرموده بعد از چهار روز علم معاودت

بصوب دار الخلافه برافراشتند. مخفی نماند که خدیو عالم
اکثر اوقات لباس مبدل ساخته شبها برای خبرداری
شهر تنها بر می آمدند تا الغیاث و نالهٔ کیر هر مظلوم
بینوا بتوسط غیری بگوش خود شنوند و بعالی ناسور دل
هر کدام بپردازند در هندوستان شبت معین که در هر شهر
و بلده اعلام جناب سالار مسعود غازی برپا می سازند و بر قد
منوره ایشان که در قصبه بهرایچ است میبرند غرض که غریب انبوه
و عجیب صحبت مترتب میشود حضرت شاهنشاهی میفرمودند که
من بهتر رسم مسعود خود آنجا حاضر بودم اوباشی را نگاه بر من
افتاد گفت اینکس که استاده است بادشاه است من بمجرد
اصغای گفتار شان چشم خود را کاج کردانیدم و دهن کج ساختم و
مشغول تماشا شدم چون نیک ملاحظه نمودند با هم سرائیدند که
حضرت چنین چشم درد ندارند که این دارد و من از چشم
ایشانی بطریق تماشائی پنهان شدم جنبش اعلام عالی بسمت
جونپور وقتی که خان زمان در جونپور پا از کلیم ادب بیرون
گذاشت حضرت ظل الهی همت بران گماشتند که تا اصلح ارادتش
رفته به تهذیب اخلاق تازه کاری نمایند پس بدین عزیمت سمند

دولت

دولت بجولان در آوردند چون شهر کره منجم سرادقات جلال
گشت خان زمان و بهادر خان برادرش براه اخلاص شتافته
مصدر تقبیل ذات بادشاهی گردیدند و بمهربانی تمام رخصت معاودت
یافته بهمین ایام شمس الدین محمد اعظم خان اتکه از لاهور بشرف
بساط بوسی رسید و بامر اشرف کار و بار خلافت از پیش
خود گرفت ماهم انکه و منعم خان خانخانان که مستقلاً وکیل السلطنت
بودند در دل ایشان کدورتی پدید آمد بهمین سال عبد المجید
اصف خان بتسخیر قلعه چناد تعین شد حصار چناد بر لب آب
گنگ بر فراز قطعه کوهی است که بمنطقة البروج هم کمرست از
اوصاف متانت او هر چه نوشته شود بر جاست آن حصن حصین
بعد از آوارگی بسر عدلی بلفتح خان مسند عالی خاصه خیلش که بلفتو
شهرت دارد تعلق پذیرفته بود فتو قلعه را با صف خان سپرده
بدرگاه خلایق پناه آمد درین روزها جغتای خان عرض نمود که راجه
بهارا مل کچهواهه که در دهلی بوساطت مجنون خان قاقشال التماس
توجهات بادشاهی اختصاص گرفته بود از سلوک نا هموار مرزا شرف
الدین حسین جاگیردار میوات در کوهستان رفت اگر لمعه الطاف
بادشاهی بر حال تباه او نماید بآستان عافیت نشان شتابد التماس جغتای خان

در معرض قبول افتاد جغتا خان حسب الامر راجه را بعز زمین بوس
ممتاز گردانید خدیو عالم درباب راجه مهربانیهای مفرط مبذول داشته
داخل ملازمان خاص فرمودند راجه از روی عقیدت و اخلاص
جبه عقیدت برشت خود را در سلک خدمت کاران حضرت
سرا کشید **آغاز سال هفتم از جلوس خاقان اکبر موافق روز
چهارشنبه پنجم شهر رجب سنه تسع وستین وتسعمائه** در مبادی
این سال همایون فال قلعه میرته را با آن ملک که راجه مالدیو داشت
مرزا شرف الدین حسین جبراً و قهراً گشود درین سال پیر محمد
خان غریق بحر فنا شد تفصیل این اجمال آنکه چون ادهم خان بحضور
اشرف آمد و بجای پیر محمد خان بصوبه داری مالوه شتافت
باز بهادر از میران مبارک شاه حاکم خاندیس کوکب خواسته قصد
مالوه نمود پیر محمد خان باعتصام حبل متین اقبال پادشاهی معرکه آرا
گردید و به تلاش سهل لوای نصرت برافراخته بکامرانی نشست
بعد از چند روز منهیان اخبار خبری رسانیدند که باز بهادر به پشت
گرمی میران مبارک شاه باز در استعداد جمعیت است پیر محمد خان
با هزار سوار به بلاد برهانپور شتاب آورد و از آب نربده عبور
کرده در یک شب چهل کروه راه پیموده آن شهر غدار را بتاراج داد

وسالها وغا

۱۴۲

وسالها وغاها کوس معاودت بلند آوازه گردانیده بود که باز بهادر
بالشکر گران نمودار گشت پیر محمد خان با همراهان خود رای زد همه متفق
اللفظ والمعنی گفتند که سپاه از برداشتن منهبات گران بارست
و بعضی که دست طمع دراز کرده اند از کثرت فطره مجال تردد ندارند
مصلحت نیست که جنگ اندازیم پیر محمد خان اجل رسیده قبول نکرد و بعد از
جنگ شکست فاحش یافته در آب نربده فرو رفت قیا خان و غیره
جاگیرداران صوبه مالوه از بیهمتی رو بدرگاه عالم پناه آورده مصدر
انواع عتاب و خطاب گشتند باز بهادر در فراغ بال در ملک مالوه
بر وسادهٔ حکومت جا گرفت بعبد الله خان اوزبک حکم صادر شد
که بمالوه برود بمجرد شنیدن طنطنه افواج قاهره باز بهادر مالوه
را بی جنگ گذاشته راه فرار سپرد گویند روزی پیر محمد خان بقصد
قلعه بیجاگر از حصار مندو برآمده بود بخدمت مجذوبی شتافت
تا بفاتحه اعانت جوید دیوانه گفت قرآن مجید همراه داری پیر محمد
خان هیکل مصحف حاضر ساخت آن عزیز قرآن را بطریق فال گشوده
بدستش داد اتفاقاً کلام الله باین آیه گویا گردید فَأَغْرَقْنَا آلَ
فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ **تصاعد نمودن اتکه خان بعالی
درجهٔ شهادت بتیغ بیدریغ ادهم خان کوکه و بقصاص رسیدن او**

ادهم خان کوکه پسر ماهم انگه که از صغر سن در بندگی آنحضرت
نشو و نما یافته بود بسیار بی باکانه اوقات میگذرانید و مبادی تهور ازو
بظهور می پیوست حضرت شاهنشاهی از بس که توجه مفرط باو داشتند
دیده نادیده و شنیده ناشنیده می انگاشتند چون انگه خان بر مسند
وکالت نشست ادهم خان را خوش نه آمد منعم خان خانخانان و
شهاب الدین احمد خان که ازین خار خار بیمارانه میرستیدند و دوای درد
خود منحصر در آوردن و غلانیدن ادهم خان یافتند روزی ادهم خان باراده
بتاه در دیوانخانه بادشاهی رفت منعم خان و شهاب الدین احمد خان
بتعظیم قدرت کردند انگه خان هم نیم‌خیز تعظیمی بجا آورد ادهم خان
خنجر کشیده رو بانگه خان نمود و بخوشم اوزبک و دیگر ملازمان خود
گفت که معطل چیست خوشم خنجر بسینه‌اش زد انگه خان باضطراب
تمام بسوی دولتخانه والا متوجه شد خدا بروی نام نوکر ادهم خان از
عقب دو شمشیر رسانید و آن بیگناه در فضای دولت سرای
معلی بمرتبه شهادت فایض گردید ادهم خان سفاک خواست که
با شمشیر برهنه در دولتخانه عالی درآید خواجه نعمت خواجه سرای درباری
فی الحال تخته در را بزنجیر و قفل استوار گردانید ادهم خان هر چند دست
و پا جنبانید فایده نبخشید فریاد و غریب از حوالی دولتخانه عالی بلند گشت

حضرت

حضرت سر از غرفه برآورده صورت حال پرسش نمودند شخصی عرض
کرد که ادهم خان انگه خان را از هم گذرانید بمجرد استماع این خبر متهور
از در دیگر قدم بصحن بارگاه نهادند وقتی که نظر انور بر او افتاد پرسیدند
که ای بچه لاده انگه ما را چرا کشتی ادهم خان بجسته هر دو دست اشرف
محکم بدست خود درآورد و گفت که بادشاه انصاف نمایند در گرفت
دیگر پاره تلاش هم شد از استادهای حضور اصلی را سعادت
یاری نداد که ممانعت نمایند تا چنین مبادرت بکنند القصه حضرت
ظل الهی بزور دست خود رهانیده و بقوت بازوی ید اللهی چنان مشتی
بر بشره او حواله نمودند که کالمرده بر زمین دراز خوابید گویند هر که اثر
ضربت آن مشت میدید بجز زخم گرز تصور میکرد بفرحت خان خاصه
خیل و سنگرام هوسناک و چندی دیگر که استاده بودند از فرط غضب
گفتند که چه تماشا ست این وارون طالع را بسته از صفه سرا زیر
پایین اندازند نام بردها حکم بجا آوردند مرتبه اول که اهتمام بکار رفت
انفاس والپسین میکشید کرت ثانیه کاسه سرش خورد گشته مغز از راه
بینی و گوش برآمد و خون شد تاریخ ست ماهم انگه که بقدر عارضه داشت
از غصه فرزند بیمار گشته روز چهلم ودیعت حیات سپرد حضرت را
غم انگه سخت گران نمود کالبد چند همراه تابوت آن عفیفه دور زمانی

رضا و تسلیم گذشت **بیت** اگر ز میان غرا داری کسی را نه بردن میل
خواهد شد بسی را همدرین روزها ببول ملک نام خواجه سرای را که
در عهد اسلام شاه پسر شیر شاه از رسائی معاملات ملعونی بلقب
محمد خان بود بخطاب اعتماد خانی مخاطب گردانیده رتق و فتق
مهمات خالصه و بیوتات به ید اقتدار او دادند و او در اندک مدت
چه در خالصه وچه در بیوتات بجدی و ا رسید که برکات آباد و خزانه
افزون گشت و کارخانجات زیب و فروغ دیگر گرفت همدرین سال
ماهم منعم خان خانخانان که دامن بر آتش کینه ادهم خان و اتکه خان
زده بود بتوهم آنکه مبادا حضرت برای فتنه پردازی های بی پرده بجزای
اعمال گرفتار سازند ذیل فرار بر رخسار کشیده باتفاق قاسم خان
میربحر از آگره بر آمد چنانکه روز واقعه اتکه خان نیز از وسوسه بیهود
برافقت شهاب الدین احمد خان گریخته بود القصه از راه دامن
کوه سوالک بجانب کابل بادیه پیمای ضلالت گردید چون به پرگنه
سروت رسید تو سید محمود خان باره که جاگیردار دامن کوه خبر یافته
هر دو عزیز را بخانه خود آورده رسم ضیافت و تکلیفات بانجام
رسانید و با بروی تمام به پایه سریر خلافت فایض گردانید ظل سبحانی
از گذشته تها هیچ مذکور نساخته بدستور سابق بمنصب وکالت و

خطاب خانخانانی امتیاز بخشیدند درین سال فرخ فال بوستن
میان تانسین گوینده ست بدرگاه گیتی پناه چون آواز خوش آوازی
و گرم بندیه و تصانیف دلنشین میان تانسین شهره آفاق گشت
و بعرض اشرف رسید که آن سحر آفرین پیش راجه رامچند راجه بته
بسر میبرد بجلال الدین خان قورچی که در فهمیدگی یگانه عصر بود حکم شد که
رفته بحضور اشرف بیارد راجه میان را با سامان لایق از فیلان
و اسپان و سولان و خیمه و خرگاه و جواهر نفیس و طلا آلات و نقره
آلات از حد زیاده روانه درگاه آسمان جاه نمود الحق میان تان
سین در نغمه پردازی و انتظام مضامین هندی در نقشهای اعجاز
داشت و اکنون هزاران نقش زاده خاطر او بر روی کار راند و هر یکی بنیه
استوار اند بر حدت طبع و رسائی فکرش قصه کوتاه که از آدم تا این
دم همچو میان تانسین بوجود نیامده و ظن غالب ست که بعد ازین هم در عالم تقدیر
وجود نگیرد روز اول شهریار دریا دل یک کرور دوام که دو لک و پنجاه
هزار روپیه رایج الوقت باشد و شش هزار تومان عراق بکنود مرحمت
نمودند آغاز سال هشتم از جلوس فرخ فال موافق پانزدهم شهر رجب سنه
سبعین و تسعمایه در عنفوان این سال خجسته مال ملک بته بحسن سعی
عبدالمجید آصف خان داخل قلمرو شد و راجه رامچند که از اعظم راجهای هندوستان

بود از جنگ شدید از میدان گریخته بقلعه باندهو که حصاریست مشکل
کشا در آمد و آخر از استعفای راجهای که سعادت حضور داشتند نجات
یافت و اقرار بندگی نمود حضرت فردوس مکانی در واقعات خود
نوشته‌اند که در زمانی که ما فتح هندوستان کردیم دو بادشاه و سه راجه
در هند کلان بودند از راجها یکی رانا دویم راجه مالدیو سیوم راجه رامچند
درین سال میرزا شرف الدین حسین خود بخود توهمات بیجا بخاطر
راه داده در نواحی اجمیر علم بغی برافراخت از پیشگاه خلافت حسین
قلیخان مامور گردید که اطفای نایره ایشان نماید میرزا از طنطنه افواج
منصور بصوب جالور رفت درین سال آنحضرت مظفر علی تربتی را
که نوکر بیرامخان بود بخطاب مظفرخانی سرفراز گردانیده بدیوانی کل
ممتاز فرمودند درین سال میرشاه ابوالمعالی که رخصت مکه معظمه یافته
بود به نحوی که صفحات اوراق سمت گذارش پذیرفت بعد از دو سال
ازان مکان متبرکه احرام عتبه علیه بست وقتی که بجالور رسید میرزا
شرف الدین حسین بفکرهای دور از کار راه نمون داوی خود گردید
و قریب سیصد جوان چیده از ملازمان خود مثل میرکه کولابی وغیره همراه
کرد تا در ممالک محروسه آتش فتنه برافروزد از انجا که طینتش با آب
وفا مخمر نبود کرده نا قبول را ناخته حسین قلیخان با اسمعیل قلیخان

الحق

رخصت انصراف داشت تا دمار از روزگار او برآرد چون شاه
ابوالمعالی قدرت جنگ در خود متعذر یافت و بودن در هندوستان
مستبعد دید قدم در راه کابل گذشت در شکارگاه متهوره این وقایع
منهیان اخبار بعرض اشرف رسانیدند تو هم ازان شکارگاه سمند
دولت بسمت دهلی بجولان در آمد رسیدن تیر تقدیر بر بدن مبارک
بادشاه سلیمان سریر از سانحه حیرت افزا که درین سفر روی داد
رسیدن زخم تیر است بر بدن اشرف تفصیل این اجمال بر سبیل
ایجاز آنکه چون سایه اعلام دولت بر ظاهر بلده دهلی افتاد جناب
ظل الله بطواف مرقد مقدسه بندگی سلطان المشایخ شیخ نظام الدین
اولیا قدس سره تشریف بردند وقتی که متوجه دولتسرای عظمی گردیدند
در چهار سوی شهر پهلوی روضه ماهم انکه شخصی فدائی تیر بشانه راست
آن پشت پناه رستان زد که تا یک بشیر کار کرد شورش غریب در
زمین و زمان بهم رسید کسانی که سعادت حضور داشتند آن بد
سرانجام را فی الفور بحکم اشرف از هم گذرانیدند آخر وضوح پیوست که غلام
میرزا شرف الدین حسین از جمله سیصد کس همراهیان شاه ابوالمعالی
بود گویند موسوم بنام قتلق فولاد که حضرت با و توجه وافر مبذول بودند و
همیشه در قدسی سراگاه بید اشتند روزی که این واقعه در دهلی سمت

وقوع پذیرفت ماده سک مذکور در اکره بود آب و طعام
گذاشت تنگاه با نان هرچند بکمان آنکه بیماری بدو عاید گشته باشد
معالجات بر داختند اصلاً ملتفت بطعم نشد وقتی که دو تنخانه اکره
از فر قدوم میمنت لزوم بادشاهی رشک آسمانها گرفت ماه سک
فی الحال آمده با دامای که سک وقت نشاط میکند شروع کرد و برابر التیام
خود میل نمود آغاز سال نهم از جلوس شهریار حق آگاه موافق بیست
و هفتم شهر رجب سنه احدی و سبعین و تسعمایه در این سال مبارک
فال در باب جزیه ممالک وسعت آباد هندوستان که برابر خراج
اقلیمی توان گفت در تمام قلمرو حکم شد که احدی مزاحم نشود داعی چون
میر ابو المعالی از صدمهٔ افواج منصوره سراسیمه بصوب کابل شتافت
بنحوی که در صفحات بالا گذشت از لب آب اتک عریضه بحضرت
مهد علیا ماه چوچک بیگم والده ماجده میرزا محمد حکیم ارسال داشته و این
بیت نگاشت بیت من در اینجانه پی حشمت و جاه آمده ام
از بد حادثه اینجا به پناه آمده ام ماه چوچک بیگم که هیچ ناقصات العقل
در شان ایشان است آمدن آن بد سرشت از فوز عظیم دانسته بهزاران
آرزومندی جبهه قدسیه خود در سلک ازدواج او کشید با بداز آنکه
میرزا محمد حکیم خورد سالست تربیت و پرورش خواهم نمود میر ازین

معاهدت بر این براهین بر خود بالیده خوبست که رشتهای
بطون خویش ظاهر سازد بهمچو خودی رفیقان چند بهم رسانیده با ازدحام
اندرون بیگم بیرون گذشت رفیقانش صلاح دادند که در زندگی بیگم
معامله تو بیجاست و شاه ولی آتکه سر رشته مهمات از ید اقتدار
او بدر رفته البته قصد تو خواهد کرد باید که تا ایشان فکرت نمایند
تو کار خود ساخته باشی و میرزا محمد حکیم را که هنوز طفلست موافق
مزاج خود تربیت فرمائی میرزا بسبک سنگیها با دو سه کس دیگر
در حرم سرای ماه چوچک بیگم در آمده آن بیگناه را بجنت فرستاد
روز دیگر حیدر قاسم کوه بر وکیل السلطنت میرزا را نیز با چندی
مقتول گردانیدند باقی قاقشال و غیره نوکران بیگم یکی شده بقصد شاه
در قلعه شتافتند اندرون حصار آتش کارزار بلندی پذیرفت
شاه ابو المعالی چیره گردید محمد قاسم برادر حیدر قاسم کوه بر پیش
میرزا سلیمان به بدخشان رفته حقیقت حال بعرض رسانید میرزا
سلیمان که همیشه خیال بلاد ولایت کابل در کاسه سر خود می
پخت فی الحال با لشکر گران قدم در وادی تدارک ابو المعالی
نهاد القصه بر پل غوربند تلاقی فریقین دست داد میسره میرزا سلیمان
میمنهٔ میر ابو المعالی را گریزانید میر ابو المعالی میرزا محمد حکیم را خود

درغول او بروی مرزا سلیمان نگاهداشته کومک مردم خود نمود
درین فرصت خیر اندیشان مرزا محمد حکیم چکو مرزا را گرفته بمرزا
سلیمان پیوستند کابلیان از رفتن مرزا پای استقلال برجا
نماند ابو المعالی نیز از پراکندگی لشکر آیة الفرار خواند بدخشیان
تعقب کرده در نواحی موضع چاریکاران بدست آورده پیش
مرزا سلیمان بردند مرزا سلیمان مظفر و منصور داخل کابل گردید
و آن حق ناشناس را بجان در غل و زنجیر نزد مرزا محمد حکیم
فرستاد مرزا محمد حکیم روز عید رمضان از حلقش او یخت مرزا سلیمان
حکیم مرزا را بدامادی خود گزید و تمام معموره کابل بتصرف خویش
درآورد و یک حصه ملک زبون بمرزا داده کوس معاودت
بصوب بدخشان بلند آوازه ساخت **مفتوح شدن ولایت
کدهه کشنکه بسعی عبد المجید آصف خان** در کشور وسعت آباد
هندوستان سرزمینست مسمی بکده کشنکه و آن عبارتست
از ولایت کوندوانه که صدر قیش رتن پورست از جهار کهند و غربیش
رای سین من مضافات صوبه مالوه و شمالیش ملک بیته و جنوبیش
سرحد دکهن طول صد و پنجاه کروه و عرض هشتاد کروه بس حصن حصین
و کوههای سخت و شعاب جبال دارد و در و قوم کوند از جیف

ترین

ترین اقوام هنود ساکن اند اکثری در بیشه زندگانی کنند و در خوردن
حلال و حرام تفاوت ندارند دین و آئین ایشان خارج از دین
و آئین هند بانست گویند در زمان قدیم هفتاد هزار دیه دران حدود
آباد بود و درین ولایت هم سه هزار قریه آبادست من جمله کره
شهریست عظیم و کتنگه قریه خورد حشام پیاده نسبت بسوار بیشترست
از ظهور اسلام در هندوستان دست تسلط هیچ سلاطین روزگار
برو نرسیده بود چون راجه دلپت رئیس آنجا ودیعت حیات سپرده
پسری پنج ساله باسم بیرشاه در عالم یادگار گذشت رانی
درگاوتی زن دلپت بسبب صبای پسر امر حکومت از پیش خود
گرفت آن شیر زن در شجاعت و شهامت و سخاوت و علو همت
و تدبیر و تفنگ اندازی و تیر اندازی غلو تمام داشت در صید افگنی
اشکار شیر بسیار میل میفرمود قریب بیست هزار سوار و هزار فیل
قوی هیکل بهم رسانیده بود حضرات پیاده را که تواند در شمار آورد
اورا با باز بهادر حاکم مالوه و با افغانان میانه وغیره بسبب قرب
جوار جنگهای شدید در میان آمد و در هر جنگ مظفر و منصور گردید درین
وقت که آصف خان ملک بهته گشود و نسبت بها یکی بدان سرزمین
حاصل کرد جاسوسان کاردان برسبیل سوداگری فرستاده بر مداخل

ومحاربش مطلع گشت و با وزیرخان و بابا خان قاقشال وغیره امرای
کومکی با ده هزار سوار و پیاده از صدر پایه قصد نمود رانیه نیز بآئین
لایق افواج ترتیب داده بمبارزت مرجوست محاربه سخت در گرفت
سیصد جوان مغل بر بستر فنا خوابیده و جمعی زخم عظیم بافواج منصور
رسید رانی تا خلیج راه دنبال لشکر پادشاهی بگذاشت چون آفتاب
فرونشست با سرداران لشکر خود مصلحت پرسید هر یکی بر قدر جرأت
خویش حرف بر زبان راند رانیه گفت که امشب برین لشکر شب
خون زدن عین صلاح است یا همین جا برا قایم باید کرد و فردا بجنگ
قیام باید نمود و اگرنه آصف‌خان یکان البته سر دره استوار میکردند و ما
بازی برده بای سید هم کنگش رانیه مقبول طبع کسی نیفتاد لاعلاج عنان
معاودت معطوف ساخت روز دیگر آصف‌خان سر کریوه را بگرفت رانیه
سلاح پوشیده بر فیل سار بان نام سوار قدم در معرکه مردان نهاد
از طرفین آتش قتال ملتهب شد و تا سه پاس مشتعل بود بیر ساه
پسر رانیه خوبها تاخته سه نوبت فوج آصف‌خان را براند کرت ثالث
که زخمی باو رسید از جنگاه برآمد رانیه باستقلال تمام و بدستور سرداران
بهادر سپاه را ترغیب بجنگ میفرمود قضا را تیری بر شقیقه رسید
رانی نشست رانی بدست خود برآورد همدران آن تیری دیگر بر گردنش

آمد و از هوش

آمد و از هوش رفت چون بشعور اصلی گرائید ادهار نام وکیل السلطنت
خود را که روز جنگ بر فیل بجای فیلبان نشسته بود گفت که من
ترا برای همین روز به پایه اعتبار رسانیده بودم که وقتی خویشتن را
از خدمت من دریغ نداری و الحال آن وقت است که غنیم چیره گردیده
مبادا نقش به پهلوی دیگر نشیند و آبروی چندین ساله من بر باد نیکنامی
او رود زود باش و از آب شمشیر مرا غریق بحر فنا گردان ادهار جواب داد
که دست من بسوی تو دراز نمیشود اگر رخصت دهی از معرکه سلامت
برآرم رانیه به ادهار از روی خشم دشنام داد و گفت تا این
عمر ننگ هزیمت بر جبین نکشیده ام و نمیخواهم که درچنین وقت زنده
از معرکه برآیم فی الحال از خنجر کار خود بانجام رسانید آصف‌خان کرم و کرا
بقلعه چوراگده چسپیده باندک سعی بجا بهران منصور آن حصن حصین
را که مالامال از اموال و جواهر چندین راجهای ماضی بود کشود راجه
بیرساه پسر رانی در آن معرکه بدرک اسفل السافلین شتافت
هزار فیل با ناطق و صامت بسیار بتصرف اولیای دولت درآمد
از انجمله یکصد و یک صندوق مملو از اشرفی علائی بود سوای اصنام مرصع
الات و صور حیوانات و جواهر آبدار آصف‌خان بخود و صد زنجیر فیل
و دو اسامی عورت یکی کملاوتی نام خواهر رانی درکاوتی و دیگر زن

راجه بیرساه پسر رانی بحضور ارسال نداشت همدرین سال فتح خان
پتنی رئیس قلعه رهتاس بر آورز خان پسر سلیم شاه سور نام سرداری
گذاشته بر بعضی ولایت بهار و پرگنات بتیول خان زمان دست
انداخت خان زمان از بهادر خان و مجنون خان قاقشال و ازبک
امرایان کنکاش خواست رای جمهور اولیای دولت برین قرار گرفت
که چون غنیم نسبت با افزونست بر گرد خود قلعه باید کشید تا وقتی که
حضرت بدولت اقبال بر احوال ما بپردازند پس قلعه بر کنار دریای
سون در موضع اندرباری بود بروی مخالفان بنا نهاده ثبات
ورزیدند افغانان روزی صفوف ترتیب داده جلوه گر گشتند
خان زمان نیز بمعونت اقبال بادشاهی و نظر بر کثرت سپاه
نصرت دستگاه نموده بیرون حصار صف بسته ایستاد مخالفان
در حمله اول افواج خان زمان را از جا برده دست به نهب و غارت
گشادند فتح خان پتنی بر فیل سوار رو بقلعه آورد خان زمان خود
بر برجی رفته به توپچی آتش زد ناگاه تیر توپ بر سر همان فیل
رسید درین هنگام فیل مست بهادر خان را که در زاویه با آهن
و ریسمان استوار کرده بودند فیلبانان غنیم بگشادند و فیل
از آشوب مستی فیلبان از خاک مالیده هنگامه جدست گرم ساخت

تفرقه عظیم در جمعیت آغاغنه راه یافت خان زمان فرصت
غنیمت دانسته با معدودی نمودار شد اعدای دولت بمجرد
دیدن خان زمان بی استقلال رو برتافته و فتحی عجیب از پرده
بظهور انجامید همدرین سال عبد الله خان اوزبک در مالوه علم مخالفت
برافراخت آنحضرت در عین برسات برای اطفای نایره فسادش
سمند دولت گرم عنان فرموده بمالوه شتافته و از قصبهٔ دهار حاکم
خان نیشاپوری را بطریق منقلا رخصت کردند در موضع کالاباغ بین
فریقین اتفاق افتاد ظل الهی از استماع بوستن جنگ با رکاب عجلت
تیز تر راندند خاکسار سلطان عرض نمود که سپاه نصرت پناه در رکاب
لطف انتساب معدودی اند عنان کشیده رفتن صلاح دولت نیست
حرف دریای غضب بادشاهی در حرکت آمد شمشیر آخته بر وی حمله آوردند
و او از نهایت ترس در ته پای افراس سپاه جنت جناب خلافت
بشدت تمام از زین بزمین جسته شمشیر حواله فرمودند اما بسبب قوایم
اسپان کارگر نشد باری داخل معرکه گشته بجان خانان گفتند که معطل
جیست خانخانان بعرض رسانید که وقت یکه تازی نیست ساعتی
توقف نمایند که همه بندها باتفاق بتازند ضد یو متهور بگفته اینس پرداخته
نوند جان تو زرد در گروه مخالفان انداخت عبد الله خان تاب تاختن

بادشاهی درخود ندیده آیة الفرار خوانده خون بسیاری بر گردن
خود گرفت درین معرکه از سیصد کس ملازمان بادشاهی
زیاده در رکاب قیام نداشتند مخالفان سه هزار سوار بودند
همدرین شغو میران مبارکشاه رئیس خاندیس بوسیله ایلچیان کاردان
بعرض اشرف رسانیدند که خواهش بنده آنست که صبیه خود داخل
سرای قدسی سازد آنحضرت عرض او را بشرف قبول بخشیده
متوجه دار الخلافه گشتند پناه جستن مرزا محمد حکیم بدرگاه سلاطین
پناه در صفحات اول مذکور شد که مرزا سلیمان بعد از استیصال
میر ابو المعالی کابلستان را بامرای خود قسمت فرموده با مرزا
محمد حکیم و توابعاش بجزو یرا نها چند گذاشته کوس معاودت
بسمت بدخشان بلند آوازه گردانید چون مرزا محمد حکیم بمرتبه
عقل فایض گردید در برآوردن بدخشیان از ملک کابل همت
گماشت و بآهستگی آن محالها را از تصرف ایشان باز داشته
به تیول امرای خود داد بدخشیان نزد مرزا سلیمان شتافته از صورت
حال آگاه ساختند مرزا سلیمان فی الحال به تادیب مرزا محمد حکیم کمر بست
حکیم محمد مرزا از آنکه آیه مرزا سلیمان تاب مقاومت در خود نیافته
قلعه کابل به باقی قاقشال حواله نموده راه جلال آباد و پشاور سپرد

درقلعه کرجزوند

وقتی که خبر فرار مرزا محمد حکیم بمرزا سلیمان رسید کشودن قلعه کابل
موقوف بوقت دیگر کرده بر مرزا محمد حکیم شتاب آورد مرزا
از نیلاب گذشته عرضه داشت محتوی بر حادثه خود به پایه سریر
خلافت نگاشت امر اشرف بصدور پیوست که قطب الدین
خان از حضور و سایر امرای پنجاب مثل محمد قلی خان برلاس و مهدی
قاسم خان وغیره در برآوردن مرزا سلیمان و منصوب گردانیدن
محمد حکیم مرزا بکابل پذیرای حکم شوند و انچه اجناس لازمهٔ دولتمندی
و ریاست بود با مبلغ معتدبه بصحوب ایلچیان برای مرزا محمد حکیم
فرستادند مرزا سلیمان برگشته بمحاصرهٔ قلعه کابل پرداخت باقی
قاقشال در لوازم قلعه داری کوشید چون مرزا محمد حکیم با کومک
بادشاهی بکابل روآورد مرزا سلیمان دست از قلعه باز داشته
روانه بدخشان شد و مرزا محمد حکیم بمعونت اولیای دولت
بر وساده حکومت نشست آغاز دهم سال جلوس حضرت
جهانبانی موافق هشتم شهر شعبان سنه اثنی وسبعین وتسعمایه
در مبادی این سال قلعه دار الخلافه اکبره از سنگ سرخ تراشیده
محتوی بر بیست برج و چهار دروازه بعرض سی گز و ارتفاع شصت
ذراع سمت بنیاد پذیرفت و بحسن اهتمام قاسم خان میر بحر در هشت سال

صورت انجام یافت بعد درین سال منصب والا پایه صدارت
بشیخ عبد النبی نبیره شیخ عبد القدوس که اهل هند بولایت
ایشان عقیده تمام داشتند مقرر گشت ارتفاع اعلام نصرت
فرجام باطفای نایره علیقلیخان خان زمان درین سال
با خان زمان باتفاق اسکندر خان اوزبک ناظم صوبه اوده
و ابراهیم خان تیول دار سرهرپور علم مخالفت برافراخته ابراهیم
خان و اسکندر خان را بطرف لکهنو و قنوج رخصت داده خود با
بهادر خان بصوب مانکپور آمده شروع در غارت و تاراج کرد
مجنون خان قاقشال صوبه دار مانکپور که مرد جنگ آزما و کهنه
سپاهی تجربه کار بود صلاح وقت در تحصین قلعه مانکپور دیده
عرضه داشت به پای سریر خلافت نمود آن حضرت علی اسرع الحال
منعم خان خانخانان را بطریق منقلا فرستاده سمند سبک خرام
گرم عنان ساختند روزی که گذار افواج قهار از آب قنوج
اتفاق افتاد خبر آمد که اسکندر خان با وجود طلوع نیر موکب منصور
در لکهنو همچنان بخواب غفلت قیام دارد خدیو جهان نوزده بر سبیل
ایلغار بر آن غنوده طالع شتاب آوردند اسکندر خان از استماع
ورود رایات نصرت سمات بی آنکه خود را درست نماید راه

فرار سپرده

فرار سپرده ایشان و خبر الحاق به خانزمان پیوست از رفتن اسکندر
خان پای استقلال علیقلی خان برجا نماند بهزار ناکامی بجونپور
شتافت و درینجا هم استقامت نورزیده بجانب سلیمان کرانی
حاکم بهار و بنگاله و فتح خان تبتی رئیس رهتاس حسب اردوی معلی
متوجه گردید آصفخان از کره و مجنون خان از مانکپور در نواحی جونپور
جبهه سای آستان قدسی گشتند و با جمعیت شایسته بدنبال
خانزمان بدسگال رخصت یافتند چون نزدیک حاجی پور بر لب
آب برابر خانزمان خیمه زدند آصفخان خاک ادبار بر فرق خود
بیخته راه جور اگر سپرد مجملی ازین دوستان آنکه وقتی که آصفخان
بر مملکت گده کتنگه غالب آمده و اموال بیشمار و خزاین بسیار که
در حوصله بشر نگنجد بدست آورد خاطرش بالا گذشت ناظمان امور
پادشاهی آن گنجها در مد نظر داشته پیوسته بکنایه و صریح معروض
آستانهای حضور اشرف میگردانیدند و جناب خلافت از
وسعت حوصله بگوش قبول نمی شنیدند ارباب فساد مذکور الحکم
عالی باصفخان برسانیدند آصفخان که در غم چندین زر این شبها
نمی غنود حقوق پرورش و رعایت تربیت بر طاق عصیان
و نسیان گذاشته بی آنکه خیمه احمال و اثقال خود بردارد از مقابله

خانزمان برخواسته بملک کده کتنکه شتافت بمجرد اصغای
کفران نعمت آصف خان حضرت ظل سبحانی خانخانان را بجای او
بسرداری موکب منصور گماشتند درین ایام خان زمان اسکندر
خان و بهادر خان را بسمت زمین سردار تعین کرد هنگامی که
خبر جدا شدن بهادر خان و اسکندر خان بعرض رسید حکم اقدس
زینت صدور پذیرفت که لشکر آراسته بیاشلیق میر معز
الملک بدان ناحیت شتابد و دمار از روزگار ایشان برآرد
القصه خانزمان با خانخانان دوستیهای دیرینه تازه گردانیده
نخستین پسر سرو قد نام عورتی را که از خدمتکاران حضرت
فردوس مکانی بود پیش خانخانان رخصت نمود تا اظهار پشیمانی
نماید خانخانان درباب عفو فرمودن عصیانهای خانزمان
عرضه داشته بپایه سریر عرش نظیر نگاشت وقتی که ملتمس
خانخانان بشرف قبول افتاد خانخانان بخانزمان پیغام داد
که تا چند برسل و رسایل سخن سرا شویم تا لایق که بیواسطه غیری
دیده دلی خالی کنیم خانزمان راضی شد که شبها بیاید باخر قرار گرفت
که از آن طرف خانزمان و از اینطرف خانخانان با دو سه کس بر کشتی
سوار شوند و در وسط دریای گنگ ملاقات کنند بالجمله در گذر

چون سالک میان دریا هر دو زورق بهم پیوستند و از طرفین
در کنار آب گنگ لشکرها صف بسته تماشائی بود خانزمان
یکه از کشتی خود در کشتی خانخانان آمد و پس از گفتگوی اشتیاق
و پرسش وجوی احوالات پاره زبان بجان فشانیهای خود و تمهید
بانیهای حضرت گشود پایان صحبت مقرر گشت که خواجه غیاث
الدین علی قزوینی بخدمت پادشاه جرم بخش و پوزش پذیر شتابد
و صورت حال معروض بارگاه جاه و جلال گرداند و از حضور خدیو
جهان تعین شود که خانزمان را بدرگاه سلاطین پناه برد چون میرزا
غیاث الدین علی بسعادت کورنش رسیده ماجرا گذشت صحبت
عرض نمود خدیو جهان بموجب درخواست خانخانان گفت
مصلحت درانست که ما و شما بخانه خان زمان برویم و آنچه
باید قرار بدهیم خواجه تندخوی و بیباکی خانزمان میدانست گفت
کزنا خانزمان غال معتبر نزد شما نفرستند رفتن ما از امکان
عقل دورست خان خانان بخان زمان پیغام داد خان زمان
ابراهیم خان اوزبک را بگرو فرستاد آنگاه هر دو عزیز بدار الخلافه
خانزمان بی تمیز شتافته از عنایات پادشاهی مستمال گردانیدند
خانزمان گذارش نمود که مرا رو نماند که باستادهای حواشی بساط

عزت بنمایم که از آب خدمت شایسته سواد الوصه خویشتن
شسته احرام حضور بر بندم بالفعل والده خود و ابراهیم خان
اوزبک را که آق سقال است روانه درگاه والا می سازم
خانخانان و خواجه جهان ابراهیم خان و والده خانزمان را بدرگاه سلاطین
پناه آوردند روز ملازمت خانخانان گفته شمشیر در گردن ابراهیم
خان بسته و سر پا برهنه در خاص و عام استاده کرد بزبان الهام
بیان گذشت که از وجنات این وا زوق طالعان جهان مفهوم
میشود که از افعال ناشایسته خود باز نخواهند آمد زود باشد
که اعیار ایشان بر محک اعتبار ظاهر گردد اما از آنجا که آن رکن
السلطنت را دوست میداریم از جریمه عظیمه اینها درگذشتیم
و جاگیرهای سابق بدیشان مفوض داشتیم بشرطی که خانزمان
تا آن زمان که سایه چتر گردون سای ما بر ظاهر بلده دار الخلافه
اگره افتد از آب گنگ عبور ننماید و بعد از رسیدن اردوی
معلی بدار الخلافه وکلاء هر کدام بدفتر خانه عالی رجوع شوند و سند
مجدد دیگر بدلیس امر لصد ور پیوست که کفن شمشیر از گردن ابراهیم خان
بردارند وقتی که اندرون حرم سرا تشریف بردند والده خانزمان
که چه از کبر سن و چه از بار اندیشه پسر ناخلف پشت دوتا شده بود.

چنین نیاز

چنین نیاز بر زمین عجز نهاده شروع در گریه و زاری نمود پادشاه
مهربان تسلی خاطر او نیز فرموده مژده دلخواه سرورش گردانیدند در
همین سال منهیان اخبار خبر جنگ بهادر خان و اسکندر خان بولات
باولیای دولت بعرض اقدس رسانیدند مجمل آنکه چون بهادر خان
و اسکندر خان بولایت سر دار شتافته در آن الکه غبار فتنه بلند
ساختند و به تدارک آن سپه نجات نشان لشکری شایسته بسرکردگی
میر معز الملک رخصت یافت چنانچه در صفحات بالا گذشت
در نواحی خیرآباد لشکرین مقابل یکدیگر نشسته بهادر خان بفریب
و لعبه کاری روزگار گذرانیدن گرفت و پیوسته میگفت که
ما را قدرت جنگ با اولیای دولت نیست اگر میر معز الملک
درخواست گناهان ما نماید بسعادت زمین بوسی مشرف
گردیم و زمانی ممتد باین حیله دفع الوقت کرد از پیشگاه خلافت
بلشکر خان و راجه تودرمل دستوری شد که اگر بهادر خان و اسکندر
خان بملازمت می آیند دست گرفته بیارند و اگر بحیله و فریب
روز را بشب می آرند گرم و گیرا مهره وجود نابود ایشان از
بساط زمین بردارند هنگامی که لشکر خان و راجه تودرمل داخل
موکب پادشاهی گشتند به بهادر خان و اسکندر نفاق پیغام کردند

که اگر اراده ملازمت دارند بو الله بیایند و اگر نه بمنصوبه‌ها
روزگار گذرانیدن از آیین سپاهیگری دور است از انجا که گفت
وگوهای مدبران محض زبانیه بود جواب درست نامد روز دیگر
لشکرخان و راجه تودرمل صفوف ترتیب داده محاربه خواستند
ولی آنکه از جرم بخشی خانزمان فریقین خبردار شوند جنگ انداختند
بعد از کشش و کوشش بسیار اسکندرخان راه فرار سپرد جمعی از سپاه
نصرت پناه تعقیبش کردند و برخی دست نهب و غارت گشادند
بهادرخان که در کمین گاه انتظار چنین وقت میکشید فرصت
غنیمت دانسته بر فوج جوانغار موکب جلال ریخت در عین
تلاش شاه بداغ خان از اسپ افتاده دستگیر گردید بهادرخان
را بقول آورد هر دم قول پیش آنکه عذر کننده گریخته چشم زخم
عظیم بعد از فتح بافواج قاهره رسید امرای منهزم از قنوج صورت
واقعه به پایه سریر معلی عرضداشت کردند چون در ان ایام جرایم
خانزمان در قفای او مقرون بعفو گشته بود فرمان طلب بامرای
مذکور صادر فرموده کوس مراجعت بدار الخلافه بلند آوازه
ساختند در حصار چنادشنیان اخبار بعرض اشرف رسانیدند
که خان زمان باز از آب گنگ عبور نموده در محمدآباد نشسته

مردم خود را ابغازی بود و جونپور تعین کرد شهر باد نصرت
شعار اردوی بزرگ گذاشته بر سبیل یلغار علم ظفر نگار
برافراشتند خانزمان ازین پیدای خایب و خاسر از آب
سراو فرو ز آمده بقلعه جلو پاره شتافت در قصبه موی خبر رسید که
بهادرخان حصار جونپور بدست آورده و اشرف خان قلعه دار
انجا را مقید گردانیده مادر خود را اخلاص نمود و شهر را تاراج داده
رخت حلول بمدن بنارس که اکنون بزمانیه مشهور است کشید
احتمال دارد که بر اردوی بزرگ دست اندازد و بادشاه دریا
دل لشکری آراسته بسر کرد که مجنون خان قاقشال و مرزا نجات
خان را به تتبع خانزمان نامزد فرموده از لب آب سر اولیات
عالیات بسمت جونپور بلند ساختند و به امرای عظام حکم اشرف
بصدور پیوست که تا او را زنده بدست نیارند از تکاپو ننشینند
خانزمان خلاص در اخلاص دیده مرزا میرک رضوی را بدرگاه سلاطین
سجده‌گاه فرستاد بنهاد اثبات عجز و زاری گناهان خویش درخواست
و بهر یکی از معتبران حضور خصوصا به خانخانان معذرتها نوشت
خانخانان را روی نمانده بود که تقصیراتش معروض دارد بنا بر ضرورت
میر مرتضی میر نقشی و مخدوم الملک و شیخ عبدالنبی صدر را برین داشت

نام بردها در وقت خاص بعبارت دلنشین حکایت
جرم بخشی وداستان پورش پذیری مذکور انجمن عالی کردند
حکم اشرف زینت صدور گرفت که التماس ایشان درمعرض
قبول افتاد بشرطی که باردیگر پا از اقلیم تسلیم بیرون نگذارد
همدرین سال امروزها اوازخان پسر سلیم شاه سور وجنیدم
اورزاده سلیم کرانی رئیس بنگاله برانمونه سعادت جبین برزمین
بارگاه سلاطین پناه سائیده مصدر عنایت بیغایت گشتند

آغاز سال یازدهم از جلوس کلبه ارجهانمطاع عالم مطیع موافق سیزدهم شهر شعبان المعظم سنه ثلث وسبعین وتسعمایه

پس ازین گذارده قلم وقایع رقم گشت که چون اصفهان بوساوس بیجا
ازمقابله خانزمان برخاسته بهزار ناکامی بملک گده کتنکه شتافت
واسباب ادبار سرانجام دادن گرفت جذبو عالم سید مهدی قاسم خان
راکه امرای کبار حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه بود بتادیبش
رخصت انصراف داشتند اصفهان ازاستماع تعین فرمودن سید
مهدی قاسم خان درخود قدرت جنگ ندیده پیش خانزمان
بجونپور رفت مهدی قاسم خان بعد ازبندوبست آن ملک بر نمونه
سعادت بی استحصال رخصت حضور اشرف از راه دکهن دل بزیارت

حرم محترم بست

حرم محترم بست ازپیشگاه خلافت شاه قلیخان نارنجی بدارائی
سرزمین مذکور دستوری یافت

ارتفاع رایات جلال باطفای نایره میرزا محمد حکیم بسمت لاهور

همدرین سال معروض ایستادهای
بارگاه جاه وجلال گردید که میرزا محمد حکیم ازنادانی آمده لاهور رامحاصره
کرد تفصیل این اجمال آنکه چون میرزا سلیمان کرت چهارم بهمت برگرفتن
کابل گماشت میرزا محمد حکیم تاب صدمه میرزا سلیمان نیاورده حصار
شهر بمعصوم خان کوکلتاش خود حواله فرموده راه شکردره وغوربند
سپرد میرزا سلیمان دام صلح انداخته حرم بیگم منکوحه خود را که نفس
ناطقه ایش بود از نواحی کابل پیش میرزا محمد حکیم رخصت داد که بمکر
عذر یا بعهد وپیمان میرزا را بدست بیارد وخویشتن بمحاصره حصار
کابل پرداخت بیگم بزبانی کسان معتبر سخنان دلفریب بمیرزا محمد حکیم
گفته فرستاد میرزا ازناآزموده کاری بحرفهای بیگم پی نبرده معزور
گردانید که درموضع قراباغ ایشان را ببیند همه خیراندیشان میرزا
بدین رای آفرین نمودند الا باقی قاقشال که خط رد کشید باری بیگم میرزا
سلیمان را ازآمدن میرزا محمد حکیم آگاهی بخشید میرزا سلیمان سپاه خود را
بردور قلعه کابل گذاشته درنواحی قراباغ آمده بوزغنچی شد شخصی
ازهمراهیان میرزا سلیمان صورت نیرنگ میرزا بمیرزا محمد حکیم درراه گفت

میرزا محمد حکیم خورست که چپ غلط زده بکابل رود میرزا سلیمان
از شنیدن خبر برگشتن میرزا محمد حکیم قصد کرد دران دار و گیر محمد حکیم
میرزا از سعی موفور باقی خان قاقشال که میرزا ایشان بظهور رسانید نجات
یافت و هم بهدایت او از بلخ و آنجاها دل برکنده احرام درگاه
سلاطین پناه بسته ماجرا به پایه سریر معلی نگاشت امر اشرف صادر گردید
که لشکر پنجاب در خدمت میرزا بنیر ای حکم شود میرزا سلیمان که از
دنبال میرزا محمد حکیم ایستاده و راست به بدخشان شتافت قبل
از وقوع این واقع آنحضرت فریدون خان میرزا محمد حکیم را بلا
میرزا از کابل فرستاده بودند فریدون بر ساحل آب نیلاب میرزا را
دید و بگرفتن لاهور ترغیب نمود میرزا از طفل مزاجیها گفته فریدون
در گوش جا داده آمده لاهور را گرد نمود چون خبر بی ادبی میرزا محمد حکیم
بعرض اشرف رسید رایات جلال بدولت و اقبال بسمت کلانور
پنجاب مرتفع گشت روزی که لب آب ستلج از بارگاه پادشاهی
رونق آسمانی گرفت میرزا محمد حکیم خاک ناسپاسی بر فرق خود بیخته
بکابل رفت همدرین سال ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا و مسعود حسین
میرزا و عاقل حسین میرزا پسران محمد سلطان میرزا ابن سلطان اویس
میرزا ابن بایقرا میرزا ابن منصور میرزا ابن بایقرا میرزا ابن عمر شیخ میرزا

ابن صاحب

ابن صاحب قران امیر تیمور گورکان بتول دار سنبل لوای کفران
نعمتی بلند ساخته بجونپور نزد خانزمان رخت خمول کشیدند چون صحبت
با خانزمان موافق نه افتاد از راه میان دو آب قصد دهلی کردند منعم
خان خانخانان که در دار الخلافه بصوبه داری قیام داشت بسزای
ایشان همت گماشت میرزایان در خود قوت جنگ متعذر دیده بعزم
مالوه رخش همتی رانده آنجا را از گماشته محمد قلی خان برلاس جبراً و قهراً
انتزاع نمودند آغاز سال دوازدهم از جلوس اشرف اعلی موافق
سلخ شهر شعبان سنه اربع و سبعین و تسعمایه در ابتدای این سال
رقم عفو بر جراید جرایم عبد المجید آصف خان کشیده شد چون آصف خان
از کده کتنکه پیش خانزمان بجونپور شتافت خانزمان چشم داشت
دوخت صحبت خانزمان و او خوب در نگرفت خانزمان آصف خان
را همراه برادر خود بهادر خان به بهانه مهمی تکلیف نمود وزیر خان برادر
آصف خان را گفت که پیش من باشد وزیر خان ما فی الضمیر خانزمان در
یافته برادر خود را ازین ابهام آگاه کرد آصف خان و وزیر خان قرار گریختن
باهم بسته شبی که آصف خان از لشکرگاه بهادر خان دنبال کرده در نواحی
جناد با آصف خان پیوست فی مابین جنگ افتاد آصف خان اولجه بهادر خان
گشت سپاه بهادر خان دست تاراج به پرتال آصف خان کشاد درین وقت

وزیرخان لیسر وقت اصفهان وارد میکرددوبه تلاش سهل
بهادرخان را از پیش بر میدارد بهادرخان در کرنجها میگوید که
اصفهان را بعالم نیستی فرستند موکلی در اضطراب ستیزی بر سر
دینی اصفهان محازند وانگشت قلم میسازد القصه اصف خان
ازان مهلکه نجات یافته بهزار ندامت وزیرخان را پیش مظفرخان
که بحکم اشرف از اکره بلاهور رخصت نموده بنگاشت که استعفای
جرایم او نماید وزیرخان در دهلی بمظفرخان رسید مظفرخان بدل دهی تمام
بدرگاه بادشاه جرم بخش و پوزش پذیر آورده گناهانش درخواست
خدیو مهربان که لذت عفو به از انتقام میدانستند التماس مظفرخان
بشرف قبول بخشیده یرلیغ عنایت بنام اصف خان صادر فرمودند
که تا اعلام نصرت فرجام از لاهور معاودت ارتفاع یابد در مانکپور
همراه مجنون خان قاقشال قیام داشته باشد چون ظاهر دار الخلافه
بفر قدوم بادشاهی رونق جاوید گیرد با استلام عتبه علیه شتابد و نیل
رخسار عصیان شعار خود را باب خجالت شست وشو دهد درین
ایام خان خانان از دار الخلافه اگره عرضداشت به پایه سریر خلافت
ارسال داشته که خانزمان و بهادرخان و اسکندر و ابراهیم خان باز پرده
بی حیائی بر رو کشیده مقرر گردانیده اند که خانزمان از جونپور تا قنوج

بتصرف

بتصرف خود در آورد و بهادرخان بصوب کره مانکپور و اسکندرخان
و ابراهیم خان برکار اوده وان نواحی متصرف شوند و خطبه مرزا
محمد حکیم در میان خود ها رواج دهند جنبش پرچم اعلام نصرت فرجام
به تنبیه خانزمان بسمت ممالک شرقیه و بقتل رسیدن خانزمان در
میدان وغا هنگامی که حقیقت ناسپاسی و حق ناشناسی خانزمان و غیره
بی دولتان در وقت معاودت از ولایت پنجاب بعرض ایستادهای
حواشی بساط عزت رسید آنحضرت بدار الخلافه اگره آمده و بتهیه سفر
نموده اعلام نصرت فرجام با دو هزار فیل چیده بشوکت و سطوت تمام
برافراشتند و قرار یافت که تا خاربن نکون سای ران شبان از جاده چمن بهبود
برکنده نشود و دست تطاول ایشان از دامن مظلومان کوتاه نگردد و مستقر
خلافت مراجعت ننماید فرمود خانزمان از دبدبه موکب جلال ترک
محاصره شیرگده نموده کرده اسباب زوال و نکال بطرف مانکپور که بهادر خان
برادرش از برای مجنون خان قاقشال و اصف خان سرانجام او بار میداد کرد
بر در قصبه رای بریلی معلوم اولیای دولت شد که خانزمان و بهادرخان
از آب گنگ عبور نموده میخواهند که در سرزمین کوالیار آتش فتنه بلند
سازند مجدداً باز انعطاف از رای بریلی سمند دولت تیز تر بجولان آمد
نزدیکی مانکپور منزل سیوره بعرض رسانید که خانزمان و بهادرخان بایکی

قصبه سنکرور از آب گنک گذار کردند شهریار جهان نورد بعزت
هرچه تمام تر در معبر دیه شیخان من مضافات مانکپور رفیل بوار عبور
فرموده شب در یک کروهی آن غافلان آرام ورزیدند بیدولتان
را از گذشتن رایات نصرت آیات اصلا خبر نبود همدران شب
مجنون خان و آصف خان بسعادت زمین بوس رسیدند و
بندهای که در رکاب ظفر انتساب قیام داشتند اسامی ایشان
اینست مرزا کوکه سیف خان رستم خان شجاعت خان
خانعالم خواجه عبدالله دریا خان شهباز خان سید جاک
پسر سید احمد خان بارهه عادل و دلاور خان و چند فیل خاصه
مجنون خان در برانغار جا یافت و آصف خان در جوانغار و محب
علیخان در هراول معرکه آرا گردید وقت برآمدن آفتاب سایه
اعلام دولت بر اردوی مخالفان افتاد بظهور انجامید که مدبران
از جای که دایره داشتند بادیه پیمای ضلالت شده اند نخست امر
اشرف زینت صدور پذیرفت که مجنون خان با فواج خود دنبال
ایشان کرد بعده باصف خان حکم رسید که شتاب نماید تا رسیدن
عساکر اقبال آثار معطل ندارد مجنون خان بمردم پس مانده غنیم
پیوسته جنگ انداخت مخالفان مطلقا نمیدانستند که شهریار

شور شعار نفس نفیس تصدیع کشیده اند چون هنگامه جنگ گرمی
بادشاهانه گرفت و فیلان بسیار از عقب یکدیگر نمودار گشتند ::
خانزمان معلوم کرد که حضرت نیز در معرکه تشریف دارند دل
از حیات مستعار برکنده قرار بمردن داد و تا این وقت قریب
بالصد سوار و بانصد زنجیر فیل در رکاب ظفر مآب گرد آمده بابا خان
قاقشال سردار او و تجیان مقدمه غنیم را گریزانده تا خانزمان برد بهادر خان
بمعونت سپاه خود همت گماشته بابا خان را تا جای که مجنون خان ::
استاده بود راند در عین تلاش تیری باسپ بهادر خان رسید
آسپ سیخ پا شده بر زمینش افگند نظر بهادر نام نوکر مجنون خان
فیلکی که نشسته در برابر خود سوار نمود بهادر خان موکب منصور هجوم
آورده خانزمان را نیز بیجا ساختند نظر بهادر هم در میدان بهادر
خان را از نظر انور گذرانید بر زبان الهام بیان گذشت که در
حق شما از ما چه بدی بظهور انجامید که باعث اینهمه جرات شدن
سیه بخت گفت الحمد لله علی کل حال امر اشرف بصدور پیوست
که عالم را از وجود بی بود این نابود خالی گردانند سربسر بر حسب
وجوی خانزمان درآمدند شخصی بعرض رسانید که بحضور من فیل یک
دندان بادشاهی او را پایمال ساخت حضرت بسر بریدن

حکم فرموده جلدوی سر مغل مخالفان یک اشرفی مقرر گردانیدند
افواج موکب منصور سر از پا نشناخته در گردآوری سرها شدند در
هجوم عام به ناشناخت سر خانزمان نیز آمد شاید که هنگام استیلای
موکب منصور تیری خورده در زیر درخت انفاس واپسین
می‌سپرد سوبهنا نام فیلبان سرکار از خرطوم و دندان فیل
نین سنکه بر خاک نیستی مالش داد و مرزا بیک قاقشال خواهرزاده
مجنون خان دعوی میکرد که تیر من است فتح اکبر مبارک و دو خون
شد تاریخ است پادشاه فیروزمند قریه سکروال را که از مواضعات
اله آباد است داین شاه نصرت در وجوه کرگردیده مسمی بفتح پور
فرموده سانگاه و غانمان کوس معاودت بدار الخلافه بلند آوازه
ساختند **ارتفاع لوای دولت به تسخیر قلعه چیتور** چون اردوی
معلی بعد از سزای خانزمان به دار الخلافه تشریف آورده آرام
گرفت منهیان اخبار جز فتنه انگیزی پسران سلطان محمد مرزا که
در ولایت مالوه بعرض انور رسانیدند آنحضرت را اندیشه دست داد
که هنوز ملازمان رکاب گردون مآب از قطره و تلاش نفس راست
نکرده اند یورش مالوه چگونه پیش نهاد همت عالی فرمایند لیکن
از آنجا که عنان رخش و خاشاک ردفتن از چار چمن چاره نیست

و پادشاهی را از استیصال خود سران گریزنه بخاطر گذرانیدند
که فکری باید کرد تا در آن لشکریان را مجال عذر نباشد پس
در آنجا که صید کل زمین نمد ارابی شهرت داده پای
همت بر رکاب سعادت در آورد و چند بو عالم بجهت آنکه پسران
سلطان محمد مرزا در غلط و غفلت افتند بکت سنکه پسر را
مالدیو سنکه رئیس ممالک مروار که در جرگه ملازمان سعادت
اندوز بود خطاب کردند که همه گردن کشان وسعت آباد
هندوستان چه از راجه و چه از رای جبین اخلاص بر زمین
درگاه ما سوده اند مگر رانا اودی سنکه پدرت که تا حال پنبه
غفلت از گوش نکشیده بکر بوهای دشوار و حصارهای استوار
میبازد بعنایت الهی در عنقریب ایام پایمال عساکر جلالت
نشان میشود میخواهم که در آنوقت از تو پرستاریها بوقوع آید
بکت سنکه از خورد اندیشیها بخاطر گذرانید که اگر حضرت
آنچه میفرمایند بعمل آورند من بدنام میشوم که بجز تنگ پسر این هم
روز سیاه بر سر آمد خطره شیطانیه اندر دل شب گریخت از
فراری شد نشن دریای عقب ظل الهی ملتهب گردید لشکری

آراسته بسرکردگی شهاب الدین احمد خان به بتینه پسران
سلطان محمد مرزا بسمت مالوه رخصت داده اعلام نصرت
فرجام بکوشش مال رانا بدسرانجام برافراشتند و به پای قلعه
چیتور که دار الملک و استوارترین قلاع راناست نزول اجلال
فرموده بر گرد کوهی که قلعه بر او مناسب است مورچلها قسمت
نمودند و در یکماه دوره صورت اتمام گرفت چون توصیف
آن قلعه در احاطه عقل بر نمی تابد برین دو بیت اکتفا رفت
بیت یکی قلعه بر دور آن کوه سار ٭ بر آورده سر تا بچرخ چهار
برو مرغ اندیشه را راه نه ٭ کس از کار و کردارش آگاه نه ٭ رانا
در سرانجام قلعه نهایت سعی بکار برد بجدی که چند فرسنگ نواحی
حصار آب و علف نگذاشت تا به غله چه رسد و خود را
نزد ایای ملک میوار رخت خمول کشید هنگامی که مدت محاصره
با امتداد انجامید حکم قضا جریان بصدور پیوست که نقابان
در بنیاد قلعه نقب زنند القصه به تلاش و تردد فراوان نقابان
دو جا نقب به پای دیوار قلعه برده در یک جوف صد و بیست
من باروت پر ساخته و در دیگر هشتاد من چون در نقب نخستین
آتش زدند شدت باروت دیوار حصار را نگونساران بر آسمان

برد فدائیان بادشاهی که انتظام اینوقت میکشیدند و پیوند
بجود و دین بهادران جلادت پیشه کارگذاران سلطنت
فتیله نقب دیگر برافروختند تا دو صد نفر از بندهای بادشاهی
با گروه انبوه اهل ضلالت رفتند سید جمال ابن سید احمد خان
بارهه و محمد صالح پسر میرک خان کولابی از انجمله بودند راجپوتان
در دم جای نقب زده را مضبوط گردانیدند خدیو بلند همت
در بر آوردن ساباطها تاکید نمودند و اکثر اوقات در مورچل
بنفس نفیس تشریف فرموده بندوق‌اندازی می‌انداختند روزی
جلال خان متصل بادشاه عالم ایستاده از روزنه مورچل تماشا
میدید یکی از تفنگچیان حصار بندوق را سر داد که راست از
سوراخ گذشته بجلال خان رسید لیکن بجز گذشت ظل سبحانی
از روی مهربانی بجلال خان گفتند که اگرچه بندوقچی مرئی نمیشود
که باد آتش زخم تو باو عاید گردد اما از سوراخی که دود بر خاسته
نشانه میکنم رجا که شفقان ایزدی کار خواهند ساخت قضا را آنکه
ملتق خاصه بدو خورد باخر بظهور انجامید که اسمعیل نام سرگروه برق
انداز آن مورچل خود بود و نوبتی توپچه کلان از قلعه رها شده تا
هیت کس که جوشن خاقان اکبر قیام داشتند ربود چون ساباطها

حصار مشرف کردید شیران بیشهٔ شجاعت از اطراف
آتش قتال برافروخته همت بر فتح قلعه گماشتند و لوراجا
درمیانی دیولا بودند کافران در مدافعه بتقصیر از خود راضی
نمیشدند و برفرق بهادران روغن گرم و هیزم و پشتهٔ کاه
و پنبه سوخته می انداختند در دل شب از روشنای آتش برآمد
شبکهٔ دیوار قلعه بنظر درآمد که مردی هزار میخی مخمل سبز در بر
دارد و سپاه خود را تاکید به پیکار میکند چنانکه فرسرداری ازو
پیدست حذیو باریک بین و دور اندیش سنگرام نام بندوق
را باو حواله فرموده به بشاشت تمام گفتند که از کراند دست مفهوم
میشود که بندوق من کار کرد و آن جمل سردار قلعه بود در اتصال
این حال اندرون حصار در چند محل آتش بلند شد راجه بهگونت
داس بعرض رسانید که فتح مبارک باشد غنیم جوهر کرد جوهر در
اصطلاح هندوستان سوختن خانمان و کشتن زن و فرزندان
خود است در وقتی که از جان نا امید می شوند وقت دمیدن
صبح حکم اشرف بشرف نفاذ یافت که بهادران رزم آزما
و فیلان عفریت نما در قلعه درآیند راجپوتان که مردن را
به از زیستن شعار میدانند به نیزه و شمشیر و خنجر درآمدند و

در جان بازی و جان ستانی دقیقه فرو نگذاشتند فیل جگنیر
سی کس را نابود ساخت راجپوتان شمشیری بر خرطوم فیل زده دو
پرکاله کردانید جگنیر با وجود بریده شدن خرطوم که حیات
افیال بدان عضو عظیم وابسته است پانزده نفر دیگر از هم در آورده
بر زمین افتاد چون حضرت کارزار کنان به بتکده گوبند سیام
شتافتند فیلبان قتال را که سردار دوم بود در زیر دست و پای
فیل مالش داده از نظر اشرف گذرانید القصه تا دو پهر هنگامه
پیکار گرمی داشت از جمله هزار کس حصاری نزدیک بیست هزار
نفر فرو شدند و باقی باسیری رفتند منجمله یکهزار پیاده بکبریه از
بیم قتل عام با هم توطیه انگیخته یکدیگر را دست بر پشت
بسته بر سبیل اسیران پیش گرفته برآمدند که بحکم پادشاهی
بزندان خانه میبرم و بدین فکر صایب خود را خلاص ساختند
خدیو مظفر لوا پس از مرور نیم روز بدایره دولت عظمی عنان
نصرت معطوف داشته از انجا بطواف روضهٔ معتبره حضرت
خواجه معین الدین چشتی قدس سره تشریف برده سکنهٔ حوالی
خاک پاک جناب خواجه را بعطائی نذورات مستغنی فرمودند
مدت امتداد محاصره قلعه چیتور پنجاه و نیم بود بعد درین سال

سلیمان کرانی فرمان فرمائی بهار و بنگاله با منعم خان خانخانان
طرح وصلح انداخته از جونپور تکلیف پتنه نمود خانخانان با
هزار سوار به پتنه رفت سلیمان پس از لوازم استقبال و ضیافت
روی مناید و وجوه ونایر بالقاب بادشاهی مزین ساخت
بعضی افغانان کوتاه اندیش بخاطر رسانیدند که حضرت ظل الهی
در گرفتن چیتور مقید اند اگر خانخانان را که خدا از غیب در دام
ما افکنده از میان برداریم تا دار الخلافه مستغنی را قدرت نیست
که دست بردارد و لودی خان که وکیل مطلق افغانان بود ازین
صلاح استعفا جسته بخانخانان اطلاع بخشید خان خانان بصواب
دید لودی خان بهانه آنکه خبر اهل اردوی خود کند تا افغانان مطلع
شوند با مردم معدود در راه جونپور گرفت القصه سلیمان از خان
خانان جمعیت گونه حاصل کرده دل بگرفتن وسعت آباد اودیسه
بست و نا بکده جکناته که معبد بزرگ هنود است بحیله و مکر مفتوح
ساخته راجه انجا را از هم گذرانیده آغاز سال سیزدهم از جلوس
خسرو خجسته خصال موافق شب پنجشنبه یازدهم شهر رمضان
سنه خمس وسبعین وتسعمایه خدیو ظفر پیشه جشن نوروز در
بلده میرته که حضرت اجمیر فرموده عنان توجه بصوب دار الخلافه

معروف داشتند و در راه شکار شیر متوجه شدند از شصت
خاصه تیری با شیر نره زنان بر بلندی رفته استاد شهریار شیر
شکار در پی اش قابو میگشتند و بهر طرف که بندوق سر داده
میکردند شیر بهمان سمت روی آورد و در اکبرنامه مذکور است که شیر
کشنده خود را اگر در گروه انبوه باشد می شناسد و این امر عجیب
بارها بتجربه مقرون گردیده درین سال بعزیمت تسخیر رنتهنپور
اعلام نصرت فرجام در جنبش آمد قلعه رنتهنپور بر قلعه کوه بلند :
متاسس است و برد و رش کوه های بسیار و در لهذا انحمرانیدکه
قلعها عریانند و رنتهنپور جوشن در بر دارد در او سرخن باده
برفراز آن قلعه فرق مترنع و بگر رفرقدان مینود القصه چون ساحت
رنتهنبور از خیمه و خرگاه بادشاهی زیب و زینت گرفت مورچلها
قسمت پذیرفت غرایب آنکه درین ایام فیل خاصه مسمی سنگه
نام از قضای آلهی سقط شد و ماده فیل او تاب سه روز آب
و دانه گذشته همعنانش رفیق خود گشت آغاز سال چهاردهم
از جلوس خدیو زمین و زمان موافق شب جمعه بیست و دویم
شهر رمضان سنه ست وسبعین وتسعمایه هرچند جوانان شهامت
نشان بر دور قلعه رنتهنپور نشسته داد شجاعت و دلبری میدادند

فایده نمی بخشید حکم اشرف در باب ایجاد تسابا طها بعد ور
پیوست کارگذاران سلطنت در معدود ایام ساباط رفیع
بر کوهچه ان در حوالی قلعه موجود کردند توپهای عظیم که هر یکی تیر
هفت جوش شصت من واز سنگ سی من میجوازد و بر
زمین هموار دویست جفت گاو میکشیدند بر آورده شروع
در انداختن نمودند و در هر سر داده نی بنیاد هستی بسیاری
از حصاریان بخاک نیستی برابر می شد لاعلاج راجه رام چند
بوساطت حسین قلی خان بسجود کریاس فلک اساس جبینه
خود را از ان مهلکه خلاص ساخت بتائیدات ایزدی چنین
قلعه عظیم در مدت یکماه و نیم که سلطان علاء الدین در یکسال
بهزار تلاش کشاده بود مفتوح گشت فتح قلعه کالنجر همدرین سال
فتح قلعه کالنجر که نام آسنین رنتهنبور است و راجه رامچند زمیندار
ملک بیته در تصرف داشت از اقبال بی زوال ظل اللهی بسعی
مجنون خان قاقشال روی نمود ولادت با سعادت
شاهزاده سلطان محمد سلیم اعنی نور الدین محمد جهانگیر بادشاه
غازی همدرین سال تبر برج جگر خانه و افتاب سپهر گورگانی
سزاوار افسر و دیهیم یعنی شاهزاده سلطان محمد سلیم در عرصه

دکنی دار السرور فتح پور در جوار شیخ بزرگوار جناب شیخ
سلیم چشتی بعنایت یزدانی پس از مرور هفت گهری لوز هژدهم
شهریور ماه الهی مطابق غره آبان سال یکهزار و هشتصد و هشتاد رومی
موافق یازدهم بهمن ماه سال نهصد و سی و هشت یزدجردی و
چهارم شهریور سال چهار صد و نود و یک جلالی روز چهارشنبه هفدهم
شهر ربیع الاول سنه سبع و سبعین و تسعمایه هجری بطالع بیست و
چهار درجه میزان از مطلع سلطنت بر آمده عالم را نورانی گردانید
دامنی درین شادی آمید هیچ آفریده خایف نماند و همه محبوسان بجرایم صغیر
و کبیر از مدت ممتد در حصار و امطار وسعت آباد هندوستان
مقید بودند رهائی یافتند بادشاه هفت اقلیم شاهزاده فرخ
فال همایون خصال را نسبت بقرب جوار خدمت شیخ سلیم محمد
سلیم مسمی فرمودند شعرای وقت در باب تاریخ ولادت
سراسر سعادت شاهزاده جوان بخت در دریای افکار فرو
رفته درهای معانی در رشتههای نظم و نثر سفته بنظر اشرف
در آورده از صلهها کامیاب گردیدند چنانچه یکی گوهر درج اکبرشاهی
و دیگری در شهوار لجه اکبر گفته و خواجه حسین مروی قصیده بنظر
مقدس گذرانیده که مصراع اول هر بیتش تاریخ جلوس اشرف

واقدس است و مصراع ثانیه تاریخ ولادت بادشاهزاده عالم
و عالمیان با وجود لازم گرفتن دو تاریخ است در فنون شاعری
و لوازم سخن پردازی دقیقه فرو نگذاشته الحق کاری دست بسته
کرده که جای اعتراف سایر سخن سنجان دور و نزدیک است
بیتی چند از آن قصیده بجهت سررشته سخن نگاشته **شعر**

للّه الحمد از پی جاه و جلال شهریار   گوهر از مجد از محیط عدل آمد در کنار
طایر از آشیان جاه وجود آمد فرود   کوکبی از اوج عز و ناز گردید آشکار
گلبنی زین گونه ننمود در دور چمن   لاله زین گونه نکشود از میان لاله زار
آن هلال برج قدر و جود و ماه آبرون   وان نهال آرزوی جان شاه آمد بهار:
شاه اقلیم صفا سلطان ایوان وفا   شمع جمع بیدلان کام دل امیدوار
عادل کامل محمد اکبر صاحبقران   بادشاهی نامدار و کامجوی و کامکار
سایهٔ لطف اله آن لایق تاج و نگین   بادشاه دین پناه آن عادل عالم مدار
مجلس او را سمای چارمین و آن عود سوز   موکب او را سماک رامح آمد نیزه دار
بادشاها سالکی لولوی نغمی آورده ام   هدیهٔ کان گرامی باز جوی و گوش دار
کس ندارد هدیه زین به اگر دارد کسی   هر که دارد گو بیا چیزی که دارد گو بیار:
یک بیک ابیات فردی لیک که با عجب آمده   هر یکی جوئی زر وی مقصود دریابی دوبار
مصراع اول زدی سال جلوس بادشاه   از دوم مولود نور دیدهٔ عالم برار

تا بود

تا بود باقی حساب روز و ماه و سال: وان حساب از سال و ماه و روز
دوران پایدار: شاه ما پاینده بادا با چنان شهزاده ام: روزهای
بیحساب و سالهای بیشمار: چون آنحضرت نذر فرموده بودند که اگر
حق تعالی جای نشین خلافت از توجه جناب خواجه معین الدین چشتی
قدس سره کرامت فرماید از اگره پیاده تا بدار البرکه حضرت اجمیر شتابم
وقتی که از آن جناب فرزند سعادتمند کا را آرزو مالامال کردند بجهت
ایفای نذر پیاده باجمیر متوجه گشتند هر روز کم و زیاده ده دوازده کروه
راه طی می‌شد بالجمله در سیزده روز بمرقد منوره حضرت خواجه رسیده
قواعد طواف و لازمه زیارت بجا آورده ادای نذورات
نموده لوای معاودت بمستقر خلافت برافراختند **آغاز سال**
یازدهم از جلوس اورنگ نشین ربع مسکون موافق روز شنبه سیوم
شهر شوال سنه سبع و سبعین و تسعمایه در مبادی این سال فرخ فال
شاهزاده کامگار سلطان شاه مراد در جوار شیخ بزرگوار بیت
المعظم خورداد ماه الهی مطابق شب پنجشنبه سیوم محرم سنه ثمان و سبعین
و تسعمایه بطالع جدی قدم بعالم شهود نهاد درین سال جناب خلافت
بطواف مطاف بندگی حضرت خواجه معین الدین چشتی تشریف برده قلعه
اجمیر و عمارت عالی از سنگ تراشیده بنیاد فرموده براه ناگور

علم مراجعت برافراشتند در ناکور کوکر تالاب نام کولابی بود
بادشاه در بادل ایزا لشکر تالاب مسمی نمودند کوکر در زبان
هندوی سگ را نامند آورده اند که در سوالف ایام سوداگری
از گردش زمانه مایهٔ خود را بای داد و از اسباب ظاهری بجز
سگی نماند آنرا نیز عند الحاجت نزد صاحب میری گرو داشته راه
دادی پیش سپرد که شاهد در غربت کشایش روی دهد بعد از
مدت که عسرتش بعشرت مبدل گردید میل وطن اصلی کرد قضارا
روزی که سوداگر داخل شهر میشود سگ مسطور بوفای جبلی که در طینت
آنها مخمرست صاحب را بیاد آورده بیرون شهر بر سر راه نشسته
بود درین اثنا تاجر مذکور پیدا شد سگ بنهایت ذوق مخدوم در پای
خود گذشته جان بجان آفرین تسلیم نمود سوداگر از غایت فتوت در آن
مکان تالاب کلان حفر فرموده بکوکر تالاب نامید درین سال باز بهادر
پیش ماله که از صدمات افواج قاهره رو بفرار نهاده بود خانجهان بالا
گذشت تا خیلی مدت در صحرای خذلان بهر طرف میشتافت چون در
ربع مسکون جای خود ندید دست بدامن عفو بادشاه جرم بخش پوزش
پذیر زده مورد اضعاف عنایات گشت درین سنه حضرت خاقانی
از زیارت جناب ولایت مآب بندگی شیخ فرید شکر گنج مرید بزرگ

خدمت خواجه قطب الدین بختیار کاکی اوش خلیفه حضرت
خواجه معین الدین چشتی که در پیران پیش من اعمال صوبه پنجاب
آسوده اند استفاده گرفته حضرت شیخ از نتایج فرخ شاه کابلیست
که آن را شاه کابل میگویند در زمان خان والا شان چنگیز
خان یکی از اجداد بندگی شیخ قاضی شعیب نام به پنجاب تشریف
فرموده در قصبه قصور اقامت گزید سلطان پتن ورود مسعود
قاضی را از فوز عظیم شمرده گرامی داشت کرامت و خوارق
عادت شیخ از بس مشهورست محتاج بایراد نیست و درین
مجمل برنمی تابد آغاز سال شانزدهم از جلوس ابدی القبال
موافق روز یکشنبه چهاردهم شهر شوال سنه سبع و سبعین
و تسعمایه روزی که حصار فیروزه بخیمه گاه بادشاهی زینت آسمانی
گرفت لشکرخان میربخشی سیاست بدربار بادشاهی آمده شروع
در بد اعتدالی کرد بمجرد اصغای عرض غضب ظل الهی متحرک گشت بحکم
اشرف سوگلان در دم آن گستاخ بیباک را بهر دم اسپ بسته
در تمام بازار گردانیدند و خدماتش بشهباز خان کمبو تفویض یافت
هم درین سال در موضع سیکری که اکنون بفتح پور شهرت دارد حکم
بتاسیس قلعه و عمارت شد آغاز سال هفدهم از جلوس [illegible]

اقلیم موافق شب شنبه بیست و نهم شهر شوال در اوایل این سال
رایات اقبال تسخیر و سعت آباد گجرات در جنبش آمد چون
سلطان محمود والی گجرات نماند و سلطان احمد پسرش در معدود
ایام از کمی نوکران نافرجام در تنه بدرشتا نفت امرای گجرات از
احفاد سلطان احمد پسری خورد سالی را به بزرگی برداشته خود متعهدی
امر سلطنت گشتند چون این بیچاره لبس تمیز نایافته گردید او را نیز
بعالم نیستی فرستاده نتو نام طفلی را بفرزندی سلطان محمود
علم کرده بمظفر شاه مسمی گردانیدند و بکامروائی نشستند بنحوی
که در جلد اول گذارش یافت القصه در اولکه گجرات فتنها
متولد شد و دست تعدی ظالمان بر مظلومان و درازی پذیرفت ستمکش
سرزمین مذکور الغیاث گویان بدرگاه بادشاه عادل و فریادرس
رسیدند از آنجا که گیهان خدیو را برسیدن وادی مظلومان لازم است
در شهر صفر کوس نصرت بسمت گجرات بلند آوازه ساخته
دریں روزها باباخان قاقشال باشهبازخان میر تزک در استادنها
پیچیده از ترکیب شدت بدرجه اعلی رسانید خسرو خجسته خصائل جهت
عبرت سایر جهان باباخان را تادیب بلیغ فرمودند چون در دار
البرکه حضرت اجمیر منزلگاه بادشاهی گشت شهریار عالم بعد از اداء

طواف خدمت خواجه معین الدین چشتی قدس سره برای زیارت
سید حسین خنگ سوار که بر کوه حضرت اجمیر مرقد ایشانست رفتند
سید حسین از دودمان امام زین العابدین است در اکبرنامه بنظر
در آمده که سید نوکر سلطان شهاب الدین غوری بود چون سلطان
او را بعد فتح هندوستان از حضرت اجمیر تهانه داری ماند و معاودت
نمود حیاتش سپری شد و پس از انقراض زمان بولایت شهرت
گرفت و رفته رفته طوافگاه خاص و عام گردید **ولادت
گلدسته اقبال شاهزاده سلطان دانیال** درین سال خجسته مال
نونهال چمن سلطنت و اقبال یعنی شاهزاده سلطان دانیال
در دار البرکه حضرت اجمیر شب بیست و هفتم شهر یور ماه الهی مطابق
چهارشنبه دویم جمادی الاول سنه تسع و سبعین و تسعمائه هجری قدم بعالم
وجود نهاد و هم درین سال ایام منهیان اخبار بعرض اشرف رسانیدند
که سلیمان کرانی فرمان روای بهار و بنگاله داود ویه وداع جسم
عاریتی نمود در حوالی نهر واله که اکنون به پتن مشهور است بیدای گرفت
که شیرخان فولادی از آوازه موکب منصور ترک محاصره احمد آباد
کرده و سلطان مظفر گجراتی که کل سرسید گجراتیان از وصدای گزیده
راه بیمای وادی پریشانی گشت حکم اشرف بصدور پیوست که

که میر ابو القاسم نمکین و فرید قراول در پیش شتافته دستگیر
سازند فرستادها در تلاش سهل از غله زاری بر آورده بحضور
اشرف آوردند بتاریخ چهارم شهر رجب ظاهر بلده احمداباد بفر
قدوم ظل آلهی رشک بهشت برین گردید بهین و کهین انجا رو و ضیع
و شریف آن سرزمین کامیاب آرزو شدند دارای جهان بلده
احمدآباد بخان اعظم عزیز کوکه حواله فرموده بدیدن بندر کنهبایت و
دریای شور تشریف بردند وقت مراجعت ارباب اخبار
معروض داشتند که مرزایان قلعه صورت را مضبوط گردانیده
در نواحی جاپانیر مجتمع گشته اند از پیشگاه خلافت لشکری آراسته
بسرکردگی خانعالم برای گوشمال ایشان رخصت یافت درین هنگام
معروض اولیاء دولت گردید که ابراهیم حسین مرزا از قلعه بروج
برون شده قصد فتنه انگیزی در حدود دار الخلافه دارد و برای
که خواهر رفت از دایره دولت عظمی تفاوت هشت گروه است
باوجود که لشکر فیلیت حضرت بتنبیه آن بخت برگشتگان رفته بود
خدیو آفاق ستان نظر بر قلت هواخواهان نکرده باعتصام حبل
متین توکل برسم یلغار نوند دولت بجولان در آوردند **شتاب**
آوردن شهریار گردون اقتدار بتادیب ابراهیم حسین مرزا

دور از آن برگشته روزگار از کار زار بشهباز خان میر بخشی
امر بصدور پیوست که رفته خود لشکر نصرت ورود را که
قبل ازین برای این کار بسرداری خانعالم رخصت یافته بحضور
اشرف بیاورد و خود اردوی بزرگ بر جا نهاده پایان شب
عنان بیکران همت بنصرت سپردند آخرهای روز برهمنی از
پیش می آمد از و استفسار نموده بعرض رسانید که مرزا از آب
مهندری عبور کرده در سرنال بارکرده انبوه دلیرانه دارد و آن سر
زمین از اینجا چهار کروه هست خدیو یکه تاز از ملتزمان جلو صلاح
جمعیت جلال خان معروض داشت که حضرت بر قلت دولتخواهان
و کثرت مخالفان نظر نموده ترک بر شبخون دهند زیرا که
مدار در عالم سپاهگری بر قابو است ظل آلهی رای جلالخان
نه پسندیده فرمودند که شیران بیشه وغا جیبه در بر کنند
چو عارض بشمار بر گرفت چهل کس بودند قدری راه که پیموده
شد از لشکر منقلای خانعالم و سید محمود خان بارهه و راجه
بهگونت داس و کنور مانسنگه پسرش و شاه قلیخان محرم
و بابا خان و قاقشال برکاب ظفرمآب پیوستند بعد از آمدن
ایشان عدد سپاه از دو صد نه افزود کنور مانسنگه خدمت

هر اولی در خدمت آنحضرت گفتند که حاجت صف آرائی
نیست وقت تقاضا بکله تازی میکند کنور بعرض رسانید
که هرچند قدم در وادی مروت بیشتر افتد مقبول است عرضش
قبول افتاد ابراهیم حسین میرزا با جمعیت فراوان بر تلی آمده قایم
شد لشکر بادشاهی در وقت عبور از آب سرنال بسبب ناهمواری
برکناره جابجا متفرق گردید چون حضرت جهان نورد با تنی چند از جرها
برآمد آتش قتال زبانه کشید غنیم باباخان قاقشال را با گروهی از جوانان
ازبک گریزانید درین اثنا همه بندهای متفرقه هجوم آورده هنگامه را گرم
ساختند بهوپت برادرزاده بهگونت داس درین پیکار بکار آمد
وقتی که حضرت بذات اقدس توجه جنگ میکنند غارت زقوم
سد راه اشرف میگردد دو سه نفر غنیم روبرو میشوند با یکی از
هر سه راجه بهگونت داس در می پیچد خانعالم و شاه قلیخان محرم را
همت یاری نمیدهد که خود را پروانه سازند و به حریف بادشاهی
در آیند شهریار نصرت شعار سمند دولت از آن زقوم زار بر انگیخته
مستورانه سازم عقب درکشیدند و از دون طالعان از صدمهٔ
فر ظل الهی بیهوشی ساختند درین هنگامه پای استقلال ابراهیم حسین
میرزا نیز برجا نماند و شکست فاحش یافت درین ایام خانخانان

بانهای

بانهای نایره یوسف محمد پسر سلطان اوزبک که از بند نخانه
بادشاهی فرار نموده گورکهپور را بدست آورده بود میرفت در
راه مجنون خان قاقشال با دیگر قاقشالان بوساوس بیجا از معسکر
خانخانان جدا شد سبب توهمش آنکه در عالم شهرت گرفت
که باباخان قاقشال و جباری خان پسر مجنون خان که بسعادت حضور
قیام داشتند شهباز خان را از هم گذرانیده بمیرزایان ملحق
گردیدند و بخانخانان یرلیغ والا رسیده که مجنون خان را در بند
کند چه مقداری که خانخانان مردم عمده فرستاد و تسلی بخش خاطر او گشت
فایده نبخشید در عین رد و بدل خطوط باباخان و جباری خان
محتوی بر مهربانیهای حضرت ظل سبحانی بمجنون خان آمد مجنون
خان پشیمان و سر افکنده خانخانان را دید خانخانان در بزرگ
داشت مجنون خان زیاده از حد کوشید چون وقت آن شد
که ستاره طالع داود کرانی پسر سلیمان افغان رئیس بهار و بنگاله
واو دلیر فرو شود با لشکری زیاده از حشرات ارض قصد جونپور
کرده لودی وکیل السلطنت خود را با سپاه گزیده چیده بطریق
منقلای فرستاد و او زمانیه را جبراً و قهراً انتزاع نموده مجد حاکم
موسکی حاکم آنجا امان داد خانخانان از جونپور بعجالت الوقت

محمد قلیخان برلاس و مجنون خان قاقشال و قیا خان گنگ را
رخصت فرمود و خود از عقب روانه گردید لودی از زمانه پنج
شش هزار پیاده شیلق یوسف محمد پسر سلیمان اوزبک که از گور گهور
خاک او بار برفرق خود بیخته با او یکی شده بود از آب گنگ گذرانیده
مرزا حسن خان و راجه گجپتی او بعضی ملازمان خانخانان مثل نظر بهادر
وغیره جنگ انداخته بر وغالب گشته زمانی که خانخانان غازی
پور رسید لودی بامن دریای گنگ و آب سیاه حصاری اساس
نهاده در برابر موکب اقبال باستقبال نشست چون اردوی معلی
بهشت نیز وسعت آباد گجرات بقید داشت خان خانان بسبب
کثرت اعداد قلت اولیای دولت بتقاضای وقت میخواست
که با لودی طرح صلح اندازد اجالا این موهبت الهی انکه هنگامی
که داود بعقید جو بود از بنگاله بو بکر آمد یوسف پسر تاج عمزاده خویش را
که لودی بصیه خود با و منسوب گردانیده بود بگمان انکه مبادا بسر داد ارشی
گزیند کشت لودی بمجرد اصغای قضیه یوسف پسر تاج خانخانان صلح گونه
در میان آورده کوس مراجعت بجنگ داود نواخت داود در خود
استعداد جنگ لودی ندیده برگشته گدهی را که دروازه بنگاله است
مستحکم ساخت جلالی ان و راجو کالا پهار از لودی جدا شده با داود

پیوسته

پیوستند اختلال تمام در حالت لودی راه یافت لودی نیز
ترک جنگ داود نموده بر هتاس شتافت معرکه آرای و
خان اعظم مرزا عزیز کوکه با محمد حسین مرزا و افغانان فولادی
و مظفر گشتن دران ماه و باقبال بیزوال بادشاهی مرزایان
که چون عقد ثریا همه در گجرات منعقد بودند بیامن اقبال خاقان
گردون وقار مانند هفت داوران متفرق گشتند ابراهیم حسین
مرزا بقصد دار الخلافه بمت گذاشت و محمد حسین مرزا و شاه
مرزا با افغانان فولادی رو به پتن آوردند سید محمود خان باره
که در پتن قیام داشت به برج و باره قلعه پرداخت برای اطفای
نایره ایشان خان اعظم از احمد اباد کمر همت بست نزدیک
پتن ملاقات فریقین دست داد جوانغار مقهوران بر قطب
الدین محمد خان سردار برنغار موکب منصور حمله آورده اکثر مردم را
از جا برد قطب الدین محمد خان سردار برنغار با مردم کمی قایم مانده
شمشیری مابین دو دندان فیل مقهوران زد همچنین هراول غنیم بر هراول
اولیای دولت تاخت کشش تمکی در میان آمد که رستخیز عبارت
ازان باشد هراول بادشاهی تاب مقاومت نه آورده جلوبر
گردانید التمش نیز نتوانست استاد تفرقه در افواج عالی افتاد

اما خان اعظم از جا بجنبید مخالفان این صورت را فتح انگاشته
دست بتاراج کشادند و بر فیل پی گریختها گرفتند قطب الدین محمد خان
که ماجندی در قابو بود فرصت غنیمت دانسته حمله آورد و خان
اعظم کومک کردن دولتیان که بتاراج مشغول بودند نتوانستند
خود را مجتمع ساخت شیر خان فولادی بجانب جونه کده و
مرزایان بسمت دکن رخت خمول کشیدند ارباب اخبار در محاصره
قلعه سورت مبارک باد فتح معروض استادهای حضور گردانیدند
بعد رین سال امام بتاریخ بیست سیوم شهر شوال فتح قلعه سورت
بعد از محاصره یکماه و هفت روز شد از روی داد این روزها
ملازمت بهرجی زمیندار بکلانه نست باد دست اویز عظیم که
عبارت از شرف الدین حسین مرزا باشد بکلانه معموره ایست
میان دکن و گجرات بعرض و طول سی کروه در صد کروه با
اعتدال و کوارای آب جمعیتش شش کرور و پنجاه لک داشت
یومیه انجا صاحب دو هزار بود و سالیر و مولیر دو حصار سنگین
بر قلعه کوه بلند متناسب اند و شیخ کراه سرزمین مذکور شعد بهرجی
گویند و از حکامان دکن و گجرات هر که غالب باشد خدمت گزاری
او کند چون شرف الدین حسین مرزا از کم سعادتیه برده گوشه گران

تیغی برو کشیده و در جالور علم مخالفت برافراخت بجوی
که در اوراق سابق گذشت جالور را با افغانان فولادی
واگذاشته به چنگیز خان پیوست و بعد از مردن چنگیز خان
بمرزایان پناه جست و از نزد مرزایان بحاکم خاندیس التجا
برد و از خاندیس باز پیش محمد حسین مرزا آمده در بهروچ و
گجرات بار دیگر روی او بار بدکن کرد و درین نوبت بدست
بهرجی گرفتار شد شهریار اعظم میرخان لب و ل را فرستاده
شرف الدین حسین مرزا را با بهرجی طلبید اشتند میرخان
نیز برای حکم اشرف کردیده نام بردها را فیض مسند حضور گردانیدند
حضرت عالم گخت مرزا شرف الدین حسین را برای عبرت
در ته پای فیل مست که معرفت با دم عبر سانید افکنند بو کلال
حواله نمودند و بهرجی را مشمول عواطف بیکران ساختند درهمین
روزها زخم شمشیر بدست مبارک رسید تفصیل این اجمال
آنکه شبی آنحضرت سرخوش نشاه باده بودند سخن از جلادت
راجپوتان درمیان آمد که بهر گرانمایه جان نزد ایشان
بشتری نمی ارزد و خواهند در لخت نیزه دو سر بر جگر یکدیگر
نهاده زخم چند بهر میزنند خاقان مشهور را استیلای نشاه

فی الحال شمشیر خاصه برآورده زبانش بر شکم و قبضه بر دیوار
گذشته گفتند که ما حریف نداریم که با او بازی کنیم و خواستند
که روزی بزنند استادهای حضور را هوش از کاسه سر پرید
راجه مالسنگه مولفه بیت سبک بجنان زد شمشیر دست:
که از دست آنحضرت ازاد جست: ولیکن بقدری که آن
دست پاک: زانگشت تا پا بسیا به خاک: آغاز سال
نوزدهم از جلوس حضرت خلافت پناهی موافق شب
چهارشنبه هشتم شهر ذی القعده سنه ثمانین وتسعمایه
جهانداورا از سورت مظفر و منصور کوس معاودت
بمستقر خلافت بلند آوازه گردانیدند در سروهی عرضداشت
امرای پنجاب بنظر اشرف گذشت که ابراهیم حسین
مرزا بمیامن اقبال پادشاهی در دام اولیای دولت
افتاد شرح این سانحه بین التفصیل والاجمال آنکه وقتی
که ابراهیم حسین مرزا با مسعود حسین مرزا برادر کوچک خود
رو بجانب دار الخلافه آگره با فتنه پناه آورد اول بناگور
رفت فرخ خان پسر خان کلان مصلحت در قلعه داری یافت
رای سنگ و میرکخان کولابی جاگیردار نواحی ناگور بتعاقب شتافتند

شعله تیغ و غضب همت گماشتند مرزا دست از محاصره
قلعه کشیده راه خمول در پیش گرفت امرایان روز دیگر در
نواحی موضع کهتولی مضافات ناگور نزدیک بمرزا شدند
چون شب پرده ظلمات درمیان افکند بهادران موکب
منصور به حزم و احتیاط تمام شب در خانه زین ماندند بامداد
آن مرزا سه فوج ترتیب داده با اولیای دولت جنگ
انداخت میرکخان کولابی خونبها تاخت ابراهیم حسین
مرزا بعد از کشش و کوشش بسیار آخرهای روز بهزار خواری
و زاری از معرکه برآمده بسنبل رفت و در آنجا نهب و غارت
استعداد گونه پیدا کرد حسین خان تکریه بیتول دار کنبلا بتیاری ترک
جنگ مرزا پرداخت درین هنگام حسین قلیخان صوبه دار لاهور
بگرفتن نگرکوت کاربند خدمت بود مرزا مملکت پنجاب را از حمله
خود خالی خیال خود فرموده بدان صوب متوجه شد چه اگر بر ولایت
مذکور دست یابد بآرزوی خود رسیده باشد واگر نه از میان
ملک سند گذشته بگجرات شتابد حسین قلیخان کار قریب الاختتام
قلعه موقوف بروقت دیگر داشته همت بر دفع مرزا گماشت
مرزا فسخ اراده لاهور نموده راه ملتان سپرد بندهای پادشاهی

به یلغار رفته در قصبه تلنبه میدان نبرد آراسته در اندک
ترددی لوای نصرت برافراختند و مسعود حسین مرزا زنده گرفتار
گشت و ابراهیم حسین مرزا بقیة السیف بطرف ملتان شتافت
القصه ابراهیم حسین مرزا که بحدود ملتان میرود جماعهٔ بلوجان سد راه
او میشوند جنگ در می افتد مرزا زخمی او لجه میکردد و سعید خان صوبه دار
ملتان رویداد به بارگاه سلاطین پناه می نگارد تا که فرمان والا از
پیشگاه خلافت برسد مرزا الجراحتی که داشت حیات سپری
میکند حسین قلیخان در دار الخلافه فتحپور مسعود حسین مرزا را
با دیگر زندانیان در چرم گاوهای شاخ دار کشیده به هیات غریب
از نظر انور گذرانید و بخطاب خانجهانی سرفراز گشت الغار
بادشاه گیتی نورد کرت ثانیه بملک گجرات و همعنان
نصرت و معاودت فرمودن چون خان اعظم از خدمت
حضرت جهانبانی رخصت حاصل کرده مراجعت باحمداباد نمود
در راه خبر یافت که اختیار الملک در نواحی ایدر علم مخالفت
برافراشته شیر خان فولادی را با خود یکی ساخته است از انجا که در
آمور دنیوی مساهله و معاطله جایز نداشته اند دل بر فتح احمداباد نهاده تنبیه
هم راه جلو باستقبال اعداء دولت گردانید درین فرصت محمد حسین

مرزا از دولت اباد دکن برگشته بروچ را از دست نوکران قطب
الدین محمد خان کشید و همچنین کنبایت را بزور دست از نصرت
حسن خان خزانچی برآورده بمخالفان پیوست و احمداباد را خالی
دانسته قصد کرد خان اعظم بطریق استعجال تمام شب راه پیموده داخل
شهر شد محمد حسین مرزا با اختیار الملک و فولاد خان حصار احمداباد را
گرد گرفت خان اعظم با وجود کثرت هواخواهان بادشاهی از راه
دوربینی نتوانست با خود قرار جنگ صف داد عریضه محتوی
بر صورت حال بدرگاه عالم پناه ارسال داشت همت جهانگشا را
بدین تقاضا فرمود که بر سبیل یلغار شتافته آن وارونطالعان
بجزای اعمال گرفتار سازند پس از دار السرور فتحپور باعتصام حبل
متین توکل بتاریخ بیست و چهارم شهر ربیع الآخر روز یکشنبه
سنه احدی و ثمانین و تسعمایه برکاب ناقه سبک خرام مصرع
کمان کردن و تیز رو تر ز تیر : بدولت اقبال پا نهاده عنان ساعت
بنصرت سپردند و همراهان موکب منصور شتر سوار در راه بجای
سعادت شدند بیت شتر چون شتر مرغ در زیر پر : یلان بر شتر ترکشی
اندر کمر : و برقی بر نازی نژادان باد گرد بیت از موج خیال گرم رو تر :
وز برق نظر بلند رو تر : وقت چاشت روز سه شنبه بدار البرکه اجمیر

تشریف بردند در راه قدری که انیه بوجود اشرف عاید گردد
از جازه به اعلام زینت بخشیدند بیت مرکب عرابه هم تک ابر
زیسان کم ز عاشقان رود صبر : نزدیک جالور شیری بجانب
دست چپ دیده صیف خان کوکه قصد شکارش نمود حضرت بر زبان
آوردند که باعتقاد اهل هند اگر در رفتن راه شیری با امثال آن از
دست چپ جلوه گر شود شگون نیک است باید بصید او پرداخت
چون چاشت روز دوشنبه بر قصبه پانی سانه که از پتن پنج کروه است
سایه رایات عالیات افتاد افواج قاهره قسمت پذیرفت
مرزاخان خلف الصدق بیرام خان خانخانان و شجاعت خان
و سید محمود خان بارهه و صادق خان در قول خدمت طلب گشتند و
در نغار خان کلان و دیگر امرای ثلثمائت انشر دند و در جرانغار
وزیرخان وغیره بندهای قیام ورزیدند در هراول محمد قلیخان توقبای
و ترخان دیوانه با گروهی از پردلان جا گزیدند و حضرت بوجود اشرف
با صد جوان جیده فوج طرح شدند از همین منزل شکوه قراول بحکم
بادشاهی باحمداباد رفت که خان اعظم را در قلعه بندی از ورود
موکب عالی آگاه گرداند چون مسافت بجی لغان کمتر ماند بهادران
به جیبه پوشیدن مامور گردیدند در اثنای راه آب بوزبفا در

سواری خاصه نشست راجه بهگونت داس پیش آمده تسلیم تقدیم رسانید
که فتح مبارک باشد چه که امروز سه آیت نصرت پیدای گرفت
که هر یکی دلالت بر فیروزی میکند اول نشستن اسپ سردار
ثانیه وزیدن باد از پس پشت موکب شکوه ثالث همراه شدن
زاغ و زغن نزول رایات نصرت سمات در سواد احمداباد
و پیکار نمودن بهادران جلادت شعار با محمد حسین مرزا ظفر
یافتن بران برگشته روزگار وقتی که اعلام نصرت فرجام بغنیم
نزدیک شد برخی از هواخواهان نظر بر کمیت اولیای دولت و
افزونی بدسگالان داشته بعرض رسانیدند که تاهنوز اعدای دولت
خیره رود سعادت نمودند از مد بهتر که برین غافلان شبخون آریم
خدیو عالم آرا عزت سلطنت رخصت نداد حکم اشرف بصدور
پیوست که نقاره نوازند و سورن اندازند سورن حضرت بامعنی
بود مقهوران وارونه طالع بر گرد قلعه نشسته انتظار شیرخان فولادی
میکشیدند چون گذار افواج دریا امواج به لب آب صابرمتی که کنار
شهر احمداباد روانست اتفاق افتاد فرمان عالی شرف نفاذ یافت
که سکان بحر شجاعت ازان بحر زخارجی عبور گشته و ملاح به بادبانی
توکل عبور کنند مخالفان از دم دمامه و خروش کرنا دانستند که

که شیرخان فولادی آمد و گروهی گفتند که خان کلان بکومک برادر
زاده خود خان اعظم می آید محمد حسین مرزا الطریق فرا دلی نشناختند
از بعض دلاوران که بر ساحل رود صابرمتی رفته بنظر تحقیق غنیم را
میدیدند استفسار کرد ازانجمله سبحانقلی ترک بفکر آنکه همراهی در بیدو نشان
وارد شود باواز بلند سرائید که ای غافل چه می بینی بادشاه
بفتح و فیروزی برای گوشمالی شما خون گرفتهای چند رسید مرزا
بپاسخ پرداخت که ازکجا قول ترا بپایهٔ اعتبار بگذاریم اگر حضرت
خود بدولت در موکب منصور تشریف دارند آن فیلان کوه پیکران
ور لشکر قیامت حشر کجا مع هذا امروز چارده روزست که علو
بر بیرام باد رفتار ما حضرت ظل سبحانی را در فتح پور دیده آمده اند
سبحانقلی گفت مغرور بگفتار قاصدان مشو که حضرت گیتی نورد اینقدر
ارض در عرض نه روز نوردیده براحوال نکبت مآل شما وارد گردیده
بجد اصفا اینک ازانکار رسید مرزا بریده عطف عنان باردوی
خود نموده بتوزک افواج کربت درکدشتهای خود خاصه که بدست
راه پیچیده مجهوله بود در آب فرو رفت راه دردعوز بینی لب بدندان
گزیده سر افگنده و زبان درکام کشیده چشم بایمین کردان متوکلانه
توکل بکون گرفته گفت که پیش روی ما کشاده شد القصه بادشاه

دریادل

دریادل ازاب گذشته بگروه بیشتر شتافته برتلی استاد
بشهنشاه سرگرم کین بر سمند : چو آتش که از باد گردد بلند : زره
در بر خسرو کامگار : زدریا بر انگیخته چشمه سار : یلان گرم
کین غرق جوشن همه : نهان همچو آتش در آهن همه : بهر سو درخشنده
زرین علم : بسی فتنه را شمع بالله عدم : غنیم قلب و مقدمه میمنه
و میسره آراسته از درخش داری برآمد محمد قلیخان توقبای و
شیرخان دیوانه و بعض جوانان هوشکاف از غول پیش آمده
داد کمان داری دادند ولیکن تاب صدمه حرب حریف ناورده
قدم پیشتر نهادند بر زبان الهام بیان گذشت که نسبت شما غنیم
بسیار زیاده است چون است که همه یک جلو برنشانهای سرخ که
همراه محمد حسین مرزا است حمله آوریم بعنایت الهی این را که
از پیش برمی داریم برداشتن تکول را ان دیگر سهل است شاه
قلیخان محرم و حسین خان معروض گردانیدند که اگر چنین است
در تنگ جبت فرمودند که هنوز مفاصله بسیارست اگر اسپان
سرگرم کردانیم مبادا سررشته از دست برود و عیار شجاعت
هرکدام بنظر ظاهربین درنیاید وقتی که بعد مسافت فیمابین کمتر
ماندهای باجارن گفت که اکنون هنگام آن رسیده که حضرت فیروزی

تا زنند مجرد شنیدن آوازها بلفظ الله اکبر و سورن با معین
برزبان آورده اسپان برداشته فوج دست یمین غنیم را
از جا بردند محمد حسین مرزا نیز تاخته بر نغار بادشاهی را در تلاش
سهل تا خلی براه دوانید چون باعطف عنان ساخت جوانان
جورنغار در برنغار موکب منصور هجوم نمودند از جانب مخالفان
بانی ربها شد فیل غنیم از بیم غریو بان برگشته فوج خود را در بجهید
و پراکنده کرد تمام در جمعیت اعدا افگند یکی از ان مقهوران شمشیری
بر سر اسپ ظل سبحانی زد اسپ بیخ با اسناد حضرت قاآنی
بدست یاری اقبال بر زین استقامت ورزیده برچه بدور سانیدند
که از سلاحش گذشت در صدد برآوردن بودند که سپاه باطنی
دیگر شمشیری حواله کرد اما به پاسبانی ایزدی کارگر نه افتاد
و دیگری نیزه انداخت جسته بدکو چربغرب برچه جواب آن
وارون طالع داد چون سرخ بدبخت زخمی در قول رفته خبرهای
دور از کار نسبت با عدای دولت بر زبان راند تردد تمام
دران گروه عاید گردید مقارن این حال حضرت بجهت ترغیب
فوج قول شتافته به بانگ بلند گفتند که جوانان چه وقت تماشا است
مجرد تاختن بهادران قول قوم استقلال محمد حسین مرزا بر جا نماند

وفتحی

وفتحی که نمونه فتوحات بی اندازه باشد بر منصه ظهور آمد دران
سید ابن کدا علی از یکهای بادشاهی محمد حسین مرزا را زخمی در
زقوم زاری یافته بنظر اشرف گذرانید با انکه درباری حکم
اشرف بصدور پیوست که بر فیل ... سوار شود چون
دولتخواه آوردند سپاه نصرت دستگاه چه از ماندگی راه و چه از
تردد میدان هرکدام در گوشه آرام گرفته بود زیاده از صد کس
در زیر سایهٔ اعلام نصرت فرجام قیام نداشتند از پیش اختیار
الملک با فوج عظیم که تخمیناً پنج هزار سوار بلکه زیاده بوده باشد
نمودار شد غریو از خلق برخاست در خاطر سعادت اندوزان
حضور اختلال تمام راه یافت حضرت فرمودند که نقاره بنوازند
وکرنا بدمند در دل نقارچی وکرناچی آن قدر ترس و رعب غنیم
افتاد که دست از کار باز ماندند آخر از خلانیدن برچه بشعور
گرائیده بخدمت ماموره خود پرداختند شجاعت خان و راجه
بهگونت داس و برخی از جنگ جویان همت یکجا نداری
گماشتند و محمد حسین مرزا ابتلاش را به بهگونت داس سپار
رسید غنیم که بعظمت تمام خرامیده می آمد از نیرنگی اقبال یکایک رو
به پراکندگی نهاد و اختیار الملک خواست که گشته خود از پی گرد آب

شبک برآرد اسپش در زقوم زاری بند شد سهراب
ترکمان از یکهای پادشاهی ترسنغ اوزا گردانیده و مکرر فتح یکه
در وهم خیال شیر بگنجد از پرده غیب هویدا گردید کو نیدخون
یکیز از دو صد کس [illegible] میدان بر خاک هلاک ریخت
و از اولیای دولت سیف خان کوکه با سیصد و زیاده صد
جوان ذره راه صاحب و ولی نعمت خود نقد در رجان نثار نمود
پادشاه جم جاه بدستور سابق خان اعظم را بصوبه داری بنگاله داشته
بعد از یازده روز رایت اژدها پیکر بصوب دار الخلافه
برافراخته و خواجه غیاث الدین علی بخشی حضور بخطاب آصف خانی
امتیاز پوشیده بخشی گری آن دیار دستوری یافت هشتم
جدی الهی بعد از چهل روز سایه لوای فیروزی انتمای بر دار
السرور فتح پور افتاد و حکم اشرف بعد ورود پیوست که کسانی
که در قطر گجرات سعادت همراهی داشتند نیزه یا برچه گرفته
داخل شهر شوند تا از دیگران ممتاز باشند راجه بهگونت داس
که براه آید ابرای تنبیه زمینداران رخصت یافته بود خدمات
پسندیده بتقدیم رسانیده چون ابرام حضور بست رانا کیکا
بر جای نشین خود با سیصد ایر و اگر بعد از بدر رانای برو رسید

همراه راجه بدرگاه سلاطین پناه فرستاد جنبش اعلام
نصرت فرجام بکشایش بنگ و بهار و مساعدت نمودن
روزگار بر خواهش پادشاه کردون اقتدار چنانچه کدیور را
نهال از باغ برکندن و خس و خاشاک از چمن زار رفتن ناگزیر است
لازمه جهان بانی نیز تقاضای این میکند که دست تطاول کردن
کشان ناهموار از زیر دستان بی زبان کوتاه نمود و ستم رسیدگان
ضعیف از آسیب خودسران مردم آزار آسایش یابند چون
ریاست بهار و بنگاله پس از سلیمان کرانی به بایزید پسر کلان
او و بعد از آن برادر بود خورد ترش منتقل گشت چنانچه بجای خود
مذکور شد و آن پیر تجربه کار که بوسیله انقیاد و فرمان برداری
نابود در مهد امن و امان بود از میان رفت داود از تنگ
حوصلگی و نا تجربه کاری از جاده بدر پا بیرون گذاشته راه های
وادی ضلالت گردید از پیشگاه خلافت راجه تودرمل و لشکر
خان میربخشی بحجت کوکب خان خانان رخصت یافتند داود
نزد لودی که بسبب کشتن یوسف پسر تاج آزرده خاطر شده بر
قلعه رهتاس رفته فوق بخرقدان می شود چنونی که در اوراق سابق
گذاشت وکیلان معتمد فرستاده مسئله چینان صلح و یکجهتی

گشت و گفت که افواج بادشاهی باستیصال او و تسخیر دیار
بهار و بنگاله رو نهاده اند درین ایام بیگانه یگانه میشود در تمکین
دولت میگردد و شما که بجای پدر و ولی نعمت باشید در چنین
هنگام کنج نشینید از آئین مروت و اخلاص بعیدست و اگر
بسبب بعض امور ناصواب که از من سرزد آزرده خاطر آید
نظر بر خورد سالی و جهل بی عقلی من کنید و مراد ملک را از دست
ندهید لودی اجل رسیده بسخنهای شیرین از جا رفته با لشکر گران
از رهتاس فرود آمده روبروی موکب منصور خیمه زده پیوسته
در آب سون جنگ کشتی می انداخت چون دولت داود
روی در ادبار داشت هر فعلی که ازو سر میزد نتیجه بر عکس میداد
از انجمله همچو لودی سرداری را در وقتی که دو لشکر گران
مقابل یکدیگر نشسته در فکر قابو انداز برابر خانخانان به بهانه
مصلحت در یورت جلالخان کده وریه طلبیده بر خود و بر دولت
خود بخشوده بقتل رسانید از کشتن لودی شورش عظیم در حال
افغانان راه یافت داود درمان خود کرده خویش در آمدن
حصار پتنه دید خانخانان جسته جسته پای قلعه را در احاطه
در آورده مرحله قسمت [illegible] صورت حال به استاد الهی

درگاه جاه و جلال نوشت درین سال سید محمود خان بارهه
بجوار رحمت پیوست در شوال این سال حضرت بدولت و اقبال
بزیارت روضه متبرکه خواجه معین الدین چشتی قدس سره
بآیین که هر سال مقرر بود متوجه گشتند در معاودت [illegible] خان اعظم
میرزا کوکه از گجرات یلغار آمده بدولت زمین بوس رسید
خدیو بزرگ قدر از نهایت ذره پروری قدمی چند بطرف
او نهاده سر افتخارش بآسمان رسانیدند آغاز سال نوزدهم
از جلوس بادشاه سلیمان مرتبت موافق روز پنجشنبه
هفدهم شهر ذی القعده سنه احدی و ثمانین و تسعمایه وقت که
رایات عالی درجات بر دار السرور فتح پور سایه اقبال انداخت
در مبادی برشکال عرضه داشت خانخانان از نظر انور گذشت که
چون دریای گنگ بهر زمان جوشش و خروش بدیوار حصار بلده
پتنه میگذرد و شدت باران و مخالفت باد و افزونی گل و لای
علاوه آن شده محاصره خاطر خواه صورت نمیگیرد و تردد و تکاپوهای
جوانان جلادت نشان فایده نمی بخشد اگر توجه بادشاهی شامل
حال این دولت اعتقادان شود خالی از عنایت و ذره پروری
نیست مصرع تو رحم کن که کارم ز کار افتاده است و نیز مندرج ساخته بود

کہ حسن خان پتنی نوکر عمده داود مستغنی از وجدائی گزیده با ولیای
دولت ملحق گردید کشایش قلعه پتنه بر وکلکاش وانمود ارتحال
بشکستن بند دریای پن پن که اتش کرد قلعه را فرو نگیرد عرصه بر
لشکریان موکب منصور تنگ گردانند بنابرین آوردن
قلعه حاجی پور که رسد بغنیم از انجا میرسد بر غلام بخانعالم تکلیف
رفتن حاجی پور کرد خانعالم جواب داد که من از حضور بخدمت بر اولی
رخصت یافته ام کسی که بیکار باشد باو بفرمایند چون مجنون خان
قاقشال ویران ساختن بند آب پن پن فرمود دیم فی الحال کار بند خدمت
شده ان عقده مالا ینحل را با سانی کشود درین روزها تعریف علامی
شیخ ابو الفضل پسر شیخ مبارک مذکور محفل خاص گشت که در علم
عقلی و نقلی وصرف طبع و فصاحت زبان ید طولی دارد و
فطرتش بغایت بلند است شیخ مبارک مردی درویش منش
بود در زاویه اکبراباد بتعلیم علم معقول عمر میگذرانید و شیخ ابو الفضل
فیضی شاعر پسر کلان شیخ مبارک که از غایت شهرت محتاج بصفت
وثنا نیست در خدمت حضرت بسعادت اندوزی قیام داشت
بحکم بادشاهی شیخ ابو الفضل را فرا خواندند شیخ تفسیر آیة الکرسی
بنام نامی خاقان اکبر نگاشته بوسیله ملازمت گذرانید و بسبب عزت

و بیماری بجای از رکاب سعادت باز ماند القصه بادشاه
بحر و کان بموجب التماس خان خانان بسعادت مختار منجان
همقرین فتح و نصرت بتاریخ بیستم تیر ماه الهی بموافق بیت
والنعم شهر صفر براه دریا بجانب بهار و بنگاله فرمودند اردوی عالی
براه خشکی وداع کردند در دریا بجایهای از شدت باد و طغیانی
آب و کثرت امواج اکثر کشتی بگرداب نیستی فرو شدند خصوصا
در صدود جاده نهایت صعوبت بمردم رسید بسیاری از هول جان
سفاین گذاشته راه خشکی سپردند در خلال این احوال منهیان
اخبار مبارک باد فتح قلعه بکر بعوض جاه و جلال رسانیدند در
صفحات بالا گذشت که چون محب علیخان بکشایش قلعه بکر رفت
و سلطان محمود بهرج و باره آن حصن حصین پرداخت بیامن
اقبال بادشاهی قحطی عظیم در حصار افتاد سلطان محمود با آنکه غله
و حبوب بذخیره نموده بود از دوربینی اول جنس بوسیده هیئت
ساله و سه ساله بروی کار آورد بر مردم آن حصن استیلا یافت
کسی که مطبوع جلد شتر رسمی اشامید فرصت حاصل میکرد از
غایت خواهش قیمت پوست آن برابر زر سرخ گردید و قتی
که قافیه بر سلطان محمود تنگ شد عریضه بدست به پایه سریر خلافت

میسر ارسال داشت که صحبت ما با محب علی بر نه آمد قلعه را به
بندگان شاهزاده سزاوار افسر و دیهیم سلطان محمد سلیم الحکیم
مینو مایم ضیاء عالم میر کیسو را ز رفتن بکر ما مور گردانیدند ما که میر کیسو
بر سد سلطان محمود در عالم نمانده آدیم بو مرز رشته سخن باده
دریا دل باین موضع جو چک بود که از بنارس چند منزل برا
زیر است فیل سواری خاصه با پانصد فیل دیگر در آب گنگ
که بعظمت تمام میرفت انداخته از آن بحر مواج که نظر بیننده نتوانست
گذشت به بدرقه عنایت ایزدی بساحل مراد پیوسته در
راه بود دریا سید میرک پسر میر عبد الکریم جوزی این بیت
بحساب جفر بر آورده از نظر انور گذرانید **بیت** بزودی اکبر از بخت
همایون • کند ملک از کف داود بیرون • چون قصبه منیر از خیم
و خرگاه بادشاهی رونق آسمانی پذیرفت میر غیاث الدین
علی نقیب خان حکم شد که مبلغ کرانمند از خزانه عالی گرفته بروضه
متبرکه جناب مخدوم شیخ یحیی منیری برود و بجا وران و گوشه نشینان
حواشی خاک پاک مخدوم قدس سره رساند مخدوم شیخ یحیی پسر اسرائیل
منیری از اولیای کبار هندوستان‌اند و سلسله ایشان بنجم الدین
فردوسیه می پیوندد وقتی که مخدوم شیخ یحیی را خواهش فرزند در سر جا کرد

بخدمت بندگی شیخ شرف الدین پانی پتی شتافت حضرت
شیخ فرمودند قدوم سبب خوشدل ساخته گفت روزی که خواهش تو
از قوه بفعل آید مسمی بنام ما گردانی مخدوم شیخ یحیی هنگامی که بکام
دل رسید پسر را بتسمیه شرف الدین احمد فرمود شیخ شرف الدین
احمد پسر شیخ یحیی منیری از غایت شهرت محتاج بتعریف و توصیف
نیست کمالات حضرت مخدوم شرف الدین احمد از کتاب معدن
المعانی معلوم کنند که چه قدر علم داشته و سوای معدن المعانی
کتاب کشف المخفی و شرح آداب المریدین و سه مجلد مکتوبات
که به پاسخ پردازی مریدان ارتکاب نموده منجمله یکی محتوی بر صد و بیست
نامه و ثانی مشتمل بر صد مکتوب و ثالث متضمن بر بیست و پنج مکتوب است
شیخ در اوایل حال در کوه و صحرا العبادت شاغل میگذرانید تا وقتی
که در دهلی بملازمت جناب شیخ نظام الحق و الدنیا و الدین رفت
و با بر و جنبانیدن ایشان بخدمت بندگی شیخ نجم الدین فردوسی
پیوسته تربیت فرمود قدس الله تعالی ارواحهم مرقد شریفش در
بهار است زمان حضرت مخدوم شیخ شرف الدین احمد بهاری و
سلاطین تغلقشاه یکی بود تفضیل [illegible] رامایت ظفر نگار بظاهر بلده
پتنه توقف نا شد [illegible] رونمود [illegible] کار و گشودن حصن حصین آن

آن شهر غدار چون سایهٔ اعلام دولت ظل سبحانیه بیست و دویم
امرداد موافق شانزدهم ربیع الثانی بر اعالی و ادانی بلده بلخ
افتاد خانخانان اقدام گشته مملو بتوپها و اصناف منجنیق پر از آتش
بازی کالنموده در رود کرده بر شهر بکوریسی عالی بهره در کرد دیده حکم پادشاهی
توپ اندازان به دیگها فتیله بر کردند زنبیان از فرط صدر تا صد و سنگ
آوازه یکدیگر نمی شنیدند و آسمانیان را از هیبت غلغله تیغ بلند شده
گویند فلک اول از آن دود کبود است و از صوت کوس نصرت و نفیر
کرنای فیروزی دل اعدای دولت کالعهن المنفوش گشت پادشاه
آفاق ستان اول همت بکشایش قلعه حاجی پور که مجازی حصار بلده
بتنه است و در میان هر دو دریاب گنگ به پهنای دو گروه به تندی
و سهمناک موج میزند گماشته خانخانان را با لشکران راه چیتی بر گشتیها
راهی ساختند پس از ورود رایات جاه و جلال خان خانان خالدین
خان را نزد داود به پیغام گزاری رخصت داده بود که تا چند مهمان
سخت خود بدست خود کندن است و مصدر هزاران خون ناحق
شدن هنوز هم بر روش از طرق بر گشته و قلعه به در مزیکی نرسیده
داود از بیم تیغ و جابلوسی نوکر معتمد خود را همراه خالدین خان کرده
که رفته بعرض رساند که هر چه فرمان از سفاهت بیخردی تحریک

لودی

لودی که با اقبال پادشاهی بجزای اعمال خایف گردید بظهور آنچه مید
نمودیم گذشتیم و پس که از کرده خویش پشیمانیم روی سیاه با شادمانی
حضور نمیتوانیم نمود مامول که بار دیگر زمینی ازین مملکت به بنده مهربانی
[illegible]
بر الراس والعین بآستان بوسی شتابیم روزی که پیغام حاجی پور
در میان آمد خالدین خان باز فرستاده داود و شرف کورنش دریافت
حضرت ظل الهی فرمودند که اگر داود سینه صاف و دل بی کذاف
دارد بلا توقف و اهمال برخیزد و احرام آستان ملایک آشیان
بندد و اگر نه پذیرای یکی ازین سه وجه شود تا جان و مال و ناموس
عالمی بر باد نرود اول آنکه ما و داود و بر و در میدان تجربه سعی داریم
هر که جان برد ملک برد و اگر ادب اورا رخصت این کار ندهد یکی از
دلاوران لشکر خود را کسیل کند و ما نیز یکی را نزد او بفرستیم حکم
غالب و مغلوب بدستور اول دانند و شق آخر آنکه فیلی که بروی اعتبار
داشته باشد بجنگ فیل ما روانه سازد بعد از آویزش هر فیل که مظفر
گردد خداوندش ظفر یابد داود مردود بهیچ یکی از قرار ثلاثه تن در نداده
هنوز سخن در میان بود که قلعه حاجی پور بدست اولیای دولت افتاد
و فتح خان پسر غازی خان مجلس دار ... با مقهوران بسیار علف تیغ سر ...

بیدریغ گردید **مفتوح گشتن حصار بلده پتنه بمیامن اقبال والای**
خدیو دریا نوال چون از قدوم مسرت لزوم بادشاهی سرزمین
بهار رشک باغ و گلزار گشت بهادران فیروزی منش بحکم نهفت
فیه من روحی هر یکی مثال نهال تازه برخورد با میوه به نعت یکدیگر کار
بند خدمت شدند و آتش در بنیاد افغانان مانند درخت خشک
خزان دیده در گرفت خصوصاً از فتح حاجی پور شاخ امید انها بخشکی
گرائید و گل امانی و امال ایشان بیشتر پژمردگی پذیرفت چون هواخواهان
داود دانستند که این غنچه آخر گل میکند او را در عین مستی شب
بیست و پنجم امرداد بر کشتی سبک خرام افکنده بادبان ادبار بسمت
بنگاله برافراختند و گوجر خان که شریرترین طایفه افاغنه بود سایر سپاه
و انفیال طریق خشکی سپرد و بر همتیان از ریبه استقلال در سویدای
شب دریا را ناگشته تفاوت کرده بگرداب اجل فرو میرفتند و بعضی
از اسیمه سری در خندق قلعه بالای یکدیگر می افتادند و گروهی جان را عزیز
دانسته برگشته هجوم می نمودند و بارگشته غریق بحر فنا میگشتند غرض که
عجب شکست فاحش بران وارون طالعان وارد شد چون صبح اقبال دمید
و بدر رفتن غنیم بظهور انجامید جناب خلافت با جوانان جیده بتعقیب
کوچ شتاب آوردند و از آب پن پن که بجانب سونج با سایر

ملازمان

ملازمان رکاب سعادت بلدیت یاری گشته و مدد ملاح سواره
کشتی نشسته در دریا بورگر تخنیاگی گروه باشد دایره دولت فزوده
مجنون خان قاقشال و شهباز خان کنبو را باهشت هزار سوار که دیگر
خانخانان بدنبال غنیم دستوری دادند مظفر و منصور بسرور تمام کلام
نصرت فرجام بصوب مستقر خلافت برافراختند در حدود کره مانکپور
خبر فتح بنگاله مشتمیان اخبار معروض استادهای حضور گردانیدند که سورج
گده و منگیر و بهاگلپور و کهلگام با جنگ بهادران موکب عالی داخل
قلمرو ساختند و راجه سنگرام زمیندار کهرکپور و پوران مل میدلد
کیدهور حلقه بندگی در گوش انداخته بخانخانان ملحق گردیدند و دایره
اولیای دولت در کوته که از گدهی سه کروه این طرف ست شد
گدهی قلعه ایست سنگین از آثار قدیم که یکطرف کوه فلک فرسا
دارد و جانب دیگرش بپیوسته است بدریای گنگ اسمعیل
سلاح دار داود که خطاب خان خانانی داشت بای خلافت
در وا فشرده بود امرا عبور کرده زمیداری را ابم رسانیدند او راهی
مخفی از سیان ملک بتیله راجه بر آورده گفت آن راه از فراز قلعه
کوهی که بکره گدهی منتهی میشود میگذرد و عبور بر تال بر بود سوار است
غایتا سواران معدود کبرلاجر تقبل جواهند رفت خانخانان بهم ایمان

خود تکلیف نموده کسی دلیری نکرد الا مجنون خان چون اتفاق [illegible]
مجنون خان از راه عجز متعارف بلند آوازه گردیده و از دو بر[illegible]
خان و بعضی ملازمان خان خانان حمله آوردند غنیم بی دست و پا
گشته راه فرار پیش گرفت بعنایت ایزدی جهانی عقیده دشوار که تیر دو
بسیار نمی توان گشود بتصرف اولیای دولت درآمد و خان خانان
به تانده که دار الملک بنگاله است داخل شد در همین ایام خواجه جهان
رخصت بعالم هستی بربست از نزدیکی دار الخلافه خاقان ممالک
ستان بحضرت اجمیر تشریف برده هنگام معاودت بمستقر
اورنگ امر بساختن چاه و منار برای علامت کرده فرمودند
همگی امتداد این سفر هفت ماه کشید **بنا فرمودن عبادت**
کده منار در خاطر ملکوت مآثر جناب خلافت گذشت که عبادت
خانه اساس باید نهاد تا در آنجا با طبقه نیازمندان درگاه ایزدی
صحبت داشته آید پس چهار ایوان محاذی یکدیگر سمت بنیاد پذیرفت
در ایوان مغرب رویه امرای عظام و نوانیان ذوی الاحترام دستور
یافته و در ایوان شمال رویه دانشمندان و حکمت گزینان اجلاس
میفرمودند و در ایوان مشرق رویه اهل بیت رسالت می نشستند
و در ایوان جنوب رویه مجذوبان متصوف و ارباب وجدان مجمع

می آراستند

می آراستند این مجلس در هر شب جمعه منعقد می شد و حضرت در هر
چهار انجمن همچو حق که در هر چهار مذهب دایره است تشریف برده
افهام نکات خدا طلبی و گوناگون موزونات حق نیز وهبی مذکور
میکردند و تمام شب زنده داشته [illegible]
در صفحات بالا رقم زده کلک وقایع نگار گردیده که علامی شیخ
ابو الفضل وقت توجه اشرف بصوب بنگاله بسبب عسرت
و تنگدستی باز مانده بود اکنون که بازار آگاه منشان گرمی گرفت
دو دوکان حق پرستی و رضاجوئی بگشود بتازگی شرف اندوز
ملازمت گشت **ابتدای داغ و بعض ضوابط** چون تابین
باشی و تابینان تنخواه وجه علوفه با خود گفت و گوی داشتند
و سپاهیان از واقعه طلبی یک جفت موزه در چند سرکار فروده
می ساختند لهذا آیین داغ در خاطر فاتر اشرف پرتو ورود انداخت
تا نوکران و تابین آغا باهم مضایقه نکنند و مناصب از ده هزاری
تا ده باشی مقرر شد و امر بصدور پیوست که منصب داران اسپ
و فیل علیحده بداغ رسانند و تابین سه اسپه و دو اسپه و یک اسپه
قرار یافت و مراتب اسپان به پنج پایه گرائید عراقی و ترکی
و یابو و تازی و جنگله و نیز امر از صادر گردید که کارگذاران

سلطنت ارباب قلم راکه آراسته بحلیه دیانت وامانت
باشند تعین فرمایند که اول ممالک محروسه را از جاگیر داری بخالصه
درآورند وجمیع شایسته معمور سازند وبهر یک چکله که یک کرور تنکه
جمع داشت شخص خود شقه داری بفرستند از آن روز شقدار خالصات
بکروری شهرت پذیرفت وبیشتر جریب را از نیه ساخته بحلقه
آهنی متوصل گردانیدند وبرای استمالت رعایا از نجاه درع
شصت درع فرمودند وهم از مخترعات این ایام تعین واقعه
نویسانست **لازم نمودن خانخانان بداود وظفر یافتن ایران**
مردود چون وسعت آباد بنگاله بمیامن اقبال بادشاهی داخل قلمرو
شد وداود بهمت اولیای دولت خانخانان از تانده محمد قلی
خان برلاس را با فوج شایسته تنبیه داود اجازت
داد ومجنون خان وبابا خان جباری پسر مجنون خان ومرزا
بیگ قاقشال را بفرونشاندن آتش فتنه سلیمان منکلی بجانب
کهوره گهات نامزد فرمود وراجه تودرمل را با ابوالقاسم نمکین
وغیره مردم باطفای نایره جنیدکه از درگاه آسمان جاه خاک
فرار بر رو مالیده بهار کهند آمده بود فرستاد مقارن انحال محمد
ارغون قراول در حدود مونگیر وقت شب غارت کنان ده

قبل ادباررا

قبل ادباررا که نامی ترین فیلان روزگار بود با غنایم بسیار
از دست افغانان انتزاع نمود قاقشالان در کهوره گهات
خوبها تغنیم آویخته سلیمان منکلی را زنده با اهل وعیال دستگیر
گردانیدند لیلی وشان که دشت سلیمان منکلی بگشتنی
اسیر مجنون قاقشال چو بدبخت آمدن سلیمان منکلی با عیال واطفال
بعض اولیای دولت رسید فرمان قضا جریان بنام مجنون خان
شرف صدور یافت که مهرو دختر سلیمان را بجباری پسر تربیت
مرحمت فرمودیم ودیگر ناطق وصامت که غنیمت شده همه
بتو بخشیدیم تو دیگر ناطق الهی می باید که سلیمان را زنده بدرگاه والا
ارسال دارد مجنون خان سپاس عنایت بادشاهی بتقدیم رسانیده
خواست که سلیمان را روانه بارگاه آسمان جاه سازد بابا خان
از کار روائی ونقش بینی فی الحال سر سلیمان بریده بمجنون گفت
که به پایه سریر خلافت عرضداشت نماید که اینچنین سرداری را که دم
از ریاست میزد ودر شورش افغانان خصوصاً که بهار بر سر راه آست
زنده فرستادن خارج مصلحت دانستم امیدوارم که حضرت بر سبیل
غلام خورده نگیرند القصه درراه اودیسه میانه عمر محمد قلیخان برک
فی برگشت وسررشته انتظام در معسکر عالی نماند راجه تودرمل

از چهار کند پنج چنیه برکنده پر وقت بلشکر اقبال پیوست
و پراکنده کیها را فراهم آورده بعضی شده قرار دادند که قیا خان
را سرکرده خود ساخته بخاک بوسی بارگاه جاه و جلال شتابند
مراد تو در طی صورت واقع بموجب بر یران باد رفتار
بخانخانان نوشت که بالتوجه شریف بهم کار پادشاهی لیفزا بست
صلاح دولت منحصر به تشریف آوردن شماست خان خانان
نو الحال کار بند خدمت شده و در مقام جبیتوه باره بلشکر اقبال
ملحق گردیده از راه دلدهی و دلداری درآمد و او و اولاد استماع
بی القفارة اولیای دولت باراده رزم آرای کمر بسته قدم
در راه ادبار نهاد بالجمله تلاقی فریقین در مقام شکرده اتفاق
افتاد بسبب محاذی بودن ستاره خان خانان خیمه زده به نبرد
نمی پرداخت روز سیوم داود بتاریخ هشتم ذی القعده
میمنه و میسره آراسته جنگ طلب گشت خانخانان نیز بحکم
ضرورت باعتصام حبل متین توکل قدم در میدان مرد آزمای
گذشت و آتش تیر و التهاب گرفت خانعالم هراول صف
پادشاهی از غایت شجاعت و مردانگی در منصوبه خطا کرده آبه
پیشتر راند خانخانان جادها فرستاده تو کنده کمک بادشاه پیش

خود طلبید

خود طلبید چون خان عالم بخانه کمان درآمده بسیاری را تیر
دوز گردانیده خان عالم هم خونبها ناخته مردانه فرو شد گوچ
قصد التمش کرد و مغا از جابر دشت خانزاده محمد خان پسر
علیخان بدخشی سردار فوج التمش نقد جان در دولت حاجب
و قبله در باخت ارنج بزنا فتن کوچ خان هراول داود فیل
بر فوج خانعالم انداخت او محبیان فوج خانعالم کوچ خود را
بقول پادشاهی زد اکثر همراهیان خانخانان از شکستن فر
زین بند توفیق هم پای نیافتند و به خان خانان که مشهور آنه
استاد زخمهای کاری بر سر و گردن و دوش رسید و از عدم
فرصت با وقوف بفتحی درآمد لشکر خان و حاجی محمد خان سیستانی
و هاشم خان نیز در همراهی خانخانان زخمها برداشتند لشکر
خان بعد از چند روز بوجع همان زخمها درگذشت ملازمان
خانخانان خواهی نخواهی جلو خان منحرف ساختند افاغنه
دست بتاراج کشادند قیا خان و تردی بیگ خان وغیره بر
قفای هراول که پریشان استاده بودند فرصت غنیمت شمرده
حمله آوردند بیامن اقبال روز افزون کوچ بزخم تیر غیب جان
بمالکان قضا و قدر سپردند خانخانان از سه گروه آورده گاه عطف

عنان نموده در زمین و امید کیر باز آمد چند جنک برداود
و راجه تودرمل پیوسته بود و راجه با وجود یافتن خبر شکست
خانخانان و ویرانی افواج پا قایم کرده کفت که از استادن
و شتافتن خانخانان چه آید و چه رود هر بنده بادشاهی برای
خود مجرای علحده میخواهد و شاهم خان جلایر و سید محمد بخاری
مهره بر نقار بادشاهی چون نقار غنیم راکه در میان راجه تودرمل
و داود در ابود دوانیده کشت برداود داد ید داود از پراکنده
لشکر خویش سراسیمه کشته در زیج شد در خلال این احوال خبر
قالب تهی کردن کوجر مدان باو رسانیدند لا علاج بساط
ناکامی پیچیده آیة الفرار خواند خانخانان انجنان بازی راکه
نزدیک بمات رسیده بود بردو فتحی که روزکار بتماشایش چشم
چار روشن بروی کار رسید **آغاز سال بستم الهی از جلوس**
حضرت جمشید مرتبت موافق روز جمعه بست و هفتم شهر
ذی القعده سنه اثنی و ثمانین و تسعمایة القصه چون داود بجهار
کتک که دشوار ترین قلعهای ممالک اودیسه و مرکز اندیارست
پناه جست خانخانان رفته در قصبه بهدرک نزول نمود داود از راه
لعبه کاری و فروتنی قتلو خان را برای صلح نزد خانخانان رخصت کرد

خانخانان همراه فرستاده داود هاشم خان شیرافکن را نمود که بداود
بکوید که اکر فلاح خود میخواهد در بندکی درکاه خلایق پناه درآید و تا
حجاب بر طرف شود از خویشان و فرزندان خود یکی را با فیلان کزیده
بحضور اشرف بفرستد داود بجز دست قبول بر سینه نهاده ... تا
چاره نداشت خانخانان بتاریخ غره شهر محرم سنه ثلث و ثمانین
و تسعمایه در جوار لشکرگاه جشن عالی منعقد کردانید داود بوساطت
اشرف خان آمده خانخانان را دریافت خان خانان تا سر کلیم
باستقبال داود رفتم نهاد و داود شمشیر حمایل از کمر خود کشاده
کفت هرگاه معامله سپاهکری باین صدا انجامیده باشد که بمچو شما
عزیزان زخمها رسد بس ... در راه زکشن سپهکری نزدود نمود حالا از
آیین آدمیت دور است خانخانان شمشیر داود کرفته بدست
خادم خود داد و بعد از بزرک داشت و دلداریها شمشیری مکلل
بجواهر از قورخانه طلبیده با مروپای لایق برداود کذرانید داود
رخ بجانب دار الخلافه کرده اداب بادشاهی بتقدیم رسانید
و شیخ محمد برادرزاده خویش را با ستان بوسی فرستاد خانخانان
برخی از ممالک اودیسه بجاکیرداران نخواه نموده کوس سعادت
برار الملک بنکاله نواخت درین ایام که خانخانان به کار داود قیام ...

کالا پهار و بابوی منکلی و غیره افغانان فرصت غنیمت شمرده
در کهوره گهات با قاقشالان آویخته غالب آمدند خان جهان
از آگهی و رأفت افاغنه مجنون خان قاقشال را رخصت فرموده مجنون
خان و جبار خان و دیگر قاقشالان افغانان را از کهوره گهات بدر کرد آمدن حکیم
ابو الفتح و حکیم همام و حکیم نور الدین پسران مولانا عبد الرزاق
گیلانی که هر یکی در هر فن وحید الدهر بود درین سال اتفاق افتاد
همدرین ایام مقرر شد که از سعادت اندوزان رکاب هفت کس را
بنیابت آتش باشی بگزینند و لشکر حضور را هفت قسمت علی السویه
نماید و هر یکی یک شبانه روز در بارگاه حاضر باشند و نیز قرار گرفت که چون
هر فردی تواند بدریافت بساط عزت رسید و در دل خود عرض رساند
یکی از آگاه منشان قریب عرض بیگی باشد که هر مظلومی و بیدست
و پایی باو پیوسته عرض احوال خویش نماید و او ایستادهای حضور را
بر احوال جهانیان آگاه سازد و وقتی که خابط و نزاع در میان آمد و
ترکان جاهل پا از دایره فرمان بیرون گذاشتند بو عالم خان
اعظم را که صوبه دار گجرات بود بیلغار طلبیده تکلیف فرمودند که
اگر میرزا کوکه قبول کنند دیگری را قدرت نخواهد بود خان اعظم پذیرای
حکم و الا نشد از انجا که هر عنایت بادشاهان اعتبار نیست

و شکستگی

و شکستگی در شکست فی الفور از اوج مرتبه بحضیض خواری آمد
و چندگاه در گوشه باغ خود که در آگره ساخته بود منزوی گشت

تولای میرزا سلیمان بمجمع سلاطین زمان درین سال میرزا شاه
رخ ابن میرزا ابراهیم ابن میرزا سلیمان در بدخشان بر ضد جد خود میرزا سلیمان
استیلا یافت میرزا سلیمان بحسب ظاهر اراده طواف حرمین
شریفین زاد الله شرفا شهرت داده و در دل مصمم گردانید که پیش
میرزا محمد حکیم بکابل برود فکر میرزا شاهرخ نماید و اگر میرزا محمد حکیم بد
احوال او خبر دارد روی نیاز بدرگاه بادشاه دلنواز رساند چون
بکابل رسید حشمی که از میرزا محمد حکیم داشت ندید ناچار احرام
آستان بوسی بست بادشاه با جاه و جلال برای استقبال میرزا
بیرون شهر قدم رنجه فرمودند میرزا از اسب فرود آمده بجانب
حضرت شتاب نمود حضرت قدر دان نیز برای ملاقات میرزا از فیل
شرف بخشیده میرزا را اشک در بر گرفتند و در دولتخانه عالی تشریف
آورده دقیقه از عنایت و مهربانی فرو نگذاشتند هم در مجلس اول
بنوید بدخشان خوش دل ساختند که لشکر پنجاب بسر کردگی خان
جهان باین خدمت مقرر خواهد بود و درین ایام معصوم خان کابلی
کوکلتاش میرزا محمد حکیم برادر زاده میرعزیز وزیر حضرت جنت آشیانی

از کابل بسبب عناد خواجه حسن نقشبندی که در اندراز او بود
زمین بوس حضرت شاهنشاهی شرف اندوز گشت و بمنصب
عالی سرافتخار باسمان سوده رخصت بهار یافت معصوم خان از
ساوات تربت خراسان بود بجوهر شجاعت آراسته حواله
نمودن ایالت بنگاله بخان جهان چون منهیان اخبار بعرض
اشرف رسانیدند که منعم خان خانخانان باجل طبیعی بتصدق فرق
مبارک گردید و داود از سر پیمان در گذشته خاک او باد بر فرق
روزگار خود بیخت تفصیل این اجمال آنکه خان خانان خواست که
شهر گور را که عمارت عالی و حصن حصین بس رفیع دارد و در سوالف
ایام حاکم دروی نشست از سر نو آباد سازد و در عین برسات
آورد و در آن زمانه خبر آمده بان سرزمین برد پایان بنگال آب و هوایش
بل در بیشتر معموره بنگاله از تافتن آفتاب و افتادن اوراق زهر آب
اشجار مختلفه برابر سم قاتل میشود در ایام ان و اکثر خلایق تلف
گردید بسیاری درین زهرآب مثل اشرف خان و حیدر خان و معین
الدین احمد خان فرخوندی و لعل خان بدخشی و حاجی خان سیستانی
و هاشم خان و حاجی یوسف و قند و رخان و میرزا قلی خان فوت شدند
کثرت اموات بجدی رسید که مردم از دفن کردن عاجز آمده

دردریامی

و در دریا می انداختند و کسی باز نگفت که صورت حال بخانخانان
معروض دارد و خانخانان نیز بعد از بیماری ده روز غریق بحر فنا گشت
باقی مانده آدم از مردن سردار سراسیمه براه پورنیه بهار روانه شتافتند
کعبتین داود بر وفق مراد افتاد و لشکر بهادر بر سر حد را از قصبه بهدرک
بقول طلبیده جاه ها تنها دست جسته نید و ناگهی بتصرف در آورد چون
حقیقت احوال منهیان اخبار بعرض اشرف رسانیدند حضرت
جهانبانی خواستند که وسعت آباد بنگاله که عدیم البدل بدخشانست
بمیرزا سلیمان مرحمت کنند میرزا سلیمان که کینه میرزا شاه رخ در سینه
محبوس داشت قبول چنین عطیه الهی نکرد از آنجا که در ملک گیری و
مملکت داری مساهله و معاطله روا نیست خانجهان بصوبه داری بنگاله
سربلندی گرفت و او در تلاش سهل غنیم را از گدهی خبر آمده در حدود
آگ محل که اکنون به اجمحل مشهور است برابر غنیم نشست و درین رفتنها بنا به
عمر مجنون خان قاقشال در گدهی بمیرزا گردید میرزا سلیمان از فرستادن
خانجهان دل شکر رخصت خانه مبارک طلبید جهان داور هرچند گفته
که بجای خانجهان نوکر بیک بهتر از و با شما همراه خواهم داد قبول ننموده
خواه نخواه همت براه حجاز گماشت درین سال میر محمد خان کلان عموی
خان اعظم رخت بعالم هستی بربست آغاز سال بیست و یکم از جلوس

صاحب دیهیم اقبال موافق شب یکشنبه شهر ذی حجه سنه ثلث
وثمانین وتسعمایه در مبادی این سال آنحضرت کنور مانسنگ را
به خطاب فرزندی سربلندی بخشیده از حضرت اجمیر بتنبیه
و تادیب رانا که بوسیله کریوهای صعب و پشت گرمی جنگل
سخت به نخوت تمام می زیست رخصت ارزانی فرمودند کنور
مانسنگ بآئین جنگ آزمایان همت افواج نموده او بکوکنده
کور رانا نیز صفوف آراسته قدم در میدان ادبار گذاشت در موضع
کهنور آتش قتال زبانه کشید ع بجنبش درآمد دو دریای خون
شد از موج آتش زمین لاله گون میمنه و میسره بر جوانغار و
برنغار افواج بادشاهی غالب آمد افیال کوه پیکر از جانبین مثال
عفریتان باهم آویخته حیرت افزای نظارگیان افلاک گشتند
تا نیم روز بازار جان ستانی و سرفروشی گرم بود بهادران متعجب
یکدیگر کارنامهای شجاعت بظهور میرسانیدند ع بس یک
بدیگر درآویختند بس خون نیاورد کم ریختند راماه اس مقدمه
الجیش اعدای دولت به تلاش جکنات برادر کنور مانسنگ
که در هراول همراه غیاث الدین علی آصفخان قیام داشت بجهیم
واصل شد درامساه راجه گوالیار سردار میمنه غنیم با سه پور

خویش به درکه اسفل السافلین شتافت نزدیک بود که
نقش به پهلوی مراد غنیم نشیند لیکن کعبتین اقبال بادشاهی برفرق
اولیای دولت تافت تفصیل این اجمال آنکه مهتر خان چنداول
اول موکب منصور بکومک افواج قاهره عنان گرم ساخت از
غیب برزبانها افتاد که آنحضرت خود بدولت برسم یلغار رسیده
نصرت بر روس بنده های جانسپار زنکند غنیم تاب صدمه
بادشاهی نیاورده بی اختیار رو بوادی فرار نهاد چون عارض
شمار برگرفت یکصد و پنجاه نفر ملازمان بادشاهی بکار آمدند
و عدد اعدای دولت از پانصد کس می افزود مرتفع شدن
رایات گیتی ستان بصوب بنگاله کرت ثانیه و مراجعت
نمودن از نخستین منزل چون منهیان اخبار از روی راستی و
درستی معروض بارگاه خلافت گردانیدند که اگرچه خانجهان کمهر را
که صعب ترین عقبهای بنگاله است از دست داود برآورده در
حدود آن محل روبروی غنیم آماده جنگ است ولیکن بسبب تنگی
جا که یکطرف دریای گنگ و جانب دیگر کوه بلند است معرکه آرا
نمی تواند شد و غنیم انتظار رسیدن موسم باران دارد چه که
اگر ایام بارش در رسد لی تصدیع لشکر مغل ویران میشود اولیای

دولت نظر بکومک بادشاهی دوخته اند اما از روی ادب
بکنایه وصریح نمی توانند نوشت بمجرد اصغای گفتار منهیان اخبار
مظفرخان صوبه دار بهار مامور گردید که با جمیع سپاه المنصوره بهمت
بلند خان جهان کار وخود بدولت و اقبال در رو هم امداد سمند
دولت بجولان درآورند چون مظفرخان با خانجهان پیوست
هر دو بزرگ بصلاح راجه تودرمل به تسویه صفوف برداختند
در قول خانجهان استاد مظفرخان و معصوم خان با سایر امرای
بهار در برانغار جا گرفتند راجه تودرمل و جباری خان پسر مجنون
خان قاقشال و بابا خان و اعتماد خان خواجه سرای در جورانغار
کار طلب گشتند شاهم خان جلایر با جمعی در هراول بای همت افشرد و
در التمش اسمعیل قلیخان و قیا خان دل بجنگ نهادند داود
سرداری میمنه بکالا پهار داد و میسره بجنیه حواله فرمود وخودت
هراول با جمعی قتلو خان و خانجهان کرد بسبب طغیانه آب عبور از گل
راه دیگر نبود آن عبار رست از بندکلین جوانان جنگ آزموده سمت
دامن کوه شتافته راه هموار را گشاده بدست آوردند غنیم پیش گرده
مبادرت بجنگ نمود بابا خان قاقشال و بعضی بهادران جورانغار
صنعت گمانداری بتقدیم رسانیدند کالا پهار کرم و کیرا بابا خان را

برداشت

برداشت جباری خان پسر مجنون قاقشال بعد از بیرد در صغر
سن بکالا پهار سخت اوفتاده زنگ زدای آیینه بهادری گردید
وبجلدوی جان بازی خلعت خطاب جباری خانیه بوشید
مقارن این حال راجه تودرمل بر سر وقت ایشان وارد شد
هنگامه جنگ رونق دیگر گرفت کالا پهار زخم برداشت بهو که داد از
گریختن کالا پهار جنید با جنگ راه فرار سپرد جانب دیگر حریف
بزردستی مراد خان و بعضی جوانان را که پیش دستی کرده از آب
گذشته بودند راند لعلخان و مردم هراول و التمش باتفاق شمشیرها
آخته تاختند جنگی در پیوست که کارنامهٔ رستم و اسفندیار نمونه
از آن باشد بعد از کشش و کوشش بسیار خانجهان مقدمة الجیش مخالفان
بقتل رسید داود را طاقت مقاومت نمانده الفرار کیه الفرار
خواند و درگرم روبها پای اسپش بگلاب فرو رفت حسن بیگ گردو
مراد بیگ سیستانی برآورده پیش خانجهان آوردند خانجهان گفت
که عهد شکنها همین نتیجه برمیدهد داود گفت که آن پیمان و سوگندها
خان خانان بود اگر شما هم لختی از اسب پایین بیایید تازکه عهد
بسته شود خانجهان نوعی از که ناسبار کش جدا ساخته بصحوب سید
عبدالله خان بخدمت پادشاه ممالک رقاب فرستاد ظل سبحانیه بکرانه

پیشانی مقدس بدرگاه کارساز حقیقی نهاده عنان مراجعت
از منزل تخت معطوف فرمودند جو دریائی که موج
انداز گردد گهر بیرون فشاند باز گردد. درین سال قلعه ابوگده
که در زمان سابق اربداچل می نامیدند بحسن سعی سید هاشم
و رای رای سنگ مفتوح گشت و سلطان دیوره صاحب
حصار بوسیله نام بردها استسعاد ملازمت حاصل کرد ابوگده
ذرایست مشکل کشا بر فراز کوه آسمان شکوه به بلندی هفت کروه
در اقصای صوبه اجمیر بسمت گجرات که متعلق بست برای سروهی
زمینی آباد و چشمهای خوش گوار دارد غله القدر بهم میرسد که بقلعه
نشینان تمام سال کفایت میکند نزاهت هوا و گل گشت
بالا حصار ضرب المثل است درین سال سعادت مآل طواف
حرمین شریفین در دل بادشاه خدا آگاه استیلا کرد چون جهانداری
و جهانبانی به عزیمت و سفر دور دست بر نمی تابد لاجرم سلطان
خواجه نقشبندی را بجهة ادای حج که فرض قطعیت بر زمره مسلمانان
از قبل خویش وکیل مطلق گردانیده شب جمعه لباس حاجیان پوشیده
سر و پا برهنه بحضور جمیع اکابر و مشایخ و علما و اهل سعادت دستش
گرفته اجابت بیت الله زاد الله تعالی شرفا دادند و بواسطه

خلایف مکه معظمه و سایر سکنه و گوشه نشینان آن سرزمین
متبرکه مبلغ شش لک روپیه نقد و دو هزار سر و پای گرانبها
ارسال داشتند آغاز سال بیست و دوم از جلوس خداوند
روی زمین موافق شب دوشنبه بیستم شهر ذی الحجه
سنه اربع و ثمانین و تسعمایه چون در گجرات سنگ تفرقه در
جمعیت میرزایان افتاد چنانچه بالا گذارش یافت گلرخ بانو بیگم
صبیه میرزا کامران کوچ ابراهیم حسین میرزا باسم مظفر حسین میرزا
پسر خود را در صغر سن بنزاد هلاکت و فلاکت بدکهن برده
بود درین سال آمده برودهرا متصرف گشته اعلام فتنه برافراشت
وزیرخان حاکم گجرات صلاح در تحصن دیده و راجه تودرمل که
جهان شجاعت و عالم کاردانی بود درینجا برای تنسیق مهمات
قیام داشت صورت واقعه نگاشته باز بهادر را بدفع مخالفان
فرستاد باز بهادر در قصبه سرنال جنگ بے مزه کرده هزیمت گزید
راجه بمجرد وصول نوشته بوزیرخان بپیوست غنیم از طنطنه افواج
قاهره بجانب کنبایت شتافت القصه اولیای دولت سعادت
هر چه تمام تر در دولقه رسیده معرکه آراستند با در مظفر حسین
میرزا که بیشتر زنان را کاسه داری آموخته بود سلاح و رخت مردانه

پوشانیده دراوجیان جا داد آتش قتال ملتهب گردید فریقین
بمردن دل نهادند و کارنامها بظهور رسانیدند بیت چو آتش جنگ
درافروخت روی : مبارز برون آمد از هر دو سوی جدال گرم شد
آتش کارزار بنوعی که از نعل اسپان برآمد شرار : بعد از تلاش بسیار
باد فتح و فیروزی بر پرچم رایات هواخواهان وزید چون راجه
تودرمل احرام حضور کعبه مجازی بست باز مظفر حسین میرزا از
صدمه جنگ برآمده دست تاراج و تعدی بر مال سوداگران
کنبایت و سکنه آن مصر جامع دراز ساخته وزیرخان را در
حصار احمدآباد قبل نمود و با مردم قلعه هم زبان گشته نردبانها
ترتیب داده یورش کرد چنانچه اکثر بیه دولتان خود را در
حصار انداختند درین وقت مهره ملتفق مهرعلی بدخشی قاعد
مفتنان رسید مظفر حسین میرزا پابوس از پای قلعه برخواسته بجانب
خاندیس رخت خمول کشید درهمین ایام مظفر خان از صوبه داری
بهار بوالا رتبه دیوانیه کل ممتاز گردید و امر عالیه بصدور پیوست
که راجه تودرمل و میرشاه منصور را از دایره تدبیر او بیرون نمند
درین سال باز حضرت میرابوتراب شیرازی را میر حاج نموده
پانزده لک روپیه نقد و دوازده هزار سرو پا بمکه معظمه زادها الله شرفا

رخصت

رخصت فرمودند طلوع شدن ستاره دمدار ساطع عجیبی که
درین روزها سمت ظهور پذیرفت برآمدن ستاره دمدارست
گویند وقتی که بخار دخانی و چرب از زمین بطبقه هوا که پیوسته
بکره ناری متصاعد میشود بسبب لطافت آتش باد در میگیرد چنانچه
دود چراغ مرده برسیدن چراغ روشن میگردد آنرا شهاب
می نامند و همو طپش خلایق افتادن ستاره میدانند و چون
لطیف نبود بهانگیر دامان میورزد و ظاهر بصورت مختلف
جلوه میکند مثال شخص گیسو دار یا صاحب دم یا نیزه بدست
یا بگریه طویله که شاخ دارد هر کدام را حکمای یونان و هندی نامها
نهاده اند نزد اهل فرس هفت است و نزدیک حکمای هند از
صد زیاده عبه را بر طبیعت زحل و مریخ می پندارند اما ذو
ذوابه و ذو ذنب را اخص نمی انگارند متفق اند حکما که تاثیرات
بر سر زمین طاری میشود و در آخر ماه ابان هنگامی که آفتاب
عالمتاب از برج عقرب می تافت در برج قوس طرف مغرب
مایل بشمال شکلی درازدمی برآمد و در اکثر شهرها تا پنجاه نمودار
بود اخترشناسان بعرض اشرف رسانیدند که به اولکه خراسان
و عراق ضرر رسد و در بعض جاهای معین هندوستان غله گرانی

کند و حاکم ایران درگذرد و هرج و مرج غریب دران مرزبوم
واقع شود الحق شاه طهماسب صفوی شتقار شد و بسیاری از
فرزندان ایشان مقتول گشتند بنحوی که در طبقهٔ صفویه در مجلد
اول مذکور است نوبتی ذو ذوابه در سنهٔ اثنی وستین وثمانمایه
مقدار برآدمی تا هشتاد و پنج روز پیدائی گرفتی اثرش بر زمین
تبت و ترکستان و چین و کاشغر و فرغانه و ماوراء النهر و خراسان
افتاد و خرابیها در ولایت مذکور راه یافت و در سنهٔ ثلث
وثمانمایه ذو ذنب بر سمت الراس روم هویدا گردید مولانا
عبدالله لسان و محی الدین مغربی معروض [illegible] صاحب
قران گردانیدند که لشکری از مشرق بر روم استیلا یابد و
خوندکار گرفتار گردد و صاحب قران را که همواره ارادهٔ رفتن
روم در خاطر مصمم بود دیده تامل لشکر باید بار کشید و مفتوح ساخت
و خوندکار را دربند آورد چنانچه در احوال صاحب قران
گذشت در سنهٔ سبع وثلثین وثمانمایه هلالیا ذو ذنب
بر اکلیل شمالی ظاهر میشد و طلوع غروب باوی مینمود شامت
آن در هرات و بلوکات عاید گشت بسیاری از اعیان و
اشراف درین حادثه نماندند گویند که هر روز زیاده از ده

هزارکس

هزار کس می مردند هم درین سال پادشاه ربع مسکون دار و عکی دار
ماتوب بخواجه عبدالصمد شیرین قلم فرمودند و امر شد که روپیه چهار
گوشه شد و در همین ایام جعفر بیگ برادرزاده غیاث الدین
علی آصف خان که آخر بوالارتبه دیوانی کل تقاعد نمود بخطاب
آصف خانی سرفراز گردید شرف اندوز ملازمت گشت
آمدن ملا مشفقی شاعر از بخارا درین سال آغاز سال سی
وسیوم از جلوس خاقان دریا نوال موافق روز سه شنبه دوم
محرم الحرام سنه ست وثمانین وتسعمایه در پایان این سال از انجا
سکه یوسفی در [illegible] گشته بیت حضرت خلافت پناهی خان اعظم را از
زوایه ندامت برآورده بانواع مهربانی زنگ زدائی آینهٔ
خاطر او شدند هم درین ایام راجه علیخان فاروقی حاکم خاندیس مظفر
حسین میرزا را گرفته بحضور پرانوار سرور فرستاد و درهمین روزها
خانجهان در بنگاله باجل طبیعی درگذشت درین سال حکم عالی بصدور
پیوست که انوپ تلاب را که در فرای دولتخانه دار السرور
فتح پور بست در پست بعمق دو قد آدم از سنگ سرخ اساس
یافته است باقسام نقود رایج الوقت مملو گردانند بعد از
چند روز راجه تودرمل معروض داشت که تا حال هفده کرور دو

گنجیده و هنوز خالیست فرمودند که تا لب ریز نگردد دست از
کار باز ندارند کارپردازان بموجب امر اشرف عمل نموده
باسناد های حوصله بساط عزت اطلاع دادند باوجود [illegible]
دل بر فرازان چشمه نشسته دست سخاوت بر زرباری در آورده
جمع ارباب سوال و سایر محتاجان را مالا مال آرزو ساختند
بیت وصال و رویت معشوق هم غنیمت است: که تحت بسته تجارت
در طلب کاری: و فرمان والا اشرف نفاذ یافت که خواجه
محمد یحیی اوزاری مبلغ دوازده لک روپیه و چهار هزار خلعت بمکه
معظمه زاد الله شرفا از پیشگاه خلافت برد [illegible]

**و چهارم از جلوس سلطان السلاطین موافق دوازدهم شهر
محرم الحرام سنه سبع و ثمانین و تسعمایة** در مبادی این سال مظفر
خان بحکومت بنگاله خلعت امتیاز پوشید چون درین سال
آنحضرت از فراخ حوصلگی مذهب صلح کل اختیار فرمودند شیخ
عبد النبی صدر که بخطاب شیخ الاسلامی و ملا عبد الله سلطانپوری
که بلقب مخدوم الملکی بلند آوازه بودند رخصت سفر حجاز گرفته
درین سال بحکم اشرف فراخنای هندوستان بدوازده صوبه قسمت
پذیرفت و در هر صوبه داری و دیوانی و بخشی و میرعدلی و

صدری

حق ناشناسی تعین شد و واقعه نویسی و میربحری و کوتوالی و صدری
اهالی بهار و درین سال رای پرکهوتم و شمشیر خان خواجه سرای
برای بندوبست صوبه بهار از پیشگاه خلافت دستوری یافتند
چون در آنجا پیوستند معامله را تنگ در گرفتند امرای جانسپار
مثل معصوم خان کابلی و عرب بهادر وغیره که هر یک در کار
صاحب و ولینعمت خود دلیری و اقدام داشتند از نابجا رگی
رای پرکهوتم پای از رکاب ادب بیرون گذاشته مصر جامع
بلده پتنه را بتاراج بردند رای پرکهوتم بجانب غازی پور
رفت که معصوم خان فرنخودی را با خود یکی ساخته چاره گرای
جماعه براندیشان شود وقتی که رای پرکهوتم بغازی پور رسید
معصوم خان فرنخودی گفت که ما با شما چو سر خواهیم پیوست
رای پرکهوتم وقتی که بسرای عطف خان بجانب حوسه نمود و روزی
در نواحی موضع بکر بر کنار دریای گنگ بغسل می پرداخت
عرب بهادر که دنبالش داشت رسیده از هم گذرانید و
بقول بخشی الملکی معتمد خان صاحب اقبالنامه جهانگیری انکه معصوم
خان کابلی را با ملا طیب دیوان و رای پرکهوتم بخشی صوبه بهار
بر سر حرف وداع گفت و گو در میان آمده و از زبان درازیها

سخن بنجر بدشنام شد بجدی که معصوم خان دست بقبضه برده
بقهر تمام از انجمن برخاست و بر دایرهٔ ایشان شتافته دست
بتاراج کشاد رای پرکهوتم با سایر منصبداران صوبهٔ مذکور همت
بدفعش گماشت جنگ شدید درپیوست رای پرکهوتم دران
معلوبه از هم گذشت حضرت از پیشگاه خلافت راجه تودرمل
و شیخ فرید بخشی را با فراوان جمعیت باطفای نایرهٔ مذکور
رخصت فرمودند **ناسپاسی عوام نکان بنگاله** بنگاله ولایتیست
که آب و هوایش سفله نواز و فتنه انگیز است از تعرف آن خانوا
دهای بزرگ بجز ابا گرائیده اند و دولتها [illegible] لهذا
در سوالف ایام بلغاک خانه میخوانند یعنی جای غوغا و فتنه
و آشوب بسیار چه غاک بمعنی غوغا و بل بمعنی بسیار آمده است کذا
فرهنگ جهانگیری تالیف میر جمال الدین حسین انجو باری چون
مظفرخان به بنگاله پیوست درشتی و ساده استکبار رشت شروع
در دل آزاری کرد و از امرای قدیم الخدمت بحساب
در پیچید و باز خواست زواید جاگیر و غنایم نموده در ضمن خان
بخشی برای شوم طبعی نیچه نادیده داغ اسپان درمیان آورده
گرفتن زرها برشوه غنیمت دانست بابا خان قاقشال که رکن

رکنی بیدولتان

رکنی بیدولتان بود مکرر گفتی که تا هنوز هفتاد هزار روپیه
با منصب زری رفته و حال آنکه صد سوار هم بداغ نرسیده بدین
سبب دلها ازو رمیده و خاطرها رنجیده مع هذا اختیار صلح کل
که حضرت خاقانی دران روزها از فراخ مشربی فرموده بودند جمیع
آن [illegible] بابا خان و جباری خان قاقشال و وزیر جمیل و سعید توپچای
و دیگر امرای قدیم باین دارالملک مانده از آب گنگ گذشته
و سرها تراشیده کل بانگ دین دین محمد بلند آوازه کردانیدند
القصه مظفرخان بر ساحل دریای گنگ نشسته حرف صلح و دلدهی
درمیان آورد مخالفان گفتند که اگر رقم جرم بخشی و نوازش پذیری
بنام ما صادر شود از گذشته استعفا گویم چون سرگذشت بنگاله
بوسیله استادها بحضور بعرض اشرف رسید یرلیغ عنایت
بنام مظفرخان شرف صدور یافت که قاقشالان از قدیم
دولتخواه دودمان عالیشان ما هستند بجزویات نباید آزردگی
باید که جاگیرهای ایشان بدستور سابق واگذارد و درکاوش احوال
آنها نیافتد همچنین فرمان عاطفت عنوان بنام قاقشالان صادر
شد جماعه سراسیمه از ورود فرامین مرحمت آئین جمعیت گونه
بهم رسانیده باهم حرائید ندا کرد مظفرخان اعیان و اشراف

عساکر منصوره فرستاده تشفی بخش خاطرها شود و حرف
نادرستی از صفحه دل خود بستردم ما بندهٔ بادشاه ایم چندان
تقصیر از ما سر نزده مظفرخان به رضوی خان بخشی و رای
پترداس دیوان رخصت داد تا خاطر غبار آلوده باران
بآب سخنان نوهم ربا پاک بشویند وقتی که فرستادها
بگروه مذکور پیوستند و انجمن صلاح منعقد گشت از آنجا که
سحاب فتنه آمادهٔ بارش بود برق آشوب بدرخشید
نرائن داس سهلوت وغیره راجپوتان برای پترداس گفتند
که جماعه مفسدان را یکجا مجتمع یافته ایم مصلحت آنکه نقش وجود
ایشان از لوح هستی بکمر کلک تیغ برداریم رای پترداس
از نا تجربه کاری رضوی خان را با خود هم مصلحت گردانید در خاطر
رضوی خان آنچه گذشت از حقیقت حال بابا و انواز مخالفان
را آگاهی بخشید آن خودسران یکبار ریگ ستیز بآختند جندی را
از هم گذرانیدند علانیه علم مخالفت برافراشتند آغاز سال
بیست و پنجم از جلوس اقدس موافق شب جمعه بیست و
چهارم شهر محرم الحرام سنه ثمان و ثمانین و تسعمائه وقتی که با مخالف
آن چنین صحبت در میان آمد معصوم خان کابلی عرب بهادر را در

بهار گذاشته

بهار گذاشته به بنگاله رو آورد و مظفرخان فوجی آراسته
بداراعی که هر کم دروازه بنگاله است تعین فرموده قبل از
وصول موکب اقبال نکوهساران آنجا را متصرف گشته بودند
بابا خان قاقشال نیز آمده با آشوب دوستان بهار پیوست
مظفرخان حسین بیگ کرد وغیره مردم را رخصت کرد بر گذرگاهای
گنگ نشینند و مخالفان را نگذارند از گذرگاهای گنگ آب که
پاسبانیان از دریای گنگ منحرف ساخته اند باری شبی پاسبانان
عبور نموده حسین بیگ را کشته مورچلهای بادشاهی ویران
کردند [illegible] شوکت شهرت گرفت که مددی از حضور
اشرف به بنده‌های اخلاص گزین میرسد اعدای دولت بی
استقلال شده با هم قرار دادند که از راه کشتی بسمت اودیسه
شتافته ماضی بهرسانیم و در آفتها بر عسکر والا دستی
اندازیم آخرهای شب بر مورچل قاسم علی سیستانی ریختند.
زلف علی بدخشی قاسم علی چند کشته مقهوران بزور
گرفت در عین تلاش معصوم خان توپ بر مورچل بادشاهی
انداخت لشکریان موکب اقبال بی آنکه جنگی در میان آید
همه گریختند زلف علی بدخشی و کوچک قندر و دیگر جوانان

چیده بغنیم برخوردند مظفرخان از رفتن آنجا دست وپا گم کرد
هرچند مردم قوی دل همت می بخشیدند خاطرش برنای
نمیگشت وخلایق جوق جوق از وجدائی گزیده به باغیان می پیوستند
ودر کمتر زمانی همراه مظفرخان بجز میر جمال الدین حسین انجو وحکیم
ابو الفتح وجعفر برادرزاده غیاث الدین علی اصفهانی که آخر
بو الاربیة آصف خانی ودیوانی کل تصاعد نمود وچندی دیگر
استقامت نورزیدند لاجار مظفرخان در قلعه تانده حصاری
گشت ودر فراهم آوردن پراکندگیها شده ودر غزنین بکجاد
وجمعی پای کتل مردم بخش کردن گرفت قضیه کوتاه اعدای
دولت کرم وکیرا تانده را در احاطه در آورده بمظفرخان گفتند
که اگر بر خویشتن ببخشی وبا ما یکی شوی تا آنچه دولت خواهد بدان
بپردازیم واگر اراده مکه معظمه نمائی رخصت دهیم مظفرخان جواب
داد که بغی وعصیان ورزیدن از صاحب وولی نعمت خود
نمی توانم غایته اراده مکه معظمه داریم حق نا شناسان پاسخ
پرداختند که تملکی از مالت بتو واگذاشتیم هرجا که خواهی برد
درهمین شب میرزا شرف الدین حسین از پیش مظفرخان
گریخته بخانه معصوم خان کابلی آمده اضطراب وشتر ولی

مظفرخان وسایر قلعه داران بر زبان راندند چون سرگذشت
میرزا شرف الدین حسین در صفحات بالا گذشته در نولا
بادشاه جرم بخش ونوازش پذیر بر جانش بخشوده پیش مظفر
خان فرستاده بودند که اگر حرف پشیمانی از پیشانی او خوانده
شود هم تنخواه قبول ممتاز سازد واگر نه بمکه مقدسه بفرستند
القصه وقت دمیدن صبح قاقشالان با دیگر فتنه سازان بر
قلعه تانده تاخته مظفرخان را از قدمگاه حمام که درو پنهان
گشته بود بر آورده از هم گذرانیدند و بعد از نهب وغارت
خطبه بنام محمد حکیم میرزا خوانده شروع در مناصب ومراتب
کردند اول معصوم خان کابلی را بخطاب خان دوران ووکالت
میرزا امتیاز بخشیدند وبابا خان قاقشال با خطاب خانخانانی
بر وساده حکومت بنگاله نشست وجباری خان قاقشال
خطاب خانجهانی وامیری وده هزار سوار گرفت ووزیر جمیل
خان زمان ومیر بزرگ شد وخالدین خان اعظم خان وجان محمد بهسودی
خان عالمی وعبد الباقی خداوند خانی ومیرزا بیگ قاقشال بهادر خانی
یافتند وبرنام سعید توقبای خانی افزوده هزار وپانصدی گردانیدند
وبهریک علم ونقاره وتیولهای سیر حاصل ارزانی داشتند جعفر بیگ با

ملقب آصف خانی و خواجه شمس الدین را بلشکر خان
خوشدل می ساختند اما اینها بلطایف الحیل خود را خلاص
نمودند میرزا حاجی بیک و فرخ برغلق و فریدون حسین
و تیمور تاش و عزیز بیک و رستم بیک و محمد علی توقبای
و محمد قلی ترکمان و حمزه بیک ترکمان و عبد الله بدخشی و قاسم
علی برلاس و مقصود علی کور و عوض بهادر و میرزا عرب
و دوست محمد توشکچی و مراد بیک قاقشال و تاش بیک
و زلف علی لنگ و خدابردی و غضنفر بیک و نوروز بیک
و غیره هر کدام را خانه اضافه کرده علم و نقاره مرحمت فرمودند و میر کلان
لنگ و وفا بیک و میرزا کچک و یار بیک و بیک محمد و شیرم بیک
و لطفی حسین ایلانجق و بابا دوست و مهر علی و قزل بیک
هر یکی بمنصب پانصدی و خانه و دیگر تخت برگشتگان بخطاب
سلطانی و جاگیرهای آباد او ما را لوده گشتند و میرزا شرف الدین
حسین را بسرداری گزیده بعزم رزم راجه تودرمل که بعد مظفر
خان از حضور می آمد قدم در وادی شقاوت نهادند اکنون
اجمالی سرگذشت باغیان بهاری اینکه چون معصوم خان کابلی
عصیان ورزیده با ناسپاسان بنگاله ملحق شد شقیه بدخشی
نقد از

نقد از ترهت من اعمال بهار از سپاه روئی بهادر نام پسر نا
برخورداری خود را در ترهت پله کرده با معصوم خان راه حصول
سپرد او بر محال خالصه دست تطاول گشوده آنرا آزار و ابرار
چند بهم رسانید نام سلطنت بر خود گذاشت فوکره کیش از هیچ
نکلفی آن معلوم کنند بهادر الذی سلطان بن سعید شه
سلطان نسب سلطان پدر سلطان زهی سلطان بن سلطان
شاهم خان جلایر که داخل باغیان بود بمعاونه توفیق از
ایشان رو تافته بدفع بهادر همت گماشت و بجاجی پور
شتافته هنگامه آتش برهم کرد و فتنی که مو نکید معسکر راجه تودرمل
گردید خبر گذشتن غنیم از گدهی شیوع یافت راجه بصلاح اولیای
دولت برگردن لشکر فیروزی قلعه کلابن کشید مخالفان باستعجال
آمده قلعه را در محاصره آوردند هنگامه توپ و تفنگ از طرفین
گرم شد چون خدیو عالم بموجب التماس راجه تودرمل بفرستادن
کومک توجه نمودند خان اعظم میرزا کوکه التماس کرد آنحضرت
خان اعظم را بخطاب اعظم خانی و منصب پنجهزاری سربلندی
بخشیده رخصت فرمودند و امر اشرف زینت صدور گرفت
که راجه تودرمل و غیره بندهای بادشاهی از صلاح و صواب دید

میرزا کوکلتاش بیرون زدند و در خلال این احوال نواره
ارباب نکال بدست بهادران موکب اقبال افتاد
گویند چون راجه تودرمل بمقتضای وقت حصاری گلی بر لشکر
منصوره آساس نهاد میرزا شرف الدین حسین و معصوم خان
کابلی نواره و افواج خود بر اطراف قلعه گذاشته بجهت حدود
ساختن رسد بر سر راه پتنه رفته نشستند منهیان اخبار بندهای
بادشاهی را آگاه گردانیدند که سفاین ناسپاسان هشت نه
گروه از ایشان جدا مانده وقت دست اندازیست و فرصت
غنیمت ترسون محمد خان و راجه تودرمل بصلاح یکدیگر صادق
خان و نقیب خان را بطرف خشکی و رای پتر داس را براه تری
گماشته معترخان را بطرف آب فرستادند بهادران عرصه شهامت
با اعدای دولت آویختند جبرا و قهرا قریب سیصد کشتی جنگی خلاص
ساختند از خبر وصول انتزاع کشتی کمر مخالفان خورد شکست
هم درین ایام جناب خلافت شهباز خان کنبو را از مهم رانا طلبیده
رخصت کومک بنگاله با سپاه بسیار مثل بابو منکلی و سلیم خان سرمور
و شیخ کبیر و شیخ آدم وغیره فرمودند درین ایام حکیم ابو الفتح آمده
بداندیشی میر معز الملک و مولانا محمد یزدی بعرض اشرف رسانید

بحکم اقدس

بحکم اقدس اسد خان ترکمان از مانکپور بجونپور رفته اطفای نایره شر
کرد و درین سال شخصی را از نظر گذرانیدند که گوش و سوراخ
گوش نداشت و در قوت سامعه او فتوری راه نیافته بود
در رنگ سایر بنی آدم گفت و شنو میکرد و درین سال مولانا میر
عشقی کشمیری دولت زمین بوس دریافت از هم گسیختن
تار و پود باغیان بنگاله بعد از محاصره دو ماه خبر آمدن اعظم خان
و شهباز خان کنبو بهم بلندی گرفت از تائید اقبال بادشاهی
درینوقت بمخالفان آگاهی رسید که بابا خان قاقشال در بنگاله مرض
خوره بهم رسانیده بر بستر مرگست و هر روز دو و آثار گوشت بر جراحت
میگذارند تا وجع آن فرومی نشیند و روز بروز نقصان زیاده میشود
جباری خان قاقشال رکن رکین مخالفان بعداوت بابا خان شتافت
و میرزا شرف الدین حسین با او همراهی گزید معصوم خان کابلی که خضرت
ظل الهی بعاصی کابلی یاد میفرمودند بید رقه زمیندار گدهور رو به بهار
کرد عرب بهادر و چندی از فتنه جویان را بقراقی زدند القصه عجب
سنگ تفرقه در جمعیت ناسپاسان افتاد چنانچه گنتا شکل خزانچی از
حضور اشرف مبلغ گرانمند بجهت مدد خرج سپاه نصرت پناه می آورد
عرب بهادر وغیره حرام نمکان قصد خزانه کردند گنتا خزانه را گذاشته

در قلعه پتنه بود امرای ذوالاحترام چون بتعقب عاصی کابلی لشکرکش
داشتند معصوم خان فرنخودی را بپایکی خدمت روانه ساختند معصوم خان
مخالفان را از گرد حصار بلده پتنه آواره دست ناکامی گردانیده بسمت
جونپور کوس بداندیشی نواخت درین هنگام خان اعظم میرزا کوکه
در راه دولت اجینه را ثلق بست و بپای رسانیده در شهر بهره بلشکر
اقبال ملحق گردید بداندیشان از ورود میرزا کوکه بهزار حسرت بصوب
بنگاله رفتند خان اعظم نخست علیخان را از شهر بهره تا رهتاس حواله
فرمود و ترسون محمد خان را برای اطفای نایره معصوم خان فرنخودی که
بجونپور رفته در راه ادبار خود میکوشید دستوری داد و صادق خان و
شیخ فرید بخاری را بمونگیر تعین ساخت و شاهم خان را بفرو نشاندن
آتش فساد بهادر با زنگ بسمت طرف حاجی پور فرستاد و خود با
راجه تودرمل بجانب بلده پتنه رو آورد پیش از رسیدن میرزا
کوکه شهباز خان در بلده پتنه آمده دوکان صاحب صوبگی چیده شروع
در اضافه و منصب و تنخواه حاکم کرده بود خان اعظم با بابا بهادر ایشان شنیده
باز دیگر تمام از آب گنگ گذشته در حاجی پور قرار گرفته مقدراتی
که راجه سلسله جنبان دوستی در میان عزیزان شد فایده بخشید شهباز
خان از رنجش میرزا کوکه ترسید که مبادا بدنام شود به بهانه رهنمونی

معصوم خان

معصوم خان فرنخودی بجانب جونپور قدم در راه نهاد هم درین ایام
میرزا شرف الدین حسین در بنگاله بقصد عاصی کابلی مسموم گشت
و درین روزها نیابت خان علم مخالفت برافراخته شهر گره را گرد نمود
الیاس لنگاه و برخی از نوکران اسمعیل قلیخان با او آویخته بکار آمدند
آنحضرت اسمعیل قلیخان و شیخ جمال بختیار را در حفت فرمودند که افغانان
نابره مذکور را بند نام برده در حوالی آب گنگ جنگ انداخته هنگامه پیش
برهم زدند عصیان گزیدن معصوم خان فرنخودی چون معصوم خان
فرنخودی از پتنه بجونپور آمد و آن اقطاع را از کسان ترسون محمد خان
جبراً و قهراً گرفته شروع در اسباب ادبار خود نمود عرب بهادر و نیابت
خان نیز باو پیوستند شهباز خان خطی محتوی برین مضمون ارسال داشت
که با عرب بهادر نیابت خان را روانه بارگاه جلال گرداند یا از پیش
خود براند و اگر نه مارا بر احوال نکبت مآل خود رسیده داند معصوم خان
بخت برگشته جوابهای ناملایم نوشته مقید برزم آرای گردید و در
جوار سلطان پور بلهری که از اوده بیست و پنج کروهست لشکرین
شوکت آرا گشتند بعد از کشش و کوشش بسیار اول شکست بر اولیای
دولت افتاد آخر لمعی چون آن جور انعار معصوم خان گریخته باوده شتافت
دولتخواهان شهباز خان را که از معرکه هزیمت خورده سی کروه بجونپور

رفته بود مژده نصرت فرستادند شهباز خان شب بجای بلوده خود را
بموکب منصور رسانید درین سال حضرت ظل سبحانی به پرداختن
یکی از حسنات در هر سالی و هر ماهی بر خود لازم گرفتند اول
آنکه در سال توشقان ئیل بخوردن و شکار کردن خرگوش توجه نکنند و در
لوی ئیل ترک شکار و تناول ماهی فرمایند و در ایلان ئیل بمار بخشند
و در آت ئیل بکشتن و خوردن اسب نپردازند و ببخشش آن
همت گمارند و در قوی ئیل گوسفندان امان یابند و در بچی ئیل شکار
میمونان نروند و گرفتها را بگذارند و در تخاقوی ئیل مرغ نکشند و ببخشش
سعید نشوند و در نوبت ئیل سگان صدمه نمایند و بنوع کوچ کرد کلاب
ملاطفت کردند و در تنکوز ئیل از کشتن خوک اجتناب نمایند و
در سیچقان ئیل زحمت بکشتن موش دراز نزنند و در اودی ئیل بر حلق
گاو کارد نرانند و رعایا را بدادن آن خشنود گردانند و در بارس ئیل
از شکار یوز و در دام افکندن او پرهیز نمود و همچنین در ماههای هلالی
در شهر محرم هیچ جانداری را مضرت جانی نرسانند و در ماه صفر
محبوسان را از زندان برآرند و در ماه ربیع الاول سی نیازمند را
کام دل بر دهند و در ماه ربیع الآخر آب بر بدن نرسانند و در ماه
جمادی الاول جامههای گران بها بکار برند و در ماه جمادی الآخر جامههای

ترک استعمال

ترک استعمال چرمینه کنند و در ماه رجب بقدر قدرت از
بخشش و معونت خود را دریغ ندارند و در ماه شعبان هر روز
ستمکاری از خود بردارند و در ماه رمضان سی مسکین را بخورانند
و بپوشانند و در ماه شوال هر روز هزار کرت اسماء الله بخوانند
و در ماه ذی القعده شب بیدار باشند و هر روز صحایف مذهب
خود را واربائی فرمایند و در ماه ذی الحجه سی بناخرنند توجه پادشاه
عالیجناب بصوب پنجاب برای اطفای نایره حکیم محمد میرزا
چون در ولایت بهار و بنگاله آتش فتنه زبانه کشید و ناسپاسان
عقیدت خویش و حقیقت سکه و خطبه بمصحوب مرغان تیزگام بمیرزا
نوشتند میرزا از بوالهوسی و خردسالی کم و بیش سلطنت در دماغ
خویشتن بی بخت از خامی خود را صاحب سکه و خطبه تراشیده بخت
حاجی نورالدین را با خون گرفتهای بسیار طریق منقلا رخصت پنجاب
داد او کوه و کیرا از آب سند عبور کرد میرزا یوسف خان بتیول دار
انفلع لشکری شایسته بسرکردگی حسین بیگ تعین فرمود وقتی که
حسین بیگ بلشکر غنیم نزدیک رسید و خواست که خیمه زند از
اتفاقات حسنه گله آهو را برار دوی حسین بیگ گذار افتاد حسینی
بیگ بی اختیار بدنبال آهو اسب گرم عنان ساخت رفیقان نیز

بذوق صید افکنی اسپان برداشتند قضارا حاجی نور الدین هم در
پی صید دران صحرا میگشت ناگاه یک حسین بیگ و حاجی بیگ دو چار شدند
آتش قتال و جدال ارتفاع یافت بعنایت ربانی باد فتح و فیروزی
بر لوای بندهای جانسپار وزید مرزا قوچی دیگر پاپشلیقی شادمان
فرستاد کنور مان سنگ از سیالکوت آمده در صدد [illegible]
انداخته کارش تمام ساخت پادشاه گردون وقار که سبکپای
مرزا را امید الستند از دور اندیش بساحت مختار سنجان رایات
جهان کشای بصوب پنجاب بلند گردانیدند بجنبید باقلب
رزم آزمای چو سیلاب طوفان بجنبید زجای بجم آزمائی علم برکشید
همه دشت در زیر لشکر کشید چیره گشتن شهباز خان کنبو بر معصوم
خان فرنخودی درین روزها شهباز خان تلافی سیه کاری که ازو سرزد
و برای رفع خجالت گذشته اماده جنگ بود ده رفت معصوم
خان بخت برگشته هفت گروهی او ده معرکه آراسته جیقلشهای
نمایان بظهور رسانیده آواره وادی خمول گردید القصه وقتی که قصبه
تهانیسر از خیمه و خرگاه پادشاهی رونق آسمانی گرفت آنحضرت بجهت
تبرک شیخ جلال تهانیسری قدس سره قدم رنجه فرمودند و با شیخ
صحبت رنگین داشته حظ وافر اندوختند شیخ مردی پیر جهاندیده

بخدمت

و بخدمت بسیاری از اعزه صاحب کشف پیوسته بود در
مدت هشتاد سال ختم قرآن ازو فوت نشده و هرگز بر در
دولتمندی نرفته درهمین سفر خواجه شاه منصور سیاست رسید مجملا
ازین سرگذشت آنکه خواجه از نوکری منعم خان خانخانان بخت بلند
خوشبوئی خانه سرکار رعایا سربلندی پذیرفت و در عنقریب ایام
از نیکو خدمتی و کارطلبی و کفایت اندیشی بعالم رتبه وزارت
کل امتیاز یافت و بعد از چند روز از سخت گیری و وقتهای بیجا
معزول الخدمت گردید و باز از جوهر رشدی که داشت بر وساده
وزارت نشست چون شدید بود همه کس در فکر انداختنش شب را بروز
می آوردند چنانچه کنور مان سنگه چند مکتوب بخط منشی حکیم محمد مرزا
از غنایم بدرگاه مقدس ارسال داشت بجلد یک نوشته بنام خواجه شاه
منصور بر آمد حاصل کلام آنکه یکتا دلیها و خیرخواهی شما همیشه بعرض میرسد
و باعث استحکام بنیاد اخلاص میشود خاطر خود جمع دارید که عنقریب
به نتیجه میرسید قطع محبتانه نظر بر کارروانه او گماشته مطلق ابرار نفرمودند
درین وقت ملک شاه نه اعظم ملازم مرزا السعادت زمین بوس
پادشاهی رسید قضا را در افواه جاسوس قرار گرفت امرا نوز
بعد و رپوت که بزندان برند دران روز از خواجه حرفها تراوید

گم برنداران برند دران روز از خواجه ... که بوی طرفداری می آمد خود
عالم خواجه را در صورت طلبیده نوشتجات میرزا نمودند خواجه از دیدن خطوط
سر فرود آورد و باسخی که شنیده تواند سرایید مقارن این حال
ملک علی کوتوال از دو خطی از نظر انور گذرانید که شیخ نشینی نوشته
بود که بلا زمان خواجه میخواهند که بملازمت میرزا بروند بمجرد استماع
این حرف آتش قهرمان بادشاهی بجوش آمد حکم شد که اگر خواجه خاتم
بدهد بهتر والا نه بیاسا رسانند خواجه خاتم نتوانست سربراه کرد و
در حظ دوستداران خواجه که جویای وقت بودند بپوست سرای
کوت بجهوه از طلق او بخشند شاه منصور از اعیان شیراز بود در فن
سیاق و حساب وحدت فهم ورسای طبع ممتاز آوازه شدن
حکیم محمد میرزا از طنطنه توجه خاقان جلادت نشان میرزا از
استماع قتل شادمان نه لحالی آمده حصار لاهور را محاصره کرد و مدت بیست
و دو روز در باغ مهدی قاسم خان نشسته دقیقه از تلاش و تردد فرو
نگذاشت اندرون قلعه سعید خان و راجه بهکونت داس و کنور مانسنکه
کار بند خدمت بودند چون آوازه نهضت موکب معلی زمین و زمان
را فرو گرفت میرزا سراسیمه از گرد قلعه برخاسته براه فرار شتافت
آغاز سال بیست و ششم از جلوس ظل الهی موافق شب یکشنبه پنجم

شهر صفر سنه تسع و ثمانین و تسعمایه در مبادی این سال عرب
بهادر از حکم عین الملک شکست ... و نیابت خان و الهداد هم خان
به ندامت تمام پیشانی پشیمانی بر زمین اخلاص شود مخفی نماند که چون
معصوم خان فرنخودی از شهباز خان در حدود او دشکست خورد عرب
بهادر و نیابت خان از وجدای گزیده بصوب سنبل خاک ادبار بر فرق
خود بخیند باراده آنکه اگر در سرزمین مذکور کاری پیش بردن توانند
فهو المراد و الا بهمان راه نزد حکیم محمد میرزا بروند در نواحی نالس بریلی حکیم
عین الملک فوجدار آنجا معرکه آراگشت نیابت خان بوسیله رام ساه
... گون با اولیای دولت ملحق گردید و عرب بهادر ان شلق
بیت ورسای حوزده رخت نجات بوادی فرلان کشید ورود رایات
گردون سای بر ساحل آب سند و حضرت شاهزاده عالی نژاد سلطان
شاه مراد بطریق منقلا وقتی که ظلال رایات اقبال بر لب آب سند
افتاد آنحضرت تخت مثال عاطفت تمثال بنام میرزا محمد حکیم از پیشگاه
خلافت صادر فرمودند حاصل کلام آنکه تمام فراخنای هندوستان
امروز بعنایت الهی بحسب دلخواه در قلمرو اولیای دولت در آمده
و بهم فرمان روایان این وسعت آباد مطلق العنان مطیع و منقاد
ما شده یا از دایره حکم بیرون نمیگذارند آن برادر جدا از این دولت

خداداد محروم می ماند و از هجوم خوف [illegible] آمد گویان خانه بر انداز بیراهه
میرفت در محفل ها بوقت خاص بخوشخطیت و مدبرانه حرف دیگر مذکور
نیست و اگر خود از فکر های فاسد یعنی نمی توانند شاه راه سعادت پویند
پسر خود را بحضور اشرف بفرستند و از انجا قدر و اندازه مهربانیها
اینجانب معلوم کنند یا خواجه نور الدین نقشبندی را روانه درگاه جلال
کردند که آمده بنیان دوستی را بسوگند موکده سازد و میرزا از
خوردسالی در فرستادن پسر عذر صورتی در میان آورد و همچنین
درباب خواجه نور الدین که به استرضاء اشرف همیشه خود باو بودند
داده بود معذرت گونه خوشیت شد باد کینی ستان خاطر [illegible]
امجاد شاهزاده سلطان مراد در اباکنور مانسنگه و دیگر امرای عظام از
آب سند گذرانیده رخصت پشاور نمودند پشاور ولایتیست
که در افواه خلایق دار الملکش بدین نام شهرت گرفته درین ایام
قلعه اتک بنارس بر ساحل آب سند بسمت بنیاد پذیرفت چون
در رسل و رسایل صلح سازی میرزا مدت ممتد گذشت و پیغام گذاریها
تحصیل بحاصل او بظهور انجامید حضرت جهانی نور و بمعاونت توکل از
آب سند گذشته شاهزاده عالی نژاد در ربیع سعادت نشان
در سال داشتند که از کرام کام بصوب کابل بردارد و ماها برسر وقت

خود رسیده واند در دایره [illegible] اباد میرزا غیاث الدین علی
قزوینی که بحسن اخلاق و [illegible] بیکانیت و در علم تاریخ یگانه
عصر بود خلعت خطاب نقیب خانی پوشیده روزی که کورکه نهری
منجم بارگاه جلال گردید و آن سوراخیست مطاف چوکیان که بسبب
تاریکی و باریک راه کی پا باتنهای او برده حضرت همت بتماشای
گماشتند از اشاده های حضور کسی را یارای همراهی نشد القصه در میانی
سرخاب و جگدلک عرضه داشت شاهزاده توجه برای نصرت گشت
سواد عرضه داشت شاهزاده روزی که از بارتکاب کوچ شد
فریدون خان میرزا از کمین گاه جبار تو برآمده بر مردم عقب مانده
از دو دست انداخت مخصوص خان وغیره سرداران موکب چند اول
خوانش گفتند همدرین تاریخ شیخ جمال بختیار از جبار تو قصد کابل کرد
قضا را میرزا انجا رتو بجهت خبر حال خال خود رفته بود شیخ جمال را دید
فوجی بسر کردگی علی محمد اسپ فرستاد و عرصه نبرد آراستگی یافت
در عین تلاش فریدون نمودار گردید مردم میرزا فوج بادشاهی بیند اخته
خود را کناره گرفتند جوانان نصرت نشان حرف بیگانگی از رویش
خوانده اسپان گرم گردانیدند محاربه شدید افتاد غنیم غالب آمد
اولیای دولت آهسته آهسته قدم پیشتر نهاده در خورد کابل باردو

داخل گشتند وقتی که شب پردهٔ ظلمانی بر روی عالم افکند میرزا کوه
جابجا آتش روشن ساخته جمعیت با جمعیت خود درا فرمود که در
حوالی معسکر معلا غلغله انداز شو باشد که مردم اردوی عالی از بیدلی
و سهمناکی شب راه فرار سپرند از آنجا که تائید ایزدی و اقبال پادشاهی
شامل‌حال بندهای نصرت‌شعار بود اراده میرزا پیش نرفت بهنگام
سحر دل به پیکار بسته در عرصهٔ نبرد ایستاد و این مرید مرشد پرست نیز
قسمت افواج نموده رو برو شد و بمجرد تاختن برداشت روزنامچه
میرزا پشت گرمی فریدون مبارز خوست بیت بجنبش درآمد دو
دریای خون : شد از موج آتش زمین لاله‌گون : چگویم از آن جنگ
و آن کارزار : که یک شمه نتوانم از صد هزار : جوانان هراول موکب
علیا کارنامهای شجاعت بظهور رسانیدند هرگاه که آثار تسلط کابلیان
پیدا می‌گرفت کنور مانسنگه از نقش بینی راجپوتان را گروه گروه و جوق
جوق با فیلان عفریت خو بمدد هراول گسیل کرد و گفت که کجابها را
سرد هند از درآمدن فیلان هنگامه برهم زن و جوانان صف‌شکن
پس از انقراض یک پاس افواج اعداء دولت چو اوراق اشجار
از تندباد خزان ریخته و متفرقه گردید میرزا خون بسیاری برگردن گرفته
با هزار ناکامی بغوربند شتافت چون ظل رایات اقبال بر ظاهر شهر

کابل افتاد بعرض رسید که میرزا بلباس قلندران میخواهد که بتوران
زمین برود جهان داور لطیف خواجه را با نامهٔ نصیحت برای که
عنوانش بمژدهٔ عفو آراسته بود نزد میرزا رخصت داد چون میرزا
در آمد نها عذرهای ادبی در میان آورده فرستاد دل بسر اختیار
نمود امر نصد ور پیوست که هنوز میرزا از جادهٔ کجروی براه راست نگرائیده
گروهی از دلاوران بدنبالش شتابند و دستگیر سازند درین وقت
علی‌محمد اسپ ایلچی میرزا زمین خدمت پادشاهی بلب ادب
بوسیده بر نشانه احوال میرزا بنوعی معروض بارگاه جلال گردانید
که دلنشین آنحضرت شد پادشاه عطوفت نشان مجدداً ولایت
کابلستان بمیرزا مرحمت فرموده کوس مراجعت بمستقر خلافت
بلند آوازه ساخته درین روزها که نامعصوم خان فرنخودی از
آب مرحمت شست و شو یافت صورت واقع بطریق اجمال آنکه وقتی
که معصوم خان از شهباز خان شکست خورده جابجا دست بتاراج
کشاده قصد جونپور کرد شاهم خان جلایر وغیره امرا از تیولهای خود
هجوم آورده عرصه برو تنگ نمودند معصوم خان چون دانست که
دستگیر میشود خطی بخان اعظم میرزا کوکه فرستاده زنهار خواست
خان اعظم بجاگیرهای سیر حاصل تسکین بخش دل رمیده اش گردیده

عریضه استعفای جرایم به پایه سریر عرش نظیر ارسال داشت در
ذایقه اشرف که لذت عفو بیش از مزه انتقام جا کرده بود بخشش آن
چاشت برگرفتند و در شهر ذی قعده دار الخلافه فتحپور بعد از
ده ماه یمن قدوم جهانبانی رشک بهشت برین گشت من [قیضی]
نسیم خوشدلی از فتحپور می آید که بادشاه من از راه دور
می آید درین ایام بهادر پسر سعید بدخشی که غازی خان بدخشی
از شعاب خیال ترهات دستگیر ساخته آورده بود بیاسا رسید
درین سال مرحومه مغفوره حاجی بیگم والده سپهر حضرت در دهلی
دعوت ارجعی را لبیک گفت آغاز سال بیست و ششم از
جلوس ملک الملوک موافق روز یکشنبه پانزدهم شهر صفر
سنه تسعین و تسع مایه اگرچه آنحضرت پیشتر هم در بزرگ داشت
نوروز بیشتر توجه داشتند غایتا درین سال امر ما بین بیشتر شد
بخشیان عظام با مرای ذوی احترام حجرهای خاص و عام قسمت
نمودند و مقرر گشت که از ابتدای تحویل تا روز شرف جلوس برپا باشند
و فرمان قضا جریان انفاذ منصبداران کرام غرض اصدار یافت که در هر
نوروز فهرست منصبداران و ارباب خدمت و اهل دخل و خرج گذرا
نیده از نظر انور بگذرانند که هر کدام موافق شایستگی و جلدوی نیکوکاری

باضافه

باضافه سرفرازی یابد و از کسانیکه در خدمت مرجوعه تکاهل
رفته بدبکری مرحمت شود و نظر شد که غلامان بادشاهی را جیله
شگفته باشند درین سال راجه تودرمل دیوان اعلی بل وکیل مطلق
در ممالک محروسه دستور العمل بنا نهاد بعد درین ایام اخبار بعرض
رسانیدند که جباری خان قاقشال و خبیط بدخشی و غیره ناشناسان
بنگاله حاجی پور را متصرف گشته بر قریات و قصبات دیگر دست
تطاول دراز ساخته اند درین روزها شیخ الاسلام شیخ عبد النبی
صدر و مخدوم الملک ملا عبد الله سلطانپوری از مکه متبرکه زاد الله
تعالی شرفا در خدمت مهد علیا گلبدن بانو بیگم و دیگر حضرات
الوالم حضور بستند چون آمدن ایشان بی استرضای خاطر اشرف بعد
بر طبع مقدس خورد امر بعد ور پیوست که جندی بر دیده و
بطریق که بیگمان آگاهی نیابند بر داشته بیارند مخدوم الملک خوف
از هیبت غضب بادشاهی جان داد شیخ الاسلام را که غل و زنجیر بحضور
اشرف آوردند حواله شیخ ابو الفضل شد شیخ از عالم مزاج در [تنگخانه]
گشته گفت که با جل طبیعی رخت بربست جنگ خبیط بدخشی با
صادق خان و افتادن آن در میدان جنگ جباری خان قاقشال
و خبیط بدخشی و غیره بخت برگشتگان از بنگاله برآمده با سه هزار سوار

در صوبه بهار علم فتنه برافراشته بنحوی که گذارش یافت
صادق خان که در بلده پتنه بود با هزار سوار از آب گنگ
گذشته در نواحی حاجی پور جنگ طلب گشت مقهوران نیز افواج
آراسته روبرو استادند بخت رستم و رستم خواهرزادهای جبیطه
سردار فوج جوانغار با محب علی خان صاحب برانغار موکب
منصور جنگ انداختند محب علی خان چنانچه در عالم سپاهگری می باید
دست و پا جنبانید هراول مخالفان بر جوانغار افواج بادشاهی
تاخت حبیب علی پسر محب علی خان کارنامه شجاعت بظهور رسانید
القصه عرصه بر اولیای دولت تنگ شد بیشتر مردم دل های داده
چپ و راست گریستن گرفتند درین هنگام جوانان هراول موکب فیروز
بهادران نصرت روزی رسیده هنگامه را گرم کردانیدند جنگی
در پیوست که از احاطه تقریر و تحریر بیرونست با نبرد رستم و اسفندیار
از نمونه آن باشد قادر قلی چیله قلمان با جماعه برق اندازان ذنوب
اندازان زنگ زدای خاطر دولتخواهان گردید بعنایت ایزدی و
اقبال بادشاهی یکایک سررشته انتظام غنیم از هم گسیخت شاید دران
مغلوبه خبط توپی خورده قالب تهی ساخته بود صادق خان سرش
بریده بدرگاه بادشاه جم جاه ارسال داشت درین سال قرار گرفت

که آن آفتاب

که اگر آفتاب طالع را در بیت الیل و نوبت میزان در آورده
وزن شمسی بدوازده چیز که مشکی میشود وزن کنند بطلا و بابریشم
و سیماب و بخور شبوی و مس و جند و عکیف و بروغن زرد و
با آهن و بشیر و به برنج و اقسام غله و نمک و چون از میزان
بر آیند موافق عدد سال عمر مقدس گوسفند و بز و مرغ و گنجشک
آزاده نمط بقومی که جان آزاری نمیکنند مثل جواهری وغیره حواله
سازند و در وزن قمری بهشت جنس بر کشند بنقره و بپارچه و
برب و بتعلی و بمونیه و به شیرینی و به رسن و بروغن کنجد
و مقرر شد که موافق عدد سال بعد از وزن القدر روز گوشت
نخورند و در تمام قلمرو جانداری نکشند روزی در حضر انور گذشت
که سخن بگفت و شنود دیگری دست میدهد اگر این نباشد در رنگ
و خورش و طیور حروف از زبان کسی بر نه آید پس بجهت
آزمایش مکانی در محلی که دور از آدم و آبادی بود ترتیب
یافت و در چند طفلان شیرخواره را جا دادند و دایگان را
قدغن شد که بوقت رضاع سخن سرا نشنوند و همین که از شیر فراغ
حاصل نمایند بیرون خرامند بعد از چهار سال حضرت ظل الهی برای
تماشا قدم رنجه فرمودند کودکان هیچ اثر گویایی بظهور نمی آمد

منال کنکان صورت وانتظام میکردند لهذا امکان مذکور
به کنک محل شهرت گرفت درین روزها منزل راجه بیربل
بشرف قدوم میمنت لزوم شاهنشاهی رونق آسمانی گرفت
واواز سعادت وارین معالمکن دربندیکه کوشید بیربل
زنار داری بود ساکن بهیر بود بکالپی در شعر هندی وحدت
فهم ونزاکت طبع وفطرت علیا وجرات زبانی ومزاج والی
پایه عالی داشت در ابتدای بورت تمام بسرمی برد و بکدائی
وصلات شعر اوقات میگذرانید چون جوهر اشد وشایستگی از
جبین او شعشعه میزد از افتادن نظر کیمیا اثر حضرت مس وجودش زر
تمام عیار گشت واز هبوط افلاس بر بلندی دولت رسید در
ندیمان ومصاحبان امرایان ناموار جا یافت رفته رفته مرتبه
عروج کرد که کمترین بخشش آن بانصد اشرفی وهزار اشرفی بود باغ
درجنگ سواد بجور مردانه فروشد چنانچه بجای خود بیاید آغاز
بیست وهشتم از جلوس حضرت شاهنشاهی موافق روز دوشنبه
بیست وششم شهر صفر سنه احدی وتسعین وتسعمایه چون خبر
بیماری بابا خان قاقشال به باغیان که حصار مونگیر نگین وار در احاطه
داشتند رسید جباری خان قاقشال که رکن رکین بد دولتان بود

میرزا اشرف

ومیرزا اشرف الدین حسین بطلب دولتش رو آوردند معصوم عاصی
نیز بنابر رفاقت آنان بلند پایه شد از انجانب که هوس تنها رفت وبعد از
مردن بابا خان از طنطنه خان اعظم لکوبین در انحلال مجال دیده به بنگاله
رفته میرزا اشرف الدین حسین را مسموم ساخته با دیگر عنود بنجانه
سرانجام ادبار نمودن گرفت بطریق که بالا گذارش یافت نخست
با قتلو لوحانه که بر ملک اودیسه وبرخی از بنگاله چیره گردیده بود
بعهد وسوگند موکد گردانید که عند الضرور مدد نماید آنگاه در کهوره
گهات با جباری خان ومیرزا بیگ وسایر قاقشالیه دم یکتائی
زدو با گروه انبوه بر لب آب کاکه کنک قدم ضلالت افشرد
خان اعظم که بهر را تلاش سهل کشوده مجازی غنیم بر ساحل
دریای نوکور مورچالها بسته نشست از طرفین بازار توپ و
تفنگ گرمی پذیرفت کار بجای انجامید که اولیای دولت
کوب غنیم وقلت هواخواهان باستادهای حواله بساط عزت
نوشته نظر بکومک درخشنده حضرت خاقانی در صدد فرستادن مدد
بودند که بوند نصرت منصبان اخبار بعرض اشرف رسانیدند
که در حین جوش وخروش آب زلال بکجهتی از باب کمال
یکایک خاک نفاق مکدر گشت شبهای با دشاهی دام دلربائی

افکنده باوجود سپاه طبعان [...] صفت را بجانب خود کشیدند
منجمله خالدین خان در دولتخواهان [...] پیوسته تا رنگ حلقه عبودیت
در گوش افکنده وجباری خان [...] میرزا بیگ قاقشال با جماعه بسیار
در رغبت دست بیعت داده بصوب بنگاله خود در آوردند که
از طرف تا بوس خاطر ها مطمئن گردانیده بشاه راه سعادت
پویند معصوم عاصی با دیگر نحس اختران از بد اتفاقی همراهیان
برابر موکب منصور نتوانست ایستاد چون از دست قاقشالان
سنگ تفرقه در جمعیتش افتاده بود بعزم کینه کشی سمت گهوره گهات
توجه نمود خان اعظم ترسون محمد خان را با چهار هزار سوار با دیگر قاقشالان
فرستاد معصوم خان عاصی از صرصر پایان موکب منصور مثال
اوراق اشجار خزان پراگنده گردید بعد از فرار او میرزا بیگ و وزیر
جمیل آمده اولیای دولت را دیدند خان اعظم عرضه داشت
نصرت آمود به پایه سریر معلی نگاشته التماس کرد که هوای [...]
ساز نمیکند امیدوار خدمت دیگرام برینبع عنایت شرف
صدور یافت که تا شهباز خان از پیشگاه خلافت برسد آن رکن
السلطنت یکی را باین خدمت گماشته به بهار همیشه بهار که در تیول اوست
عزت افزا نمود خان اعظم وزیر خان را بر وساده سرداری لشکر فیروزی

اثر نشانده

اثر نشانده پذیرای امر والا گشت درین سال اعتماد خان گجراتی
بصوبه داری گجرات خلعت امتیاز پوشید تعین فرمودن
[...] خان خلف بیرم خان بخاموش ساختن شعله فساد گجرات

چون اعتماد خان در ملک گجرات در آمد شهاب الدین احمد خان
را و امر کعبه مجازی است درین ایام جهالت بعضی ریزه منصبداران
واقع طلب و سر بندی نوکران شهاب الدین احمد خان مظفر
گجراتی را که در اول جنگ گجرات گرفتار شده بود و در سال بیست
و سیوم از زندان پادشاهی گریخته در ازوا پای جونه گده بناکامی
بسر می برد بر آورده نزدیک یکهزار و پانصد سوار از کاتهیان
و غیره بهم رسانیده باراده قصد احمد آباد در قصبه دولقه نزول نمودند
اعتماد خان از روی اضطراب خواست که بکری برای برگردانیدن
شهاب الدین احمد خان برود هر چند مردم کاردان معقول کردند
[...] که غنیم در دوازده کروهی احمد آباد دایره ادبار دارد
هرده گروه راه شهر گذاشته رفتن صلاح دولت نیست مقبولش
نه افتاد شهر را حواله شیر خان نام پور خود نمود با نظام الدین احمد بخشی
بکری شتافت اعدای دولت [...] بجا تقدیع خارکل
آمده از جهت ان احمد آباد جیده بتصرف در آوردند القصه اعتماد خان

بکری میرسد و شهاب الدین احمد خان با بر مسکر دانند اما خطائی که
در مراجعت از شهاب الدین احمد خان واقع شد [illegible]
کوچ و لباس سیاه بود یاری در نیمهٔ راه زین الدین کنبو و میر معصوم
بکری از شهر گریخته صورت رویداد بخان ظاهر ساختند صبحی که توجه
بعثمان پور که در سواد شهر است پیوسته بر کنار آب سابرمتی
در فکر دایره و خیمه شدند غنیم بسرعت هرچه تمام تر با دو هزار سوار
میمنه و میسره آراسته در وقتی که سر رشتهٔ انتظام در دست اولیای
دولت نبود بر ساحل دریا علم لیت اعتماد خان بحیله مسدود نمودن
گذر عثمان پور از آن آشوبگاه برآمد شهاب الدین احمد خان بحکم ضرورت
با هفتصد هشتصد سوار بر زمین بلند استاده شمشک و پاینده
سنگ کش و غیره نوکران خود گفت که از آب عبور نمایند در رشت اعتقاد
آن دو نوبت مقدمة الجیش مخالفان را برداشتند درین هنگام
شمشک بر ملک و پاینده و غیره کور باطنان نزدیک بالضد گریختن [illegible]
پیوستند چون غنیم غالب گشت بنفسه خویش وندان شهاب الدین
زخمی از معرکه برداشتند و برآوردند مضمون آن و خیم العاقبت دست
نهب و غارت بر اردوی اهل اسلام دراز ساخته زن و دختر
مسلمانان را که هرگز روی نامحرم ندیده بودند بند وار وطن نموده الواع

رلوای

رلوای لکار بر دند مظفر خطبهٔ [illegible] بنام خود به اونقی بخشید شیر
خان فولادی را از کنج خمول بر آورده به طلبیده در چارده پانزده روز
جابجده پانزده هزار پیاده و سوار بهم بر آورده که از تختگاه خلافت میرزا
خان خلف الصدق بیرام خان خانخانان برای اطفای نایره مذکور
رخصت یافت درین ایام حضرت خاقانی بصوب دیار شرقیه تشریف
برده در موضع پیاک که دریای گنگ و جون در انجا یکی میشود و در تحویل
جدی از اطراف و اقصای هندوستان گروها گروه گفره جا از اهل
حرفه وجا از اهل فرقه برای غسل می شتابند و انبوه عجیب فراهم
می آید قلعه از سنگ سرخ تا سنه اثنین حصار اکبراباد بنا نهاده بر الله
باس مسمی گردانیدند و چون در موسم برسات آب گنگ شهر بند
شده لب کنه شهر مضرت میرساند بحکم اشرف بندی بر کناران
بطول یک کروه در عرض چهل ذرع و بار تفاع چهارده گز اساس
یافت مظفر شدن شهباز خان بر معصوم خان عاصی چون معصوم
عاصی از صدود کالی گنگ شکسته خورد خان اعظم وزیر خان را
بر مسند سرداری جا داده برای اطفای نایره قتلو لو خانه بر دوان
فرستاده و خود به بهار رهسپر بهار شتافت معصوم عاصی از ولایت بهاتی
سر بر آورده تاج پور و پورنیه را بغارت برد تا هفت کروهی تانده

عنان مسارعت تا زنگ[illegible] ای خفی وتای هندی ودر زبان
بنگاله زینی پت را گویند [illegible] جهارصد کروه طول شرق و
غرب دارد عرضش قریب [illegible]صد کروه ست وجانب [illegible]
منتهی میشود بدریای شور [illegible] خان در راه نوزدی این خبر شنید
جست وچسبان بر دریای جمنه که نزدیک به کهوره کمات ست
معرکه آراست ومجد لوای نصرت بلند ساخت بعد از جندی جباری
خان قاقشال از مملکت کوچ بیرون شده کهوره کمات وتاج پور
پورنیه را از تصرف مردم بادشاهی انتزاع نموده قصد دار الملک
تانده کرد شیخ فرید بخاری غبار فتنه او فرونشاند همدرین روز قطب
الدین محمد خان صوبه دار گجرات از بروچ بقصد غنیم همت گماشت
در وقت تلاقی صفین جرکس خان وغیره بی حمیتان از قطب
الدین محمد خان جدائی گزیده با عدای دولت توصل جستند قطب
الدین محمد خان لاعلاج در احاطه قصبه روده درآمده به [illegible]
برداخت مخالفان وکرم وکیر آن دیوار بند را در پرکار درآورده
قطب الدین محمد خان بی استقلال شده امان خوست مظفر بقول
بیش خود طلبیده با زین الدین کنبو ملک عدم فرستاد واندوختهایش
بی منت وریغ بکام دل متصرف گشت معرکه آراستن میرزا خان خانان

برامحان

میرزا خان خانان با مظفر گجراتی در سرکیج ومظفر شدن
[illegible] با ظفر جون خبر کشته شدن قطب الدین محمد خان وبر
[illegible] سپاه نصرت پناه در میرته بمیرزا خان رسید با بیشکی
وبایستگی آگاهی بکی بخشید رخش همت تیز تر راند واز تعین
غنیمت افواج نموده قدم در وادی توکل گذاشت مظفر نیز
میمنه ومیسره آراسته در عثمان پور که متصل شهر احمداباد است
استاد میرزا خان از نخجسته کاری فرمان بلباس نوشته که در فلان
تاریخ تا از انجا بفتح ونصرت بطریق ایلغار نوید جان افروز
مبارزت بیا زرت نماید بقاصدی داد که گرد آلوده بیرون
لشکر با لبسند عرض که باستقبال مثال قضا تمثال برآمده حضار آن
مجلس را بنوید قدوم نصرت لزوم آگاه ساخت تا بر مصلحتی که
لشکر مالوه برسد از مجاری ستاره سوختگان برخواسته در سرکیج
[illegible] که جانبی بمحلات متصل شهر بود وجانبی بدریا برای جنگ
گزیده بیش وپس بکار بند مستحکم نمود روز دیگر وقتی که دولتخواهان
بجای شاخ بند دیوار گلین میچیدند مظفر بی اندیشه تا اندیشه آنکه
مبادا رایات ظفر طراز سایه گستر شود با لشکر مالوه که بسر کردگی
قلیج خان می آید بموکب اقبال بیوندد کار آسان بدشواری کشد باجمل

هزار سوار رزم طلب گشت و میرزا خان بحکم ضرور با افواج
مقسومه از معسکر بر آمده قدم در میدان مردی آزمائی گذاشت
القصه آتش نبرد بنهجی زبانه کشید که درین حرب و زبان کم [illegible]
میدهند فوقه حیات سید قاسم بارهه دران شغل بهرده
زخم سوخت عجب آنکه قبل از جنگ بچند روز در معامله دیده بود
که هژده نشتر در تن او فرو رفته اند میرزا خان با سیصد جوان
و صد زنجیر فیل بجای خود ایستاده نظر بعنایت ایزدی داشت
مظفر باشش هفت هزار سوار نمودار شد چون آثار تسلط
اعدا کهنه سپاهیان نقش بین معاینه نمودند خواستند که عطف
عنان میرزا خان نمایند میرزا خان از دست ایشان جلو کشیده
اسپ انداخت و فیلان را نیز اشاره فرمود چندی از رای
درگاه با فوج خود از جا بینی جلوه گر گردید غریو از خلق برخواست
که حضرت بایلغار آمدند مظفر تاب نا ورده پشت [illegible]
و خون بسیاری بر گردن گرفت ؛ بس اندک سپاهی که او را نبرد
از بسیار لشکر بر آورده گرد ؛ که در جنگ فیروزی از اختر است
نه از گنج و بسیاری لشکر است ؛ درین سال راجه رامچند زمیندار
ملک تبنه بوساطت زین خان کوکه و راجه بیربل سعادت کورنش

یافت

یافت **بر آمدن مظفر از میدان کرت ثانیه** چون مظفر هزیمت
خورده بصوب کنبایت رفت و دست تطاول بر مال
[illegible] و سکنه آن مصر جامع گشاد مردم بسیار برو هجوم کردند
میرزا خان از آنجا که زده را میتوان زد باز بدفعش همت گماشت
در قصبه بنکاه اجل بر باز میدان جنگ در پیوست از طرفین تلاشها
بروی کار آمد مظفر بخت برگشته خاک قرار بر فرق روزگار خود بیخته
بکوه جهانبه که شهرت گروه احداباد دست پناه جست میرزا خان
دل بگشودن کوه جهانبه بست درین آویزش مظفر منزل بمنزل [illegible]
هزیمت کشیده دو هزار سوار بکشتن داد و پانصد کس دیگر [illegible]
شده بجزای اعمال رسیدند جهان داور بجلدوی خدمات مذکوره
میرزا خان را بابو الاخطاب خان خانانی و بمنصب پنجهزاری سربلندی
بخشیدند **آغاز سال سیت و نهم از جلوس تاجدار فرزانه**
[illegible] شب چهارشنبه هشتم ربیع الاول سنه اثنی و تسعین
و تسعمایه در سر آغاز این سال تاریخ الهی را روز بازار شد چنانچه
در سال جلوس گذارش یافت و ترسون محمد خان در بنگاله
از هم گذشت   گذارنده قصه اکبری چنین کرد نظم گذارش
گری که چون شهباز خان معصوم خان عاصی را از حدود آنجا چنینه

سهندم ساخته بنگام او بولایت بهاتی رفت عیسی
زمیندار بهاتی که خود را از راجپوتان پیش نژاد میگرفت اینجا
نحس اختر باوری کرد امرا بقوت بازوی ظل الهی تا آب بزرگ
بتر که منبعش ملک خطاست جرأ و قهرا گذشته ازمجازی قصه کهابه
شنیدند ترسون محمد خان را برله دیگر رخصت فرمودند که تنزل در
ارکان به دولتمان اندازد چون جاسوسان به معصوم عاصی رسانیدند
که ترسون محمد خان با مردم کم میرود عاصی شتاب آورده جنگ
انداخت و خان معز الملک را زخمی از میدان برداشته بخانه خویش
بر دو بجانب خود کشید ترسون محمد خان که نمک درست نجورد
بحرفهای بی مزه او شیرین کام گشت و بقصد آن بدسرانجام از
لذت زندگانی سیر شد درین سال شاه رخ میرزا باستان بوسی
پناه بیکسان آمد مجملا ازین سرگذشت آنکه گروهی از بدخشیان
بر نقش که طینت ایشان مجرست بفتنه و فساد افزای چند دم
میرزا سلیمان و میرزا شاه رخ نبیره اش بسته رشته نفاق را تاب
دادند بجدی که میرزایان با هم پیچیده جنگها نمودند غرض که عجب
هرج و مرج در حالت مملکت میرزایان راه یافت عبدالله
خان اوزبک کشور کشای توران زمین فرصت غنیمت شمردند

بدخشان

بدخشان را باتنویش خاطر بکام دل متصرف گردید میرزایان
به التجا ام و درگاه سلاطین پناه بستند وقتی که میرزا شاه رخ
بیک منزل دار الخلافه فتح پور رسید بادشاه غریب نواز
شاهزاده پسندیده خصال سلطان دانیال را برسم پیشواز اجازت
کردند میرزا شاه رخ بعد از تقبیل آستان عرش نشان روای
بجمعیتی از دوش افکنده گرد تفرقه از گرد دامان افشاند درین
سال شهباز خان کنبو با امرا همراهان خویش طرح سلوک ناملایم
انداخت چون باعیسی زمیندار بنگاله اتفاق جنگ افتاد از
ادای خارج خان معز الملک امرا خود در کناره گرفتند غنیم غالب
آمد و چشم زخم عظیم با فواج قاهره عاید گردید شهباز خان نیل فرار
بر رخسار کشیده به دولتخواهان را کشتن داد درین سال
محفل سور کدخدای شاهزاده سزاوار افزود سیم سلطان محمد
سلیم در شانزده سالگی با صبیه زکیه راجه بهگونت داس که در
بعض اوراق سابق برخی از احوال او رقمزده کلک وقایع نگار
گشت ترتیب یافت و آنحضرت بجهت فرزند ارجمند بخانه
راجه تشریف فرمودند فرق عزتش بفرقدان رسانیدند ولها از
فراخ حوصلگی با اصحاب و شاگرد پیشه خدمت طلبیده مخلع گردانیدو

و پیش شاهزاده های کرام و مخدرات سرادق عظام و امرای
ذوی الاحترام در خور منزلت هر کدام توره جید [illegible]
والتکلف مهمانداری از اینجا قیاس کنند درین خانخانان [illegible]
مظفر که باز پرده بیحیائی بر رو افکنده بود در ولایت [illegible]
در آمد و دقیقه از قتل و غارت فرو نگذاشته کوس نصرت
بصوب احمداباد نواخت آغاز سال سی ام از جلوس اقدس
خدیو موافق شب پنجشنبه نوزدهم شهر ربیع الاول سنه
ثلث وتسعین وتسعمائه درین جشن نوروزی بار [illegible] امرای
عالی قدر باضافه منصب مرتفع گردید چنانچه گذارده [illegible]
بهگونت داس پنجهزاری و راجه تودرمل چهار هزاری و زین خان
کوکه دو هزار و پانصدی و میرزا یوسف خان دو هزار و پانصدی
و عبد المطلب خان هزار و پانصدی و شیخ ابو الفضل هزاری و
راجه اسکرن هزاری و حکیم ابو الفتح هشتصدی و شیخ فرید بخاری
بخشی هفتصدی و میر جمال الدین حسین انجو ششصدی و برهان
پسر نظام الملک دکنی که در سال بیست و هشتم جلوس اشرف
از قید برادر خود مرتضی نظام الملک گریخته باین آستان والا
التجا آورده بود پانصدی درین ایام اولیای گجرات و سلیمان

سرهنی در حدود بردوان غبار فساد برانگیخته وزیرخان را در حصار
برد[illegible] آورده صادق محمد خان نیز ترتیب افواج نموده رو
بروی [illegible] چون آفتاب بنصف النهار رسید اعداء دولت
پنداشتند که امروز آویزش نیست جلو بجانب خیمهای خود
گردانیدند صادق محمد خان فرصت غنیمت شمرده حمله آورد از
طرفین در آمدن و بر آمدن های شدید بظهور انجامید بعنایت
الهی باد نصرت بر اعلام اولیای دولت وزید هزار و سیصد
کس [illegible] بران علف تیغ بیدریغ گشته و قریب یکصد
جوال [illegible] های بادشاهی فرو رفته باشند درین سال حکیم محمد میرزا
فرمان روای کابل برادر حضرت خاقانی از کثرت شرب مدام
دعوت ارجعی را لبیک گفت جهاندار از دوربینی بخاطر
رسانیدند که مبادا نوکران کم فطرت او فرزندانش را پیش والی
توران زمین برند لهذا کنور مانسنگه را که در سرزمین پنجاب
مقیم دشت بر جناح استعجال گسیل فرمودند و خود نیز بدولت
و اقبال علم رحیل برافراشته کنور مانسنگه میرزا کیقباد و میرزا افراسیاب
پسران میرزا محمد حکیم و دو اولی خواهرزاده ایشان را با دیگر توابعان
در اول منزل سعادت زمین بوس فایض گردانید درین سال

به تسخیر کشمیر جنت نظیر در دل اشرف پرتو ورود افکند
پس لشکر بسیار بسرکردگی میرزا شاه رخ بهادر و راجه بهگونت
داس از مقام حسن ابدال رخصت یافت و انگه [illegible]
زین خان کوکه را با لشکری زیاده از حد حصر به تنبیه و تادیب
افغانان یوسف زئی که اصل خود را بدختر سلطان اسکندر
ذو القرنین میرسانند و در سواد بجور سکونت دارند سواد
بجور معموره ایست پانزده کروه در سی کروه اندر کوهستان
قلب و کریوهای دشوار گذر که از دو ست آن [illegible]
میگذرد و ضلعش آب کابل فرو گرفته پس جلادتهای [illegible]
نشاط افزا داد و دستوری شد که فوج دیگر بسرداری سعید خان
و ملک الشعرا شیخ فیضی فیاض گسیل کردند چون علامی شیخ ابو الفضل
و راجه بیربل طمع این خدمت جسته بودند بر زبان الهام
بیان گذشت که در میان شما قرعه حکم باشد اتفاقا نام راجه بیربل
برآمد حضرت ظل سبحانی باعزاز و اکرام راجه را وداع فرمودند و بعد
حکیم ابو الفتح و ملا [illegible] را با جرگهای شمشیر باز فرستادند کوکلتاش
سرزمین بجور را برهم و درهم زد و بقصد سواد در جکدره کمر کرد
ولایت مخالفان ست حصار بنیاد نهاده در قلع و قمع کوشید

راجه بیربل و حکیم ابو الفتح که بلشکر پادشاهی ملحق میگردند چون
در تعقیب افغانان به پهلوی دیگر نشسته بود در میان راجه و زین خان
کوکه و حکیم ابو الفتح ناسازگاری میشود و چنینند فوجی که در تهانه قیام داشت
افغانان برداشته زین خان سرایید که راجه و حکیم در قلعه چکدره
باشند و من با جمعیت خود همت بدفع ایشان گمارم و گذار بر عکس
راجه گفت که از حضور تاخت و تاراج مامور گردیده‌ایم نه برای تهانه
داری پس روز دیگر کوس رحیل نواخت لشکریان که از تردد کوهستان
و جنگ هر روز ستوه شده بودند نیز رفاقت کردند جنگ درپیوست
راه گذر جایی که فرود دایره بود ایستاده مقصد منزل پیش نمود و در اردو
هرج و مرج عجیب راه یافت افغانان تا شش کروه دست بیغما
گشوده از زدن و بستن و بردن دقیقه فرو نگذاشتند روز ثانی از
سر منزل آتش قتال زبانه کشید زین خان تا روز روشن با اعدای دولت
پیکار کشید وقتی که شب پرده ظلمانی در میان می افکند و راه دشوار
در پیش می آید افاغنه از گرد و پیش هجوم نموده عالم را در ته باد تیر و سنگ
میگیرند هنگامه دست میدهد که قیامت عبارت از آن باشد
چون راه از افتادن فیل و اسپ و شتر و مردم مسدود گشته بعد
لاجار زین خان پیاده میگردد و بدستیاری جانفشان بهادران از آن

رستخیز بر می آید حکیم ابو الفتح علی هذا القیاس رخت بساحل نجات
میرسانند و از راجه بیربل تا هنوز اثری پیدا نیست و از مرام اعیان
راجه مذکور و مولانا غیوری و مولانا شیری با دو سه هزار [illegible]
موج خیز فرو میروند و غارت بجدی شده که تا نفخ صور کفت
غنیمت در اولاد و احفاد افاغنه خواهد ماند حضرت در غم راجه بیربل
تا دو شبانه روز میل بکیفیات لازمی و اکل و شرب که مدار آن نفس
ست نکردند آغاز سال سی و یکم از جلوس حاکم بحر و بر موافق
شب جمعه بیست و نهم شهر ربیع الاول سنه اربع و تسعین و تسعمائه
در جشن این سال مبارک مال میرزا شاه رخ [illegible]
که بکشایش بلاد کشمیر تعین شده بودند بجمله بند و بست اختیار کرده
با یوسف خان میرزایان بسجود کریاس فلک اساس سربلندی
گرفتند صورت واقع بطریق اجمال آنکه چون بندهای عقیدت کیش
براه پکلی که نسبت بشوارع دیگر کم برفت همت گماشتند
نخست یوسف خان به بستن کریوها پرداخت بافراز استیلای
موکب منصور دل بر اطاعت نهاده بکشمیریان آگاهی بخشیده
بهانه اختیار کردن حاجی چک از معسکر خود بیرون خرامیده باولیای
دولت ملحق گردید کشمیریان یعقوب پسر یوسف خان را بسری برداشته

چو بای چک

چو بای چک شدند و مهما امکن دست و پا جنبانیده [illegible]
در [illegible] اکندند سکه و خطبه را بانفالیس اندبار قبول نمودند درین
[illegible] دوله رای زمیندار ایرج عرب بهادر را در صد و هفتاد از هم
گذرانید فتح کشمیر جنت نظیر چون زمانه از یعقوب خان رئیس
کشمیر برگشت بدلازاری مردم ممالک محروسه خویش درآمد و خود را
شاه اسمعیل نامید مذهب امامیه گرفت و تبرایان چند بهم رسانیده
شروع در لاطایل کرد سوای سپاهیان کشمیر مذهب اثنا عشری دارند
همه تجاران و بزرگان و مردم محترفه سنی متعصب اند لهذا دلها ازو
رمیده و خاطرها رنجیده فتنه عظیم در او فکنده شمس برخوت و جمعی
شکنی که با اولیای دولت بسته بود علاوه گردید از پیشگاه خلافت
قاسم خان به تادیب آن خود سر خلعت امتیاز پوشیدند وقتی که
عساکر منصوره بکریوه نیره پیوست و طنطنه افواج قاهره در ولایت
مذکور شیوع یافت یعقوب چاره کار خود در شعاب جبال دید
چاپلوسان بقاسم خان آگاهی بخشیدند که یعقوب خان از ترس
موکب اقبال کناره گشید خالیت و خورد و بزرگ شهر جشن بمقدم
شرف دوخته اند هنگامی که قاسم خان بکریوه کنز بل رسیده مقرر شد
که چون لشکران با همت یکی طی مسافت میکنند جنبی را بالطریق

کسیل باید کرد که زود تر پری نگر که دار الملک ست در آیند
پس چک تو الچی باشد و شیخ یعقوب کشمیری را با گروهی از تنگنا
فرستاد و در آنجا حوض پر یخ است که بر و ستر دیوار بر
پوشش نموده اند و آن ظلمت نیا نهاده باستانیان که بردن
کوس و کرنا با غلغله آدم زیرش برف و باران و تگرگ میشود
القصه در منزل کرم پال جندی از لشکر منقلا زخمی کرده گفتند که یعقوب
خود را در پناه پیغولهای دشوار کشید و شمس چک که همیشه در آرزوی
کشمیر روزها می شمرد بر وساده ریاست نشسته مردم را باستحکام
کریوها رخصت داد با چک و شیخ یعقوب جنگ افتاد شیخ یعقوب
دو زخم خورده اولجه یکی از آشنایان خود گشت و چک را غنیم با دوازده
جراحت به بند برد قاسم خان ازین سیرای زخمش همت تیز تر
راند کشمیریان دل به پیکار بسته بقدر مقدور کوشیدند محمد چک اشجع
فرقه کشمیریان و لاکها نام راجپوت موکب فیروزی متهورانه بالای
کوه با هم پیچیده همچنان معلق زنان بزمین آمدند تماشا فریادیان
بر آسمان رفت چنید بنظر خان سردار فوج غنیم مده ملتق رسید
قاسم خان مظفر و منصور بسری نگر که مرکز ولایت کشمیر ست داخل
شده روس منابر و وجوه دنانیر بنام نامی و القاب گرامی آنحضرت

زینت

نیز ساخت دو نوبت کشمیریان قصد شبخون کرده پی نیل مقصود
برگشتند پیشتر به هفتصد سال منجمان کشمیر در کتب خود خبر این فتح
داده بودند درین سال میرزا سلیمان که بعد حکم محمد میرزا در کوه بدخشان
تاب تلاشش ننمود بعد از مردن حکیم محمد میرزا شکست یافته در بلده
لاهور بتقبیل آستان عرش نشان فایض گردید آغاز سال سی دوم
از جلوس اعلی اقالیم سبع موافق روز شنبه یازدهم شهر
ربیع الثانی خمس و تسعین و تسعمایه درین جشن خانخانان
سپهسالار از کار گجرات واپرداخته اعتبه بوسی بادشاه جهان
پناه گشت درین سال آنحضرت شاهزاده عالی نژاد سلطان
مراد را در هفده سالگی بدختر خان اعظم میرزا عزیز کوکه پیوند فرمود
درین ایام کشمیریان سر بشورش برداشتند قاسم خان همت
بدفع ایشان گماشت همواره افواج بادشاهی ظفر یافت مگر
روزی سید عبد الله خان که با آتش تاختن او بود شب بجوکه
داد میرزاده علیخان و سری رنگ برادر زاده راجه رام سنکه و غیره
تا سیصد کس بازی نقد هستی درباختند درین سال از عاقبه ناحیه
راجه بهگونت داس در مشکوی شاهزاده ولی عهد سلطان سلیم در بلده
لاهور پوری بوجود آمد و سلطان خسرو مسمی گردید درین سال وزیر خان

ودر بنگاله دعوت ارجعی را لبیک گفت و بایالت بنگاله سعید خان
نامزد شد و کنور مانسنگه بدارائی بهار مامور گشت آغاز سال سیوم
از جلوس خدایگان دریادکان روز یکشنبه دوم شهر [illegible]
سنه ست و تسعین و تسعمایه درین سال شیخ ابو الفیض فیضی فیاض
شاعر بخطاب ملک الشعرای خلعت امتیاز پوشید اتفاقا پیشتر
بدوسه روز قصیده گفته بود که مطلعش اینست ع آنروز که فیض عام
کردند ما را ملک الکلام کردند آغاز سال سی و چهارم از جلوس
گیتی خداوند موافق شب سه شنبه چهارم جمادی الاول سنه
سبع و تسعین و تسعمایه واقع ناگزیر که درین سال روی داد [illegible]
شدن حیات میان تانسین کوئیده ست حضرت را این قضیه
سخت گران آمد و فرمودند که امروز شخص نغمه در خاک رفت الحق
وحید الدهر بود بلکه هیچ ادای تا حال قدم بعالم کن فیکون ننهاده
باحراز شرف جمیع نغمه سرایان تابوتش عروسانه سرود گویان
با دل منزل آخرت بردند امروز هزاران نغمه دلنشین بطریق
اهل هند زاده خاطر آن در عالم شهرت دارد متوجه شدن
خاقان عالم گیر بکشمیر بی نظیر چون چهار چمن ریاض کشمیر از خس
و خاشاک اهل باطل اندیار رفت و روب یافت و خار دین کشمیریان

ازان

ازان گلشن همیشه بهار بنوعی که باید برکنده شد شوق دیدنش
در [illegible] اقدس غلبه کرد بساعت مختار منجمان کوس عزیمت
[illegible] بلند آوازه ساخته کشمیر از بلده لاهور نود و هفت کروه
و دو سه کروه شهر تهل نام درختیست عظیم که اگر کسی بریکی از و تحریک
[illegible] تمام درخت تاب و برگ میلرزد مؤلف اکبر نامه می نگارد
که در نوع درخت مسطور حرکت مسطور حرکت خاصه همان درخت
بود اما بخشی الملک معتمد خان در اقبال نامه جهانگیری می نویسد که چون جنت
مکانی جهانگیر پادشاه انار الله برهانه بکشمیر تشریف بردند همه درختهای
نوع مذکور در صحرا الطریقی که مذکور شد بنظر در آمد وقتیکه بر سر پل
اکبر مرکز ولایت کشمیر ظلال رایات جلال افتاد کشمیری را از نظر انور
گذرانیدند که قبل ازین به یکسال تقریبا شکم خود از کارد پاره کرده
روده ها را گسسته بود چون هوا خواهان آویخته بر جراحت زدند
یک وجب کم و زیادت روده نتوانستند در شکم کرد همچنان
آویخته ماند و زخمش التیام پذیرفت هرگاه که اکل غذا می نمود
فضله از راه آن روده بر می آمد زهی قدرت الهی تعالی شانه
میگویند درین سال مرزا سلیمان هفتاد و هفت ساله در لاهور
ودیعت حیات سپرد و غره امرداد ماه از راه پکلی رایات معاودت

بعزم دیدن قرآن کابل ارتفاع یافت درین ایام یعقوب پسر
یوسف خان کفش پای مبارک اشرف درخوست و [illegible]
[illegible] ملازمت کردانید درین صف محب علی خان [illegible]
وعضد الدوله امیر فتح الله شیرازی و حکیم ابو الفتح [illegible] وجود
نمودند در کابل حکیم همام که بایلچی گری ما وراء النهر رفته [illegible]
رسانید که شبی سال گذشته در توران برجا توران برنده غریب
واقع روی داد بحدی که عالم را دل بدرد آمد و سحر صحرا اجرام غاز
و قوت لک لک و غیر ذلک نزدیک بخارا زخمی و کم شکسته و بال و
پر ریخته افتاده بودند و بهمین قسم بر لب کول کودک انتشار [illegible]
بحال تباه دیده شده و کسانی که از ساحل جیحون آمدند ازین بابت
سرائیدند خلایق بر اعرابه و شتر و اسب بار نموده بجاهای خود
آوردند و تا شش ماه قدید بکار می بردند و از پیه آنها چراغ روشن
میکردند فرستاده والی توران معروض داشت که چون برف و باران
بنود عبد الله خان از مردم دانا احوال پرسید بعضی بر زبان راندند
که شاید لشکر یوم را گذار افتاده باشد برخی بعرض رسانیدند که
سدایق نام جانوریست برنده در نهایت زبردستی و تنومندی
همانا که آزرده باشد شخصی گفت که نوبتی سدایق از پرسش درمانده

بودو از

بود و از مانده یکی نفس میکشید میر شکاری رشته در پایش بسته
[illegible] بنشاند چون برآمد میر شکار را بچنگال گرفته بر آسمان
[illegible] و از نظر پنهان گشت بعد از ساعتی بر زمین فرو [illegible]
[illegible] در مشکوی شاهزاده وارث هفت اقلیم سلطان
سلیم [illegible] دختر خواجه حسن عموی زین خان کوکه پسری بوجود آمد
و بسلطان پرویز مسمی گردید قصه کوتاه از کابل در اوایل آبان
ماه کوس مراجعت بصوب هندوستان بلند آوازه شد درین راه
ضمیمه [illegible] راجه تودرمل و راجه بهگونت داس و نعمت خان
[illegible] از روی واقع بعرض انور رسید ضیو مهربان کنور مانسنگه
پور باشعور راجه بهگونت داس را به بلند مرتبه منصب پنجهزاری
خطاب راجگی رسانیدند و قدر خواجه شمس الدین محمد خوافی بوالا رتبه
دیوانی و منزلت خانی خان بوکالت کل افزودند و خان اعظم را از
مالوه بحکومت گجرات دستوری دادند درین روزها خان خانان واقعات
بابری را بامر اشرف از ترکی بترجمه فارسی در آورده دست آویز تحسین
ساخت آغاز سال سی و پنجم از جلوس پادشاه اسکندر آئین
موافق شب چهاردهم شهر جمادی الآخر سنه سبع و تسعین و تسعمایه
تاریخ مسعود دویم فروردین ماه الهی سایه شرف بر ظاهر دار السلطنت لاهور

آنچه از بلده لاهور تا اتک بنارس صد و سه کروه است و از اتک
بنارس تا بلده فاخره کابل نود و سه کروه است درین [illegible]
[illegible] صاحب سرزمین اودیسه و شیرخان فولادی یکی از فتنه گران
گجرات در عالم نماندند واقع عجیبی که درین سال سمت ظهور گرفت
آنکه در موضع بکسر که نزدیک بنارس و غازی پور است [illegible]
بیکا نام شخصی را اعدا ایش بدو زخم از هم گذرانیدند پس از گذشتن
چندی کوچ راه اسس خویش بیکا مذکور پسری آورد که برهمان جای
مجروح این مولود دو زخم داشت چون زبان او بگفتار آمد از گذشته
مذکور میکرد و مردم میگفتند که بیکا بتناسخ در وجود آمده است والله
اعلم حضرت نیز فرمودند که هنگامی که ترکیب عنصری من در شکم مادر صورت
می بست والده ماجده ام در پای خود لبوزن چنانکه رسم زنانست
خالها می نهادند حضرت جنت آشیانی استفسار کردند ایشان معروض
گردانیدند که خاطرم میخواهد که همین نشان در پای فرزندی که جلوه گر شود
پیدا آید و آن امنیت هم عهدهای دولت دیده تعجب نمودند درین سال
شهاب الدین احمد خان اعظم امرا جان بمالکان جنت سپرد درین سال
منهیان اخبار بعرض مقدس رسانیدند که مظفر حسین میرزا و رستم میرزا
پسران سلطان حسین میرزا از دولت ایران انحراف ورزیده [illegible]

به بیگانگی

۱۷۹

به بیگانگی مبدل نموده اند و آوازه این صحبت شنیده چشم طمع
[illegible] دارند خدیو عالم نیز خان خانان سپهسالار را با لشکری زیاده
[illegible] عرض رخصت انصراف داشتند که اگر میرزایان [illegible]
[illegible] نمایند هم با اولیای دولت سپارند ایشان را بالامال الآمال [illegible]
بحضور اشرف بیارد و الّا بگذارد که از بیگانگان ایران او [illegible] شوند

آغاز سال سی و ششم از جلوس شهریار جهانجوی و آفاق
ستان روز پنجشنبه بیست و چهارم شهر جمادی الاول سنه
تسع و تسعین و تسعمایه درین سال خان اعظم میرزا کوکه بر مظفر
گجراتی ظفر یافت بیان این سرگذشت بطریق اجمال آنکه مظفر باز
باغوای جام بو سیه بزرگ آن سرزمین از زاویه ناکامی برآمده
قریب سی هزار سوار بهم رسانیده سر بشورش برداشت خان اعظم
باعتضاد حبل متین اقبال بی زوال ظل الهی با کم از ده هزار سوار
بسزای او دل نهاده در قول دو هزار سوار و نیم پسر خود را در خدمت
فرمودند در انغار نورنگ خان را با هزار و پانصد سوار جا داد و در جرانغار
خواجه رفیع با هزار و هشتصد سوار ایستاد و در مقدمه سید قاسم بارهه
با هزار و چهارصد سوار رزم طلب گشت و در التمش انوز پسر خود را با پانصد
سوار گماشت و خود با چهارصد سوار طرح شد و کوچ خان را با پانصد سوار

طرح دست راست نموده تاخت طرف دست چپ با پانصد
سوار با هجوم بروی سپهر دو مظفر نیز با چهار هزار سوار
با ضلالت افزود و دود تغان بر امین خان غوری حاکم
با چهار هزار و پانصد سوار سردار میمنه گردانید و در میسره جام با هشت
هزار سوار علم خول برپا کرد و در مقدمة الجیش ببر جای تتش جام جا
گرفت نزدیک تواکز دار الخلافة الحکومت جام آتش قتال
برخاست بهادران التمش بصاحب میمنه مخالفان و مقدمه
اقبال بمقدمه بخت برگشتگان درهم پیچیده کار بجای رسید که زینقش
دست از ثمر کشیده بکارد و خنجر درآمدند دولت خان سردار
برانغار اخر بسوختگان پهلوتی ساخت جنید خان اعظم حمله آورده
سعا غنیم را از جا برد زیاده از دو هزار سوار اعدا و دولت از هم
گذرانید و بندهای بادشاهی صد کس جان نثار و نزدیک پانصد نفر
زخمی گشتند و هفت صد اسپ در میدان ماند درین سال مولانا
عرفی شیرازی شاعر ازین عالم رحلت برتبت حدت طبعش از
سخن او معلوم کنند حاجت نیست که با یراد اوصاف آن پرداخته
آید گویند بسیار مغرور و متکبر و خود ستا بود با شرب شراب و لعب
نرد نیز بستی و جدی نرد را دوست میداشت که در سپردن الکاس

والبین

والبین شش و پنج و شش و چهار میگفت درین سال شاهزاده عالی
نژاد سلطان مراد در الصوبه مالوه که در معنی باب الدکن است
مقام روزی حضرت برکنار آب جناب شکار عزمت
نمود و بر آهو بره سگ شکاری گذاشتند ماده آهو مهر مادری
خود در بلعبه لنگ نموده پیش آمد چون سگ او را معلول و التسه دید؛ بچه
از ان مهلکه خلاصی یافت درین سال میرزا جانی والی ولایت تته
حلقه اطاعت در گوش افگند تفصیل این احوال بطریق اجمال آنکه در
راه قندهار بخانخانان سپهسالار منشور سعادت رفت که تسخیر
ولایت تته نماید پس قصد قندهار کنند خانخانان از ملتان
همت بگشایش ملک تته گماشت میرزا جانی ازین انها با جمعیت شایسته
در نصیرپور قلعه برپا ساخته فروکش کرد خانخانان نیز جنگش کرده غنیم حصار
اساس نهاده قیام ورزید جرکس خان غلام میرزا جانی با کشتیهای جنگی مبارزه
خواست خانخانان میرزا فریدون برلاس را با جمعی بمقابله اش رخصت داد
محاربه شدید افتاد از اقبال بادشاهی اعلام نصرت عقیدت کیشان ترفع
گردید خانخانان قلعه میرزا جانی را کین دار گرد گرفت چون مهم محاصره بدرازی
کشید و نرخ غله در آورد و به نهایت گرانی میرزا از پای قلعه برخاسته در
قصبه جون نشسته افواج قاهره بتاخت و تاراج جابجا فرستاد میرزا جانی

بر فوجی که با گشتن برای آوردن رسد بصوب سهوان بسرعت شتاب
آورد خانخانان دهار و پسر راجه تودرمل و علیمردان بهادر و دیگر مردم را
تعین ساخت مخالفان از پنجهزار کس زیاده و اولیای دولت سه هزار
و دویست نفر بودند بین الفریقین آتش قتال ملتهب گشت از جانبین
چپقلشهای نمایان بظهور رسید دهار و پسر راجه تودرمل مردانه کوشیده جنگیدند
بر مرزا جانی بهادر خان قورداد و غیره امرای حمله بردند بغایت آنکه قبل
غنیم نیز از دست تنگاه فوج خود برهم زد مرزا جانی بی اختیار راه فرار
نشتافت برگ هستی سیصد کس از مخالفان و صدکس جوانان از بندهای
بادشاهی ازین تند باد فرو ریخت مرزا جانی چون دید که عقده لکی
ستیزه کردن تیشه بر پای خود زدن است لاچار از عجز و زاری علاوه
خود با ایرج پسر سپهسالار قبول نموده ولایت سیوستان با قلعه سهوان
داخل پیشکش گردانید درین ایام سعادت فرجام در مشکوی شاهزاده
وارث هفت اقلیم شاهزاده سلطان سلیم از دختر موته راجه خلف راجه
مالدیو راتهور که در هندوستان فرق عزت از همه راجهای می افراخت
و حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه انار الله برهانه در واقعات خود
می نویسد که وقتی که فتح هندوستان کردم در وسعت آباد هند دو بادشاه
و سه راجه کلان بوده از راجهائی رانا دویم راجه مالدیو سیوم راجه راجنید

بهم بی از

بشنبه پس از مرور چهار ساعت و بیست و چهار دقیقه بطالع میزان در ماه
ربیع الثانی سنه هزار نور خلف بوجود آمد باز در شادی گری نیت
بجد اعظم زر بخشی ربع گرفت گیتی ستانند آن مولود مسعود را مسمی
بسلطان خرم فرمودند و همه شاه جهان بادشاه غازی صاحب قران ثانی
خلد الله ملکه و ابقاه *سال سی و هفتم از جلوس خاقان سلیمان نشان*
موافق روز جمعه پنجم شهر جمادی الآخر سنه الف هجری در سر آغاز
این سال مملکت وسعت آباد اودیسه داخل ملک بادشاهی شد تفصیل
این اجمال آنکه اودیسه ولایتیست معمور در انتهای جنوبیه بنگاله که همواره
فرمان روائی علحده داشت چون از راجه مکند دیو نوبت به سلیمان
کرانی رسید و از او به قتلو نوحانی بازگردید و او نیز در عالم نماند راجه مانسنگه
صوبه دار بهار با لشکر بنگاله رو بآن دیار نهاد و افغانان نیز با هشت هزار
سوار قدم در وادی ادبار گذاشتند از طرفین آتش قتال زبانه کشید بهادر
گور ده مقدمه غنیم فرخ خان را که در جورانغار موکب منصور بود از جا برد
راجه سنگرام کهر کپوریه مدد فرخ خان کرد برانغار غنیم با سعید خان صاحب
لشکر بنگاله پیچیده کارنامه شجاعت بظهور رسانید بابوی منگلی از فوج
سعید خان پهلوتهی ساخت بهادرخان بکومک بابو منگلی حمله آورد و
دو بار ورد آویزش از اسب جدا شده باز بر اسب بر آمد و در وقت

محصوص صحان خوبها ساخت هنگامی که خواجه ویس یکی از سرداران لشکر
عظیم در میدان افتاد دمای استقلال اعدای دولت از غبار نیست
فتحی که نمونه فتوحات بی اندازه باشد بر منصه ظهور جلوه گر گشت
در جلیسر که از بلاد آباد اندبارست قدر رونس عنایه و منزلت دیگر
نام نامی و القاب گرامی بادشاهی افزوده کوس مراجعت نواختند
درین سال باز حضرت بتماشای کشمیر و بیند بر توجه فرمودند چون مرزا
یوسف خان برای بعض امور ضرور سعادت اندوز حضور بود مردم فتنه
دوست کشمیر صوبه را خالی دانسته یادگار نام عم زاده یوسف خان
والی کشمیر را بر یایت گزیده علم مخالفت برافراختند و آن بی حوصله
اجل رسیده بخطابها اشراف و از اهل زمین مذکور بنام ازل
و ابد گردیده بکام روائی نشست و با حسن بیگ شیخ عمری و دیگر اولیای
دولت جنگها کرده فتنه عظیم بر پا ساخت در نواحی آب جناب شهبان
اخبار این خبر بعرض اشرف رسانیدند از پیشگاه خلافت شیخ فرید بخشی را
بطریق منقلا دستوری شد شیخ مشورانه بکوهستان در آمده دو سه جنگ
که دست داد هر مرتبه یادگار راه فرار سپرد تا خواجه ابراهیم خان کاکر و غیره
نوکران مرزا یوسف خان در هیره پور تارک نامبارکش بریده بدرگاه عالی
فرستادند درین سفر درخت چناری بنظر در آمد که از گذشتن مشهور روستین

بحدی مجوف

بحدی مجوف گشته بود که سی و چار نفر در وجا یافتند صد بود جهان زیبائی
نخل منجمان سایه شرف بر سری نگر مرکز کشمیر انداخته اسپ زین
تشریف بردند زین لنکا عمارتیست در میان کول اولر بنا نهاده سلطان
زین العابدین والی کشمیر به طول و عرض صد و نوزده درع و ارتفاع
دو درع همه عمارت سنگین و مرغوب و دلنشین دارد و بنای
حوض بحدیست که کناره پیدا نیست و از تحریک باد و از رفع امواج کشتی
بهزار دشواری بدانجا میرسد القصه بعد از سیر همیشه بهار کشمیر و تماشای
زین لنکا علم معاودت براه باره موله بجنبش در آمد درین سال مظفر گجراتی
بیمن اقبال بادشاهی فرو نشست تفصیل این احوال بطریق اجمال آنکه چون
مظفر گجراتی از خان اعظم مرزا کوکه شکست خورده سراسیمه در وادی
ناکامی روز بجای و شب بمکانی در پناه زمینداران بسر می برد تا که
در حمایت زمیندار کچه امد خان اعظم آن بوم را بجز فنای بوم
بحدی تهدید و ترغیب کرد که از مظفر نشان داد عبد الله خان بر
خان اعظم که در پیش بود شتاب آورده گرفتار ساخت روزی مظفر
در قدمگاه به بهانه که در پای جامه داشت گلوی خود بریده بعالم بالا
شتافت درین سال راجه راجچند زمیندار ملک بته که اکثر نقش
هندی زبان تصنیف میان تان سین گوینده بنام اوست

روزها خواجه سلیمان و خواجه عثمان از جاده عهد و پیمان قدم فراتر
بیرون گذاشتند شرح این ماجرا بر سبیل ایجاز آنکه چون ممالک اودیسه
در قلمرو پادشاهی در آمد نام بردها راجه مانسنگه را دیدند و پرگنه
خلیفه آباد بایشان تنخواه کرد چون بدطینت بودند در معدوده ایام
سر بشورش برداشته جانه رای پسر کیدار رای زمیندار بهنه را از هم
گذرانیدند به پناه عیسی زمیندار بهاتی رفته چنانچه بجای خود مذکور
خواهد شد **آغاز سال سی و هشتم از جلوس میرزایان اعلی موافق**
شب یکشنبه هفدهم شهر جمادی الاول سنه الف احدی هجری
در هنگام عشرت اندوزی این سال مبارک مال خانخانان سپهسالار
میرزا جانی والی تته را با ستعاد تقبیل آستان فلک نشان آورد میرزا جانی
بن پاینده محمد بن میرزا بلچی بن میرزا عیسی که بچند واسطه بشنکل ترخان
ابن ایکو تیمور توصل میکرد و ایکو تیمور به ارغون خان بن اباقا خان بن
هلاکو خان بن تولی خان بن چنگز خان منتهی میشود حقیقت فایض گشتن
میرزا عیسی به ریاست تته در طبقه سند گذشت ترخان عبارت
از شخصی که پادشاهان ماضی آنکس را از نوکران دیگر بچند چیز ممتاز میکردند
و ترخان صاحبقران چنان بود که جا و شان او را از هیچ جا باز نمیداشتند
و تا نه گناه از او و از فرزندان او نمی پرسیدند و برخی ترخانی را لقب

جوز بند

جابجا می‌بندند میگردانند طبل و نقاره و تومان توغ و هر کس از گزیدگان
خود قشون تومن توغ یعنی چتر توغ میداد و تورا او نیز بر پای داشتند آئین
مغل آنست که جز فرمانروای ترکش هیچ یکی بر نگیرند و نگارگاه او نیز
فرق باشد و بزرگ او بس خود شود امرا از هر دو سو بعد دو کمان دورتر
بنشینند چون حضرت جهانبان امیر خان او را بدین پایه برآورد شش
دیگر بر او افزود آنکه روز تو بی همگی بزرگان پیاده باشند و بجوی که
نیاول فرمانروا سواره بینی مردم در پی آیند همچنان در هنگام سواری
او نیز ترک بکنند و بطریقی که در بزم بر اشتای کارکس یا فرزند داشته
باشند از دست چپ آن نیز ساغر بدان ن دارند و مهر او بر روی
فرمان باشد خدیو جهان میرزا جانی را به منصب سه هزاری امتیاز
بخشیده وسعت آباد تته در تیول میرزا شاهرخ مرحمت فرمودند
درین سال شاه بیگ خان کوکه میرزا محمد حکیم که آخر به تته جانه و دراینه
رسید دو هزار و پانصدی شد درین سال خان اعظم میرزا کوکه با جمول
دلسوزی قبله مجازی ترک ایالت صاحب صوبگی اعظم صوبه گجرات
نموده با فرزندان اهل حرم اعزام بیت الله زاده الله تعالی شرفا ثبت
و صوبه گجرات بوکلای شاهزاده عالی نژاد سلطان شاه مراد تعلق
گرفت درین سال زین خان کوکه در سواد بجوشنق لبت و رای

با افغانان رسانیده هفت هزار آدمی در بند آورد و جلالهٔ روشنائی
که بحکم حضرت ظل سبحانی بتاریکی ملقب گردید تا سر حد کاشغر دوانید
درین سال بادشاه مهربان از شفقت که در ذات مقدس مجبول بود
مرزا جانی را بصوبه داری تته سرافراز ساختند و صوبهٔ مالوه از تغیر وکلای
شاهزاده سلطان شاه مراد بمرزا شاهرخ داده مرتبه ایشان بمنصب
پنجهزاری افزودند درین سال رستم مرزا صفوی سر بر خاک بارگاه
بادشاهی نهاد تفصیل این اجمال آنکه وقتی که شاه محمد قلات بحکم حضرت
خاقانیه قتیل شد متعلقان شاه علیین آشیانی شاه طهماسب سپرده
شاه علیین آشیانی او که بسلطان حسین مرزا ابن بهرام مرزا برادرزادهٔ
حکومت کرد چون سلطان حسین رخت بسرای آخرت بربست
چهار پسر در عالم یادگار گذاشت مظفر حسین مرزا پسر کلان قندهار
گرفت و رستم مرزا با دو برادر خورد که ابو سعید مرزا و سنجر مرزا
باشند زمین داور متصرف گشت آنکه صحبت میان برادران بر
نیامد به رستم مرزا سعادت رهنمون شد عریضهٔ اختیار بندگی بدرگاه
عالم پناه ارسال داشت ظل سبحانی از روی عاطفت مرزا را بحضور
فایض النور خواندند مرزا در لاهور با چهار پسر مراد مرزا و شاهرخ
مرزا و ابراهیم مرزا و چهار صد ترکمان بپای بوس والا مشرف گردید

بعالی

بمنصب والا منزلت پنجهزاری رسید **آغاز سال سی و نهم از جلوس**
جهانگیر والا که در موافق شب دوشنبه بیست و هشتم شهر جمادی
الاول سنه الف اثنی هجری درین جشن سلطان خسرو پور
نور عین شاهزاده ولی عهد در هفت سالگی خلعت منصب پنجهزاری
پوشید درین سال میر حیدر معمائی از سادات کرام عراق دولت
بار یافت حدت طبعش بحدی نقل میکنند که هر روز مرهٔ او تاریخ
بود درین سال آنحضرت بر جباری خان پسر مجنون خان قاقشال
رکن رکین باغبان بنگاله بجشوده سرفراز ساختند درین سال حکیم
علی حوضی ترتیب داده و در پایینش خانه چون حوض از آب
لبالب گردانیدی بسبب امتناع هوا که جوی در و تعبیه کرده
بود یک قطره آب در خانه نرفتی مردم غوطه خورده درون در آمدندی
و بر فرشها نشستندی و سرو پاهای تازه پوشیدندی و مطالعه کتب
که در خانه چیده بود کردندی درین سال تولک خان امرای اعظم
حضرت جنت آشیانی از جهان فانی رخت بربست درین سال قاسم
خان میر بحر صوبه دار کابل مقتول گشت این اجمال آنکه وقتی که شاهرخ
مرزا از بدخشان بشرف آستان بوسی رسید بدخشان بدنقش
هرگاه مغولان ایشان میشوریدند پسر پیرا بفرزندی مرزا شاهرخ برداشته

اسباب آنخوب ترتیب میدادند درین ولا محمد زمان نام اند
جلالهٔ پسر را بفرزندی مرزا علم ساخته بقصد کابل راه هزاره جات
سپردند هاشم پسر قاسم خان که بنیابت پدر در کابل بود با نهصد
جوان تعین کرد القصه مردم بادشاهی در کوتل بچنیه با هزاره جنگ
انداخته محمد زمان را گرفته آوردند چون قاسم خان از حضور اشرف
بکابل رفت او را از زندان برآورده ادمیانه پیش آمد آن زشت
طینت با بدبختان کابل قریب به پانصد کس عقد اتفاق بسته قاسم
خان بیگناه را از هم گذرانید غلغلهٔ عظیم در حصار برخاست هاشم
دروازه‌ها را بند نموده با مردم معدود همت بر دفع ایشان گماشت
فتنه جویان از بالای بام خانها سنگ و خشت و تیر و تفنگ می
انداختند از نیمروز تا نیمروز دیگر جنگ بود دران مغلوبه محمد زمان
علف تیغ بیدریغ گشت هاشم سرش بدرگاه والا فرستاده
قتل عام در بدبختان فرمود درین سال راجه مانسنگ بصوبه
داری بنگاله رفت درین سال نظام الدین احمد صاحب تاریخ
نظامی پسر شاه محمد خان اتگه که تخت در گجرات خدمت بخشی گری
سر براه میکرد و با فرخ بخشی بیگی حضور امتیاز گرفت رخت حیات
معنجت سرای جاودانی تاخت خانه از رشد نبود درین سال

اعظم از مکهٔ معظمه زادالله تعالی شرفا برگشته بزمین بوس بادشاهی
مستعد گردید و بعالی رتبهٔ پنجهزاری گرائید و بوکالت کل سرفراز شد
درین سال شیخ ابو الفیض فیاضی ملک الشعرا در بحر لیلی و مجنون کتاب
نل دمن چهار هزار بیت در چهار ماه گفته از نظر انور گذرانید و مصدر
آفرینها گشت الحق که جای تحسین ست پیش ازین دو وزن مخزن اسرار
مرکز ادوار سه هزار بیت و در زمین خسرو شیرین سلیمان و بلقیس
و در مقابلهٔ هفت پیکر هفت کشور و در برابر اسکندرنامه اکبرنامه
شروع کرده بود اما عمر یاری باتمام همه آنها نداد مگر نل دمن و مرکز ادوار
که بانجام رسانید آغاز سال چهلم از جلوس کشور خدائی موافق
نهم شهر رجب المرجب سنه الف ثلث هجری درین سال
برهان الملک والی دکهن از سرای سپنجی رخت بربست گویند
چاند بیبی خواهر او مسموم ساخت درین سال اعظم امرا مونه راجه
که از قوم راجپوتان را الهور و بزرگ ترین راجهای هندوستان
بود درگذشت درین سال ملک الشعرا شیخ فیضی فیاضی شاعر
به تنگی نفس بعالم بالا اشتیاق نزدیک سیری شدن وقت این
رباعی بر زبان آمد ه دیدی که فلک بمن زهره نیرنگی کرد؛ مرغ دلم
از قفس شب آهنگی کرد؛ آن سینه که عالمی درو میگنجید؛ تا نیم نفس برآوردم

ننگی کرد ∴ درین سال مظفر حسین مرزا برادر مرزای رستم صفوی
با چهار پسر بهرام مرزا و حیدر مرزا و القاس مرزا و سنجر مرزا
و چهار هزار قزلباش در لاهور بسعادت زمین بوس رسیده
و بمنصب پنجهزاری سربلند گشت مرزا از جمله پیشکش خود زهر مهره بنظر
اشرف گذرانید که در آب لیمون حرکت میکرد و بر زخم مار
گزیده چسپیده زهرش میکشید از پیشگاه خلافت شاه بیگ خان
کور بصوبه داری قندهار دستوری یافت درین سال بلده راجمحل
سمت بنیاد پذیرفت وقتی که راجه مانسنگه به بنگاله رفت
دراک محل جای حاکم نشین ساخته مسمی باکبرنگر گردانید درین سال
شاهزاده عالی نژاد سلطان شاه مراد از گجرات بقصد دکهن برآمد
و خانخانان سپهسالار با شاهرخ مرزا و شهباز خان کنبو و دیگر تیول
داران از مالوه که جاگیر او بود روان شد چون شاهزاده در آمدنها تعطیل
نمود راجه علیخان فاروقی فرمانروای خاندیس تاب صدمه افواج
بادشاهی در خود ندیده خان خانان را دید شاهزاده ازین انها بسیار بر
آمد درین سال ضد بوشیر شکار شبی آهو را بجنگ می انداختند از
شاخ آهو خصیه حضرت مجروح گردید و تا یکماه و هفت روز که مندمل
گشت فتنه عظیم در ممالک محروسه برخواست درین سال قحط

عظیم درتما

عظیم در تمام هندوستان افتاد بحدی که آدم آدم را میخورد وقتی
که خانخانان از آزردگی شاهزاده آگاهی یافت بشاهرخ مرزا
ا... وی سپرده با راجه علیخان شتاب آورده در سی کروهی
احمدنگر بلشکر والا رسید درة التاج خلافت ازبس که رنجش
خاطر داشت روز دیگر بکورنش کوچ آخر روی بکورنش طلب کرد القصه
چاند بیبی خواهر برهان الملک به برج و باره قلعه احمدنگر پرداخت شاهزاده
قسمت مورچل فرموده همت بکشایش حصار گماشت ازانجا که اتفاقاً
چنانچه باید احتیاطها بکار نرفت مهم قلعه بدرازی کشید و نرخ غله
بنهایت انجامید و دکنیان برار و دکهن شروع در شوخی نمودند
سید هاشم و سید راجو باره هه در دکهن با هفصد برادران مردان
بکار آمدند جنگ روزی سی درع دیوار حصار نقابان بنقب بر
انداختند از کجی امرا بجای تعویق افتاد که قلعه نشینان رخنه را مسدود
ساختند بعد از مدت تمادی حصاریان به تنگ آمده سخن از صلح گفتند
درین ره قبول شهرت گرفت که والی بیجاپور رفوجی بمدد چاند بیبی
گسیل کرده شاهزاده عالیجاه با موکب منصور از دامن حصار بدفع
اهل ادبار دل نهاد آخر بوضوح پیوست که افواه است چون کار
از عسرت غله و زبونی چاروا بجان رسیده بود دیگر نتوانستند در آنجا

استاد بالضرور در عطف عنان بسمت برار شد و در بوکشتها
چنانچه قاعدهٔ دکنیانست در آمد و بر آمد در پرنال دارد و میکردند
اهل لشکر به پیدیا تمام تا مهکر راه سپردند آغاز سال چهل و یکم از جلوس
سریر آرای اقبال موافق روز چهارشنبه بیستم شهر رجب المرجب
سنه الف اربع هجری درین جشن منزلت زین خان کوکه و
صادق خان بمنصب پنجهزاری و مرتبه شاه قلیخان محرم بمنصب چهار
هزاری افزود از نوادر ایام که درین جشن به نظر انور گذشت
نابینای بود که دست در زیر بغل برده هرچه مردم از زبان گفتندی
از شعر و اقسام سخن آدبار بغل بیکم و زیاده میسرائید درین سال
تولک خان قوچین از امرای قدیم حضرت جنت آشیانی بعالم بالا شتافت
چون شاهزاده شاه مراد داخل برار شد چنانچه گذارش یافت
قریب بالاپور طرح اقامت انداخت در فرصت کم آن
معسکر مصر جامع گشته تا شاه پور مسمی گردید شاهزاده در انتزاع
ملک کوشیده جابجا امرا کالا و تعیین ساخت عبدالفتاح و ازدرخان
و دستور خان و غیره امرای نظام الملکیه قریب ده هزار سوار به پیکار
صادق خان کمر بستند صادق خان با سه هزار سوار باعتصام حبل
متین اقبال پادشاهی بر ساحل آب بان گنگ افواج ترتیب داده

استاد خداوند خان دکهنی با پنجهزار سوار و چهل فیل گزیده با میرزا
علی بیگ اکبرشاهی هراول موکب منصور در پیچید میرزا کارنامهٔ
شجاعت بظهور رسانیده غنیم را از جا برد صادق خان بضرب توپ
بسیاری را بعالم نیستی فرستاده سالماً و غانماً معاودت نمود
درین سال لچمی نراین زمیندار کوچ صاحب سکهٔ نراینی که از
اطاعت فرمانروای بنگاله جدائی زیست و چهار هزار سوار و
دو صد هزار پیاده و هفتصد فیل و هزار کشتی جنگی داشت از سعادتمندی
حلقهٔ اطاعت در گوش افکنده راجه مانسنگه را در یافت کوچ
ملکیست وسیع در اقصای شمالیه بنگاله بطول لانه دولیست کروه و
عرضش از چهل تا صد جنوبیه او بهار است و شمالیه آن بیابان آسام
و طرف مشرق دریای برم پتر و مغرب رویه نزهت درین سال
رانا کیکا اعظم راجه دیار هندوستان بجهنم رفت گویند بسی امرا بور
نخستین خود مسموم گشت حضرت فردوس مکانی بابر پادشاه در واقعات
خود نوشته اند که وقتی که فتح هندوستان کردم در وسعت آباد هند
دو پادشاه و سه راجه کلان بودند رانا و راجه مالو بود و راجه راجخند
بیته جنگ سهیل با خانخانان سپهسالار چون اولیای دولت بگرد
بر دکنیان مظفر و منصور گشته و خیم العاقبتان با شصت هزار سوار

و توپخانه بسیار و فیلان بشمار بسرداری سهیل خواجه سرا که
امرای بزرگ عادل خان بود قدم در وادی ادبار گذاشتند
شاهزادهٔ عالی نژاد بدفع آن وارونه طالعان دل نهاده پانزده
هزار سوار را بسرکردگی شاهرخ مرزا با تمام خانخانان سپه‌سالار
فرستاد و خانخانان بتصفیهٔ صفوف پرداخته خود در قول همراه شاهرخ
مرزا جا گرفت و خدمت برانغار بسید قاسم بارهه سپرد و جورانغار
را براجعلیخان فاروقی فرمانروای خاندیس را گماشت و سایر
راجپوتیه همراه او با تور نمود علیمردان بهادر در التمش جنگ طلب
گردید و غزنین خان طرح دست راست و حسین علی بیگ با جمیع
ترکمانان طرح دست چپ گشت شیر خواجه تلغمهٔ برانغار و میر منطق تلغمهٔ
جورانغار شدند و ملک رستم میرمنزل بچنداولی پای افشرد و غنیم نیز در
قلب نظام الملکیه و دست راست عادلخانیه و دست چپ قطب
الملکیه را مقرر گردانیده در دوازده کروهی پاتری بر کنار آب بان گنگ
لشکرین بهم پیوستند پس از مرور یک پهر از اول روز آتش قتال اشتعال
یافت اول غنیم بشیر خواجه که دست چپ بود در پیچید شیر خواجه خانجه باید
استاد آهسته آهسته در پهر فوج بازار جانبازی و جانفشانی گرمی پذیرفت
جنگی دست داد که در هندوستان تا حال کس نشنیده بود در عین شدت

شاه‌بیک رومی داروغه توپخانه مخالفان آمده سپهسالار را دید و
گفت روبروی شما آتش بازی فرش کرده‌اند و اینک فلیته
می‌افروزند ازاینجا قول ملکان بکشید و دست راست خود بالستید
خانخانان میل بآن طرف نموده پیش راجعلیخان کس فرستاد که شما هم
بر استای خود بپایید همین که راجعلیخان بجای سپهسالار رسید غنیم
فلیتهٔ آتشبازی برسیکنه تا در دود باروت زمین و زمان را
فرو گرفت سهیل بعد از فرو شدن دخان راجعلیخان را فوج قول
انگاشته ریخت محاربهٔ شدید در پیوست راجعلیخان مردانه با
بسیاری از عمده‌های خود شربت شهادت چشید سپهسالار بر فوج
مقابلهٔ خویش حمله آورده از پیش راند درین هنگام شام شد فریقین
فتح بند انگاشته بامید فردا شب در خانهٔ زین ماندند و دم صبح هنگامه را
برپا دیدند چون هشت پهر اسپان آب نیافته بودند لشکریان بقصد آب
جلو گردانیدند غنیم قابو دانسته تاخت و در تلاش سهل آیة الفرار
خواندند آغاز سال چهل و دوم از جلوس والی آفاق موافق شب
جمعه دویم شهر شعبان المعظم سنه الف و خمس هجری درین جشن
نوروزی که بانواع تزئین آراستگی داشت آتش افتاد و آن بارگاه که
آسمان دیگر بود با تکلف پانزده هزار کس در زیر ظل او می‌استادند از دم

بوخت درین جشن قلیج خان بمنصب چهار هزار و پانصدی و [illegible]
قلیچ خان بمنصب چهار هزاری ممتاز شدند همدرین سال صادق خان
در دکن مرد درین سال حضرت عالم باز بتماشای کشمیر جهت نزهت تشریف
فرمودند و شاهزاده بلند اقبال سلطان دانیال را بمنصب هفت هزاری
ذات و هفت هزار سوار سرفراز نموده بصوبه اله اباد دستوری دادند
درین سال حصار باندهو متعلقه راجه رامچند زمیندار پنه مفتوح گشت
و آن کوهچه ایست از یک تخته سنگ منضم مضافات صوبه اله اباد در رفعت
یک کروه ملک زیاده و دست تسلط هیچ سلاطین روزگار برو
نرسیده بود گویند سلطان علاء الدین با آن عظمت و شوکتی که داشت
در زمان دراز نتوانست گشود رای پتر داس کهن پرستاران
این درگاه در عرض هشت ماه و بیست روز مفتوح ساخت درین سال
در جنگ سنگ پسر راجه مانسنگه با عیسی زمیندار بنگاله و معصوم عاصی
کربوه نواحی دهاکه او بخسته مردانه با راجپوتان بسیار بکار آمد در وقت
معاودت از کشمیر نوری بر آهوها شد آهو چند ان شاخها جنبانیدند
که نوز نرسیده راه فرار سپرد درین سال عبد الله خان فرمانروای
توران بعالم جاودانی شتافت گویند باغوا وکیل مطلق او بگفته
عبد المومن خان پسرش زهر و طعام کرد عبد الله خان به هفده واسطه

بقاآن بزرگ چنگیز خان میرسد چنانچه در طبقه توران در مجلد اول
گذارش یافت بادشاهی بود عظیم الشأن در مدت چهل سال
ماوراء النهر و خراسان و دشت قبچاق و بدخشان در حوزه تصرف
در آورده در هیچ معرکه پشت بغنیم ننهاد آغاز سال چهل و سیوم
از جلوس ورا در عالم گیر موافق شب یکشنبه سیزدهم شهر شعبان
المعظم سنه الف و سبع هجری درین جشن منهیان اخبار
معروض بارگاه جلال گردانیدند که شاهزاده شاه مراد شراب
به صرفه بکار می برد و خانخانان از اطوار نا ملایم ایشان برخاسته
بیتول خود آمد لهذا از پیشگاه خلافت سالباهن بنده و مجرا که از
نزدیکان درگاه بود بطلب شاهزاده فرستادند و بخانخانان مصوب
روب خواص رقم رفت که برگشته بخدمت مرجوعه خود بپردازد
و اگر نه سعادت خواهند درین سال رای پتر داس بخدمت
دیوانی از تغیر خواجه شمس الدین خواف امتیاز گرفت سالباهن
آمده عرضه داشت امرا بنظر اشرف گذرانید که طلب شاهزاده درین
ایام که کار دکهن نزدیک بسرانجام است صلاح دولت نیست خانخانان
از گرانی خاطر رفتن بخدمت شاهزاده قبول نکرده ارادهٔ حضور الورت
چون بتقبیل شده سینه رسید چند روز دولت بار نیافت درین سال

شاه عباس والی ایران اسپی که از دریای گیلان برآمده بود و جز دو
سو در دم و کاکل نداشت خوش خوئی و خوش سیمی آن چه بیان کند
با دیگر اسپان و نفایس دیار خویش ارسال نمود درین ایام علامی
شیخ ابو الفضل از نظر کیمیا اثر حضرت ظل سبحانی افتاد تفصیل این
اجمال آنکه شیخ مبارک والد شیخ ابو الفضل تفسیری نوشته بود خطبه از
خطبه اشرف ولی از شیخ مبارک شیخ ابو الفضل نسخه بسیار از سواد
بیاض برده بی دستوری خاقان گیتیستان باطراف و اکناف عالم
ساخت شاهزاده والی عهد سلطان سلیم که از علامی غبار خاطر داشتند
این مقدمه معروض استادهای حضور گردانید مرا نور بعد و دیوست
کرد شیخ را از سعادت کورنش باز داشتند چون دار الخلافه آگره بقدوم
میمنت لزوم زینت بهشت برین گرفت از حجاب برآورده برای
طلب شاهزاده که او در بروز از خوردن خمر ضعیف تر می شد گسیل کردند
آغاز سال چهل و چهارم از جلوس سالار فرمان دهان موافق روز
یکشنبه بیست و یکم شهر شعبان سنه الف و سبع هجری درین
جشن عرضه داشت شیخ ابو الفضل آمد که بهادر پسر راجه علیخان
فاروقی والی خاندیس از پایه سعادتی قرار رفتن دکن بخود نداده
کبر خان پور جای نشینی خویش را با هزار سوار بخدمت مرجوعه فرستاد

درین سال

درین سال شاهزاده سلطان مراد از کثرت شراب اول
بمرض صرع و بعده به بیماری شدید گرفتار شده در نواحی دولت آباد
سپری سالی برحمت حق پیوست درارد و عجب هرج و مرج پدید آمد
شیخ همه پراکندگیها را فراهم آورده صورت واقعه بدرگاه جهان پناه
نوشت حضرت ظل سبحانی رضا بقضای ایزدی سپرده از آنجا که در ملک
گیری و ممالک ستانی درنگ برنمی تابد شاهزاده فیروزی اقبال سلطان
دانیال را با انواع مهربانی خصوصاً گرامی کرده شیخ که خاصه پادشاه شاهزاده
والی عهد بود عنایت فرموده رخصت دکن انصراف داشتند
درین سال سید قاسم بارهه از زحمت هیضه در دکن سفر آخرت گزیده
گویند تمام عمر در هیچ نبرد شکست نخورده و هرجا که ایستاد همچون سد
سکندر ایستاد درین سال معصوم عاصی کابلی در بنگاله درگذشت
درین سال اصفهان از تغیر رای پیر داس بو الارتبه دیوانی کل
سرفرازی یافت وقتی که شاهزاده شاه مراد بجوار ایزدی رفت
عنبر و فرهاد حبشی با پانزده هزار سوار شیر خواجه را در بیرم قلعه ایست
مستحکم تنگی دارا کرد کرفتند شیر خواجه به برج و باره پرداخته با سه هزار سوار
مو کرا آرا گشت چون بسبب طغیانی آب بان گنگ و کثرت
باران کومک رسیدن نتوانست از امتداد محاصره کار بجائی انجامید

که بهادران کوشش آسیب بکار می بردند شیخ ابو الفضل بعد از
القراص باران و فرو شدن جوشش آبها کمر همت بکومک بست
از دبدبه جنود فیروزی سنک تفرقه در جمعیت غنیم افتاد شیر خواص شیخ را
بگرمی تمام دریافته از سر نو دارائی بیر بعهده خود گرفت درین سفر
شیخ در شاه کده درخت نیم دید که تنه او از بالا دو شاخ داشت
یکی شیرین و دیگری تلخ درین سال عیسی زمیندار بنگاله درگذشت
و شهباز خان کنبو اعظم امرای این دولت خداداد در سن هفتاد
سالگی در بلدهٔ دارالبرکه حضرت اجمیر رخت هستی بر بست درین ایام
عرضداشت امرای دکهن با ستادهای پایهٔ سریر معلا آمد که شاهزاده
سلطان دانیال از تلذذ شکار در طی مسافت درنگی میکنند با توجه
اشرف عقده مالا ینحل دکهن صورت بسط نمیگیرد خدیو عالم شهرت شکار
مالوه در عالم انداخته اعلام نصرت فرجام بآن صوب بر افراشتند و
شاهزاده وارث هفت اقلیم سلطان سلیم را بصوبه داری دارالبرکه
حضرت اجمیر ممتاز فرمودند که ممالک محروسه خالی از والی عهد نباشد
شاه قلیخان محرم و راجه مانسنگه را همراه گردانیده دارائی ملک
بنگاله بدستور سابق براجه مانسنگه بحالداشته چون سایهٔ رایات
شاهزاده دانیال بر ظاهر بلده برهانپور افتاد بهادر بیراج علیخان

فاروقیه

نادر وقتی رئیس خاندیس بوساوس بیجا از قلعه آسیر که نشیمن گاه وی
برهانپور رسید آمده شاهزاده را اندیشه تغافل او بر طبیعت علیا بود
منکر خورد و خان ساعت از تسخیر احمدنگر کشیده بکشایش آسیر همت
گماشت و حقیقت با ایستادهای حواشی بساط عزت نگاشت
درین ضمن بر لشکر دکهن بحث هیچ و مرج راه یافت و دکنیان بکرر
شبخون زدند و در مالوه عرضداشت شاهزاده دانیال از نظر
اشرف گذشت فرمان رفت که خود از تردد احمدنگر باز نماند که مطلب
بزرگ در پیش است و کشایش قلعه آسیر معلوم و سید صدر جهان و شیرو
خان را حکم شد که با آسیر شتافته آن نجابت برگشته را بشاه راه هدایت
در آرند چون بهادر از نکون ساری بقلعه آسمان فرسای خود نازید و
پند ارجمند نام بر و بها آویزه گوش غفلت ننموده نساخت از
پیشگاه خلافت شیخ فرید با لشکر قیامت حشر بطریق منقلا دستوری
یافت بهادر در ایام دوازده ساله نموده که منجمله دو صد من [illegible]
افیون بود تا بدیگر اجناس چه رسد با یک لک نفوس معطله از اهل
حرفه و رعایا وغیره در دولت بر روی خود بست هر چند خیر خواهانش
سرائیدند که کثرت آدمی باعث وبا و طاعون است نشنید و گفت
که شاید قدوم میان مبارک قدمی باشد که موجب فلاح جمع کثیر گردد

آغاز سال چهل و پنجم از جلوس سعید از مطلع نوروز موافق شب شنبه
چهارم رمضان المبارک سنه الف و ثمان هجری بعد از جشن
نوروزی از مالوه اعلام نصرت اعتصام بصوب برهانپور بجنبش
درآمده است و بحکم فروردی ظل ظلیل رایات جهان‌گشا برظاهر
بلده برهانپور سایه گستر شد از آگره تا بلده مذکور دو صد و بیست و هشت
و نیم کروه است حکم اشرف بشرف نفاذ یافت که یساق داران
دکهن محنت بسیار از عسرت غله و غیره کشیده اند حال حاصل ولایت
خاندیس متصدیان حضور موافق مراتب مناصب بصیغه انعام تا ورود
اعلام نصرت فرجام درین الکه بآن مردم تنخواه کنند وقتی که شیخ
فرید با لشکری زیاده از حضرات عرض حصار اسیر را تنگی مدار کرد
گرفت از اقبال پادشاهی در اندک ایام روغن و اجناس
دیگر گنده و پوسیده گشت و در گولا بهاکرم افتاد از بی روغنی و
نایابی صابون و چرکنت لباس عفونت مفرط در قلعه بهم رسید مردم حرم
جان منتظر نداشته بی اختیار خود را پایین می انداختند بعضی دولتخواهان
تجربه کار بعرض مقدس رسانیدند که چندی را امر بکشتن شود تا از افتادن
بازایستند و آذوقه از هجوم آدم کمی پذیرد و مرضهای مزمن در حصار پدید آید
خدیو اقدس رخصت نداد بهادر از اسیمه سری والده ولد خویش را

بالتفت

بالتفت زنجیر فیل باستان بوسی گسیل کرد و معروض داشت
که صبیه خود را با گزیده چیزها روانه حضور اشرف میسازم مرا از رواج جند
بخدمت مامور گردانند که بوسیله انجام آن بشرف ملازمت پرو لازم
بر زبان الهام بیان گذشت که چون پدرت بکار ما آمده بود ترا گشاده
پیشانی بایستی قدم در شاه راه سعادت گذاشت عبث در وهم
و وسوسهای بیمعنی افتادی مضی ما مضی الحال هم بیا و خود را باستان
بوسی بیا و از سر نو تلک موروثی و بقلعه که ابا عن جد بدان می نازی
سربلندی برگیر و اگر در فرصت کم بسزا میرسی و درین سال
خواجه عثمان افغان در بنگاله بر مهاسنگ نبیره راجه مانسنگه چیره
گردید تفصیل این اجمال آنکه وقتی که راجه مانسنگه همراه شاهزاده
ولی عهد اجمیر ماند و مهاسنگ نبیره خود را در ضبط و دارائی
وسعت آباد بنگاله فرستاد افاغنه ملک را بی سردار کار کرده
یافته با لشکر بسیار قدم در وادی ادبار گذاشتند در بهدرک
اودیسه ملاقات فریقین دست داد بعد از جنگ شدید چشم زخم
براجپوتیه رسید و ملک بسیار از قبضه تصرف اولیای دولت
برآمد و درین سال حیجی انگه والده خان اعظم مرزا کوکه سفر آخرت
گزید حضرت خاقانی را تخت پیوند محبت بان عفیفه بحدی که چند

تابوتش بر دوش عزت گرفته در وادی رضا و تسلیم رفتند و
برسم چنگیز خانی سر و ریش تراشیدند و بسا باریافتگان درین
راه متابعت کردند درین روزها پایه شیخ ابو الفضل بمنصب چهار
هزاری افزود درین سال خواجه شمس الدین محمد خافی آسمانی شد

ارتفاع رایات شاهزاده والی عهد سلطان سلیم از دار البرکه اجمیر باله آباد

چون خدیو جهان نورد بتسخیر دکهن توجه فرمودند
شاهزاده والی عهد را در حضرت اجمیر بواسطه بعضی مصلحت نگاه داشتند
چنانچه در اوراق سابق گذارش یافت هنگامی که مهاسنگه در بنگاله
شکست خورد و صورت واقعه براجه مانسنگه نوشت راجه اطفای
نایره آتش بحضور رفتن خود دیده بعرض شاهزاده والاگهر رسانید
که نهضت رایات نصرت سمات تا اله آباد مصلحت است
ازانجا که در تدبیر ملک درنگ بر نمی تابد صاحب عالم و عالمیان بعد از آنکه
عرضداشت بخدمت والد بزرگوار نمایند و اجازت گیرند سمند
نصرت پیوند بسمت اله آباد بجولان در آورده عوض جاگیر نواحی
اکره بحکم اشرف اقدس پرگنات صوبه اله آباد که اصفیان در دست
در اقطاع اولیای دولت بود گرفتند و مبلغ سی لک روپیه
خزانه بهار جمع کرده رای کشور دیوان صوبه مذکور متصرف شدند

ظل سبحانی

٢٢٢

ظل سبحانی ازین اصغای شرف پسر خواجه عبد الصمد شیرین قلم را با
نصایح و کلمات مغز بخدمت شاهزاده جهانبان گسیل نمودند
درین سال شاهم خان جلایر توجه معده بعالم بالا اشتافت درین
قلعه احمد نگر در تلاش چهار ماه و چهار روز مفتوح گشت مجملاً آنکه چون
شاهزاده بلند اقبال سلطان دانیال حصن حصین احمد نگر را نگین وار
در حلقه کشید بعد از چندی چاند بی بی دختر بانو که زن عاقله و دانا بود
اراده سپردن قلعه در دل تمکن گردانید جیته خان خواجه سرا با دیگر
ابطال رجال حصار متفق گردیده چاند بی بی بیچاره را کشته تعهد قلعه
داری بر ذمه بی همت خود گرفت بهادران عرصه شهامت
بدل و جان کوشیده جا بجا نقب میزدند و درون نشینان بخاک می انباشتند
القصه بسعی میرزا یوسف خان نقب بپای دیر پیوست صد و هشتاد
من باروت بکار برده آتش دادند شدفتش قریب بیست گز دیوار
ریخت و خرمن هستی بسیاری از اعدای دولت سوخت و بنیاد
یکهزار و پانصد کس از طوفان آب تیغ افتاد و غنیمت فراوان
شد حتی اردو بازاری بی نصیب نماند درین سال چراغ جلاله
تاریکی شادمان هزاره گشت و فتنه عظیم آن اولکه فرونشست
و فتح قلعه آسیر بسعی علامی شیخ ابو الفضل در عرض نه ماه و کسری

دست داد آسیر ذروهٔ رویین نهاد بر کوه فلک فرسا که در
منطقهٔ او دیوار متین بر آورده کمر کدهه میگویند و سمت دیگر بردامن
کوهی دیوار سنگین کشیده مسمی بمالی کدهه گردانیده اند و بجانب
جنوب کوهچه دراز و باریک دارد که متوصل میگردد بمالی کده و آن
را بزبان زد ست و نزدیک باین کوهیست رفیع کوده بهاری
نام که بلندیش برابر ست بقلعهٔ آسیر اما از غایت رفعت راه بردن
توپ و امکان ساختن ساباط نیست متفق اند کافهٔ انام که کشایش
آسیر از جملهٔ محالات عقلی ست باری چون ایام محاصره بدرازی کشید
تعفن بر امزجهٔ آدم بحدی تصرف کرد که مرغ روح بیست و پنجهزار کس
در اندک مدت از قفس قالب به پرواز آمد خلایق از عاجزی
نزد بهادر میرفتند و ترغیب ملازمت می نمودند چنانچه سر راهی
قلعه گیری بعهده و اهتمام علامی شیخ ابو الفضل تفویض یافت
اتفاقاً یکی از مردم اندرون بشیخ ظاهر ساخت که راهی نمایم که بر قلعهٔ
مالی کده توان رفت شیخ بمردم مورچال گفت که هرگاه صدای نقاره
و نفیر کرنا بشنوید از اطراف هجوم آورده بقلعه درآیید با این شب
که ابر و باران و برق و صاعقه در نهایت آشوب بود براه مذکور
جمعی بقلعهٔ مالی کده داخل شده تختهای در شکسته و مردم بسیار از راه

دروازه

دروازه درآمده کرنا کشیدند و نقاره نواختند قلعه بانان از
خواب غفول برخاسته دست بقتال کشادند نزدیک بصبح شیخ
نیز خود را بوسیلهٔ طناب خود را در حصار انداخت اعدای دولت
از صدمهٔ بهادران موکب منصور خایب و خاسر بر فراز قلعهٔ آسیر
شتافتند بعنایت ایزدی کوس شادیانه بلند آوازه گشت و
صدای مبارک باد بگوش عالمیان رسید چون مالیکده بیمن اقبال
بادشاهی مفتوح گردید عرصه بر حصاریان آسیر تنگ تر شد مردم قلعه کم
بیشتر از عفونت هوا بهادر را ترغیب ملازمت مینمودند درینولا
بر در سرالپش نشسته منع آب کردند لاچار بهادر بوساطت خان
اعظم میرزا کوکه بشفاعت پشیمانیه بر آستانهٔ حضرت ظل سبحانی سوده
نورانی ساخت درین سال میرزا جانی والی تته بافراط شراب
درگذشت از شعر و موسیقی بهره مند و بسیار سلیم النفس بود درین سال
با فغانان بنگاله در شیرپور عطائی از دست راجه مانسنگه بحکم شاهزاده
والی عهد از اله آباد به بنگاله رفت مالش بسزا یافتند درین ایام
شاهزاده بلند اقبال سلطان دانیال بعد از فتح احمدنگر مالامال آرزو
گشته عرضداشت زمین بوس نمود حکم اشرف زینت صدور گرفت
که قلعهٔ احمدنگر بمیرزا شاهرخ و دیگر بندهای حواله کرده احرام آستان ملک

آشیان بند در روزی که شاهزاده بسعادت کورنش فایض گردید
خدیو جهان ملک خاندیس را بدان دلیر نامیده در وجه جلدوی فتح
احمدنگر بایشان مرحمت فرمودند درین سال دولت خان لودی
در احمدنگر بمرض قولنج وفات یافت از علم سپاهگیری نیک آگاهی
داشت در ابتدا نزد خان اعظم میرزا کوکه بود بعد از ان به سپهسالار
خانخانان توصل جست و بتوفیق شاهزاده سلطان دانیال در سلک ملازمان
خود در آورده مرتبه اش بمنصب دو هزاری رسانیدند و او در معارک
و محاربات شمشیرهای نمایان زد بطریقی که ضمنا در اوراق سابق مذکور
شد ازو دو پسر در عالم یادگار ماندند محمد خان دویم پیر خان
در عهد خلافت شاهزاده ولی عهد سلطان سلیم نور الدین محمد جهانگیر بادشاه
بو الارتبه خانجهانی رسید و در زمان سلطنت ابو المظفر شهاب الدین
محمد شاه جهان بادشاه صاحب قران ثانی بغی ورزیده از هم گذشت

**آغاز سال چهل و ششم از جلوس جهانبانی موافق شب یازدهم
شهر رمضان المبارک سنه الف و تسع هجری** درین جشن راجه
جکناته کچواهه بمنصب پنجهزاری و رای سرداس بمنصب سه هزاری و میرزا
علی بیگ اکبرشاهی و شیرخان بعلم و نقاره سرفرازی یافتند درین سال
شجاع پسر معصوم عاصی و سعید پسر راجین خان قاقشال و بابو بهادر قلماق

در بنگاله از مخالفان جدائی گزیده براجه مانسنگه پیوستند باز بهادر
قلماق و سلطان قلی نام غلام زرخرید مظفر خان بود چون مظفر خان در
شورش قاقشالان از هم گذشت او خود را به باز بهادر ملقب ساخت
و با باغیان بنگاله یکی شده در برابر اولیای دولت شمشیرهای نمایان
زد و درین سال علیمردان بهادر صوبه دار تلنگانه در پاتری با عنبر حبشی
جنگ انداخت یاران در اندک تلاش عار فرار اختیار کردند
بهادر و بهار بیگ از پا بر جای بدست غنیم افتادند در بند رفتن
علیمردان بهادر باعث استکبار دکنیان گشت در صدد ناسک
آتش فساد برافروختند شیخ ابو الفضل عبد الرحمن پسر خود برای اطفای
نایره مذکور رخصت داد درین سال رایات عالیه در ساعت مظفر
و منصور بصوب دار الخلافه بلندی پذیرفت درین ایام شیخ عبد الرحمن
بر عنبر حبشی ظفر یافت تفصیل این اجمال آنکه چون علامی شیخ ابو الفضل
عبد الرحمن را با سه هزار سوار برای فرو ساختن غبار دکنیان تلنگانه
وداع فرمود پسر شاه علی نیز از نهادهان و عنبر حبشی و دیگر ستاره سوختگان را
با پنجهزار سوار بکارزار شیخ عبد الرحمن گسیل کرد چون گذار افواج جرار
از آب بان گنگ اتفاق افتاد آتش نبرد ملتهب شد بعد از تلاش
بسیار و جنگ [illegible] ریش شیرخواجه که تدبیر صایب و تردد نمایان

بظهور رسانید آوازه نصرت اولیای دولت بر خواست غنیم
وخیم العاقبت بطور فاحش راه فرار سپرد درین ایام قلعه تریک
که منبع آب بان گنگ ست راجو دکنی از دست دولتخواهان کشید
و اعلام فتنه مرتفع گردانید و بارها جنگ بر پا نموده منهزم گردید واقع
جنگ در کریز که در دکن به بر پا بند شهرت دارد اوست علامی
شیخ ابو الفضل بدولتها بار شناخته نگر رسزای کردار در گذارش
نهاد درین روزها عنبر حبو در تلنگانه بر اولیای دولت مستولی گشت
باز بهادر و حمید خان به بند رفتند و ملک تلنگانه از تصرف بندهای
بادشاهی بر آمد درین سال زین خان کوکه از افراط شراب
مرزا یوسف خان بوجع دنبل و شاه قلیخان محرم بمرض استسقا دعوت
ارجعی را لبیک گفتند درین ایام پسر شاه علیخان با خانخانان سخن صلح
در میان آورد اگرچه علامی شیخ ابو الفضل باین صلاح راضی نبود اما سپهسالار
بحسب تقاضای وقت بحرف آشتی تن در داد غنیم علیمردان بهادر
و باز بهادر و حمید خان و نبیره جنگ را رخصت اردو انصراف داد

**آغاز سال چهل و هفتم از جلوس خاقان دریا احسان موافق
شب پنجشنبه بیست و ششم شهر رمضان المبارک سنه الف
و عشر هجری** درین سال جمیل بیگ پسر طاش بیگ [illegible] بدرجه شهادت

رسید

رسید تفصیل این اجمال بطریق اختصار آنکه چون طاش بیگ
خان به بهته با سوره سیدار پتهان مقرر گشت روزی در وقت
فرود آمدن و خیمه زدن در ان حدود با سوی مردود با فواج منقسم
در برابر آمد جمیل بیگ از نهایت تهور با معدودی بر غنیم حمله آورده
و خود را با تاخته بزخمهای نمایان با پنجاه کس بزخ روی آید حاصل کرد
شاهزاده عالی منزلت و والی سلطنت سلطان محمد سلیم بهجت مبارکباد
نوروزی از اله باس بابی نهاده پدر احرام حضور بست هنگامی که
آمده و خیمه گاه اقبال شاهزاده بلند قدر گردید فساد ان خانه بر انداز
مقدمات وحشت سرشت ترتیب داده معروض استادهای
حوادث بساط عزت گردانید خاطر مقدس ایشان در اتباع خلافت
محزوف ساختند سخن چنین را توانم لب فرو بست ؛ اگر من خود نگویم
او هم چنین ؛ ولیکن شعری را چون توانم ؛ که آواز خود سخن می آفرینید ؛
و بجدی متحرک این سعدیه شدند که از پیشگاه خلافت فرمان والاشان
زینت صدور پذیرفت که هرگز او در نوره جنگزیه پسر با خیل و حشم
و لشکر و خدم بملازمت پدر نامدار معلوم رای جهان آرا گشت که انفرازند
جمعیت نیک فراهم آورده می باید [illegible] خود را به پتولها رخصت نموده
تنها شرف اندوز ملازمت گردد و اگر بکفته غرض گویان خدشه در دل

داشته باشد تا وقتی که خوف وهم بکذلک اطمینان از صفحه خاطر
خود بر دارد و بازاله اباس عطف عنان نماید که صوبه بنگاله و اودیسه
بر قطر داو افزودیم شاه زاده از وصول شال قضا تمثال در ربط تحریر فزو
رفت نزول آمدن مامور و نه رای بر گشتن لاجار در اتاوه رحل اقامت
انداخته میر سید صدر جهان را که از اجله سادات هندوستان
و صدر الصدور حضور اشرف بود و حینئذ بامر مقدس کسب سعادت
بخدمت شاهزاده عالی میکرد و باعریضه که سوادش به پایه تقصیری ادا
داشت و صوبه بنگاله و اودیسه بآئین پسندیده نگاشته بخدمت والد
بزرگوار فرستادند و خود بصوب اله باس عطف عنان ساختند
درین سال مرتبه خان اعظم مرزا کوکه بمنصب هفت هزاری شش
هزار سوار و رتبه علامی شیخ ابو الفضل و شاه بیک خان بمنصب پنجهزاری
بر افراخت و رای سال درباری بمنصب دو هزار و پانصدی و شمس الدین
حسین پسر خان اعظم بمنصب دو هزاری و هاشم خان پسر قاسم خان
میر بحر بمنصب هزار و پانصدی سرافراز شدند درین سال سلطان
خسرو را آنحضرت بدختر خان اعظم مرزا کوکه پیوند زوجیت دادند
درین سال مرزا ایرج پسر خانخانان بر عنبر و فوجها حبشی در جوار نادیر
غالب آمد و مرزا ایرج بذات خود خوبها [illegible] سورج سنگ

باجوانان

باجوانان هراول کارنامه شجاعت بظهور رسانید اگر شیر خواجه و
علیمردان بهادر که جوبر انغار و برانغار بودند از جای خود حرکت
میکردند البته عنبر و فوجها در زمره نیست می افتادند غرض که فتح عظیم چهره
نمای مراد گردید درین سال مهاسنگه نبیره راجه مانسنگه در بنگاله
بر جلال گکهریه و قاضی مومن که در صوبه مالده و بوزیه آتش فتنه
افروخته بودند ظفر یافت و قاضی دران معرکه از هم گذشت
و راجه مانسنگه بر خواجه عثمان افغان در بهوال مستولی شد و از
بهوال بر گشته خود را فیل سوار در آب ابچهامتی که بجریت موالج زده
داوود و لوعیسی زمیندار و کیدار رای و غیره نخل اختران را ملش
بر انداد و وقت عبور غنیم به توپ و تفنگ بسا دولتخواهان
غریق بحر فنا گردانید واقع عبرت آگین که درین سال روی نمود
قتل شیخ ابو الفضل است شرح این ماجرای حیرت افزا بن التفصیل
و الاجمال آنکه چون شیخ از دکهن حسب الحکم بدیده اوام حضور انور اقدس
بست شاهزاده والی عهد که از [illegible] مردم غماز باله باس
معاودت نموده بودند [illegible] شیخ غبار خاطر داشتند آمدن
شیخ [illegible] جهان پناه باعث آشوب طبیعت حضرت دانسته
بخاطر آوردند [illegible] چنین مهره از روی بساط منصوبه [illegible]

بس راجه برسنکدیو ولد راجه مدهکر سنکه بوندیله را که وطنش
بر سر راه دکهن بود و در بندگی ایشان سر خود به فرقدان
می سود در خدمت فرموده بودند وقتی که شیخ باوجین رسید خبر ایشان
شیخ بشیخ آگاهی دادند که در مردم عام چنین گفت و گوست
و ما جمعیت کم داریم صلاح دولت آنست که براه گهاتی
چاندا قصد آستان بوسی باید کرد شیخ اجل رسیده نشنیده
و یوجات و لایعنی که لازمه سبکباریست بر زبان راند
و گفت که را مجال است که آشکارا سد راه ما توانند گردید
٥ قضا شخص است پنج انگشت دارد؛ اگر خواهد دمار از کسی
برآرد؛ دو بر چشمش نهد دیگر دو بر گوش؛ یکی بر لب نهد گوید
که خاموش؛ قضا را تاریخ روز جمعه غره ربیع الاول سنه احدی
و عشر و الف هجری میان سرای برو قصبه انتری راجه برسنکدیو
نمایان شد شیخ را که دست بقوی اجل دامنگیر میکرده از مشاهده
غنیم می ایستد گدائی خان افغان … بشیخ میگوید که قصبه انتری
که دو کروه مسافت پیش … ایلان و راجه راجسنکه
در انجا باد و سه هزار سوار قیام دارند … برسانیدم سوراه
… سوم شیخ جواب داد که جلال الدین محمد اکبر بادشاه من مرو طالب

عالم را فهمیده از حضیض فلاکت براوج دولت رسانیده است
اگر برحمت بگریزم همانا که برنا فهمیده بکج خدیو عالم وال شده باشم
گدائی خان بر زبان آورد که در عالم سپاهگیری همچنین بسیار میشود
و سپاهیان کهنه پسندند شیخ ابا نمود و در عین رد و بدل غنیم نمایان
برداشته بانگ زد و خود بضرب برچه علامی را بعالم نیستی
فرستاده سرش بخدمت شاهزاده ارسال داشت خاقان
گیتیستان را قضیه شیخ سخت آزرده ساخت و درین روزها
بعرض مقدس رسید که شاهزاده سلطان دانیال قسم که
در باب شرب به پای مبارک یاد کرده بود بر طاق نسیان
گذاشته در باده پیمای افراط میکند از پیشگاه خلافت تبلیغ
رفت که از آن فرزند سعادتمند دور مینماید که از سر عهد بگذرد
خاصه که سوگند من داشت با وجود که احوال برادر خود سلطان مراد
به تازگی دیده است غفر الله له چرا بر جان خود می ستیزد و درین ایام
تاج المخدرات سلیمه سلطان بیگم از حضرت برای آوردن شاهزاده
والی عهد به اله آباس رخصت فرمودند درین سال سال الباهین
تو بجی راجپوت … راجگی بلندی پذیرفت و او
از نزدیکان … ظل سبحانی بود با جوهر مردانگی و اخلاص آراسته

درین سال نوبت دویم میرزا ایرج خلف خانخانان سپهسالار
برعنبر بداختر مظفر گردید و بپاداش خدمت مذکور خطاب
بهادری یافت درین سال حکیم رکنا از عراق آمد فضیلت
فطانت و طبع نظم باهم جمع داشت آغاز سال چهل و ششم
از جلوس معلی موافق روز جمعه هشتم شهر شوال سنه الف
واحدی و عشر هجری در سر آغاز این سال شاهزاده سلطان دانیال
بمصحوب مهر هرای پسر راجه بیربل یرلیغ طلب حضور اشرف
زینت صدور گرفت و اندرو بسا نصایح درباب امتناع شراب
مندرج شد درین سال بیجه جان انکه والده زین خان کوکه وداع
عالم جسمانی کرد درین سال سلیمه سلطان بیگم شاهزاده دولت
هفت اقلیم شاه سلیم را بشاهراه هدایت در آورده به [illegible]
جرم بخشی آمد و از جانب آنان معروض بارگاه جلال گردانید
که اگر مهد علیا حضرت مریم مکانی دست مرا گرفته بملازمت
اشرف برند بالکل خاطر تو هم کزین تسکین می پذیرد از یک منزلی
دار الخلافه مهد علیا شاهزاده را در دولت سرای خود آوردند
و همدرانجا پدر و پسر چون یوسف و یعقوب دریافتند شاهزاده
تا مدت طویل سر بر اقدام میمنت فرجام والد بزرگوار گذاشته

تلذذ و تقبیل حاصل نمودند و حضرت از جمال آرای فرزند دلبند پرتوی
مشتاق را از سیر دید کیمیا بهره بخشیدند دوازده هزار اشرفی نذر و
نه صد و هفتاد و نه فیل پیشکش عالی از نظر اشرف گذشت درین ایام
مهر هرای پسر راجه بیربل عرضه داشت شاهزاده بلند اقبال سلطان
دانیال از نظر مقدس گذرانید که از شش ماه در ترک شراب مبالغه
بدرجه علیا رسانیده ایم و عذرهای نا آمدن خود بعنوانی در آن نگاشته
بود درین سال ابوالبی اوزبک معتبر امرای عبدالمومن خان که سالها
در مشهد ریاست داشت به بهانهٔ زیارت بیت المقدس
زادها الله تعالی شرفا اجازت خواسته سر بقدس آستان حضرت
خاقانی سود و بخت منصب بالقدی امتیاز گرفت و افزون بوالا رتبه
بهادرخانی گرائید درین سال قلیج خان بعالی منزلت پنجهزاری
ذات و سوار و راجه مادهو سنگه بوالا رتبه سه هزاری دو هزار
سوار سرفرازی یافتند درین سال راجهٔ رخنگ که ملکی است
وسیع در اقصای جنوبیه بنگاله مایل با کثرت خزانه و فیل خانه و نواره
و توپخانه نشش از هر جهت کریم افزونست لیکن سوار ندارد برخلاف
پیاده که اگر خواهد تا پیش [illegible] از حضرات مکه یک لک و دو لک نیز
تواند رسانید فیل سفید و کرسی زمرد از یک تخته سنگ نزد او نفایس [illegible]

میدهند در دین و آئین ایشان هیچ جانداری و دام نیست خوک
و موش و گربه و غوک و مار و زاغ و زغن هرچه می یابند بکار می
برند حیوانی چند اند که بصورت آدمی جلوه کرده اند و خواهر خود اگر
از مادر دیگر باشد بزنی میگیرند و چهره و زبان ایشان بکره قلماق و
زبان تبت نزدیکست بزبان ایشان بشوکت و عظمت تمام به
ترغیب کیدار رای زمیندار بنگاله به بندر رسا رکام آمده محاذی موکب
منصور نشست بازبهادر قلماق از قلعه ترهایخ بیرون شده سلک ثبت
و رسائی رسانیده بسیاری را بجهنم فرستاد روز دیگر بقلعه احد خسرو
بورهٔ والی کشمیر هجوم آورده مالش بسزا یافتند کرت ثانیه به بار
بهادر قلماق رفته مایوس و منکوب باز گردیدند همچنین هرجا و هر تعلقه
را که می تاختند میدیدند انچه میدیدند راجه مانسنگه که در بهوال باستقبال
خواجه عثمان افغان قیام داشت جمعیت شایسته بکومک بهادران
عرصه شهامت گسیل کرده خود از عالم استقلال از جای بر بود
بر نخوست نوبتی خون گرفتها نوازده گذاشته بجنگ آتش قتال افروختند
ابراهیم بیک اتکه جماعه کثیر را علف تیغ بیدریغ گردانید باخر
ناظر بکه خود با همه نوازه و توپخانه بجنگ ... گذشته بعد از صدور
... بسیار و بجد چند کشته جیله و عزاب با توپ و تفنگ بجو فنا

تاراج

تاراج داده با وبال ادبار بولایت خود بر داشت در این
سالی کیدار زمیندار مذکور بتیغ راجه مانسنگه بقتل رسید در
روز و سهره این سال که با تغافل اهل تیجم هندوستان باعث
مطلق بهر جانب و بهر کار رت شاهزاده سزاوار افسر و دیهیم شاه
سلیم بقلع و قمع رانای رخیم العافیت با فراوان جمعیت از
راجپوتیه و مغولیه وغیره همگان بجز شهامت دستوری یافتند اگر بفقط
آسامی امرا بردارم سخن باطناب میکشد چون شاهزاده ولیعهد
از خدمت والد بزرگوار رخصت شده در فتح پور معسکر ساختند
عرق خیانت غازان باز در حرکت آمد و سرانجام جماعه بابی نه
پرداختند و بعوض اشرف عذرهای لنگ و محال طلبی شاهزاده
رسانیدند بالضرور شاهزاده عرضه داشت به پایه سریر اعلی
فرستادند که بنده بجان و دل لطاق خدمت بسته امرا بادشاهی
رئیسان امر الهی شمرده لیکن ارباب دخل نمیخواهند که کار پیش بنشت
رود لهذا الضروریات سامانهای نمیکنند معلوم رای بیضا ضیای
کم رانا همواره در شعاب جبال شب بجائی و روز بمکانی بسر میبرد
در برابر جنگ نمی افتاد و تکرجتان او بطریق قمرغه در احاطه نماید
مدعا حاصل نمیشود اما هر یک فوج القدرمی باید که اگر با او مقابله

افتد کفایت کند واکر کار پردازان سلطنت اندازد دیگر بخاطر
آورد به اند پس مردم نهایت پا سرانجام اند حکم اشرف صادر
گردد که این مرید باکستان بوسی رسیده به بتول رخصت گیرد و
ازانجا سامان لایق نموده بخدمت مأموره پردازد امر اقدس
بصدور پیوست که چون شما را بعنت تحت زمینجان رخصت
فرموده ایم بفرخ وفیروزی از همان راه به اله آباس برود وهر
وقت که سرانجام خاطرخواه نماید احرام آستان ملایک آشیان
بندید درین سال مظفر حسین میرزا صفوی را ورستم میرزا
دعوت اجل را لبیک گفت درین سال خواجه عبدالله
نقشبندی خواهرزاده خواجه حسن از ولایت با برادران خود
خواجه یادگار وخواجه برخوردار بهندوستان رو نهادند اوایل با شهزاده
خواجه در دکهن رفاقت کرد ودر هر معرکه نمایان شد
پس اندک مدت از جوهر قابلی که داشت بمنصب هزار و پانصدی
وبخطاب خانی فرق عزت برافراخت واو افزون تا جانه صحبت
شریف خان وکیل مطلق ... گرفته بحضور اشرف آمده
بخطاب صفدرخانی سربلندی گرفت ... مرتبه اش
بمنصب اعلا رسید چنانچه بجای خود مذکور شود الله تعالی آغاز

چهل ونهم

سال چهل ونهم از جلوس پادشاه کیوان بارگاه موافق
روز شنبه نهم شهر شوال سنه الف واثنی وعشر هجریه

در سرآغاز این سال حضرت ایزد متعال شاهزاده سلطان دانیال
پسری کرامت کرد حضرت ظل سبحانی آن مولود مسعود را بهوشنگ
مسما گردانیدند درین ایام حکیم فتح الله پسر ابوالفتح برای بیمارداری
وبندگذاری شاهزاده دانیال که از کثرت شراب پیاله اش
نزدیک به لب ریز بود وصبوری باقی درین سال والده سلطان
خسرو ... بانوی مشکوی شاهزاده ولی عهد سواد اعلی مزاج شده
به یکی از هم چشمان خود در جدل نموده وافیون بکار برده دراز کشید
تا خبردار شوند در عالم نبود چون شاهزاده باو توجه مفرط داشتند
در اله باس باغی بخلدآباد موسوم ساخته دفن فرمودند درین سال
رای رایان خلعت خطاب راجه بکرماجیت ومنصب پنجهزاری
پوشید وتروی بیک خان بمنصب دوهزاری پانصد سوار سربلند
گشت درین سال عادل خان والی بیجاپور در حضور بارگاه سلاطین پناه
جهره وپیشکش سرانجام داده صبیه خود را بمصحوب میر جمال الدین
حسین انجو فرستاده بود ... بعث مختار میرجان پادشاهزاده
سلطان دانیال کابین شد درین ایام خبر رسید که حال شاهزاده سلطان

دانیال از افراط باده بنقاحت تمام انجامیده امر اقدس بشیخ
ابو البرکات زینت صدور پذیرفت که خود را جیب بسمره شجره
خلافت رسانیده خواهی نخواهی بحضور اشرف بیاورد **ارتفاع
رایات نصرت لباس بسمت اله باس و مراجعت از
منزل لختین** چون شاهزاده والی عهد بنابر اجداد امجد والد بزرگوار نه
برده برحضرت زمانیه از فتح بود معاودت برافراختند مردم هرزه در
اگر عمده الثانی اصفی‌ان جعفر بود در راه سخن یافته بکنایه و صریح در
محفل اقدس مذکور میکردند که شاهزاده عالمیان از مرتکب شراب
و افیون زیاده از طاقت توانائی گشته شفقت و رحم مر بنی آدم
نمیفرمایند و بانواع عذاب میکشند چنانچه واقع نویس را بحضور خود
پوست کنده و خواص را حقیر نموده و ما سوا ازیشان از جور و ستم کریه مردم
و دور و نزدیک مرعوب اگر بتفصیل همه‌اش بپردازیم خاطر مقدس
ملال میگردد غرض که تحق را دستگاه داده از اندک بسیار وانمودند
بر زبان الهام بیان گذشت که نظر از جانب دانیال باباور
رنجش و اندوه بود این سر نیز بر خود نه بخشوده میل کلی به منهیات
بهمرسانید ضرور شد که ما خود بالاآباد رفته هم آنجا را اگر تبارک
رنگ سی یافته به بینیم و هم او را از منکرات باز داریم چون باعث

مختار منجمیان از اب جمنه گذشته به پیشخانه تشریف بردند
مزاج مهد علیا حضرت مریم مکانی که بقدر عرضه داشت از حد
اعتدال متجاوز گردید نا بر ضرور عنان عزیمت معطوف گردانیده
بعبادت قبله مجازی خویش که بزیادیک لفظ عبادت
رفتند شب دوشنبه آن حجله نشین بهشت برین برده انا لله
و انا الیه راجعون بر روی خود فروهشت خدیو عالم بروش
چنگزیه چار ضرب زده و لباس ماتمی پوشیده جنازه مطهره
ایشان خیلی راه بر دوش مقدس گرفته بدهلی فرستادند
امرا و منصب دار و احدی و چاکر و غیره همه متابعت اشرف
کردند و عالمی ازین غم در سوگ نشست و در هر کوچه و برزن ماتم
کده شد روز دیگر بار داده تخت بخان اعظم میرزا کوکه شال
طلا دوزی خاصه عنایت فرمودند تا هزاری شال طلا دوزی
و از هزاری تا پانصدی دو بته کار انه و از پانصدی تا صدی
شال کلابتون دوزی و از صدی تا پایان شال ساده و با صدیان
روشناس مندیل یک [illegible] ایزد متعال سلطان
دانیال [illegible] اشرف مسمی به بابای سنقر شد در پی خطاب
تخته یک بخطاب خانه خلعت امتیاز پوشید و مرتبه اصفی

جعفر و شیخ فرید بخاری بخشی بیگی بمنصب چهار هزاری دو
هزار سوار گرائید و میر شریف و راجه جگت سنگ جوهان هر کدام
بمنصب هزاری سرفراز گشتند احرام بستن شاهزاده و
الی عهد از لباس بقبله مجازی چون واقعه ناگزیر حضرت
مریم مکانی ذنوبه و ستر عیوبه بمقصد بان اخبار بشاهزاده عالیه
تبار نوشتند آن گوهر بحر خلافت و جهانداری فی الفور روانه
گردید که در غره شریک والد بزرگوار شود القصه بتاریخ چهارم
آذر ماه الهی قران السعدین واقع شد وقتی که حضرت خاقانی
بحرم سرا تشریف فرمودند زبان آزردگی در باب بعضی
حرکات و بکار بردن شراب و مکیفات دیگر گشودند شاهزاده
معذرتها خواسته بعرض رسانید که اینهمه بهتانست که غرض گویان
بر ما بسته اند امر اشرف بصدور پیوست که اگر همچنین است
چندگاه در عبادت خانه باشید که عیار صدق و کذب منهیه
ظهور رسند تا ده روز شاهزاده در مکان مذکور بوده بدولتخانه
خود تشریف آوردند و [illegible] منزلت با [illegible] محمد خان مغل
بمنصب سه هزار و پانصدی و یکهزار سوار [illegible] خان بمنصب
[illegible] هزاری یکهزار و پانصد سوار و شمس الدین ولد خان اعظم میرزا کوکه

بمنصب دوهزار

بمنصب دو هزار و پانصدی و هزار سوار ارتفاع یافت و زاهد پسر
صادق خان بخطاب صادق خانی و منصب هزار و پانصدی و امیر
ابو المظفر پسر اشرف خان میر منشی بمنصب هزاری و خطاب
اشرف خانی و کلیانداس پسر راجه تودرمل و افتخار بیگ پسر بایزید
سلطان هر کدام بمنصب هزاری سرفراز گشتند و میرزا والی و شیخ
کبیر هر یکی بمنصب پانصدی فرق عزت برافراختند چون آصف خان
بصاحب صوبگی بهار مباهی گردید محمد مقیم دیوان بیوتات خلعت
خطاب وزیر خانی پوشیده بر مسند عالی پایه دیوانی نشست آغاز
سال پنجاهم از جلوس حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه
موافق روز شنبه بیست و نهم شهر شوال سنه الف و ثلث و عشر هجری
درین سال وکلای شاهزاده عالی منزلت سلطان خسرو بمنصب ده
هزاری و تومان توغ عز امتیاز گرفتند و والا رتبه میرزا شاهرخ بمنصب
هفت هزاری پنجهزار سوار افزود و راجه راجسنگ بمنصب چهار
هزاری و حکیم علی بمنصب سه هزاری و رامداس کچواهه بمنصب دو هزاری
و رحمت خان فوجدار بمنصب هزار و پانصدی تساعد نمودند و مهاسنگه
پسر راجه مانسنگه و [illegible] داس و حکیم ابو الفتح هر کدام بمنصب هزاری
و سلحدی کچواهه بمنصب هفتصدی چهارصد سوار سربلندی پذیرفت

لبریز شدن پیالهٔ حیات شاهزاده عالی درجات
سلطان دانیال غفر الله له در این سال شاهزاده سلطان
دانیال از بادهٔ پیمای وداع عالم جسمانی کرد شرح این سانحه
جانکاه و تفصیل این واقعهٔ جگرسوز بطریق اجمال آنکه هرچند خانخانان
سپهسالار و خواجه ابوالحسن بموجب امر اقدس در منع و نهی از ارتکاب
شرب کوشش بلیغ بمرتبهٔ اقصی میرسانیدند آن جوان جان دشمن
و مبتلا عرق شده در شکارگاه نال بندوق پر از شراب ساخته
میطلبید و گاهی جولفان در رودهٔ بز و گوسفند انداخته و باد دستار
پیچیده می بردند تا آنکه نقاهت و ضعف بدرجهٔ علیا رسیده و اشتها
مطلق رفت بوی طعام در مشام ایشان از زهر بد بود بتر می آمد
مقداری کم حکما دست و پا زدند کوشش بیفایده شد تا چهل روز برین
منوال گذشت روز دوشنبه بیست و هشتم شهر شوال سال مسطور
سی و سه ساله و شش ماهه از سرای فانی بسرای جاودانی ارتحال
نمود و سه پسر و چهار صبیه در جهان یادگار گذاشت طهمورث
و هوشنگ و بایسنقر و اسامی دختران تقریبا بجای خود بیاید ان شاء الله
تعالی روز سیوم شمس برادر خواجگی فتح الله [illegible] بیک ندیم و شجاع
برادر زمانه بیگ مهابت خان پسر غیور بیگ کابلی و مرشد قلی توپچی

بادوسه

با دو سه خواص سرا و حجام که مستعد از غیب و رسانیدند شراب
بودند بحکم حجله نشینان عفت سرا مردم شاگرد پیشه هجوم نموده از
سنگ و خشت و چوب و لگد و مشت کشتند درین سال راجه
مانسنگه از بنگاله آمده بسجود کورنش فلک اساس روشن پیشانی گشت
درین سال امر اشرف زینت صدور یافت که کارگذاران
سلطنت مهمات ملکی و مالی بخدمت شاهزاده والی عهد رجوع کنند و تا
تصدیق و یادداشت مهر عالی مزین نگردد معتبر ندانند **لبریز شدن**
پیمانهٔ اعظم حیات خاقان اکبر در مغرب ممات بفعل الله ما
یشاء و یحکم ما یرید رسید آن وقت که هیچکس را از آن گزیر نیست
وآمد آن هنگام که سایر ذی حیات را بدان چاره نه کل من علیها فان
و یبقی وجه ربک ذی الجلال و الاکرام بتاریخ دوازدهم آبان ماه الهی
در ارکان عناصر مزاج اشرف اندک تخلل واقع شد حکیم علی هشت روز
حواله طبیعت کرد روز نهم دست بعلاج برد و تا ده روز نیز
پرداخت چون دید که اسهال علاج [illegible] گردید روز نوزدهم از ترس
آنکه مبادا خادمان محل هجوم آورده او را بکشند خاقان اکبر را در
انفاس واپسین [illegible] شیخ فرید بخشی بیکی رفت روز چهار
شنبه چهاردهم جمادی الآخر سنه اربع و عشر و الف هجری که سن

اشرف شصت وچهار سال فایض گشته بود در دار الخلافه آگره
قصد عالم بالا فرمودند انا لله وانا الیه راجعون روز دیگر در باغ
سکندره سه کروهی دار الخلافه اکبراباد قالب آن بادشاه روی زمین
در خاک مدفون ساختند ولادت شب یکشنبه پنجم رجب ست
جلوس نصرت اکبر وفات اکبر نور الدین محمد جهانگیر بادشاه
ابن جلال الدین محمد اکبر بادشاه ابن نصیر الدین محمد همایون بادشاه
ابن ظهیر الدین محمد بابر بادشاه ابن عمر شیخ مرزا ابن سلطان ابو سعید
مرزا ابن سلطان محمد مرزا ابن جلال الدین میرانشاه ابن صاحب قران
امیر تیمور گورکان بعد از والد عالی مرتبت مختار جهان بتاریخ
روز پنجشنبه یازدهم شهر جمادی الثانی سنه الف واربع وعشر هجری
در ارک دار الخلافه اکبراباد حرسه الله عن الآفات سی وهشت
ساله بر سریر فرمان دهی وفرمان روائی جلوس فرمود دوازا
حلاوت دیگر پدید آمد وزمانه از سر نو سرسبز وشاداب گردید و
کمل امانی وامان عالمیان تباشیر اقبال شگفت وکامرانیه را روز بازار شد
٥ جهان جوان شد ویاران بعیش نشستند امرایان حضور و [illegible]
سرحد نشینی هر یک در خور لیاقت واندازه حق اضافه مواجب وازدیاد
عزت بلند پایگی پذیرفت وشریف پسر عبد الصمد شیرین قلم بخطاب

امیر الامرائی تصاعد نموده بر مسند وکالت کل نشست ومرزا
جان بیگ دیوان زمان شاهزادگی را بخطاب وزیر الملک ومرزا
غیاث بیگ دیوان حضرت عرش آشیانی را بخطاب اعتماد الدوله
افتخار بخشیده بسهم خدمت گردانیدند وشیخ فرید بخاری را منصب
پنجهزاری ذات وسوار فرق عزت برافراختند هم بدستور سابق
منصب میر بخشی بحال داشتند شیخ از سادات موسوی بود بحلیه شجاعت
وسخاوت آراسته واز خورد سالی در بندگی حضرت عرش آشیانی
اکبر بادشاه نشو ونما یافته خدمت بخشیگری بتقدیم میرسانید چنانکه در
احوال آنحضرت گذشت اما بخشی بود دیوان منش چنانچه چند سال
سر رشته تن از بس زنگیهای دیوانیان بدست خود گرفته بر [illegible]
بتولداران تنخواه بیکر دو وزمانه بیگ پسر غیور بیگ کابلی بخطاب مهابت
خان وشیخ قطب الدین کوکه نواسه حضرت سلیم چشتی شیخ بوری بخطاب
قطب الدین خانی وشیخ حسن پسر شیخ بیناجو بخطاب مقرب خانی ممتاز
گشتند سانحه عجیبی که درین سال بعد جلوس ظهور گرفت راه فرار گزیدن
شاهزاده سلطان خسرو است از خدمت پدر بزرگوار وتفصیل این
اجمال بر سبیل ایجاز آنکه در زمانی که شاهزاده را حضرت شاهنشاهی بجهت
استرضای والده [illegible] بصوب آله آباس تشریف برده حضرت

عرش آستانه بجا لاقرة العین خلافت ثمره شجره سلطنت
سلطان خسرو را بچشم شفقت میگریستند و اکثر اوقات از دل
سوختگیها بر زبان اشرف میگذشت که همین پسر جانشین
ماست بعد از گرفتار شدن ایشان خوش آمد گویان خانه بر
انداز جان حرف سروری پادشاه خسرو داده کار بجای رسانیدند که
تاریخ شب یکشنبه هشتم شهر ذی الحجه سال مسطور پس از گهر و دیک پاس
بجومی از ارک دار الخلافه آگره در بست سالکی بطریق ناکامی
شتافت القصه علی اسرالحال شیخ فرید بخاری بطریق منقلا مامور
گردید و خود نیز بنفس نفیس آخرهای شب بانکه متوجه بساعت شوند
رایات نصرت اعتصام برافراشتند نزدیک منوره حسن بیگ
بدخشی که از کابل بحکم اشرف احرام کعبهٔ مجازی بسته بود از بخت
برگشتگیها با سیصد جوان بدخشی همراهش قبول نموده خسرو زمام مدار
بی مدار خود بدست اقتدار او سپرده در محاوره بجان بابا مخاطب
ساخت و همچنین عبدالرحیم دیوان معزول لاهور را که بحضور شرف
می آمد بخطاب ملک انور وزیر ادیب و مدار کار با اعتبار خویش بدنام
گردانید در راه نوردی هر جا که طوایل پادشاهی و اسپان سودا
گران یافت بپادهای همراه خود ... و اسپه سر مرفت

تا که بلاهور

تا که بلاهور رسید دلاور خان صوبه دار بلده لاهور برج و باره
قلعه شهر بر داخت حسن دو از آنجا به پیوستن افواج پادشاهی
باب مخالفان بود و انهضت موکب منصور بصلاح ارباب
ضلالت از گرد قلعه برخاسته با دوازده هزار سوار که دوران
فرصت بهم آورده بود دل بنهاد جنگ صف شکن شیخ نیز از
غایت جلادت و تهور مقید بر بستن پل گشته و انهانکشته بدست
یاری اقبال ظل الهی سواره با چشم و لشکر از آب شکور گذشته
مستعد و آماده پیکار گردید از طرفین شعله کارزار ببلندی برزفت
سادات بارهه بعزمهٔ الجیش افواج قاهره مرتبه سپاهگری بدرجهٔ
اعلی رسانیده سید جلال و غیره نزدیک شصت جوان بجراحتهای
نمایان جوهر افزوری آمد حاصل نمودند چنانچه سید کمال بخاری صاحب
التمش موکب منصور بفوج هراول اولیای دولت مدد کرده
بندهای فوج برانغار نیز جنبیده غنیم را از پیش راندند خسرو خسران
مال تاب مقاومت نیاورده بجانب کابل خاک فرار بر فرق ادبار
خود انداخت قریب چهار صد تن از او باش بدخشان در میدان
ندامت آب صمصام بقوت فرجام چشیده از زندگانی سیراب
گشت آخرهای روز ... ربیع الاول مبارک باد فتح با بستادهای

حضور سعود و خداشنبه دو سه گهری از اول شب گذشته
مهچه لوای فیروزی بر لشکر ظفر اثر تافت شیخ فرید از خیمه خود
شتافته بدولت زمین بوس رسید حضرت شاهنشاهی
ارزین بزمین شرف بخشیده شیخ را در کنار عزت کشیدند
و عنایتی که در وهم و خیال بشر نگنجد درباره او مبذول داشته
بخطاب مرتضی خانی قدرش افزودند و موکب گاه را بفتح آباد
مسمی گردانیده رایات اقبال بصوب دار السلطنت لاهور
برافراشتند و در تمام قلمرو دیر یغ رفت که هر جا آن وخیم العاقبت
را یابند دستگیر کنند خسرو با حسن بیگ بر لب آب چناب آمده
در گذر سودهره بهزار تلاش کشتی بهم رسانیده در صدد گذشتن شد
ملاحان از وجنات ایشان آیت وحشت خوانده کشتی را بر ریگ
بند نموده صورت حال بزمینداران سودهره گفتند بوسیله مذکوره
میر ابوالقاسم بکنار دریا شتافته باداب تمام خسرو را با حسن بیگ
و پنج شش دیگر که همراه بودند بحوالات برد و سیوم شهر صفر سنه خمس
عشر الف هجری در باغ میرزا کامران بتوره چنگیز خانی از دست
جیب آورده حاضر ساختند امر اشرف بنفاذ صدور پذیرفت
که خسرو را در بند آهنی مسلسل سازند و حسن بیگ را در چرم گاو و عبد

میر ابوالقاسم نمکین حاکم گجرات
بخطاب [illegible]

الرحیم را در جلد دراز گوش کشیده و از گون بر خر سوار گردانیده
و تشهیر کنند حسن بیگ در چهار پاس غالب تهی کرد عبد الرحیم
در گشتنها از عاجزی عطش هر جا که خیار و امثال ذلک در کوچه
و بازار یافت میخورد روز دیگر حکم باطلاقش شد و امر والا بصدور
پیوست که از باغ میرزا کامران تا دروازه قلعه دو رویه همراهان
خسرو را بر دار کشند و خسرو را فیل سوار از آن راه بگذرانند در آن
ایام منهیان اخبار معروض داشتند که حسن بیگ شاملو حاکم هرات
از انهای آسمانیه شدن حضرت عرش آشیانی و فتنه انگیزی خسرو
آمده قندهار را در محاصره دارد و شاه بیگ خان باعتصام جبل
متین اقبال شاهنشاهی به برج و باره قلعه پرداخته بالای ارک
جای مرتفع برای نشستن گزیده که غنیم از معسکر خود طرز اجلاس
او می بیند و او داد طرب و کامرانی میدهد و هر روز افواج
قاهره برای نبرد مخالفان از حصار بیرون می آرد و غالب میشود از پیش
گاه خلافت فوج عظیم بسرکردگی میرزا غازی ولد میرزا جانی ترخان
رئیس تته بمدد شاه بیگخان رخصت یافت از ورود موکب
منصور افواج قزلباشیه بحکم شاه والاجاه شاه عباس از گرد قلعه
برخاسته بود و شاه معذرت نامه مصحوب حسین بیگ نامی ارسال داشته

بنیان دوستی را استحکام بخشیدند درین ایام پیر پسر دولت
خان افغان لودی همراه فرزندان شاهزاده سلطان دانیال مرحوم
آمده بخطاب صلابت خانی و بمنصب سه هزاری فرق عزت برافراخت
نخستین نوکر عمده خانخانان عبد الرحیم بود من بعد در خدمت شاهزاده
سلطان دانیال ترقی کرد بجائی که در محاوره فرزند میخواندند درین سال
قطب الدین محمد خان کوکه بمنصب پنجهزاری ذات و سوار تا عهد نموده
از تغیر راجه مانسنگه بصاحب صوبگی بنگاله رفت درین سال در سن
هژده سالگی شاهزاده سلطان پرویز را حضرت شاهنشاهی بدختر
شاهزاده سلطان مراد پیوند دادند درین سال جهانگیر قلی خان صوبه دار
بهار براجه سنگرام زمیندار کهرکپور که عمده آن سرزمین بود در جنگ
غالب آمد و سنگرام بزخم بندوق بجهنم شتافت **آغاز سال دویم**
از جلوس مبارک موافق روز چهارشنبه بیست و دویم شهر
ذی القعده سنه الف و خمس و عشر هجری درین نوروز عالم
افروز حضرت شاهنشاهی شاهزاده بلند اقبال سلطان خرم در سن
پانزده سالگی منصب ده هزاری عنایت فرموده رایات نصرت سمات
بجانب بلده فاخره کابل برداشتند چون درین ایام امیر الامرا مهمات
مزمن بهم رسانیده در لاهور ماند بجایش آصف خان بر مسند وکالت کل

نشست

نشست و مقدر خواجه ابوالحسن بخدمت دیوانی افزود درین سال
شیر افکن و قطب الدین خان کوکه صاحب صوبه بنگاله را از هم کشتند
تفصیل این اجمال آنکه علیقلی مذکور بخدمت سفره چی شاه اسمعیل صفوی
والی ایران قیام داشت در زمان حضرت عرش آشیانی از راه
ملتان در وقتی که عبد الرحیم خانخانان بکشایش ولایت ته مقید
بود لشکر افتاد و خانخانان داخل بندهای بادشاهی گردانید و ازو مصدر
ترددات نمایان گشته غائبانه بخطاب شیر افکنی سربلندی یافته
و بحضور اشرف آمده بشرف دختر میرزا غیاث بیگ اعتماد الدوله
پیوند گرفت القصه بعد از چندی تعینات بنگاله شد چون بسیار
تند خوی و بیباک بود روز رخصت قطب الدین محمد خان بر زبان
الهام بیان گذشت که از اطوار شیر افکن خان مفهوم میشود که مصدر
انواع شورش است که آن رکن السلطنت در فکر او باشد وقت
از دست ندهد قطب الدین محمد خان که به بنگاله پیوست از استماع
بود کیش دریافت که این غنچه آرزو گل میکند بموجب حکم عالی بجانب
بردوان که شیر افکن در اقطاع بود شتافت به یلغار رفت شیر افکن
تنها با دو جلودار استقبال کرد و یکدیگر را در آغوش کشیده دو
بدو سخن گویان روبراه نهادند شیر افکن از دو جانب قطب الدین

محمد خان ادراک نموده پیش از آنکه کسی دست بر دارد شمشیری
بر شکنبهٔ قطب الدین محمد خان زد که پردهٔ جگر برید تمام خونهایت
شکم بر آمد خنداییه خان کاشمیری شمشیری بر تارک شیر افکن بیانید
شیر افکن زخم سنگینی خورده هم بر زمین افکنده بقتل رسید بامر اشرف
بجای قطب الدین محمد خان جهانگیر قلیخان صاحب صوبهٔ بهار به بنگاله
رفت و اسلام خان از پیشگاه خلافت [illegible] بهار [illegible] یافت
درین سنه عنکبوتی از فرهنگ کلان در نواحی جامع مسجد بنظر اشرف
در آمد که بگلوی مار دراز چسپیده بود نگذاشت تا او را کشت
درین ایام مکرر مذکور محفل قدس آئین شد که در کوه ضحاک و بامیان
نقش خوارج تابوت نام مردیست که بران مدت هفتصد هشتصد
سال گذشته و جوارحش [illegible] نریخته زخمی بر گردن دارد و بر زخم
پنبه نهاده اند اگر کسی پنبه بر میدارد خون جاری میشود بر نخبة الملک
معتمد خان راقم اقبالنامهٔ جهانگیری امر ارفع اعلی بصدور پیوست
که بکوه مذکور برود و هر چه [illegible] استاد های حوادث بساط عزت
گرداند خان مشار الیه بعد از رسیدن [illegible] کوه [illegible] دید با حجره
ابیض آراسته و در و قبریست که بر روی [illegible] گذاشته اند چون تخته بر داشتند
مرده معاینه شد که بطریق اهل اسلام مستقبل قبله خوابیده و کم و زیاده

نیم گز پارچه

نیم گز پارچه کفن بر عضو نهانی دارد و از دو سه قرعه که بر زمین
خورده استخوان بر آمده و بطرفی از سر مقداری موی مانده و
بقیهٔ اعضا سلامت اما پوست و استخوان محض و دو دندان
زیر و دو دندان بالا از تغییر حرکت میشد و خط مدوری در
میان کمر به پهنای که یک انگشت میانه جا کند لیکن حدوث آن
پیدا نه زخم [illegible] به حرف بود تاریخ فوت با شهادت خواجه
بود [illegible] تحقیق نپاید در زمان قاان بزرگ چنگیز خان نشان
داده اند العلم عند الله درین سال میرزا شاهرخ نبیره میرزا سلیمان
والی بدخشان وداع جسم عاریتی کرد و شش پسر در عالم یادگار
گذاشته میرزا حسن میرزا حسین میرزا سلطان میرزا بدیع الزمان
میرزا شجاع و میرزا مغل هشتم شهر جمادی الثانیه رایات
معاودت از بلدهٔ فاخرهٔ کابل بسمت هندوستان ارتفاع
یافت از حسن ابدال شاه بیگخان کور را بخطاب خاندورانی
بلند مرتبه گردانیده بصوبه داری کابل سرفراز فرمودند و میرزا
الغ ملقب بصلابت خان که برخی از احوالش در اوراق سابق
نگاشته کلک وقایع نگار گردیده بخطاب خانجهانی بلند پا
یگی پذیرفت آغاز سیوم از جلوس میمنت مانوس جهانگیری

[illegible] شنبه دویم شهر ذی الحجه سنه الف و ست و عشر هجری

درین سال خانجهان لودی بمنصب پنجهزاری ذات و سوار
فرق عزت برافراخت و پایه خواجه جهان بخدمت بخشیگری
افزود درین ایام بوزی توچوهن راجه برسنگدیو بوندیله
پیشکش نمود درین سال صالحه بانو صبیه قدسیه قایم خان ولد مقیم
خان را حضرت شاهنشاهی برای پرستاری خاص اختیار
فرموده به پادشاه محل ملقب گردانید بعد درین سال جهانگیر
قلیخان ودیعت حیات سپرد و بجای او اسلام خان از
بهار بصوبه داری بنگاله شتافت و افضل خان پسر شیخ ابو الفضل
بصاحب صوبگی بهار سرفراز شد جهانگیر قلیخان لاله بیک از مولازادهای
حکیم محمد میرزا ابود بجمیله حق پرستی و مسلمانی آراسته کارهای عمده از
دستش برآمد درین سال حضرت شاهنشاهی مهابت خان را
بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار سربلندی بخشید.
برای قلع و قمع رانای مقهور دستوری دادند و محمد شریف راقم
اقبالنامه جهانگیری بخطاب معتمد خانی امتیاز گرفت درین سال
خانخانان سپهسالار از دکهن [illegible] عالیشان
روشن بنای گشت و متعهد نمود که [illegible] ملک از قبضه تصرف اولیای

دولت در قبضه حضرت عرش آشیانی بود در عرض
دو سال از تصرف دکنیان برآرد بشرط که دوازده هزار سوار
[illegible] که بیشتر در دکن [illegible] تعین شود درین ایام حضرت شاهنشاهی
برای طواف مرقد منور حضرت عرش آشیانی از دولتخانه تا بهشت آباد
عرف سکندره پیاده بالتشریف بردند مبلغ پانزده لک روپیه جمع
[illegible] درین ایام حکیم علی خانه‌ای با آیین حوض که درین خانه
حضرت آشیانی ساخته بود چنانچه بجای خود نگاشته کلک وقایع
نگار گردید مجدداً بروی کار آورده بعالی رتبه دو هزاری گرانید.

آغاز سال چهارم از جلوس حضرت شاهنشاهی موافق بیست
چهاردهم شهر ذی الحجه سنه الف و سبع و عشر هجری

میرزا برخوردار ابن میرزا عبد الرحمن و لدی بخطاب خانعالمی سر
فرازی یافت امیر شاه ملک حیدر میرزا امرای کبار حضرت صاحب
قران بود لاکن تاریخ سلسله بندگان ایشان درین درگاه منسوط است
درین سال حضرت شاهنشاهی شاهزاده والاگهر سلطان پرویز
را بصوبه داری دکهن رخصت الفرانف داشتند و آصف خان بخدمت
اتالیقی [illegible] درین سال قلندری شیری
لعل خان نام که از بچگی پرورده بود در نهایت تنومندی پیشکش

بریده بودند بحکم اشرف با گاو بجنگ انداختند شیر از مردم
تماشائی چونکه عریان بود مادر زیر خود در آورده بالاش خندان
جنبید که انزال کرد و نطفه اش بسبب ناجنس بودن ان بلوغ نرسیده
گشت امروالابعد و دیگر انکه در بعض قرای جهرو که جانب
دریا رها سازند از و بکرادای مذکور بظهور انجامید رفته رفته
[illegible] پانزده شیر در قرای جهرو که بهم رسید که [illegible] سایر
و دایر بودند و بر هر یکی دو شیربان با کلته چوبها موکل بودند بارها
حکم انور زینت نفاذ یافت که شیران را بجنگ انداز ند جنگ
شیر مثال جنگ سگ است که لطف ندارد و درین سال عجیبه بوقوع
انجامید که در هیچ عهد نشنیده بودند که شیر نر با ماده شیری برآمده
ماده بعد از انقضای سه ماه بار نهاده سه بچه آورده و
بشیر خود پرورش نموده بحد طعمه خوری رسانید در کتب حکمت
که شیر شیر برای ضیای چشم سخت مفید است شیربانان هر چند
دریچه داروی دست و پای زدند قطره برنیامد بلکه نم از پستان
ظاهر نشد شاید که از شدت غضب و قهر او باشد درین سال
اسلام خان بمنصب پنجهزاری [illegible] سرفراز شد چون از
روی واقع و کمی استیلای و کنیان معلوم اولیای دولت

گردید

گردید از پیشگاه خلافت خانجهان لودی را تومان طوغ و نقاره
فرموده با دوازده هزار سوار بمدد شاهزاده عالمیان دستوری
داده رخصت [illegible] سال [illegible] اشرف موافق روز یکشنبه
[illegible] ربیع [illegible] و عشر هجری درین
سال سانحه حیرت افزا که روداد وفات ملا میر علی احمد مهرکن ست
[illegible] مثال ملا میر علی خوشنویس وشت [illegible]
ملا میر حسین متخلص بنقشی نیز مهر میکنند مرد درویش منش و صاحب [illegible]
بود در دبستان حضرت شاهنشاهی شریک تکرار سبق میشدند خداوند
عالم ملا علی احمد را در محاوره بخلیفه مخاطب میساختند القصه شبی
قوالان در بزم اشرف بسرودی برداختند و این بیت میر خسرو
علیه الرحمة والغفران شروع نمودند بیت هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی
من قبله راست کردم بر سمت کج کلاهی چون مقلدی برای سماع برخواست
حضرت شاهنشاهی از ملا علی احمد استفسار کیفیت بیت مذکور کردند ملا
بعرض رسانید که پدر فقیر میگفت که روزی جناب حضرت سلطان المشایخ
شیخ نظام الدین اولیا قدس سره کلاه کج بر سر نهاده کنار آب جمنه بالای
بام خانه نشسته تماشای غسل هنود و پرستش ایشان میفرمودند بلکه [illegible]
امیر خسرو علیه الرحمة گفتند که خسروی بینی طریقه هندیکه ایشان و بر زبان

بجا کرده آورد «مصرع» بهر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی «مصرع» آمر
خسرو بدیهه خواند: «مصرع» من قبله راست کردم بسر سمت کج کلاهی «مصرع»
میر علاء الدوله هنوز مصراع ثانی را با تمام نرسانیده بود که مرغ روحش
بعالم جاودانی پرواز کرد درین سال خسرو و بیماری در صوبه
بهار شد چون افضل خان صوبه دار بلده پتنه بگورکپور که شصت کروه
از بلده مسطور است برای مهمی رفته بود درین وقت قطب نام شخص
از مردم اوچه بی برگ و نوا در سرزمین اوجینه من مضافات صوبه
مذکور خود را بخسرو شهرت داد هنگامی که خلایق بسیار از پیاده
و سوار باو گرویدند بر بلده پتنه تاخت و خزانه بادشاهی با اموال
افضل خان بتصرف در آورده بکام اندیشی نشست شیخ حسام
و غیاث بیگ دیوان صوبه گریخته در گورکپور با افضل خان ماجرا
اظهار نمودند افضل خان بسرعت هر چه تمام تر همت بدفع گماشت
بر لب آب پن پن تلاقی فریقین اتفاق افتاد در اندک تلاش آن
خسران مآل خاک ادبار بر فرق روزگار خویش ریخته اندرون قلعه
بلده پتنه رفته حویلی افضل خان را گرفت و تا سه پهر دست و پا
جنبانیده کم و زیاده سی کس را به تیر تفنگ [illegible] وقت که قافیه
تنگ شد از در پرستی پیش افضل خان آمد که شاید جان بدر برد فوراً

بقتل رسید

بقتل رسید حکم اشرف زینت صدور گرفت که شیخ حسام
و غیاث بیگ و دیگر منصبداران را که به نگاهبانی شهر و قلعه مقرر
بودند موی ریش تراشیده با برقع و لباس عروسان آراسته
و وارون بر دراز گوش سوار نموده در بلاد و قصبات سر راه
جلوه داده بحضور اشرف بیارند پوشیده نماند که سرشته خانخانان
تنگ [illegible] کردن دکهن در دو سال بدفترخانه سپرده بود بنحوی
که در اوراق سابق گذشت وقتیکه بدکهن پیوست شاهزاده عالیان
سلطان پرویز را به بالاگهات برده از نفاق خانخانان باید کار [illegible]
ساخت چون از عسرت غله سپاه آزار بسیار کشید و چاروا های بی شمار
افتاد باحوال فاحش برگشت بعد از رسیدن برهانپور امرا متفق اللفظ
و المعنی تا دو تنخواهی خانخانان با ستادهای خواهش لب بطعن
نگاشتند علی الخصوص خانجهان لودی صریح نوشت که اگر این خدمت
برای سپهسالار واگذارند شاید کاری تواند پیش برد یا من تعهد نامه
میدهم که در دو سال ملکی که از قبضه تصرف اولیای دولت بدر رفته
داخل قلمرو سازم بلکه ملک بیجاپور را علاوه آن گردانیم و اگر نه روی خود را
بآستان [illegible] و طلب [illegible] تمام بشرطیکه سی هزار سوار مکمل همراهی
فدوی عنایت شود الحاصل خانجهان در معرض قبول افتاد و خانجهان تا

حسب الحکم بحضور اشرف آمد درین سال حضرت شاهنشاهی شاهزاده
جوان بخت سلطان خرم را با صبیه زکیه مظفر میرزا ابن سلطان حسین
میرزا ابن بهرام میرزا ابن شاه اسمعیل صفوی پیوند دادند و خان
اعظم میرزا کوکه را با دوازده هزار سوار بدکن بجهانی رخصت نمودند
درین ایام روزی حضرت شکار تشریف فرمودند انوپ رای
بدکوچ بعرض رسانید که در زیر فلان درخت شیر [illegible] خاطر خدیو
عالم گذشت که بر زمین نشسته بندوق سر با یو کردند تیر اول خطا شد
تیر دویم که انداخته شیر زخمه میر شکاری را که پهلوی جهان خدیو
شاهین در دست داشت زخمی ساخته بجای خود برگشت آواز
سیوم باعث آشوب آن گردید جمعی که در جوانب گیتی خداوند در رکب
سعادت بودند بیچکس را قدرت نماند هم کله تیره بنوعی گریختند که
جناب خلافت از آسیب ایشان بر زمین آمدند و خود میگفتند
که دو سه کس قدم بر سینه من گذاشته رفتند القصه انوپ رای با شیر
پیچیده کلته چوبی را دو نوبت دو دست فرود آورد شیر انوپ رای را
بر زمین افگنده هر دو دست او را بدهن گرفته نشست جنبیته شاهزاده
جوان بخت سلطان خرم شمشیری حواله نمودند و راجه رامداس بکهواهه
نیز زخمی زد و حیات خان چند کوتل چوب کوفت شیر خون

انوپ رای

انوپ رای را رها ساخته رو براه نهاد انوپ رای با وجود جراحت
کاری برخاسته دو شمشیر بر بر و روی شیر انداخته هنگامه آرا [illegible]
بخطاب انیسنگه دلن و اضافه منصب سرفرازی یافت درین شکار
دیگر شیر قانه از ده پنج نبه کاو نایاب نمودند از پنجاه من بادشاهی زیاده
بود که بالفعل من جنگ خراسان باشد **آغاز سال ششم از جلوس**
مطابق غره محرم الحرام سنه الف و عشرون هجری درین سال
حضرت شاهنشاهی مهر صبیه قدسیه اعتماد الدوله را که در عقد کابین
علیقلی شیر افگن بود درخواسته بنور محل مخاطب گردانیدند و تعشق
تمام بهم رسانیده بنور جهان بیگم ملقب فرمودند بیگم از غایت عقل و
فراست و فهم و کیاست و مزاج دانی در دل اشرف بنوعی جا کرد
که تمام مدار بادشاهی باو تعلق گرفته و رفته رفته ملکه جهان و بانوی
آفاق گردید و در برابر اسم گرامی نام خود در سکه نقش نمود بجز آنکه
در خطبه نام آن داهیه خوانده نشود همه مراتب بادشاهی داشت و
بخلق الله نفع بسیار رسانید و ضرر در زمانش رو بوادی گمنامی
نهاد درین سال ابو الحسن برادر کلان بیگم بخطاب اعتقاد خان و بخدمت
خانسامانی ممتاز شد و شیخ خان عبد الله خان بصاحب صوبگی گجرات
ورق عزت برافراخت درین ایام خاتم بندی از چیلههای بادشاهی

در پوست فندقی چهار مجلس از عاج تراشیده بنظر اشرف گذرانید
مجلس اول از کشتی گیران بود که دو کس با یکدیگر در کشتی اند و یکی نیزه
بدست ایستاده و دیگری سنگ در سینه و در دست و پنجه دو اشخاص
بر زمین نهاده نشسته و در مجلس تعزیه و حمام و غیره بقیه بوده
مجلس دویم دولتمندی بر تخت مربع جلوس فرموده و به تکیه
کلان تکیه کرده و شاخ درخت بران تخت سایه کرده و پنج نفر
گرد و پیش قیام دارند مجلس سیوم ریسمان بازیست که چوب دراز
طناب بسته و مردی بر بالایش پای راست از پس بر بست
چپ گرفته و یکی دهل در گردن انداخته می نوازد و تماشه چشم
بر ریسمان باز دوخته و بز بازی بزی را بر سر چوب بر آورده و
پنج آدم تماشائی اند از جمله یک نفر چوب بدست دارد مجلس چهارم
درختیست و در زیر آن درخت صورت حضرت عیسی علیه السلام ساخته
و ترسائی سر بر پای آنجناب گذاشته و پنج کس دست بسته بر پا اند
منهم بر مردی سخن میگویند که هرگز مثل این اعجوبه کسی ندیده و نشنیده
بود هم درین سال عبد الله خان بهادر فیروز جنگ از گجرات
براه ناسک ترنبک بکشایش دکهن تعیین یافته و رایه راولاس
کهواهه را الخطاب راجگی و قلعه داری رنتهنبور سرفراز فرموده بکومک

خان فیروز جنگ

۲۵۴

خان فیروز جنگ رخصت نمودند در زمان وداع حکم شد که از
تهور و جلادت با موقع خان موما الیه خبردار باشند درین ایام
بعضی از اخبار بعرض اشرف رسانیدند که از بعضی امرای سرحد نشین
امور نامشروع که مطلقا در حوصله ایشان نیست سر میزند
مثل هنگام بر آمدن نقاره نواختن و جهروکه نشستن و فیلان
بجنگ انداختن و ملازمان خود را خطاب دادن و وقت عطای
اسپ و فیل جلو و کجک بر دوش افکندن و در عالم غضب
آدمی را گوش و بینی بریدن و کور کردن و بندهای بادشاهی
را کورنش و تسلیم فرمودن و جلو دوانیدن و بر روی کاغذ مهر
نمودن وغیره از پیشگاه خلافت یرلیغ رفت که من بعد
پیرامون چنین امور که خاصهٔ بادشاهانست نگردند آغاز سال
هفتم از جلوس والا موافق روز سه شنبه شانزدهم شهر
محرم الحرام سنه الف واحدی و عشرین هجری در سال
خواجه عثمان افغان شریر بنگاله از اقبال بادشاهی بقتل
رسید تفصیل این اجمال بطریق ایجاز آنکه بنگاله مملکت فراخ و وسیع
از اقلیم دویم طولش از بندر چاتگام تا کدهی چهار صد و پنجاه کروه
عرض از کوهستان شمالی تا سرکار مندارن دویست کروه است

محصول تمغا شصت کرور دام ست که یک کرور و پنجاه لک روپیه
بموجب فرمان روایان سابق صاحب هفت هزار سوار و یک لک
پیاده و یکهزار فیل و چار پنجهزار کشتی جنگی بود [illegible]
ایالت سرزمین مذکور [illegible] افغانان [illegible]
آبای او جا و وطن ساخته [illegible] که و بقعه آباد هندوستان
مجدد ادر تصرف اولیای دولت در آمد حضرت عرش آشیانی
انار الله برهانه باستیصال [illegible] حکم فرمودند [illegible]
که اسلام خان بمنصب صوبگی بنگاله فرق عزت برافراخت
لشکر شایسته بسر کردگی شجاعت خان برای استیصال ساختن
خواجه عثمان فرستاد در لب ناله که جمیع دشت [illegible] طرفین
اتفاق افتاد خواجه عثمان بجنته نام فیل مست سرگروه بر فوج
مقدمه تاخت سید آدم بارهه و شیخ اچهه سردار فوج هراول
بزخم های جانستان سرخروی ابد حاصل نمودند و افتخار خان صاحب
برانغار با جمعی از نوکران خود جان رکردید و کشور خان کوکه سر
گروه جرگه چون انغار نیز شربت شهادت چشید خواجه عثمان
فیل بر شجاعت خان راند شجاعت خان [illegible] بفیل زد
سه سپی و شمشیر بر صورتش حواله کرد بعده چند هر زاکار زخم زد بر فیل

بجانب

٥٥٢٥٣

شجاعت خان را با اسپ بر داشته بر زمین انداخت جلودار
شجاعت خان همچنان شمشیر دو دستی بر دست فیل فرود آورد
که فیل بر اتوانه نمود شجاعت خان [illegible] جلودار فیلبان را از بالای
فیل بزیر انگند [illegible] زخم فیل رسانید فیل [illegible] گشته
گریخت بتفاوت چند قدم افتاد شجاعت خان [illegible] اسپ
خود سوار شده [illegible] دیگر پسران و برادران و خویشان و
و نوکران بسیار شجاعت خان شربت شهادت چشیدند خواجه
عثمان از غیب مهره تفنگ خورده فیل سواری خود برگردانید
و در نیم شب آن فتنه فرو خفت اسلام خان بمنصب شش هزاری
فرق عزت برافراخت و شجاعت خان بخطاب رستم زمان و
اضافه منصب سر بر آسمان سود در اوراق سابق نگارش
پذیرفت که بعبد الله خان حکم رفت که از گجرات براه ناسک
ترمک بکشایش دکهن برود و خانجهان لودی با دیگر نوئینان براه
برار در آید و از دو جانب عرصه بر دکنیان تنگ نماید عبد الله خان
امر بجا آورد چون خبر فوج دوم اطلاع نیافت و تسلط غنیم روز بروز
[illegible] نزدیکی دولت آباد عطف عنان
نمود و در برگشتن ها علیمردان بهادر زخمی در میدان بدست مخالفان

افتاد هر چند ملک عنبر در معالجه‌اش کوشید فایده نبخشید و
در معدود ایام درگذشت از انهای استیلای غنیم در خاطر
الهام مآثر پرتو در و وا افگند که انجام مهام دکهن بی خانخانان
صورت نخواهد بست لیس میرزا ... با جواهر ابو الحسن و ... فرستادند
دادند درین سال آصف خان جعفر در عالم نماند صد حیف
ز آصف خان تاریخ است و میرزا غازی ... داعیه و الی تته
از افراط شراب در قندهار ودیعت حیات سپرد مرد نیک نام
و صاحب طبع بود وقاری تخلص میکرد بجای او ابو البی اوزبک
بخطاب بهادر خانی و بصاحب صوبگی قندهار بلند پایگی گرفت
درین سال حضرت شاهنشاهی شاهزاده جوان بخت سلطان
خرم را با ارجمند بانو بیگم دختر نیک اختر اعتقاد خان پسر اعتماد
الدوله که اکنون بعالی رتبه آصف جاهی رسید کدخدا فرمودند درین سال
سلیمه سلطان بیگم زوجه مطهره حضرت عرش آشیانی بجنت
جاودانی شتافت بیگم بجمیع خوبیها که مر عصمت و عفت را شاید
آراسته بودند و طبعی موزون داشتند اکثری مصراع و احیاناً
بیتی از طبع سلیم ایشان سر میزد و مخفی تخلص مینمودند شعر کاکلت را
من ز مستی رشته جان گفته‌ام ◦ مست بودم از سر مستی پریشان گفته‌ام

آغاز سالی

١٠٥٥

آغاز سال هشتم از جلوس اقدس موافق شب پنجشنبه
دهشتم شهر محرم سنه الف و اثنی و عشرون هجری درین سال
یوزی از قلاده خلاص شده بر ماده یوزی جست و آن ماده پس
از انقراض دو نیم ماه سه بچه آورده بشیر خود پرورش نمودانی ::
اعجوبه ایست که در عهد دولت جهانگیری بر روی روزگار آمده در زمان
حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه با وجود که توجه مفرط به یوز داشتند
و قریب هزار یوز در کارخانه جمع شده صورت نه بست درهمین
ایام سگ دیوانه فیلی و ماده فیلی را گزید چون مدت پنجاه و پنج روز
گذشت هنگام غرش برق و رعد ماده فیل فریاد بیتحاشی کشیده
بر زمین افتاد و از خواب و خور ایستاد آب از دهانش بر جهید
آمد و تمام اعضایش میلرزید روز هفتم بحال فاحشی مرد بعد از یکماه
فیل کلان نیز از آواز رعد و صاعقه در عین مستی طریق مذکور
شتافت حضرت شاهنشاهی هرچند در باب پازهر و افسون
سگ دیوانه و مار گزیده و از بلایش فرمودند دست نداد در شعبان
این سال مطابق شهریور ماه حضرت شاهنشاهی بدار البرکه حضرت
اجمیر حرسها الله تعالی عن الآفات تشریف برده شاهزاده جوان
بخت و بلند اقبال سلطان خرم را باستیصال رانای مقهور فرستادند

درین سال اسلام خان صوبه دار بنگاله ودیعت حیات سپرد
و قاسم خان برادرش بمنصب صوبگی آنجا سربلندی پذیرفت
و خواجه ابوالحسن بخدمت بخشی‌گری کل سرفراز گردید آغاز سال
نهم از جلوس خلیفه الهی [illegible]
و ثلث و عشرون هجری در آغاز این سال ابوالحسن پسر اعتماد الدوله
که بخطاب اعتقاد خانی [illegible] خلعت [illegible] خاصه
پوشید و بمنصب پنجهزاری دو هزار سوار فرق عزت برافراخت
و ابراهیم خان خویش بیگم از هفتصدی سه صد سوار بعالی رتبه
منصب یکهزاری و پانصدی ششصد سوار گرائید درین سال عقده مالا
ینحل مهم رانا بیمن توجه جهان‌گشای شاهزاده عالم فطرت سلطان
خرم گشایش یافت تفصیل این اجمال بطریق ایجاز آنکه چون شاهزاده
والاگهر بلند اقبال باودیپور که مرکز ولایت راناست تشریف
برده معسکر ساختند هرجا چیزی از وی می‌شنیدند افواج قاهره بیلغار
گسیل می‌نمودند از آنکه و هر روزه خویشتن را بشعاب جبال کشید
آب و هوای کوه و بیشه و راه زمه کفار را تصرف کرده در اندک مدت
بسیاری از کوفت زاین بجهنم شتافتند و بعضی از جان دوستیها اختیار
جدائی نمودند چون قافیه تنگ شد خلاص در اخلاص دیده بوساطت

نوئیان

نوئیان رکاب حرف از صلح گفت و از سر دروازه تسلیم
بر تسلیم و سجده بر سجده افزوده بخت نزدیک رسید شاهزاده
والاگهر [illegible] فرزند زاده بود دید و دست
مبارک [illegible] از لوازم نثار
و پیشکش حکم نشستن یافت بعد از ساعتی خلعت خاصه و شمشیر
و خنجر و اسپ [illegible] با زین مرصع و فیل خاصه با یراق نقره و دوازده
خنجر و پنجاه راس اسپ و یکصد دست سر و پا برای نوکران عمده اش
عنایت نمودند رانا کرن نام پسر و ولیعهد خود را بخدمت شاهزاده
عالیا گذاشته رخصت گرفت اولیای دولت شاهزاده مفتوح و مسرور
مظفر و منصور بتاریخ [illegible] محرم سال هزار و بیست و چهار هجری بدولت
زمین بوس والد بزرگوار سعادتمند گشته الطاف و دلجوئیها
که در میان پدر و پسر بظهور آمد چه مقدرت قلم شکسته زبان نیست
که ترقیم نماید چون کرن پسر رانا بکورنش درگاه پادشاهی سرفراز گردید
بعنایت و مهربانی اشرف سرمباهات بر آسمان سود درین سال
غیاث الدین علی نقیب خان پسر میر عبد اللطیف قزوینی که برخی از
احوال ایشان در ذکر حضرت عرش آشیانی گذشت ودیعت
حیات سپرد آغاز سال دهم از جلوس جهان مطاع و عالم مطیع

موافق بیستم شهر صفر سنه الف واربع وعشرون هجری

درین سال اعتماد الدوله بمنصب شش هزاری سه هزار سوار و علم
و نقاره عزت گرفت و درباب [illegible] حکم نواختن نوبت [illegible]
و کرتن پسر را [illegible] بمنصب [illegible] هزاری [illegible] رتبت [illegible]
رسانید گویند از ابتدای اسلام کسی از سلسله رانا در سلک اطاعت
بادشاهان دهلی در نیامده بود تا به اختیار [illegible]
سلطان دارا شکوه بتاریخ بیست و نهم شهر صفر در مشکوی شاهزاده
عالمیان سلطان خرم از دختر آصف خان تولد نمود و درین سال واقعه
عجیب روی داد حضرت شاهنشاهی بعد غور تمام تحقیق فرمودند که در کشمیر
[illegible] نام مردی درویشی بود و در خانقاهی از مدت چهل سال بسر می برد
روزی از والیان خانقاه درخواست که مرا در زاویه خانقاه خود
جا بین خواهید سپرد و سه کس بآشنا و یاران گفت که من درین چند روز
سفر آخرت میکنم و بقاضی زاده که باو معتقد بود وصیت کرد که از وجه
هدیه مصحف من سرانجام برداشت خواهی نمود و فردا که روز جمعه است
وقت بانگ نماز متعهد احوال من خواهی شد آخر روز پنجشنبه بحمام رفت
و غسل بجا آورد روز جمعه قاضی زاده قبل از نماز دران خانقاه شتافت
چه بیند که در حجره مسدود است و خادمی بر در نشسته از خادم احوال پرسید

خادم

خادم جواب داد که حضرت بمن گفته اند که تا در حجره از خود
وا نشود کسی مرتکب کشادن نگردد قاضی زاده ساعتی توقف
کرد به قدرت الهی یکایک در حجره بکشاد و قاضی زاده برفاقت خادم
اندرون حجره درآمد حافظ را دید که قبله رویه بدوزانو نشسته
جان بجان آفرین سپرده سبحان حی الذی لا یموت و در بابان این سال
شاهنواز خان خلف خانخانان سپهسالار بر ملک عنبر و کنی ظفر
یافت تفصیل این اجمال بطریق ایجاز آنکه چون شاهنواز خان از بالاپور
بقصد عنبر و کنی بر افراختن اعلام نصرت پیکر بخشش ور را آورد عنبر
آتش خان و محلدار خان و دیگر امرای نظام الملکیه بطریق منقلا
روانه ساخت شاه نواز خان بجیل مبین اقبال بادشاهی آن مخذوله
را از ون طالع از پیش راند ملک با لشکر عادلخانیه و قطب
الملکیه که کم و زیاده یک لک سوار بود پیش آمد و وقت سلم پهری
بر سر ناله ثلاثة فریقین دست داد نخست غنیم شروع در توپ اندازی
و بانکاری کرد چون هوا صاف شد خورد ساله های فوج هراول
ملک که عبارت از غلامان باشند با خشنه بر کنار ناله اوچیان
موکب منصور استاده شیشه تیر در گرفته از ناهمواری راه و هجوم
سبقت بسیاری بموج خیز فنا رفته جنیته و اداب خان بورد و م

خانخانان هراول شاه نوازخان از ناله عبور نموده جلو برداشت
واز اطراف نهکان سیحه وعا بتعقب یکدیگر شمشیر ناکنده خود را
بملک عنبر رسانیدند رو و بدل دست داد که بهرام سپهر نام نجم
آفرین گفت عنبر بخش اختر بعد از کشش و کوشش بسیار خاک ادبار
بر فرق روزگار خویش ریخته بجال خاحش راه فرار سپرد شیران
بیشه هیجا تا ۳ کروه تعقب کرده دقیقه از قتل و غارت فرو ۱۷
نگذاشتند اگر پرده شب ظلمانی حایل نشدی منفی جان بسلامت
نمی برد شاه نوازخان کهرکه را که نبگاه عنبر بخش اختر بود سوخته معاودت
نمود درین جنگ از دست یعقوب خان بدخشی تدبیر و ترددات
شایسته بظهور انجامید آغاز سال یازدهم از جلوس بادشاه مظفر
لوا موافق غره شهر ربیع الاول سنه الف و خمس و عشرون هجری
درین سال آصف خان بعلم و نقاره سرفراز گردید و میر جمال الدین حسین
انجو بخطاب عضد الدوله فرق عزت برافراخت درین سال مرتضی خان
شیخ فرید دعوت ارجعی را لبیک گفت درین سال در هندوستان
وبای عظیم افتاد گویند در کشمیر ازین مرض شخصی بمرد درویش او را بر روی
کاه غسل داد روز دیگر درویش نیز عالم را بدرود کرد اتفاقاً گاوی
آن علف خورده سقط شد قضارا هر سگی که گوشت گاو مذکور مال

خود ساخت

خود ساخت جان نبرد چون از شاهزاده سلطان پرویز مهم دکن
بنوعی که باید پیش نرفت بجای ایشان شاهزاده بلند اقبال سلطان
خرم را بو الاخطاب شاه خرم مباهی گردانیده رخصت آنطرف داشتند
و معتمد خان راقم اقبالنامه جهانگیری بمنصب هزاری و بخدمت بخشی
گیری سربلندی گرفت و شاهزاده عالی سلطان پرویز باله باس
[illegible] در محرم این سال که سنه الف و ست و عشرون
هجری باشد اعلام نصرت فرجام بادشاهی بصوب ماندو جنبش
آمد درین سال شاهزاده عالم شاه خرم دریربانو صبیه شاه نواز
خان پور خلف خانخانان را بموجب عقد شرعی در حباله نکاح خود
در آوردند درین سال سلطان شاه شجاع در دوم سرای شاهزاده
فیروزی اقبال شاه خرم از دختر آصف خان بتاریخ هشتم شهر جمادی الثانی
از عدم قدم بعالم شهود گذاشت آغاز سال دوازدهم از جلوس بادشاه
گیتی ستان موافق یازدهم شهر ربیع الاول سنه الف و ست و عشرون
در ماه تیر این سال عرضه داشت شاهزاده عالی فطرت شاه خرم مصحوب
سید عبدالله بارهه رسید که همه دنیاداران دکن پذیرای فرمان
بادشاهی شده آنچه ملک از قبضه تصرف اولیای دولت بدر رفته
بود با کلید های حصار احمدنگر وغیره حواله وکلای سرکار والا نموده‌اند

حضرت شاهنشاهی بجلدوی رسانیدن مژده سید عبدالله
بخطاب سیف خان ممتاز گردانیدند و بالتماس شاهزاده مظفر
لوا عادلخان بیجاپوری بخطاب فرزندی فرق عزت برافراخت
و خدیو عالم بدلهیه بدستخط مبارک بر طغرای منشور سعادت ظهور
این بیت نگاشتند ~ شدی از التماس شاه خرم ~ بفرزندی ما مشهور
عالم ~ عادلخان بشکرانه پنجاه فیل و پنجاه راس اسپ تپچاق و یک لک
و پنجاه هزار هون نقد و جواهر و مرصع آلات و تحف و هدایا و نفایس
روزگار مصحوب افضل خان و رای رایان بکرماجیت که بحجابت رفته بودند
معروض داشت و دو لک روپیه بنام بردبما ضیافت کرد شاهزاده
فیروزی منش مجموع پیشکش را که پانزده لک روپیه شد گرفته خانخانان
سپهسالار را با یک هزار سوار در آن صوبه گذاشته برای تقبیل آستان
والا شان قدم از سر ساخته در ماندو بآرزوی خود فایض گشتند از فرط
محبت و استیلای شوق حضرت شاهنشاهی دو سه قدم استقبال کرده
جوان بخت را در کنار عزت کشیدند و منصب سی هزاری ذات
و بیست هزار سوار و خطاب شاه جهانی مکرمت فرمودند و حکم شد
که کرسی زرین نزدیک تخت برای نشستن شاهزاده علیا انداختند
بنشینند و خود بنفس نفیس از جهروکه پائین آمده خوانچه زر و خوانچه جواهر

بر تارک

بر تارک مبارک شاهزاده بدست اقدس نثار فرمودند چون خاطر اشرف
از جانب دکن اطمینان پذیرفت سیر ملک گجرات و تماشای جهازات
و سفاط دریا مقاطر گذشت و در بلده کنبایت از آن خط مستوفی
اندوخته شد و با حمدآباد تشریف آورده از زیارت مرقد بندگی شاه
عالم استفاده گرفته سلسله جناب شاه عالم بحضرت مخدوم جهانیان
میرسد و اهل گجرات را عقیده تمام بآن آستان است گویند احیای
اموات از ایشان صادر میشد وفات حضرت مخدوم شاه عالم در سال
هشتصد و هشتاد بود بعده بروضه شیخ احمد کهتو متوجه شدند کهتو قصبه ایست
مولد شیخ از اعمال ناگور شیخ در عهد سلطان احمد بانی احمدآباد بگجرات
افتاد مردم گجرات شیخ را در زمره اولیای عظام میشمردند و هر شب
جمعه عجیب هجوم خاص و عام در انجا میشود دسته بسی ای خانقاه شیخ وجیه الدین
تشریف فرمودند شیخ از مریدان بندگی شیخ محمد غوث بود اما مریدی
که پیر مرید پیش باز شیخ را علم ظاهری را و باطنی کمال دست داده
بود برخلاف شیخ محمد غوث که بهره از علم نداشت اورا شخصی گفت
که شما با اینهمه فضل و کمال مرشد امی اختیار کردید شیخ وجیه الدین گفت
الله الحمد که بر من هیچ بغیر من امیت از ماند و تا کنبایت صد و بیست و
چهار کروه است و از کنبایت تا احمدآباد بیست و یک کروه است در این

اززن ابریشم فروشی در کشمیر دو دختر دندان دار بوجود آمدند که
پشت هردو تا کمر پیوسته بود ز رو دست و پا یک علحده بعد از ساعتی
درگذشتند آغاز سال سیزدهم از جلوس اعلی موافق شب چهار
شنبه بیست وسیوم شهر ربیع الاول سنه الف وسبع وعشرون
درین سال آصف خان بعلاء منصب پنجهزاری پنجهزار سوار رسید درین سال
محمد آمین نام سید زاده آصف خانیه از سعادت زمین بوس پادشاهی
مفتخر و مباهی گردید و بمنصب هزاری ذات و دو صد سوار سربلندی
پذیرفت و او برادر زاده میر رضی وا بادشاه عباس بود محمد امین نخست
بخدمت محمد قلی قطب الملک والی گولکنده رفت و استظهار تمام
بهم رسانیده از خطاب میر جمله که آبرو گرفت و صاحب اقتدار شد
بعد از فوت قطب الملک باز بولایت شتافت و از انجا از عوام باستان
ملایک آشیان پیوست درین سال دلاور خان کاکر خلعت صوبه داری
کشمیر پوشید درین سال راجه بکرماجیت نواخته و برداشته شاهزاده
بلند اقبال شاه جهان بکشایش حصار کانکره که قلعه ایست دشوار کشا بر قله
کوه شهابا دستوری یافت درین سال رایات عالیات از احمد آباد
بصوب مستقر خلافت برافراخت و مقرب خان بمنصب صوبگی بهار فرق
عزت بفرقدان رسانید درین سال بتاریخ شانزدهم دیماه قبل از طلوع

نجم به ۳ گهری در کره هوا ماده بخاری مانند عمود طلوع میکرد و هر روز
یک گهری از روز گذشته زیاده می ماند چون تمام برآمد هر دو سر باریک
و میان کلفت خم دار شمال و چهره بجانب جنوب و رو بسوی شمال
مری شد انجم شناسان قامت او را با سطرلاب معلوم کردند بیست
و چهار درجه بود و حرکتش با حرکت فلک اعظم اول در برج عقرب
میبود و در اندک مدت بمیزان رفت اهل تنجیم این قسم را
حربه نامند بعد از شانزده شب در همان سمت ستاره روشن
دراز دم که ۳ گز درازی داشت ظاهر از روشنی و فروغ پدیدار گشت
بیش از ابتدایش بیکسال در روی معموره آباد هندوستان وبا و طاعون
افتاد که هرگز در هیچ عهد نشانی نمیدهند و در کتب معتبر اهل هند نیز ننوشته اند
و در میان شاه والاجاه شاه جهان و حضرت شاهنشاهی کدورتی بهم رسید
و تا هفت هشت سال فلکه بکام خود گردید چنانچه بجای خود گذارش
یابد درین سال در روم سرای شاه جوان بخت شاه جهان از دختر
آصف خان بتاریخ بیست و پنجم شهر ذی القعده فرزند سعادتمند
بوجود آمد و حضرت شاهنشاهی سلطان اورنگ زیب مسمی فرمودند او
ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر بادشاه غازی
سلمه الله تعالی وبقاه درین سال عبد الرحیم خانخانان بتاریخ صاحب

صوبهٔ دکن یافت واز اصل واضافه منصب هفت هزاری ذات
وسوار سربلندی گرفت درین سال راجه بکرماجیت قلعهٔ مودود
مهری گنوو بعنایت نقاره ابرو بزرگ یافت وحضرت شاهنشاهی جگت
سنگه پسر خورد راجه باسو را که تعینات بنگاله بود طلب داشته
بخطاب راجگی وبمنصب هزاری پانصد سوار سرفراز فرمودند وپیش راجه
بکرماجیت دستوری دادند آغاز سال چهارم از جلوس جهان
افروز موافق روز پنجشنبه چهارم شهر ربیع الثانی سنه الف
وثمان وعشرون در غرهٔ اردی بهشت این سال سایه رایات اقبال
بفرخی وفیروزی بر ظاهر دار السلطنت اکبرآباد افتاد درین سال
شاه نوازخان پور خانخانان از افراط شراب درگذشت سپاهی
با تدبیر بود سرداری ومعرکه آرای نیکو دانسته بغیر از کرم دیگر همه خوبیها
پیراستگی داشت بجای او حضرت شاهنشاهی داراب خان برادرش را
بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار بلند مرتبه فرموده بدکن فرستادند درین سال
شاهزادهٔ عالی نژاد سلطان پرویز از الهباس بسجود کریاس فلک
اساس والد بزرگوار رسیدند وراجه کلیان زمیندار رتن پور را که از
ابتدای آفرینش با کسی حرف اطاعت نگفته بود همراه رکاب خود
آوردند راجه هشتاد فیل ویک لک روپیه بصیغهٔ پیشکش معروض ایستادگان

باطاعت

۲۶۱

باطاعت گردانیدند درین سال خاندوران کور را از استیلای
کرسن رخصت انزوا گرفت درین سال راجه گجسنگه پسر راجه
سورج سنگه نبیره راجه مالدیو در لاهور بعد از فوت پدر خطاب راجگی
ومنصب سه هزاری دو هزار سوار یافت حضرت فردوس مکانی
بابر بادشاه در واقعات خود نگاشته اند که وقتی که فتح هندوستان
کردم در هند دو بادشاه وسه راجه کلان بودند رانا وراجه مالدیو
ورام چند بته درین سال حکم اشرف زینت صدور گرفت که از
اکبرآباد تا لاهور بر سر هر کروهی برای علامت آن مناری بسازند
ودرختان سایه دار نهال کنند که مترددین را از شدت گرما و
آفتاب تخفیف شود درین سال رایات نصرت سمات بعزم
کشمیر جنت نظیر بجنبش درآمد درین سال محمد دارا قم عفو جرایم
سلطان خسرو بالتماس گلشن اجهد روب آسرم که سینه
بود در ناض فارغ از دنیا وما فیها گشته شد اگر همه صفاتش بر دارم
سخن باطناب میکشد بالجمله حضرت شاهنشاهی بیکسانی توجه مفرط
مبذول میداشتند خان اعظم مرزا کوکه خبر خسرو خبران مال اودار آنرا
آورد درین سال خانعالم تبلیغ رسالت شاه عباس والی ایران
نموده باستلام عتبهٔ علیه فائض گردید وخلعت منصب پنجهزاری سه

سه هزار سوار پوشید صحبت شاه والاجاه که بجان برار کرد
محتاج بایراد نیست درین سال طالبای آملی بخطاب ملک
الشعرائی فرق عزت برافراخت درین سال کشتوار که ملکیت
علاحده از کشمیر شصت کروه بکربوها و عقبها و پستی و بلندی کوه
و کوتل و تراکم اشجار از کشمیر سمت تر و زعفران انجا از زعفران
کشمیر نیکو شود و تخمینا یک لک روپیه جمع دارد بجس سعی دلاور
خان کاکر افغان صوبه دار کشمیر مفتوح گشت و درین سال
رانا امرسنگه بجهنم رفت آغاز سال پانزدهم از جلوس
شاهنشاهی گیتی نورد موافق روز جمعه پانزدهم ربیع الثانی
سنه الف و تسع و عشرون درین سال معتمد خان راقم اقبال نامه
جهانگیری بعالی منصب یکهزاری و پانصدی پانصد سوار رسید و درین
سفر سهراب خان عرف مرزا سنی پسر مرزا رستم صفوی از عالم
مستی در آب بهت غریق بحر ممات گردید القصه بتاریخ یازدهم
شهریور ماه سایه رایات دولت بر ظاهر شهر سری نگر که مرکز
کشمیر است افتاد و دلاور خان کاکر افغان راجه کشتوار را که اوجه
او شده بود دست و گردن بسته از نظر اشرف گذرانید و بمنصب
چهار هزاری سه هزار و پانصد سوار سربلندی گرفت گل زمینی

کشمیر

کشمیر از اقلیم چهارم است از خط استوار بعرض سی و پنج درجه
نخست مدت چهار هزار سال حکومت انجا راجهای که تفصیل
اسامی ایشان در مجلد اول نگارش پذیرفت داشتند و
بتاریخ هفتصد و دو هجری خطبه اسلام درو رواج یافت و در مدت
دویست و هشتاد سال سی و دو نفر از اهل اسلام بر مسند ریاست
نشستند و بتاریخ نهصد و نود و چهار هجری بتصرف اولیای دولت
حضرت عرش آشیانی درآمد چنانچه در اوراق سابق گذشت
طول از کشن گنگ تا قنبر ویر پنجاه و شش کروه جهانگیری است و در عرض
از بیست و هفت کروه زیاده و از ده کم نه علامی شیخ ابوالفضل
در اکبرنامه تخمیناً نگاشته که طول کشمیر از دریای کشن گنگ تا قنبر ویر
یکصد و بیست و عرض از ده تا بیست و پنج کروه چون دانایان
پیشین چنین مقرر نموده اند که سرحد ملک تا جائیست که زبان آن ملک
جاری است حضرت شاهنشاهی مردم صاحب وقوف فرستاده
تحقیق فرمودند بنحوی که بالا مذکور شد در ضبط درآمد کروه بادشاهی
پنج هزار ذرعست بگز رایج الوقت ملک کشمیر منقسم میشود بدو قسم
بالا را مراج می نامند و سرازیر را کمراج و جمع آن سی لک و شصت
و سه هزار و پنجاه خروار و یازده ترک است بوزن سی و شش دام

دامی که سنگ جهانگیری باشد و وزن دار ۳ من و هشت سیر میشود
و ترک هشت سیر و بحساب نقدی هفت کرور و چهل و شش
لک و هفتاد هزار و چهار صد دام درین سال عنبر حبشی اختر از
جادهٔ عهد و پیمان قدم جرات بیرون گذاشته بر لشکر دکن دست
اندازی کرد اگرچه در هر آمدنی بجز پشیمانی حاصل نمی نمود غایتا از
سد و ساختن شوارع رسد و غیره عرصه بر سیاقی داران تنگ
شد و چاروا لب لاغری و زبونی از مشی و حرکت باز ماند لاعلاج
دولتخواهان بصلاح یکدیگر از بالاگهات بپائین آمده در بالاپور
جا در انداختند اما حبشیان بد هیئت شوخی را از دست نمیدادند
درین ایام حضرت شاهنشاهی رایات اقبال بصوب مستقر خلافت
بر افراشتند و ارادت خان را که خان سامانی بود بصاحب صوبگی
کشمیر عزت بخشیدند و میر جمله خدمت خان سامانی یافت و
معتمد خان از تغییر میر جمله بخدمت عرض مکرر سرفراز گردید درین سال
قلعه کانگره بجد و جهد راجه بکرماجیت ملازم شاه والاجاه شاهزاده
جهان در عرض یکسال و ۳ ماه بروز غره شهر محرم سال هزار و سی هجری
مفتوح گشت و آن در زیست دشوار کشا بر کوه شمالی لاهور بدریه یک
کروه و یازده جریب ارتفاع یکصد و چهار ده گز محفوظ اند بر و دو تالاب

کلانی گویند بجز علام الغیوب کسی از آثارش واقف نیست
واز ابتدا با قومی که بود منتقل بقوم دیگر نشده و از مبادی اسلام
در هندوستان تسلط هیچ یکی از سلاطین دهلی بر او نرسیده چون
راجه بکرماجیت بپای قلعه رفت و مداخل و مخارج غلات و کومک
سد و ساخت عرصه بر متحصنان تنگ شد بنوعی که چهار ماه کاه خشک
جوشن داده بکار می بردند چون مشرف بر موت گشتند امان
طلبیدند درین سال حضرت شاهنشاهی دختر نور جهان بیگم را که از
علیقلی شیر افگن بود برای شاهزاده سلطان شهریار خواستند این
خواستنها کوششهای تخم فساد بود با شاه جوان بخت شاه جهان خلیفه
بجای خود باید انشاء الله تعالی چنانچه عرضه داشت خان خانان
سپهسالار از نظر اشرف گذشت که دنیاداران دکن از عهد
و پیمان در گذشته دقیقه از شورش فرو نمیگذارند و کار بر بندهای
جانسپار بصعوبت کشیده خدیو عالم از پیشگاه خلافت شاه جوان
بخت شاهزاده شاه جهان را برای قلع و قمع ایشان با یک کرور
روپیه خزانه دستوری دادند و معتمد خان را بعنایت علم مخصوص گردانیده
بخدمت بخشیگری همراه شاهزاده وداع فرمودند چون شاهزاده
از جانب سلطان خسرو مطمئن خاطر نبود چند روز رخصت بعرض اشرف

رسانیده همراه خود گرفتند درین سال عبدالعزیز خان از تغیر بهادر
خان بصوبه داری قندهار رفت و بتاریخ چهارم اسفندارمذ ماه دار
الخلافه اکبراباد از ورود مسعود حضرت شاهنشاهی رشک بهشت
برین گردید آغاز سال شانزدهم از جلوس صاحب افسر و دیهیم
موافق روز شنبه بیست و پنجم شهر ربیع الثانی سنه الف
و ثلثین درین سال سلطان شهریار بمنصب هشت هزاری ذات
و چهار هزار سوار سرفراز گردید و صوبه بهار بشاهزاده سلطان
پرویز مرحمت شد درین سال افضل خان دیوان شاهزاده
شاه جهان با عرضداشت عالیه بتقبیل آستان والاشان آمد مضمون
عرضداشت آنکه برگشتگان ناعاقبت اندیش که از آب نربده
عبور نموده فرمانهای حصار ماندو را [illegible] نموده تا بیشتر دست
تطاول دراز داشتند خواجه ابوالحسن را با پنج هزار سوار از اوجینی
بطریق منقلا فرستادیم که بستر ارسانیده خواجه حسب و چسپان
نمک حرامان را تا چهار کروه راه دوانیده بسیاری را علف تیغ بیدریغ
گردانیده چون بر پای نور مورد اردوی منصور گشته سپاه نصرت
دستگاه که در روز سلوک لقب و محنت گرانی غله و گرسنگی کشیده
بودند چاره دارای انشاء زایکام بر داشتن مرابر صد کرده بود در عرض

هندو زمبلغ سه لک روپیه نقد و اسپ و یراق داده از شهر
برون فرمود بهادران رزم طلب ناگهرنگیه که بنگاه نظام الملک و عنبر
بداختر بود دقیقه از کشتن و فرو نگذاشته آن مصر جامع را بنوعی
سوختند مسمار ساختند که در مدتها مگر بصورت اصلی گراید عنبر
بداختر چون شلق لبت درسای جوزو از راه عاجزی و فروتنی ملک
مبلغ چهارده کرور بر ممالک مفتوحه افزوده مبلغ پنجاه لک روپیه
نقد پیشکش قبول کرد درین سال باز بسوی کشمیر دلپذیر در خاطر معدلت
پرتو انداخت درین سال راجه بهاو سنگه کچهواهه با فراط شراب
در گذشت درین سال خواجه ابوالحسن بسجود کریاس فلک اساس
رسید جوانیه از سرگذشت و معتمد خان بمنصب دو هزاری سیصد
سوار رفعت عزت برافراخت چون درین سال اعتماد الدوله پدر بیگم
بوالیین نواب علیا بجایش خواجه ابوالحسن برو ساده دیوانیات کل
نشست درین سال شاهزاده سلطان خسرو که همراه شاه بلند اقبال
شاهزاده شاه جهان بود بمرض قولنج مسافر ممالک عدم شد درین سال
حضرت شاهنشاهی بتماشای قلعه کانگره تشریف برده پس
بتخانه در کاک به بهون شهرت دارد تشریف آوردند و او جاییست
که عالمی در بحر ضلالت افتاده است و بهوست بهون در دام

کوهی اردو زرسنکی شعله سر میزند ظاهرا کان کوکرو باشد یا طلیقه
ساخته باستانیان کفوه ازا از معجزات بت مذکور میدانند وجو
الاکهی نامند یعنی شعله دهن آغاز سال نهم از جلوس خاقان
اعظم موافق شب دوشنبه ششم شهر جمادی الثانیه سنه الف
واحدی وثلثین درین جشن زینیل بیک ایلچی ایران بکرمت
هشتاد هزار روپیه کام دل یافت درین ایام درکشمیر بعرض
اسنادهای حوالی بساط عزت رسید که شاه عباس والی ایران
عزیمت تسخیر قندهار دارد از انجا که علاج واقعه قبل از وقوع واقعه
کفته اند یرلیغ عنایت شاه والاجاه شاه جهان رفت که باعساکر
فیروزی مآثر بزودی هرچه تمامتر احرام ملازمت قبله مجازی بندد
درین سال هوشیار خان خواجه سرا بمنصب [illegible] چهار هزار سوار
آبرو کرفته بصاحب صوبکی اکبراباد رخصت یافت چنانچه خانجهان لودی
صوبه دار ملتان عرضه داشت به پایه سریر اعلی داشت که شاه عباس
والی ایران آمده حصار قندهار را [illegible] عبد العزیز خان
نقشبندی با سعد جوان جان فشان در قلعه بر روی خود بسته و عزم [illegible]
شاهزاده کیتی ستان شاه جهان از نظر مقدس کذشت که این مرید
مرشد پرست چون بموجب طلب حضور [illegible] فضل ربانیات

٢٦٥

وزیر رسید امیدوارست که ایام بارشها درماند و بر برده
باستیلام عتبه علیه قدم از سر سازد و درین تاریخ معتمد خان بخشی
دکن از سجدات بارکاه ظل الهی روشن پیشانی کشت درین روزها
شاهزاده عالیهمت شاه جهان بواسطه پرکنه دهولپور که در جاکیر
سلطان شهریار بود التماس نموده و تا که جواب رسید دریای افغان
را بعوض جداری معوز ساخته رخصت فرمودند شریف الملک ملازم سلطان
شهریار در قلعه دهولپور فروکش کرده بین الفریقین کار بمحاربه انجامید
چشم شریف الملک بزخم تیر کور شد وان تخم فساد که بسبب نسبت
دختر نورجهان بیکم با سلطان شهریار کاشته شده بود سر بر آورده و
زمانه را بنیرو آتش شعله بهم رسید درین سال رایات اقبال بصوب
دار السلطنه لاهور مرتفع کشت و اعتقاد خان بصوبه داری کشمیر
ماند نورجهان بیکم که در مقام تربیت سلطان شهریار بود از توقف
شاهزاده عالمیان در ماند و فرصت غنیمت دانسته خدمت لشکر
کشی قندهار بنام سلطان شهریار مقرر ساخت و مرتبه ایشان بمنصب
دوازده هزاری هشت هزار سوار رسید درینولا افضل خان دیوان
شاهزاده جهانیان شاه جهان با عرضه داشت والا سعادت زمین
بوس فایض کردید از برای انکه مقدمات آشوب و فساد که ارباب

غرض تربیت میدهند صورت نه پذیرد و آتش پرخاش و
شورش اصحاب شور از سر و طبیعی می افروزند افروخته نشود
چون صبیه آصف خان برادر نورجهان بیگم در حرم سرای شاهزاده
گیتی نورد شاه جهانی کدبانو بود دل بیگم از سخن چینی و دراندازی
مردم از آصف خان نیز انحراف پذیرفت و آصف خان زنگ
مجلس دیده مهر بر دهان نهاد   لب از گفتن چنان بستم که گویی
دهان بر چهره زخمی بود به شد مردم هرزه درا به بیگم گفتند که مهابت
خان را با شاهزاده عالی اعتقاد درست نیست و آصف خان را
دشمن جانی میدانند و او را از کابل طلب باید فرمود که در طراحی
فتنه عدیل و نظیر ندارد بیگم تکلف با او نمش کرد مهابت خان در جواب
نگاشت که تا آصف خان در حضور است من [illegible] جوات
نمی توانم نمود اگر اراده او با شاه جهانی به خاطر آورده اید نخست
آصف خان را به بنگاله بفرستید و معتمد خان را که خلیفه صحبت
ایشانست بیاسا رسانید آنگاه مرا هر چه دارید فرمان بردارم
القصه مهابت خان بر لیغ صادر شد که امان الله پسر خود را
به نیابت در کابل نگاه داشته جریده بآستان بوس بیاید منصب
امان الله سه هزاری یکهزار و هفتصد سوار قرار گرفت و بمقصدیان

دیوانی اعلی امر بصدور پیوست که جاگیرهای شاهزاده جهانیان
شاه جهان که در سرکار حصار و میان دوآب است تغیر داده به
سلطان شهریار تنخواه دهند و بصاحب عالم شاه جهان مثال عنایت
تمثال صادر گشت که صوبه مالوه و گجرات و دکن مایشا مکرمت
فرمودیم هر جا که پسند طبع گرامی گوهر بحر خلافت آید رحل اقامت
انداخته در صاف نمودن ملک دکن خود در اسعاف ندارد و جمعی را
که برای کریاس قندهار طلب داشته ایم بر جناح استعجال روانه
بدرگاه فلک بارگاه سازد این همان تخمینست که سر بر آورده بود
و اکنون گل کرد باری بیگم منصوبها بخاطر گذرانید که اگر شاهزاده
با حکام پادشاهی سر فرمان برداری فرود می آرد فهو المراد و اگر از
گرمی جوانی کمر به [illegible] و پیچی بندد بضرب شمشیر از ممالک محروسه
بر می آریم به طریق کار سلطان شهریار ساخته و پرداخته میشود چند
آصف خان را برای آوردن خزانه اکبرآباد امر اقدس بصدور پیوست
و شریف وکیل شاهزاده عالیجاه سلطان پرویز را برای طلب
صاحب او به بهار فرستادند که بزودی هر چه تمامتر بیارد و موسوی
خان را با پیغامهای نصیحت آمیز بخدمت شاهزاده بلند فطرت
گسیل فرمودند که هم تبلیغ رسالت نماید و هم از تصرف طبیعت

خواهش صمیمی ایشان دریابد از آنجا که درجهٔ عاشقی را نهایت نیست
از فرط محبت عنان اختیار حضرت شاهنشاهی به ید اقتدار
بیگم بود هرچه میگفت میشنیدند و هرچه میکردند درمیدادند
چون بیغایتی والد والا گهر را در حضور بیگم یقین شاهزاده
عالم شد بخاطر انور گذرانیدند که فرستادهای ما را از دست
غمازان قدرت تکلم نیست و عرضداشت ما در محل نیک از
نظر مقدس نمیگذرد مصلحت نیست که تا رسیدن شاهزاده سلطان
پرویز و منعقد گشتن صحبت ارباب فساد و ارتفاع یافتن غبار
شورش خود بملازمت پدر بزرگوار رفته رفع حجاب نمائیم
و آنچه باید معروضداشت بعرض برسانیم درین ایام مهابت خان
بسعادت کورنش فایض گشت مقارن اینحال عرضداشت متصدیان
اکبرآباد آمد که رایات عالیات شاهزاده شاه‌جهان با لشکر
بیشمار از ماندو بدین سمت بلندی پذیرفت معلوم نیست
که قصد کجا دارند در همان نزدیکی عرضداشت اعتبار خان خواجه
سرا صوبه‌دار اکبرآباد از نظر اشرف گذشت که شاه نصرت
دستگاه با خانخانان و دیگر بندهای بادشاهی در فتحپور دوازده
کروهی دارالخلافه نزول اجلال نمودند بر علام فرستادن خزانه

نابج مصلحت دانسته آصف خان را رخصت کرد و به برج
و بارگاه قلعه اکبرآباد پرداخت درین ایام معروض ایستادهای
حضور مقدس گردید که محرم خان خواجه سرا و خلیل بیگ ذوالقدر
و فدای خان میر برک رویداد محفل بخت سرشت شاه جوان
میرسانیدند بمجرد اصغا آتش غضب ظل الهی در التهاب آمده بعضی
فتنه جویان دامن بران زدند محرم خان خواجه سرا و خلیل بیگ
ذوالقدر را قتل فرمودند درین سفر لشکرآرائی و تدبیر جنگ
بعهده کاردانی مهابت خان تفویض یافت و بهراولی موکب
منصور بهمت عبدالله خان منسوب گشت آغاز سال هژدهم
از جلوس بادشاه نصرت آئین موافق شب شنبه هفدهم
شهر جمادی الاولی سنه الف و اثنی و ثلثین هجری بالجمله چون
فی ما بین لشکرین بعد مسافت کمتر ماند شاهزادهٔ بلند اقبال بخاطر
گذرانیدند که با همه جمعیت بخدمت والد بزرگوار شتافتن جای گفت
وگوی غمازانست والبته از یکی شدن دو لشکر عظیم هنگامه فتنه
انگیزان گرم میشود و ظاهراً خان این کار را خمیرمایهٔ بدبختی می‌افتد
میباید که جای معسکر ساخته اول مردم زیرک و زباندان فرستاده
خاطر اشرف را که از ما انحراف پذیرفته مهربان گردانیم آنگاه

بعتبه بوسی دل بر بندیم پس از شارع عام عنان عزیمت معطوف
فرموده در پرگنه کوتله که پت گروهست از راه بادشاهی جانب
دست چپ رحل اقامت انداخته وفوجی برای حزم واحتیاط
بسرکردگی راجه بکرماجیت و دارابخان پسر خانخانان بر سر راه
نگاه داشتند که اگر بیگم بدغا فوجی گسیل کند نام بردها سد راه
شوند وهمچنان شد که بیگم بصلاح مهابت خان آصف خان را
خواجه ابو الحسن وعبد الله خان ولشکر خان وفدائی خان ونوازش
خان وغیره موازی بیست وپنجهزار سوار برای مقابله تعین کرد
در بلوچ پوره نواحی هودل پلول تلاقی فریقین دست داد عبد الله
خان که عهد پیوستن بخدمت شاهزاده بسته بود جلو برداشته
ملحق گشت وزبردست خان وشیر حمله وشیر بچه پسر شش ناچندی
دیگر از فوج عبد الله خان بکار آمدند وراجه بکرماجیت سردار فوج
شاهزاده بزخم مهرهٔ تفنگ قالب تهی ساخت از رفتن عبد الله خان
ودر میدان ماندن راجه بکرماجیت سررشته جمعیت طرفین از هم
گسیخت آخرهای روز هر دو فوج بخیمه های خود معاودت نمودند
القصه حضرت شاه جهانی از پرگنه کوتله سمت مانده وتوجه فرمودند
در فتح پور اعتبار خان خواجه سرا بدولت زمین بوس بادشاهی

رسید چون در تکاپوی حصار اکبرآباد سعی جمیل بکار برده بود بمنصب
شش هزاری پنجهزار سوار مباهی گردید در منزل هندون شاهزاده
عالمیان سلطان پرویز از صوبه بهار بکورنش والد بزرگوار
شرف اندوخت وتبکاشی شاهزادهٔ گیتی نورد با جمل هزار
سوار دستوری یافت وامرا تالیقی وتدبیر لشکرکشی برای صاحب
مهابت خان قرار گرفت درین ایام درجهٔ سلطان داور بخش
عرف سلطان بولاقی پسر سلطان خسرو مرحوم بصاحب صوبگی گجرات
افزود درین سال مریم زمانی والدهٔ ماجدهٔ حضرت شاهنشاهی
در اکبرآباد برحمت حق پیوست جنبش منهیان اخبار بعرض اقدس
رسانیدند که در گجرات صفی پسر امانت خان بر عبد الله خان غالب
آمد تفصیل این اجمال بطریق ایجاز آنکه وقتیکه راجه بکرماجیت بدرگاه
اسفل السافلین شتافت وعبد الله خان بخدمت شاهزاده
گیتی نورد شاه جهان رفت همه اموال راجه مذکور وصوبه گجرات
که در تیول او بود بعبد الله خان عنایت شد عبد الله خان
وفادار نام خواجه سرای خود را باحمدآباد گسیل کرد صفی دیوان
بادشاهی در فراهم آوردن جمعیت کوشید وبا ناهر خان تو
نور وسید دلیر خان بارهه وبابوخان افغان که در آن صوبه قیام

داشتند تا خواجه سرا خبردار شود از محمودآباد دویده در قلعه
احمدآباد درآمد وفادار غافل و اسیمه سرراه فرار سپرد و
بکام رانیه نشسته در اندک روز سپاه بسیار موجود ساخت
عبدالله خان برخصت شاهزاده بانتقام صفدر همت گماشت
خانی
باری قریب موضع بالود تلاقی فریقین اتفاق افتاد همت
مقدمة الجیش عبدالله خان در مبادی آویزش از هم گذشت
وفیل پیش روی عبدالله خان از صدای بان و تفنگ برگشت
چون از زقوم زار کوچه تنگ بود بسیاری را پامال گردانیده
انتظام موکب خود درهم شکست عبدالله خان مصرع هزیمت رسیدن
غنیمت شمرد: صفی بجلدوی نیکوکاری که از دست او امداد از هفتصدی
سیصد سوار بعالی منصب سه هزاری دو هزار سوار و خطاب
سیف خانی و علم و نقاره سرفراز گردید و شاهزخان تو نوز بمنصب
سه هزاری دو هزار و پانصد سوار ابروبافت ادیم بر حقیقت
شاهزاده شاه جهان وقتی که شاهزاده سلطان پرویز داخل ملک
مالوه شد شاه بلند اقبال شاه جهان رستم خان شغالیا نوکر خود را
که از سه بیستی بوالا رتبه پنجهزاری و بصاحب صوبگی گجرات رسانیده
بودند با جمعیت لایق در برابر شاهزاده سلطان پرویز رخصت

انصرام داشتند مصرع آن شغالی لقب شغال صفت:
در آن مقابله گریخته شاهزاده پرویز را دید لهذا ترتیب فوج
شاهی ساقط گشت عالیجاه شاه جهان بحکم ضرورت از آب
نربده عبور نموده کشتیها را شکستند و بیرام بیک بخشی خود را بر لب
نگاه داشته به برهانپور رفته چنید بیرام بیک خط خانخانان را گرفته بمهابت
خان نگاهداشته این بیت در روی مندرج ساخته بود که گفته بخدمت شاهزاده
عالی ارسال داشت بیت صد کس بنگاه بنظر میدارندم : ورنه به پریده می
زیاد ارامی : شاهزاده در خلوت نوشته مسطور بدست خانخانان دادند
خانخانان را بجز سر خجالت در پیش افکندن جواب نیامد موکلان بحکم
عالیه با فرزندانش در بند نظر در آوردند مصرع مزن فال بد کاورد حال بد:
هنگامی که مهابت خان بسبب استحکام گذر و علم گشتن عبور متعذر دید خطی
نهانیه نزد خانخانان گسیل کرده بترغیب و عذر سلسله جنبان آشتی
گردید خانخانان بعرض شاهزاده جهان نورد رسانید که چون درین روزها
فلک همراه خود میگرداند اگر از دانائی بطریق او روزگار بسر برده نشود و حرف
صلح درمیان آید دور از فهمیده و خطا از عاقبت اندیشی ثانی شاهزاده
که مدام جویای افسون و با زهر مار گره فساد بودند گفته خانخانان از
تائیدات ایزدی شمرده با خانخانان سوگند قرآن و دیگر قسمهای

علاظ وشداد موکد کردانیدند که راه بیحقیقتی نسپرده و در رفاقت
جانبین کوشند پس داراب خان را با اهل و عیال سپهسالار در دیره
خود نگاه داشته رخصت فرمودند که بر کنار آب نربده نشسته نامه
و پیغام طرح صلح اندازد از رفتن خانخانان بندهای شاهی مسلک
احتیاط از دست داده خبردار کوته می‌بودند شبی مهابت خان اهل مور
جال را غافل یافته جمعی را گفت که اسپان در آب انداخته بساحل
مراد بپیوندند بیرام بیگ تاب بلای ناگهانی نتوانست آورد و بخدمت
شاهزاده عالیجاه شاه جهان رفت خانخانان آن سوگندها را کالمعدوم
بکار برده بمهابت خان برخورد شاهزاده شاه جهان معلی در بودن
برهانپور ندیده در عین برسات از دریای تپتی گذشته همت برفتن
اودیسه و بنگاله از راه ولایت قطب الملک بستند و درین فتور بسیار
مردم قدیم و جدید ایشان براه بیحقیقتی شتافتند شاهزاده سلطان
پرویز دو سه منزل تیپ پا کرده در برهانپور آمده نشست و درین ایام
از دارالبرکه حضرت اجمیر رایات نصرت سمات بسیر کشمیر جنت
نظیر ارتفاع یافت آغاز سال نوزدهم از جلوس خدیو
جهان موافق روز چهارشنبه بیست و نهم جمادی الاول سنه الف
و ثلث و ثلثین وقتی که عزیمت شاهزاده بلند اقبال شاه جهان به

معلوم شد که قصد اودیسه و بنگاله دارند از پیشگاه خلافت یرلیغ
عاطفت بنام شاه پرویز رفت که بعد از تنسیق مهمات دکن بسمت
بنگاله کام بردارند زیرا که قدرت صوبه‌داران جانبیت که سد راه
توانند کردید درین ایام مهابت خان قاضی عبدالعزیز را بحجابت پیش عادلخان
والی بیجاپور و دیگر دنیاداران دکن فرستاد ملک عنبر حبشی عرضداشت
در رنگ نوکران مرقوم نموده پیش مهابت خان بمصحوب علیشیر نام نوکر
عمده خود ارسال داشته مؤثر ساخت که در دیولگانو مهابت خان را
دریافته و بوراگتین خود را در رشته بندگی درگاه کشید مرکوز خاطر آن
آنکه رتق و فتق مهمات صوبه دکن به ید اقتدار او درآید تا بمعونت
سپاه نصرت دستگاه اظهار چیره دستی بر عادلخان کند چنید عرضه‌داشت
قاضی عبدالعزیز آمد که عادلخان حلقه اطاعت در گوش انداخته
ملا محمد لاری وکیل السلطنه خود را با پنجهزار سوار روانه میکرد و اندکه مدام
در حضور بوده جانفشانیها نماید حاصل که سر برای ملک دکن مهابت خان
باو نمود تا باید که بوسیله بندهای بادشاهی تسلط عنبر از خود دفع سازد
بالجمله هردو برین امر تقدم نمودند تا بحوف عادلخان برگشت نشست
مهابت خان تا شاهپور باستقبال محمد لاری شتافت و کرم خو نهاد کرده
بخدمت شاهزاده شاه پرویز آورد ملا محمد لاری امین الدین زیر خود را

با هزار سوار همراه شاهزاده داده باتفاق سربلند رای در برهانپور باز
شاهزاده پنجاه هزار روپیه مدد خرج باتمین الدین مکرمت فرموده
مهابت خان یکصد و ده اسپ و دو زنجیر فیل نر و ماده و شصت و
هشت هزار روپیه نقد و یکصد و ده خوان اقمشه از جانب خود
بملا محمد لاری بطریق ضیافت گذرانیده با شاه پرویز روانه
بنگاله شد در کشمیر منهیان اخبار بعرض رسانیدند که یلنکتوش
سپه سالار نذر محمد خان والی بلخ برای تحصیل مال هزاره جات
در موضع چیتوره متعلقه غزنین قلعه اساس نهاده خواهرزاده خویش را
گذاشته بود سرداران اولوس الجدود الغیاث کومان پیش خانه زادخان
صوبه دار کابل آمده حقیقت معروض داشتند خانه زادخان فوجی برای
دفع اوزبکان کسیل کرد بین الفریقین جنگ درگرفت همشیره
زاده یلنکتوش با اوزبکان بسیار علف تیغ بیدریغ گردید
چون یلنکتوش خبر کشته شدن خواهرزاده خود شنید فوجی عظیم از
المان و اوزبکان مجتمع ساخته قدم در وادی خمول گذاشت
خانه زادخان دل به پیکار بسته به ترتیب افواج در غول خود ایستاد
و مبارز خان افغان و نی رای سنکدلن و سید حاجی را بهراول
گماشت و همچنین جورانغار و برانغار و طرح و التمش مقرر نمود و ما بین

موضع بتر و غزنین تلاقی فریقین اتفاق افتاد آتش قتال
ملتهب گشت و تا دیر میدان دشت بعنایت ایزدی
باد انا فتحنا بر رخ اعلام اولیای دولت وزید و اوزبکیه
آب روی خود ریخته گریخت بهادران موکب منصور تا قلعه
چاد که شش کروه بود دقیقه از قتل و غارت فرو نگذاشته قریب
شش صد اوزبک را بر خاک هلاک انداختند چه میگفتم و در چه
بودم اختم کجا بود اشهب کجا تاختم القصه هم در کشمیر عرضداشت
ابراهیم خان فتح جنگ صاحب صوبهٔ بنگاله از نظر اشرف گذشت
که اردوی شاهزاده عالیجاه از راه محهلی پتن در ملک اودیسه در آمد
احمد بیگ خان برادرزاده من که در اودیسه بنظام دشت تاب مقاومت
نیاورده عار فرار بر جمعیت کرده صالح خود از بردوان در قلعه برادری
خود بست بهمت پای افشرده به اندک تلاش سپاه شاهی عاجز شده
بوسیله عبد اللطیف ملازمت نمود پسر غلام را آنجا با پدر جنب نموده
قدم جلادت در وادی مقاومت گذارد لیکن انقیاد دست رس
دارد که سعیدی را برخی بدل زد و در را محل نشان عالیشان
شاهزاده بنام ابراهیم خان رسید که از سر فلک لاجوردی و بخت
ارادت ایزدی بخورد ما را درین اولکه افگنده سبب که آن قدیم

الخدمت کشیده پیشانی شتافته ما را به بینند اگر خواهش رفتن کنی
دربار دارد ما حکم فرموده‌ایم که با مال و ناموس خود بجای طرح بروند
اگر در گوشهای عمر گوشه میخواهد پس از وسعت اباد بنگاله و اودیسه
هر جا که پسند طبعش آید زاویه برگزیند و بارام بگذراند ابراهیم خان
در جواب نشان علیشان عرضداشت نمود که حضرت ظل سبحانی این سر
زمین را فهمیده به پسر غلام خود حواله فرموده‌اند میخواهم که هم پاس تجویز
ایشان نمایم و بیرانه سر خضاب سرخ بر موی سفید کشم که عمر بآخر
رسیده نیکنام مردن بر از زیستن به بدنامیست پس پسر خود را با پسر جنگ
برداخت و قلعه اکبر نگر را که طول و عرض دشت گذاشته چهار دیوار
تعمیره پسر خود که بر آب گنگ بود گرفت و بندهای شاهی کرم و دیگر اقلیم
مذکور در احاطه در آوردند و عبد الله خان بهادر فیروز جنگ و دریای
افغان برای دست اندازی بر عیال و اطفال بعضی متحصنان کران
روی اب گنگ بودند عبور کردند ابراهیم خان فتح جنگ در برابر عبد الله
خان و دریا خان احمد بیگ خان را با جمعیت نیک از دریا گذرانید احمد
بیگ خان بمجرد آویزش برگشت ابراهیم خان کام و ناکام دل بر دن نهاده
از آب گذشت و خود با هزار سوار در غول بپای همت افشرد نور الله
نام سیدزاده منصبدار تجویزی بنگاله را با [illegible] هراول و احمد بیگ

خانزا

خانزاد با هفتصد جوان طرح گردانید وقتیکه کار به افتاد نور الله
بلا درنگ تردد برگشت جنگ با احمد بیگ خان پیوست احمد بیگ
خان مردانه در آمده زخمها خورد و ابراهیم خان بکومک احمد بیگ خان
حمله آورده جوانانه فروشد مقارن این حال بندهای شاهی سقف دیوار
حصار مغره برانیده عابد خان دیوان و شریف الحجی را با جوانان بسیار
بقتل رسانیدند نزدیک چهل لک روپیه نقد سوای جنس اموال ابراهیم
خان فتح جنگ در ضبط وکلای سرکار عالیه در آمد شاهزاده فیروزی لوا
داراب خان پسر خانخانان را از زندان نجات داده و بقسم مغلظ
گرفته بود از ایالت بنگاله سربلندی بخشید رایات اقبال بجانب بلده پتنه
برافراشتند مخلص خان دیوان و الله یار پسر افتخار خان مرحوم و
شیر خان افغان بودند بنا بر آن سلطان پرویز از نهضت شاهزاده
بلند اقبال را اله اباد پس رفتند و در حدود سهسرام سید مبارک مانکپوری
حارس قلعه رهتاس کلیدهای قلعه را وسیله ملازمت ساخت
و از سیدان او جبینه شرف زمین بوس حاصل نمودند از نواحی بنارس
عبد الله خان بسمت اله اباد و دریا خان بصوب اوده رخصت یافتند
جهانگیر قلیخان پسر خان اعظم کوکه از جونپور برآمده با میرزا رستم در قلعه
اله اباد دیگی شدند درین ایام رایات جهانگشای بادشاهی از کشمیر

جنت نظر بعاودت بلندی پذیرفت درین سال خان اعظم میرزا
عزیز کوکه در گجرات باجل طبیعی راه فنا پیمود مقارن این حال اصفهان [illegible]
بعرض اشرف رسانیدند که وقتی که شاهزاده شاه جهان از آب گنگ گذشته
نزدیک گشت معسکر او گسسته از کمی عسرت غله و کشتی وقتی که لازم
زمیندار است زمینداران بنگاله با نواره که عبارت از کشتیهای جنگی باشد
براه بیحقیقی شتافتند شاهزاده از نااستعدادیهای لشکر که علی‌دوم هزار
سوار قدیم و جدید محنت کشیده و مانده راه بود و بندهای پادشاهی چهل هزار
سوار موجود قرار بر جنگ صف نمیدادند راجه بهیم پسر رانا گفت که من درینجا
کشته میشوم زیرا که در کیش هنود بر لب آب گنگ مردن خصوصا نزدیک
تربتی که معبد بزرگ است اجر عظیم دارد چون در آئین سپاهگری لازم است ناحق
یکی را تنها گذاشتن عیب تمام است بحکم ضرورت کوس مبارزت بلند
آوازه گردانیدند از طرفین افواج نسق شایسته یافت راجه بهیم
با فیل جاجوت زده و افکنده نزدیک شاه پرویز رسید و تا نفس
واپسین دست از کار باز نداشت دیگر همه بندهای شاهی مثل دریا
خان افغان وغیره مردم دست بقبضه برده پهلو تهی کردند و متصدیان
توپخانه بجنگ شلک ترکیب آواز دیگر نشدند [illegible] بجای انجامید که
بهادران موکب پادشاهی اثناء شب چهارم [illegible] گرفتند

اسپ سواری

اسپ سواری خاصه بزخم تیر مجروح گردید و بجز قور برداران
احدی در گرد و پیش شاهزاده عالی همت نماندند عبدالله خان
بهادر جوانان خواهی نخواهی منحرف ساخته اسپ سواری خود
برای سواری والا کشید در بیست و پنجم شهر ذی حجه این سال از
دختر آصف خان الله تعالی شاهزاده گیتی نورد پسری کرامت
کرد و مراد بخش مسمی گشت چون به بنگاله تشریف بردند داراب خان
در آمد تنها عذری بجا آورد شاهزاده از واسوختگیهای خانخانان
پسر داراب خان را بعبدالله سپردند که بیار رسانند آدیم برسر
گذشت دکن وقتی که افواج پادشاهی بجانب بهار و بنگاله آمد
ملک عنبر عرصه خالی یافته بر سر عادلخان والی بیجاپور رفت و بیدر را
به یغما برد و عادلخان صلاح دولت در جنگ صف ندیده به برج و باره
قلعه بیجاپور بر دوخت و نوشتجات بملا محمد لاری و امرایان دکن
نوشت که کومک نمایند و رقعه او و مهابت خان نگاشت القصه
مهابت خان پسر بلند رای خط فرستاد که امرایان را بمدد عادل خان
بفرستند سربلند رای از برهانپور لشکر خان و میرزا منوچهر و خنجر خان
و جان نثار خان و [illegible] خان و ترکمان خان و عقیدت خان بخشی
و اسد خان و عزیز الله پسر یوسف خان لکریه و جادو رای و اودارام

دا همراه ملا محمد لاری رخصت داد ملک عنبر نیز نامهای بملازمان
بادشاهی ارسال داشته نهایت عجز و فروتنی اظهار ساخت
که از من چه گناه بوقوع آمده که باعث اینهمه بیعنایتی گشته ام اگر
عادلخان دعوی بندگی میکند من برابر غلامان بندهای بادشاهی
سخن او را نشنیدند عنبر چون مدارا از حد گذرانید رخصت از پای
قلعهٔ بیجاپور برداشته نزدیک اردو جنگ طلب گردید قضا را
دران معرکه ملا محمد لاری فرو شد و شکست فاحش بروی کنیان
افتاد از هزیمت وکنیان بای ثبات اولیای دولت هم
برجا نماند عنبر لشکر خان و میرزا منوچهر و عقیدت خان بخشی را
با جمعی دیگر بران عادلخانیه ببند درآورده بر قلعهٔ دولتاباد
فرستاد و ملک بادشاهی را تا بالاگهات ضبط نمود درین سال
صوبهٔ کابل بخواجه ابو الحسن تعلق گرفت و احسن الله پور خواجه
بخطاب ظفر خانی و منصب هزار و پانصدی اختصاص گرفته بسوار مفاخرت
اندوخته بنیابت پدر بکابل شتافت چون شاه پرویز بملک بنگاله
پیوست بنگاله را جاگیر مهابتخان داده برگشت هنگامی که داراب
خان نزد مهابت خان آمده بمهابت خان حکم رفت که سردار اب خان
بحضور اشرف بفرستد درین ایام رایات اقبال از کشمیر مینو نظیر

ارتفاع

٢٧٤

ارتفاع یافت وقتی که شورش دکن و معاودت شاهزاده
شاهجهان براه ولایت قطب الملک به برهانپور بعرض رسید
از پیشگاه خلافت بمخلص خان حکم شد که بخدمت شاهزاده شاه پرویز
برود و بتعجیل هرچه تمام تر ایشان را روانه برهانپور گرداند آغاز سال نهم
از جلوس بادشاه فیروزی لوا موافق روز پنجشنبه دوم شهر جمادی
الثانی سنه الف و اربع و ثلثین در اوا سط اردی بهشت از ورود
رایات عالیات ظاهر شهر کشمیر جنت نظیر زینت آسمانی گرفت مذکور
محفل بهشت آئین شد که در تذکرهٔ خواقین شاهی و دیگر کتب معتبر
طبی مسطور است که اگر کسی یکدرم زعفران تناول نماید خنده بر وی مستولی
گردد و اگر بران افزاید از فرط ضحک بمیرد بحکم اشرف دزد کشتنی را
از زندان حاضر ساخته در ربع سیر زعفران که چهل مثقال باشد بخورد وی
دادند و روز دیگر نیم آثار لیکن مطلقا لب خنده نشد تا بمردن چه رسد درین ایام
عرضداشت اسد خان معموری بخشی دکن از نظر انور گذشت که شاهزاده
عالی همت شاهجهان بدیول گانون نزول اجلال فرمودند و یا قوت خان
حبشی نوکر عنبر بد اختر با لشکر فیامت حشر بلدهٔ برهانپور را گین دار کرده
بود و سربلند رای باستحکام برج و بارهٔ قلعه پرداخته دقیقه از اهمال مهمل فرو
نمیگذارد و هر روز فوج از اندرون و بیرون جنگ در میگیرد که دیده

نظارگیان را حیرت می افزاید باز منهیان اخبار بعرض مقدس رسانیدند
که شاهزاده بلند فطرت شاه جهان در لعل باغ رحل اقامت انداخته
سپاه خود را جهت گرفتن حصار بلده برهانپور دوانیدند غازیان کارزار پس
رفت از لعل باغ برخواسته بدرون شهر تشریف بردند یاقوت خان نیز
خاک ادبار بر فرق خود ریخته راه ادبار سپرد سربلند رای بجلدوی کاری
که از دستش آمد بخطاب راو راجه که در ملک دکن خطاب عظیم است و بمنصب
پنجهزاری و پنجهزار سوار سرفرازی یافت درین روزها عرب دست غیب
که بخطاب مصطفی خان داشت عبد الرحیم خان خانخانان را که نزد شاه پرویز
در قید نظر بود بحضور معلی آورد و او سر افگنده خجل و شرمسار بنا بر چنین
ندامت گزینی از روی زمین بر نداشت از قدر دانی و پایه شناسی
بزبان مبارک گذشت که اینهمه از تقدیرات الهیست بر خلاف
اراده ما و شما به جای انفعال نیست در محرم سال هزار و سی و پنج هجری
رایات اقبال بصوب دار السلطنت لاهور بلندی پذیرفت
درین روزها مقربان بعرض مقدس رسانیدند که در جبال پیر پنجال
جانوریست که استخوان بخورد و همیشه در پرواز می باشد و بر زمین کم می
نشیند و هر جا که استخوان می بیند از منقار برگیرد و ببالا برده بر سنگ
فرو می آرد که پاش پاش میشود آنگاه بکار می برد مردم کشمیر او را همای

میگویند

می گویند بامر اشرف جمال خان قراول به بندوق زده حاضر ساخت اتفاقاً
زنده بدست افتاد و در حیات و تناوری بعقاب مانند و بر و منقار هم
بر و منقار رنگ مرغ اما بر فرق پرهای سیاه و بر راق رشت چون سنگدانه اش
کاوشند ریزهای استخوان بر آمد بحضور اشرف وزن نمودند چهار صد و پانزده تولچه
یعنی یکهزار و سی و هفت و نیم مثقال شد درین سال افضل خان بمنصب یکهزار
و پانصدی ذات و سوار بدیوانی دکن فرق عزت را افراخت چون وقت
آن رسید که فتنه خفته بیدار گردد از تحریک آصف خان حکیم ناقص العقل
بمهابت خان در پیچید و عرب دست غیب را که مخاطب بمصطفی خان بود و بجناب
بیگم خویش داشت فرستاد که نزد مهابت خان انچه مطالبه سرکار است و هرچه
از جاگیر مردم در وقت تغیر و تبدیل اخذ و جبر نموده وصول سازد و اگر مشار الیه
عذر حیله داشته باشد بحضور اشرف آمده بدفتر خانه علما رجوع نماید و
فیلانی که در بنگاله بهم رسانیده است پیشکش فرستد مطلب آصف خان خفت
و بی آبروئی مهابت خان بوده همدرین ایام عرضداشت خانجهان لودی که
باتالیقی شاهزاده پرویز از تغیر مهابت خان فرق بفرقدان میسود از نظر اشرف
گذشت که عبد الله خان از اردوی شاهزاده شاه جهان علحده شده اراده
ملازمت اشرف دارد و مهر او واسطه بخشایش گردانیده التماس خانجهان در معرض
قبول افتاد درین سال حضرت عالم خفت شد بهار بانو بیگم صبیه قدسیه

خورد السلطان طهمورث پسر کلان شاهزاده سلطان دانیال و شهزاده
بانو بیگم صبیه سلطان خورد السلطان هوشنگ پور خورد شاهزاده سلطان
دانیال ابن جلال الدین محمد اکبر بادشاه بحکم شرعی پیوند دادند درین سال
رایات جهان پیمای بسیر گل زمین کابل مرتفع گردید همدرین سال معتمد
خان راقم اقبال نامهٔ جهانگیری بخدمت بخشیگری حضور اختصاص گرفت
درین سال ظفر خان صوبه دار کابل سر اضداد بنیاد بحضور اشرف
ارسال داشت تفصیل این سانحهٔ بهجت افزا بطریق اجمال آنکه چون ظفر
خان بعزوت شنید انگشتی فتنه آتش شکر کشید آن اجل رسیده کوه
لواغر المضبوط ساخته فروکش کرد جوانان موکب منصور هم از محاصره
و بنجاه یورش نمودند تا سه پهر دست طرفین در رد و بدل از کار باز
نماند آخر روز اضداد بزخم بندوق فرو شد و عالمی از گزند او نجات یافت.

آغاز سال بیست و یکم از جلوس ارفع اعلی موافق شب شنبه
بیست و دوم شهر جمادی الثانیه سنه الف و خمس و ثلثین روزی که
ساحل دریای بهت مضروب خیام فلک احتشام گشت آصف خان
و امرای دیگر برای هجوم و کثرت از پل گذشته منزل گرفتند مهابت
خان با چهار هزار سوار راجپوت که مصطفی خان عرب دست غیب
برای آوردن او رفته بود بنحوی که در صفحات بالا رقم زده کلک

وقایع نگار گردید نزدیک لشکر پادشاهی آمده خیمه زد وقتی که بخشیان
عظام خبر پیوستن او در حوالی اردو بعرض رسانیدند امر انور
زینت صدور پذیرفت که تحت مطالبه پادشاهی از سر خود وا نماید
و آنچه از جاگیر مردم وقت تغیر و تبدیل تحصیل نموده بدیشان عاید گرداند
پس سعادت کورنش فایض گردد و فیلانی که در بنگاله بهم رسانیده است
از نظر اشرف بگذراند و خواجه برخوردار پسر خواجه عمر نقشبندی را که مهابت
خان بی استرضای جناب خلافت بدامادی گزیده بود گره کار فرمودند
و سر و پا برهنه بزندان فرستادند که در غل و زنجیر نگاه دارند و بعد از آن
حکم شد که هر چه مهابت خان بصیغهٔ مجاز و غیره بدو داده باز یافت کنند بنابر
که صحبت بدین صد بجا رسید مهابتخان برای حفظ جان و ناموس با تمام جمعیت خود
اول رفته پل را سوخت و دو هزار سوار در آنجا گذاشته بر در دولتخانه
بادشاهی شتافت چون هنگام دربار نبود دربانان درها مسدود ساخته بودند
و در گرد در دولتخانهٔ بادشاهی بجز قلیلی از اهل باکشیک قیام نداشت
در حضور مصطفی خان و میر منصور بدخشی و جواهر خان خواجه سرا ناظر محل
و فتح خان بمحلی که کسب سعادت مینمودند معلوم راجپوتان تخته های
در شکسته کم و زیاده دو صد نفر در صحن غسلخانه در آمدند و برسیدن عرض
پایا کیش حضرت شاهنشاهی از اندرون خوابگاه برون خرامیده بر پالکی

نشستند مهابتخان آداب کورنش و سجدات بجا آورد و بر گرد پالکی
گردیده بعرض رسانید که از دست تظلم آصفخان نجات ندیده بسینه
و عتبه علیه دیده افتان و خیزان خود را در پناه عالم پناه افکندم اگر کشتنی
و سزاوار عذاب و رسوای ام پس حکم اعلی بشرف نفاذ یابد که بحضور
مقدس مرا بکشند و عذاب کنند و انواع رسوائی بکار برند خاقان گیتی
ستان را غیرت سلطنت برین آورد که آن گستاخ را بدست مبارک از
لوث وجودش برآرند دو مرتبه دست بقبضه شمشیر بردند هر مرتبه میر منصور
در ترکی میگفت که وسعت حوصله را کار باید فرمود جای اضطراب نیست
چون حضرت جهان را ذوق شکار از حد اعتدال گذشته بود در سفر و حضر
بلا ناغه میرفتند التماس نمود که وقت شکار و هنگام سواری است حضرت متوجه
بعید شوند ظل سبحانی باراده تبدیل رخت خواستند که در حرم سرا قدم رنجه
فرمایند نگذاشت و بالحاح بسیار سوار کرده تا دو تیر انداز بر اسپ برده فیل
حوضه دار خود را حاضر ساخت و گفت که بهجوم عامست حضرت نیز فیل سوار
شوند وقتی که حضرت بر فیل تشریف فرمودند دو راجپوت در پس حوضه نشستند
و یکی بجای فیلبان جنیشد مقرب خان بسعادت زمین بوس رسیده و باتفاق
نزدیک شده او را از روی زمین در حوضه جا گرفت و خدمت پرست خان خواص
نیز با شیشه شراب معتاد آمده با وجود کثرت و خدمت راجپوتان بجای

بازخود را

باز خود را سر از حوضه بدان حوضه کاه انداخت مقارن این حال که جهت خان
فوجدار فیلخانه ماده فیل سواری خاصه رسانید و پالسیر از دست راجپوتان شربت شهادت
چشید قصه کوتاه بهانه صید و شکار بخانه خود برده زنان و فرزندان خویش را برگرد
ذات مقدس گردانید چون در اضطراب نورجهان بیگم را فراموش نموده بود بار دیگر
بادشاه عالم را بدولتخانه آورد که مگر بیگم نماید بیگم خود در علی رستخیز همراه جواهر خان
خواجه سرا از آب عبور نموده بخانه آصف خان شتافته بود مهابت خان
ازین غفلت پشیمانی میکشید و باز حضرت را تکلیف سواری کرده بفکر سلطان
شهریار بمنزل سلطان شهریار مرحوم القصه و قرب بیگم بخانه آصف جاهی رسید
جمیع عمده‌های دولت را طلبیده بعد از طعن و تشنیع صلاح کار می‌پرسید متفق
اللفظ و المعنی قرار میدهند که بامداد از آب عبور نموده آن بدشگون را بجزای عمل
برسانیم حضرت شاهنشاهی آگاهی یافته هم در شب بخشی الملک صادق خان میر بخشی
و معتمد خان و میر منصور و خدمتخان خواجه سرا را بیکدیگر پیش بیگم و امرای عظام
فرستادند که برگشتن از دریا گذشته بجنگ پرداختن صلاح نیست بلکه نتیجه برعکس
خواهد داد از اراده چنین مصلحت خام بگردند و برای اعتبار خاتم دست مبارک بدست
میر منصور فرستادند آصف جاهی همه احکام بادشاهی را نزد دیانت مهابتخان خیال
میکرد در آنوقت فدائیخان برای پرورش اسم از مجازی دولتخانه با وجود تیر
بازان راجپوتان با جاران خود اسپان باب انداخت بجمله شش کس غرق بحر فنا

کشتند و بر خی را آب سر از زیر برد با هفت سوار بساحل مراد پیوست و تردد
نمایان بتقدیم رسانیده بازکه به تندی آمده بود از دریا عبور نموده چهار نفر از آن
هفت جوان پیمانه خوشگوار شهادت نوشیدند یک شبانه روز بعد حضرت شاهنشاهی
در خانه سلطان شهریار تشریف داشتند روز شنبه بیست و نهم شهر جمادی الثانی
آصف جاهی و خواجه ابوالحسن و ارادتخان و معتمد خان و دیگر اعیان و اشراف
بادشاهی همراه محل عزت نور جهان بیگم از معبر که سه چار جا عمیق و پایاب داشت
مقابل غول غنیم و فدائیخان از آن یک تیر پرتاب سر از زیر دست السیه خان
پسر آصف خان و الله یار خان پسر افتخار خان و پسر خواجه از فدائیخان هم
پایمن تر پایاب در آمدند در عبور ترتیب افواج ساقط شد آصف خان خواجه
ابوالحسن بوسط آب رسیده بودند که غنیم فیلان را در آب در آورده سپاه
از زور اینها جلو عطف عنان ساخت و عالم نفسی نفسی ظهور گرفت هنگامه دست
داد که نمیتوان نوشت ارادتخان و معتمد خان از یک آب گذشته قیام ورزیده
چشم حیرت بتماشا کشودند درین وقت تیری در بازوی آنکه صبیه سلطان
شهریار که در عماری خاصه بعد میرسید و هم ملبوسات بیگم بخون آغشته گشت
جواهر خان خواجه سرا ناظر محل با دو کس خواجه سرای دیگر در پیش ماده فیل مهد
علیا آبروی اید گرفت راجپوتان دو زخم بر خرطوم ماده فیل زدند و فیل که
برگردید دو زخم بر سر گشتی رسانیدند و در تلاش پا نخوردند فیلبان زخمی میکرد که

نابار

۲۸

تا آب عمیق پیوست و لشکرها گذشت بیگم در دولتخانه بادشاهی در آمد
خواجه ابوالحسن در آن موج و مرج از اسپ جدا میشود و از هول جان قاش زین
بدست میگیرد و چند غوطه با اسپ خورده بدست یاری کشمیری ملاح جانی بر برد
فدائی خان که از آب بر می آید خویشان را زده با خانه سلطان شهریار اعدای دولت
رامی دواند و قصد میکند که خود را بحضرت شاهنشاهی رساند مهابت خان که اندرون
و بیرون حرم سلطان شهریار پر بود راه نیافت بخانه بگمان در کهده چون و دیدکه
بجز آهن سرد کوفتن حاصل نیست برگشت سید مظفر و وزیر بیگ و عطاء الله مردانه
شربت شهادت چشیدند پسر خواجه و الله بردی خان قراول بیگی و الله یار پسر
افتخار خان سر بجا زدند و آصف خان باشلیه خان بحصار اتک که در تیول
او بود شتافت خواجه ابوالحسن و ارادتخان و معتمد خان بعهد و پیمان آمده مهابت
خان زاده را یافتند مهابتخان بهره در پسر خود را بدنبال آصف خان کسیل کرده نام
برده بسوکند و مواثیق آصف خان را از قلعه اتک برآورده در دایره نواحی
جلال آباد کاوران نوزدره بدولت زمین بوس حضرت شاهنشاهی
رسیدند هم بت پرست اند بحدیکه زن ترکیب زن دیگر نمیشوند مگر زن نخستین
عقیم باشد با صحبت با شوهر برابر نکنند و اگر اقربا زن قابو یابند داماد را
بکشند بغیر از مرغ و ماهی و خوک همه الحام را طلاحی انکار ند و اعتقاد دارند
که چون کسی از قوم ماماهی بخورد البته کور شود و مرده خود را بلباس ملبس ساخته

وسلاح بسته با عراقی و پیاله شراب در کوهی نهند وقتی که قسم میخورند کله گاو یا بزی
را در آتش میکنند و بر آورده بر درخت زیتون میگذارند هر گاه شخصی از آن قوم این
سوگند بدروغ میخورد فلاح نمی یابد تصرف کردن کیلن در دین ایشان داخل است
لباس سرخ را بسیار دوست دارند بیست و یکم شهر شعبان المعظم بلده فاخره
کابل مورد اردوی معلی گردید چون زمانه خواست که از مهابتخان برگردد
راجپوتان در کابل دست تسلط و ستم بر مال و متاع کافه انام کشاده آدمی
زاده را آزرده نمیداشتند تفصیل این سانحه عجیب بطریق اجمال آنکه بعضی
راجپوتان اسپان خود را بورت جالاک که شکارگاه بادشاهی بود برای
چرا بردند احدیان که حراست شکارگاه میکردند نگذاشتند و سخن باطناب
کشید راجپوتان یک احدی را بقتل رسانیدند قبایل احدیان الغیاث
گویان متظلم بدرگاه عالم پناه آوردند امر اشرف بصدور پیوست که اگر قاتل راجپوت
می شناسد نشان بدهید که در عوض خون طلبیده باز خواست شود احدیان بحکم بادشاهی
تن در نداده اغوا نموده بر سر راجپوتان شتافتند قریب هشتصد کس را به تیر زده
انداختند از کوتاه بر آمدن رشته استقلال از دست راجپوتان رفت و در شهر کوچه
و بازار راجپوت کشی شیوع یافت حتی که بارود بازاری نوبت رسید شمشیر
مسلمانان [illegible] درین رستخیز از هم گذشتند و راجپوت بسیار با برادران کم
لک لک روپیه سالیانه داشتند و مهابت خان بجای فرزند صلبی میدانست او بطلبیده

در افغانستان

٧٩

در افغانستان بخوف تنبیه فرستند مهابتخان خواست که کومک نماید در راه از هجوم
عام بجز مغفرت حاصل ننموده در پناه دولتخانه نجات خود یافت درین سال ملک عنبر
حبشی سپهسالار نظام الملک هشتاد ساله باجل طبیعی ودیعت حیات سپرد از عالم
سپاهگری و سرداری نیک آگاه بود گویند در هیچ عهد حبشی غلام بدین مرتبه فایض نگشته
درین ایام منهیان اخبار معروض ایستادهای حضور گردانیدند که شاهزاده عالی همت
شاه جهان از ولایت نظام الملک ترک اقامت فرموده بمالوه و اجمیر در آمده از راه
جیلیر بعزیمت عراق جانب تته رایات عالیات برافراشتند هم درین ایام وارث
تاج و دیهیم شاهزاده شاه جهان سلطان دارا شکوه و شاهزاده بلند اقبال محمد الاکبر سلطان
محمد اورنگ زیب بهادر را بخدمت والد عالیمنزلت فرستادند که از عصیان [illegible]
سیاحت اختیار کرده ایم پسران خورد سال که از نوبت گناه پاک اند چرا در محنت
باشند سوای فیلان سه لک روپیه پیشکش شاهزاده ها از نظر اشرف گذشت
درین ایام حادثه که بر مهابتخان رو داد بر انضباط سر رشته سخن رقم زده کلک
وقایع نگار میگردد از آن باز که مهابتخان مصدر چنین بی ادبی گردید حضرت
شاهنشاهی برای ربود چیکه نوکر خوب را نمایند بجهت دل نگاه داشت الطاف
عنایت نمایان بظهور می آوردند و هر چه از مهد علیا نور جهان بیگم می شنیدند زیاده
میگفتند و مبرهن مینمودند که بیگم در فکر است زینهار که از خود غافل نخواهد بود از
اصغای لطیفهای هر روزه هر غلیظم در دل مهابتخان جا کرد خندند هوشیار خان

خواجه برای بیگم از لاهور باد و هزار سوار نوکر بملازمت رسید در اردو بیگم
هم امرا و ترکش بندان را بدلاسا و امداد از خود ساخته بعد قرار یافت
که سپاه قدیم و جدید سلاح و جبه پوشیده با مواد برای عرض دو رویه بر
راه استاده شوند و بلند خان خواص از پیش مهابت خان فرستادند که از قبل
حضرت حکم رسانند که حاجی بیگم محمد نوکران خود همچنین شما مجرای اول روز
موقوف بوقت دیگر کنید مبادا قباحتی در میان آید و عقب بلند خان بخواجه
ابوالحسن فرمان شد که رفته صریح بگوید و او را روانه منزل پیش سازد مهابت
خان بموجب امر قدم بمنزل پیش گذاشته آنطرف آب رهتاس چادر زد و بارگاه
بادشاهی اینطرف بر افراخته گشت افضل خان با پیغام چند پیش رفت منجمله اول
آنکه در باب شاهزاده شاه جهان بجانب تته برود دوم آصف خان را که با پسر در
قید اوست روانه ملازمت سازد چون مهابت خان از جانب بیگم مطمئن
خاطر نبود در گسیل کردن آصف خان عذر گونه خواست بیگم بر آشفت و باز
پیغام داد که فلاح تو در فرستادن آصف خان است لاجار از آصف خان
سوگندان غلاظ و شداد گرفته و معذور نما خواسته رخصت انصراف داشت
هفتم ابان ظلال رایات اقبال بر ظاهر شهر لاهور افتاد و آصف خان بر مسند
وکالت کل نشست و خواجه ابوالحسن بخدمت دیوانی سرفراز گردید و افضل خان
بخانسامانی از رو پذیرفت و میرجمله بخدمت بخشیگری امتیاز یافت

درین سال

درین سال بتاریخ ششم شهر صفر سنه هزار و سی و پنج هجری شاهزاده پرویز
در سی و هفت سالگی از افراط شراب بعلت مرض قولنج و بعد از آن صرع
بهم رسانیده سفر آخرت گزید وفات شاهزاده پرویز تاریخیست در اوراق سابق
گذشت و شاهزاده بلند اقبال شاه جهان بعزیمت عراق بصوب تته نهضت
فرموده بودند چون به تته پیوستند شریف الملک نوکر سلطان شهریار بر برج
و باره قلعه تته بود جسته و کوشش کرد و در موکب اقبال بیش از سه چهار کس نبود
دو مرتبه یورش در میان آمد اما کاری پیش نرفت و مثل بهار ناتکور و علی خان
ترین وغیره نوکران عمده ایشان جان نثار شدند درین وقت منهیان اخبار
خبر فوت شاهزاده پرویز بخدمت شاهزاده گیتیستان شاه جهان عرضداشت کردند
و مزاج عالی منیر باره از حد اعتدال انحراف پذیرفت بالضرور ترک محاصره قلعه
تته فرموده از راه گجرات بملک دکن تشریف بردند درین سال آصف
جاهی بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه عزت گرفت درین
سال عبدالرحیم خواجه ولد خواجه کلان جویباری پسر عبدالله خان والی توران
از قبل خان ماوراء النهر برسالت آمد بحکم اشرف امرای عظام بعد یکدیگر بشگر
قدوم حضرت خواجه تا آب چناب شتافتند روز ملازمت از فرط بزرگی حکم
نشستن یافت محل نشستن خواجه تا حال که بهندوستان قدم رنجه نفرموده
درین سال مکرم خان ولد معظم خان شیخ زاده فتحپوری صاحب صوبه بنگاله

غریق بحر فنا گشت درین سال عبدالرحیم خانخانان در هفتاد سالگی باجل
طبیعی درگذشت در مدت عمر خود اکثر مصدر خدمات عظمی گردید لیکن سه
کارنمایان بتقدیم رسانید نخست فتح مظفر گجراتیه دوم فتح سهیل خواجه سرا
سپهسالار دکن که با هفتاد هزار سوار آمده جنگ انداخت و خانخانان با بیست
هزار سوار بعد از محاربه یک شبانه روز رایت نصرت بلند ساخت سیوم
فتح تته و ملک سند سوای سپاهگری از علم عربیه و ترکی و فارسی و هندی
بهرهٔ تمام داشت در زبان هندی و فارسی شعرها دارد و واقعات بابری
را از ترکی بفارسی او نوشت شعر شمار شوق ندانسته ام که تا چند است
جز اینقدر که دلم سخت آرزومند است : نه دانه دانم نه دام اینقدر دانم
که پای تا بسرم هر چه هست در بند است : بعضی بیت تا ملا از ملای نظیری
نشان میدهند غرض که مثل خانخانان در سخاوت و شجاعت و
کرزت و دانای و شعر فهمی درین جزو زمان نگذشته القصه مهابت خان
از لاهور که روانه شد فسخ عزیمت تته کرده بملک رانا رفت و چندگاه
در آن شعاب جبال و کریوهای محال گذرانیده حقیقت احوال شاه بلند
اقبال شاه جهان ارسال داشت شاهزاده آمون حلیم سردار از فور عظیم
والسنه نشان عالیشان فرستاده ترغیب حضور نمودند درین ایام باز شور
نافرجام کشمیر که در معنی سواد شهرستان وجود بود در میان آمد

آغاز سنه

٢٨١

آغاز سال بیست و دوم از جلوس بادشاه سافر ملک نیستی
موافق شب یکشنبه سیوم شهر رجب المرجب سنه الف و ست
و ثلثین هجری درین سال فدای خان بصاحب صوبگی بنگاله عزت گرفت
وقتی که کشمیر محل ورود اردوی معلی گردید درد کهنه ضیق النفس که حضرت
شاه را اشتهار از مدت مدید داشتند غالب گشت و روز بروز ضعف و فتور در
تنزل آمد و اشتها مطلق رفت و بافیون که یار چهل ساله بود رغبت نماند
بغیر از پیاله چند شراب انگوری بهیچ چیز میلان خاطر نمی‌شد درین هنگام بهار
نابکار بزحمت داء الثعلب که عبارت از مرض فرنگ باشد ریش و بروت
و مژه و ابرو بر باد داده برای معالجه رخصت لاهور درخواست بعد از
چند روز رایات عالیات نیز بجانب دار السلطنه لاهور سر بر افراخت
روز کوچ از مقام راجور در راه پیاله معتاد طلب فرمودند چون
نزدیک لب بردند بانهم طبیعت نساخت و تا آخر شب برین منوال
گذشت وقت چاشت روز یکشنبه بیست و هشتم شهر صفر سال
هزار و سی و هفت هجری و دمی چند بدشواری سپرده شنقار روح مقدس
باشیان اعلاء علیین پرواز کرد انا لله و انا الیه راجعون یمین الدوله
آصف خان برای مصلحت سلطنت داور بخش عرف سلطان بولاقی
پسر سلطان خسرو مرحوم را از قید خلاص نموده کورنش و تسلیمات

و دیگر اداب بادشاهی بجا آورده بسوکند ان غلاظ و شداد
تسکین بخش خاطر سیدهش گردید و بدست بنارسی نام هندو
از عدم فرصت انگشتر مهر خود برای تمسک بخش شاهزاده والانشین
شاه جهان کسیل فرمود و دیگر از پیغام نهانی بس که نسبت
شنیدانم دگر با او چها گفت : بیگم تابوت حضرت جنت مکانی را
بباغ شاه دره لاهور روانه ساخت در همین خطبه بنام داور بخش
خوانده شد و چون بیگم میخواست که شهریار بادشاه شود یمین
الدوله آصف خان قدغن نمود که بکورنش بیگم نرود مبادا
فتنه سر بر زند امرای عظام بلکه خواص و عوام میدانستند
که آصف خان این توتیه تا رسیدن موکب حضرت شاه جهان
میکنند بالجمله شهریار در لاهور دست تصرف بخزاین بادشاهی
کشود و از ارزال و اشرف هر کرا که دید سابقه چون وجه اهر چه خواست
داده جمعیت بی سر و پای فراهم آورده در عرض یکهفته هفتاد لک
روپیه و اعیان بسیار منصبداران قدیم و جدید تصرف کرده بای سنقر
پسر شاهزاده دانیال را سردار لشکر بی سر خویش گردانیده بجنگ
داور بخش فرستاد در سه کروهی شهر لاهور میدان نبرد آراستگی
یافت معلوم است که نوکران شش بولی در جنب امرای عظام

بگونه

کسی و ... مطالبت ورزند تاختن بندهای بادشاهی همان بود
چندوی منصبداران شهریار همان شهریار که با دو سه هزار
... بی در لاهور گوش باواز داشت از بی عقلی و
لحاظ طب ... دست خود در قلعه لاهور دید روز دیگر یمین الدوله
بکرا ... خان داور بخش را در ارک قلعه بر تخت بنهاد
بهار هزار ... فیروز خان خواجه سرای ناظر محل شهریار حاجب او بار را
منصب ... دولتخانه گرفته با آله بردی خان سپرد و اله بردیخان
کردید و ... والبتی ... بندش هر دو دست بسته از نظر داور بخش گذرانید لشکر
موکلان بحکم آصف خان بزند آن بعد از دو روز میل کشیدند
و همدرین چند روز طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده
دانیال را نیز بند نموده مصحوب بریو باد مثال حقیقت احوال
باستادهای پایه سریر شاه جوان بخت بلند اقبال نگاشت
که الحال توقف روا نیست هر چند رایات اجلال بر جناح
استعجال متوجه شوند عین صلاحت ادیم بر سر گذشت بنارسی
چون بنارسی از مقام جنگرهتی روانه شد روز یکشنبه نوزدهم شهر
ربیع الاول سال هزار و سی و هفت هجری یاد کرد اردو در عرض
... ت روز بجز که اقصای ولایت نظام الملک است رسید

جلو

وازکرد راه بخانه مهابت خان شتافته صورت ...
ساخت مهابت خان سراز پا نشناخته بسان کوی ...
دار الخلافه رفت حضرت نور محل از رون دو تختانه تشریف
خواصه سرا المحلی را با مژدهٔ فرح افزا در حرم محترم کسیل ...
خلافت برون قدم رنجه فرمودند بنارس بعد از ...
مهر یمین الدوله آصف خان بنظر اشرف درآورد پیغام
بعرض رسانید از استماع قضیه ناگزیر لخت دل انور بازده ...
مهابت خان بر زبان راند که این وقت بغرا پرداختن بر ...
برخیزید و متوجه مقصد اعلی شوند بموجب ... مهابت خان ...
بتاریخ بیست سیوم ماه مذکور روز پنجشنبه از راه گجرات رایات
نصرت سمات سر برافرافت و خان نشار خان بهش خانجهان افغان
صاحب صوبهٔ دکن با فرمان عالیشان رخصت یافت که مشتمال
انواع مهربانیها و عنایت سازد چون وقت ادبار و ضلالتش
نزدیک رسیده بود باندیشهای دور از کار با نظام الملک طرح صلح
انداخته تمام ولایت بالا گهات برو داد و به برهانپور آمده جان
نثار خان را با آنکه در جواب فرمان مرحمت عنوان ... تولید
برگردانید در قصهٔ سوز وزن قمری سال سی و هفتم موافق سال

ر

... و ششم شمسی از عمر ابدی اتصال شاه جوان بخت و بلند اقبال
... وقتی که احمدآباد محل ورود رایات جلال گشت ناهر خان تونور
... طب شیرخان بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار بصاحب صوبگی و سعت آباد
... گجرات فرق عزت بفرقدان سود و سید دلیرخان بارهه بمنصب
چهار هزاری سه هزار سوار آبرو بر ... و میرزا عیسی ترخان
بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و بصوبه داری ملک تته سرفراز
گردید و سیف خان که بسبب گستاخیها در بیم و هراس انفاس
واپسین می شمرد چون خواهر کلان مهد علیا نواب ملک احتجاب
زبیدهٔ زمانه ممتاز محل بیگم در حبالهٔ نکاح داشت شفاعت ایشان
ردای خوف از دوش افکند و فرمان قضا امضا بموجب ضرورت
بر ... خان عرف رضا بهادر جیله به یمین الدوله آصف خان رفت
که سلطان شهریار و داور بخش عرف بولاقی و گرشاسب برادرش را
با طهمورث و هوشنگ برای مصلحت دنیوی و آشوب نشستی عالم
نیستی فرستد پیش از رسیدن رقم یمین الدوله داور بخش را با شهریار
رفیق ساخته بتاریخ مسعود بیست و دوم شهر جمادی الاول سنه
هزار سی و هفت هجری موافق دهم بهمن ماه سال بیست و دویم
جلوس جهانگیری در چهل ستون خاص و عام بلدهٔ لاهور خطبهٔ بنام

نامی و القاب گرامی حضرت ابو المظفر شهاب الدین محمد صاحب
قران ثانی شاه جهان بادشاه غازی خلد الله تعالی ملکه خوانده بعد
بعد از رسیدن رضا بهادر بتاریخ بیست ششم شهر مذکور یعنی الوف
شاه زادهای نام برده را از هم گذرانیده و بتاریخ بیست هفتم
شهر جمادی الاول همان سال دار الخلافه اکبراباد بقدوم میمنت
لزوم بادشاهی رونق جاوید گرفت تاریخ جلوس چون درین سلک
جواهر سخن عقل : گوهر و لعل و زمرد سفته ست : طبع ابی از پی
تاریخ آن : هشتم ماه محرم گفته ست : سنه ۱۰۳۷ الحمد لله علی اتمامه
و الحمد لله علی اختتامه و الحمد لله علی انجامه مولفه العبد المذنب
راجی الی الرحمة ایزد متعال محمد براری امی ابن محمد جمشید [illegible]
عفی عنه و بوالدیه بتاریخ هفدهم شهر جمادی الثانی سنه ۱۰۶۷ روز سه
شنبه اول شب تمام شد ۞ کتاب اکبرنامه بوقت چاشت روز جمعه
بتاریخ ۱۹ شهر شعبان المعظم سنه ۱۰۹۱ هجری مطابق سنه ۲۳ جلوس معلی بعمل ثانی
نواب مستطاب رکن السلطنة العظمی عضد الخلافة الکبری امیر الامرا در
نظام بلده جهانگیرنگر عرف ڈهاکه انصرام یافت ۞

... واقعات گرامی حضرت ابو المظفر شهاب الدین [illegible]

[illegible] شاه جهان بود شاه غازی [illegible]

[illegible]

شاه زاده‌های نامی [illegible]

[illegible] الاول [illegible] سال [illegible] دار الخلافه اکبرآباد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جمادی الاول [illegible]

[illegible]

تاریخ ۱۹ شهر [illegible]

[illegible]

[illegible]